



مجله بررسی‌های تاریخی

شماره مخصوص

(این شماره بجای شماره ۳ و ۴ منتشر شده است)

سال دوم

آبان ماه

۱۳۴۶

نشریه
تادبزرگ رشتاران
« اداره سوم »

هیئت مدیره جدید مجله بررسی های تاریخی

بموجب اساسنامه مجله بررسی های تاریخی که بتصویب اعلیحضرت همایون شاهنشاه آریامهر بزرگ ارتشتاران رسیده است هیئت مدیره ۵ نفری مجله بررسی های تاریخی که اخیراً برگزیده شده اند بشرح زیر معرفی میگردند:

- | | |
|-----------------|------------------------------------|
| رئیس هیئت مدیره | ۱- تیمسار سرلشکر جواد قرده باغی |
| عضو | ۲- تیمسار سرلشکر علی کریملو |
| ، | ۳- تیمسار سرتیپ سعید رضوانی |
| ، | ۴- تیمسار سرتیپ میر حسن عاطفی |
| سر دبیر | ۵- سر هنگ مهندس جهانگیر قائم مقامی |
| منشی | ۶- ستوان منوچهر شجاعی |

وظائف هیئت مدیره عبارت از تعیین خط مشی و نظارت بر کلیه اقدامات اجرایی مانند درج مطالب، طبع و نشر، بهبود و توسعه مجله میباشد.

۴۷
۳۵
۶۳
۱۰۳
۱۲۵
۱۴۷

مجله

بررسی های تاریخی

مجله تاریخ و تحقیقات ایران شناسی
نشریه ستاد بزرگ ارتشستاران - اداره سوم عملیات

آنچه در این شماره داریم

صفحه	نویسنده یا مترجم	عنوان
۳	-	تبریک تاجگذاری سعادت و برکت در سایه تاج و تخت شاهنشاهی
۵	دکتر علی اکبر بینا	یادی از مراسم تاجگذاری شاهان بزرگ ایران
۱۵	عزیزالله بیات	پرتوی از فرهنگ ایران در روزگار ساسانی
۴۷	امام شوشتری	کوی و چوگان در ایران آثار پراکنده هنر و تمدن ایران از گوشه و کنار جهان
۶۵	استاد ذبیح بهروز	جنبش ایرانیان در راه استقلال بی بی شهر بانو و بانو پارس
۹۳	ستوان ۲ منوچهر شجاعی	مختصری از تاریخ گذشته شوش
۱۰۳	استاد عباس پرویز ماری بویس	
۱۲۵	ترجمه دکتر حسن جوادی	
۱۴۷	دکتر بهمن کریمی	

۱۷۵	جهانگیر قائم مقامی	سرهنک مهندس	يك قرارداد بازرگانی بین ایران و فرانسه
۲۰۵	رکن الدین همایونفرخ		ایران مهد تمدن جهان
۲۶۳	رومانوسکی دوبنچا		تاریخچه اسلحه سرد در ایران
۲۸۱	یحیی ذکا		تفنگ و پیشینه آن در ایران
۲۹۵	دکتر محمد اسماعیل رضوانی		سیری در نخستین روزنامه های ایران
۳۲۳	ستوان ۲ منوچهر شجاعی		تیسفون
۳۳۹	کامبخش فرد		سفالگری نیشابور در عهد سلجوقیان
۳۶۱	محسن مفخم		اسناد و مکاتبات تاریخی
۳۶۷	دکتر سیف الله قائم مقامی الکدرن -		ساراسن ها و زبان آنها
۳۷۵	دکتر بهرام فره وشی		هخامنشیان در روایات مورخان ایرانی و عرب

۴۱	تاریخچه کالی		
۴۲	تاریخچه کالی		
۴۳	تاریخچه کالی		
۴۴	تاریخچه کالی		
۴۵	تاریخچه کالی		
۴۶	تاریخچه کالی		
۴۷	تاریخچه کالی		
۴۸	تاریخچه کالی		
۴۹	تاریخچه کالی		
۵۰	تاریخچه کالی		
۵۱	تاریخچه کالی		
۵۲	تاریخچه کالی		

سعادت و برکت
در سایه تاج و تخت
شاهنشاهی

بیتلم

دکتر علی اکبر برینیا

بزودی یکی از جشن های
پر شکوه ایران کهن با عظمت و
جلالی که در خور بزرگی
بنیان گذار ایران نو میباشد
بر پا گردیده و بار دیگر یکی
از سنت های مقدس دیرین ملی
ایرانیان در عرصه کیتی جلوه گر
شده و خاطره عظمت ها و بزرگی-
های ایران کهن رازنده خواهد
ساخت .

بار دیگر مردم جهان عظمت و
شکوه کوروش و داریوش و
خشیارشا و اردشیر و انوشیروان
و خسرو پرویز را که تا کنون در
عالم اندیشه و خیال تجسم
می نمودند بچشم خواهند دید
و بقای جاودانی ایران و ایرانی
را عملاً مشاهده خواهند نمود.

جشن تاجگذاری مانند جشن نوروزی یکی از جشنهای ملی بسیار قدیمی ماست و از همان روزی بوجود آمده که ملت ایران حاکم بر سرنوشت خود شده و سرزمین ایران بصورت يك واحد مجزی و مستقل درآمده است.

تاج کلمه ای است فارسی و بسیار قدیمی که علی الظاهر در شاهنشاهی ساسانیان وسیله مردم کشور حیره که شاهان آن دست نشانده شاهنشاه ایران بوده اند بزبان عربی راه یافته است و در زبان ارمنی بصورت تک Tag یعنی تاج و تکور Tagaur بمعنی تاجور درآمده است و با کلمات افسر و گرزن و دیهیم مترادف میباشد. منوچهری در مطلع قصیده معروف خود چنین گوید:

شبی کیسو فروهشته بدامن پلا سین معجر و قیرینه گرزن
در میان این کلمات تنها دیهیم از یونان آمده و همانست که در زبان فرانسه Diademe شده است. کلمه دیهیم نیز دیر گاهی است داخل زبان فارسی شده و در شاهنامه فردوسی زیاد بکار رفته است:

چو دیهیم شاهی بسر بر نهاد سراسر جهان را همه داد داد
تاج علامت سعادت و نیک بختی است و بهمین علت تاجور در ادبیات فارسی بمعنی سعادت مند نیز آمده است.

سعدی روزگار سعادت خود را که در کنار پدر میزیسته چنین وصف میکند:

من آنکه سر تاجور داشتم که سر در کنار پدر داشتم
تخت و تاج مظهر عظمت ملت ایران و نماینده شکوه و جلال و بزرگی و افتخار ماست و بهیچ صورت نمیتوان معلوم کرد مراسم نخستین تخت نشینی و تاجگذاری از چه زمان برقرار شده است و همانطوریکه اشاره شد انجام تشریفات جشن تاجگذاری از همان روزی که ملت ایران بسعادت استقلال نایل آمده معمول شده است. اگر شاهنامه فردوسی را ملاک و مدرك قرار دهیم نخستین جشن تاجگذاری را کیومرث پادشاه باستانی و داستانی ایران بر پا کرده است:

پژوهنده نامه باستان که از پهلوانان زند داستان
چنین گفت کائین تخت و کلاه کیومرث آورد و او بود شاه

از همان روز نخست سعادت ملت ایران بدست توانای تاجداران ایرانی صورت گرفته و تمام وسایل آسایش و آرامش را تاجوران ایران برای ملت خود فراهم ساخته اند.

هوشنگ آهن را از سنگ جدا کرد و از آن اسباب و ابزار ساخت و کشت و زرع را از طریق آبیاری بمردم یاد داد و آتش را کشف نمود و حیوانات اهلی را از وحشی جدا کرد و در خدمت بشر وارد نمود :

جهاندار هوشنگ بارای و داد	بجای نیا تاج بر سر نهاد
وز آن پس جهان یکسر آباد کرد	همه روی گیتی پر از داد کرد
نخستین یکی گوهر آمد بچنگ	بدانش ز آهن جدا کرد سنگ
چو بشناخت آهنگری پیشه کرد	کجا زو تیر اره و تیشه کرد
چو این کرده شد چاره آب ساخت	ز دریا بر آورد و هامون نواخت
بجوی و برود آب را راه کرد	بفر کئی رنج کوتاه کرد
بسیجید پس هر کسی نان خویش	بورزید و بشناخت سامان خویش
از آن پیش کاین کارها شد بسیج	نبد خوردنیا جز از میوه هیچ
بسنگ اندر آتش ازو شد پدید	کز روشنی در جهان گسترید
بدان ایزدی فر و جاه و کیان	ز نخجیر گور و گوزن ژیان
جدا کرد گاو و خر و گوسفند	بورز آورد آنچه بد سودمند
پسر هوشنگ تهمورث پشم رشتن و فرش بافتن آموخت و مرغان و جانوران اهلی را پرورد و خواندن و نوشتن بیاموخت :	

پس از پشت میش و بره پشم و موی	برید و برشتن نهادند روی
ز مرغان همان آنکه بدنیک ساز	چوباز و چوشاهین گردن فراز
بیاورد و آموختنشان گرفت	جهانی بدو ماند اندر شکفت
چو این کرده شد ما کیان و خروس	کجا بر خر و شد که زخم کوس
بیاورد یکسر چنان چون سزید	نهفته همه سودمندی گزیید
نباشتن یکی نه که نزدیک سی	چه رومی چه تازی و چه پارسی
چه سفدی چه چینی و چه پهلوی	نگاریدن آن کجا بشنوی
جمشید جانشین تهمورث خود و جوشن و خفتان و سایر وسایل جنگ و	

دفاع را ساخت و رشتن و بافتن و جامه دوختن را ب مردم آموخت و خانه سازی یاد داد و پزشکی و کشتی رانی را تعلیم نمود و انواع گوهرها را از معدن استخراج کرد و تختی ساخت بانواع گوهرها آراسته و جشن نوروز را برپا نمود و مردم را بر حسب مشاغلی که داشتند طبقه بندی کرد و اجتماع ایرانیان را سامان بخشید:

بفر کئی نرم کرد آهنا	چو خود وزره کرد و چون جوشنا
چو خفتان و چون درع و بر گستوان	همه کرد پیدا بروشن روان
ز کتان و ابریشم و موی قز	قصب کرد پر مایه دیبا و خز
بیاموختشان رشتن و تافتن	بتار اندرون پیود را بافتن
چو شد بافته شستن و دوختن	گرفتند از او یکسر آموختن
بفرمود دیوان نیاک را	بآب اندر آمیختن خاک را
هر آنچ از گل آمد جو بشناختند	سبک خشت را کالبد ساختند
بسنگ و بگچ دیو دیوار کرد	نخست از برش هندسی کار کرد
چو گرما به و کاخ های بلند	چو ایران که باشد پناه از گزند
ز خارا کهر جست یک روز کار	همی کرد زو روشنی خواستار
بچنگ آمدش چند گونه هنر	چو یاقوت و بیجاده و سیم و زر
پزشکی و درمان هر درد مند	در تندرستی و راه گزند
گذر کرد زان پس بکشتی بر آب	ز کشور بکشور برآمد شتاب
بفر کیانی یکی تخت ساخت	چه مایه بدو گوهر اندر نشاخت
که چون خواستی دیو برداشتی	ز هامون بگردون برافراشتی
چو خورشید تابان میان هوا	نشسته بر او شاه فرمان روا

در این جا لازم است بعنوان يك معلم تاریخ یاد آور شوم که باین مطالب نمیتوان جنبه علمی داد و آنها را يك حقیقت تاریخی تلقی کرد. غرض ما نیز از بیان این نکات اثبات این نکته است که ملت ایران از قدیم ترین ایام سعادت و سلامت خود را در وجود شاهنشاه جستجو میکرد و همه چیز را از او میدانست و معتقد بود که همه چیز را شاهنشاه به وی بخشیده و وسائل آرامش و آسایش ملت را شاهنشاهان تأمین نموده اند. اگر تاریخ سلسه های پیشدادی و کیانی را آمیخته بافسانه تلقی کنیم حقیقت و قایمی که در عهد ساسانیان رخ داده و بوسیله

مورخان ایرانی و رومی و عرب برشته تحریر در آمده است نمیتوان انکار کرد. هر يك از متون تاریخی را که ملاك قرار دهیم باسانی و سادگی میتوانیم ثابت کنیم که در دوره ساسانیان نیز عوامل آسایش و سعادت بدست توانای شاهنشاهان این سلسله تأمین شده است. اردشیر سرسلسله ساسانیان علاوه بر اینکه آئین مملکت داری را تکمیل نمود و عهدنامه معروف خود را تدوین کرد و هرچیز و هر کس را بجای خود نهاد، بیش از شش شهر بنا نمود که از آنجمله شهر اهواز است که هنوز باقی است. دیگر شهر جندی شاپور است که بافتخار پسرش شاهپور بنا نهاده است:

نگه کرد جایی که بد خارسان از او کرد خرم یکی شارسان
 کجا جند شاپور خوانی و را جز این نیز نامی ندانی و را
 پسرش شاهپور اول علاوه بر پل ها و سد هائی که بروی کارون ساخته
 شهر های متعددی بنا نهاده است.

شاهپور ذوالاكتاف شهر انبار را بنا نمود و در جوار شوش شهر دیگری ساخت. بهرام گور ملت ایران را غرق در شادی و سرور نمود. در طول هفت سال قحطی که در زمان فیروز شاهنشاه ساسانی پیش آمد يك تن گرسنه نماند. قباد و فرزندش انوشیروان در شهر سازی و آبادانی دقیقه ای اهمال نورزیدند. داد گستری انوشیروان مشهور تر از آنست که در این جا از آن ذکر می رود. در اینجا شایسته است از روزگار ان قدیم که فسانه گشته و کهن شده چشم بر بندیم و سخن از روزگار نو گوئیم که نو را حلاوتی است دگر.

هم اکنون تمام مظاهر سعادت و خوشبختی که شاهنشاه جوان بخت کامکار با فروجه ما برای ملت خود فراهم ساخته اند در برابر چشمان ماست، تمام عوامل سعادت که شاهنشاهان ما بتدریج و بمرور زمان برای ملت و کشور آماده ساخته اند، شاهنشاه پیروز بخت موفق ما همه را يك تنه ایجاد فرمودند. اگر هوشنگ آهن پدید آورد ذات مقدس ایشان نیز کارخانه ذوب آهن ایجاد فرمودند و اگر او آتش را کشف کرد ایشان نیز سراسر شهر های کشور را غرق در نور ساخته اند و اگر او کشت و زرع را از طریق آبیاری بمردم آموخت

ایشان نیز از طریق انقلاب سپید جهانگیرانه و اصلاحات ارضی که سرمشق جهانیان گردیده دهقان را آزاد و زمین را آباد فرمودند .

اگر شاپور اول سد ساخت ذات مبارك ایشان نیز بایستن سدهای عظیم آبهای هدررفته رامهار فرمودند و صدها هزار هکتار زمین بایر و لم یزرع کشور را آبادان نمودند و با تاسیس دانشکده ها و دبیرستانهای کشاورزی فن کاشتن و درودن آموختند . اگر تم ورت خواندن و نوشتن تعلیم داد شاهنشاه آریامهر نیز پرچم مبارزه بابیسوادى را در سراسر جهان بردوش گرفت و همه بیسوادان کشور را از نعمت خواندن و نوشتن و دانش اندوزی بهره ور فرمود و رسماً برای مبارزه و جنگ با غفريت جهل و نادانی سپاهی بسیج فرمود و در سراسر کشور پراکنده ساخت؛ سپاهی که در مدت کوتاه مهر خود را در تمام دلها جاداده است . کیست که امروز بنظر محبت و احترام بيك سپاهی دانش ننگرد و برای اینکه عقل و اندیشه ها سالم گردند ، در برابر سپاه دانش سپاه دیگری بنام سپاه بهداشت مأمور فرمودند زیرا عقل سالم در بدن سالم است و برای اینکه عقلهای سالم و بدنهای سالم راه زندگی بیاموزند و از طریق فعالیت و کسب و ثروت ، عوامل آسایش را آماده سازند در برابر هر دو سپاه سپاه دیگری بنام سپاه ترویج و آبادانی بسیج کرد .

اگر جمشید خانه سازی آموخت ملاحظه میشود که در این عهد همایون و دولت روز افزون هنر معماری و ساختمان بکجارسیده است . اگر ساختمانهای سربفلك کشیده و زیبای امروز با ساختمانهای سی سال قبل مقایسه گردد آنوقت آشکار میگردد که بعلت وجود ثبات و امنیت و آسایش و بهبود شکفت اوضاع اقتصادی در همین تهران چند شهر تازه ایجاد گردیده است .

بنابر این ایرانیان بی جهت و بی سبب بشاهدوستی و شاهپرستی مشهور نشده اند از شاهنشاهان خود نیکوئی دیده آسایش و آرامش و سعادت را در وجود آنان جستجو کرده اند . شاهنشاهان ایران بر طبق اسناد و مدارك مسلم تاریخی جامع جمیع کمالات انسانی هستند . مردمانی هستند شجاع و دلیر و دادگرو پاک نهاد و زیبا و بر ازنده تاج و تخت ، عاشق ایران و حامی و نگهبان مرزهای کشور ، مهربان

وراستگودارای فرایزدی . اطاعت از شاه‌مایهٔ سعادت ماست و سرپیچی از فرمان او مایهٔ بدبختی و بیچارگی . ایرانیان شاه‌را بدرجهٔ پرستش دوست داشته‌اند و میدارند زیرا اوست که همه چیز بملت خود میبخشد . شاهنامه بدین ترتیب بصراحت پرستش شاه‌را توصیه میکند :

پرستیدن شهریار زمین	نداند خردمند جز راه دین
بفرمان شاهان نباید درنگ	نباید که گردد دل شاه تنگ
هر آنکس که بر پادشاه دشمن است	روانش پرستار اهریمن است
چنان دان که آرام گیتی است شاه	چو نیکی کنیم او دهد پایگاه
بشهری که هست اندرو مهر شاه	نیابد نیاز اندر آن بوم راه
جهان را دل از شاه خندان بود	که بر چهر او فریزدان بود
به اندیشه گرسر به پیچی توزوی	به پیچد همانکه ز تو بخت روی

تصور نکنید که تنها در شاهنامه فردوسی شاهدوستی و اطاعت فرمان شاه توصیه شده است کلیهٔ نویسندگان و داستانسرایان و شعرا و دانشمندان اطاعت فرمان شاه‌را واجب شمرده‌اند و سعادت را در وجود او جستجو کرده‌اند .
فخرالدین اسعد گرگانی در کتاب مشهور ویس و رامین خود گوید :

سه طاعت واجب آمد بر خردمند	که آن هر سه بهم دارند پیوند
یکی فرمان دادار جهانست	که جان را ز نجات جاودانست
دوم فرمان پیغمبر محمد	که آنرا کافر بدین کند رد
سیم فرمان سلطان جهاندار	بملك اندر بهای دین دادار

فخرالدین ابراهیم عراقی در کتاب عشاق نامه چنین توصیه میکند :

حق تعالی میان هر عصری	از سعادت بنا کند قصری
اندر آن جایگه نهد گاهی	بر نشاند بمسندش شاهی
ز بر تخت حکم شاه شود	پشت اسلام را پناه شود

جامی نیز در کلیهٔ آثار خود شاه دوستی را از صفات ستوده دانسته و اطاعت فرمان شاه‌را واجب شمرده است . در منظومه سلامان و ابسال میگوید :

شاه عادل نیست جز ظل اله	خلق را ظل اله آمد پناه
از شکوه خسروان کامکار	میشود فر الهی آشکار

در دین مقدس اسلام نیز بموجب آیه مشهوره اطیعوا الله و اطیعوا الرسول و اولی الامر منکم، اتحاد ملت باشاه از جمله قواعد و اصول مسلمانی است. اخبار واحادیثی که از ائمه هدی سلام اله علیهم در باره شاهدوستی وارد شده اگر جمع شود بصورت کتاب پر حجمی در خواهد آمد. حتی توصیه کرده اند که اگر کسی از وجود خودش مطمئن شد که میتواند پادشاه زمانش خدمت کند که نفعش بدولت اسلام رسد و سلطان او را نشناسد و یا از حال وی خبر نداشته باشد بر آن شخص واجب است که پادشاه زمان را بر حال خود مطلع کند تا اینکه شاه او را مصدر خدمتی بفرمایند. ما در میان احادیث گوناگونی که در این باره وارد شده به ذکر يك حدیث اکتفا میکنیم:

« خدا را گنجھائی است در این دنیا بر درخانه پادشاه که روز قیامت آنها را نوری در جبین میباشد که عرصات محشر از نورشان روشن میشود. عموم اهل محشر متعجب و حیران میمانند زیرا که آنها را نمی شناسند. از درگاه حق سؤال میکنند که خدایا این قوم چه کسان میباشند زیرا که ما اینها را در دنیا نشناختیم نه در جمله انبیا و نه در جمله اوصیاء. پس خدا از جانب حق تعالی میآید که این اسخاص کسانی بوده اند که به در خانه های پادشاه خدمت میکردند و سعی در رفع قضای حوائج بندگان مینمودند و نمی گذاشتند که او باش و اشرار مردم بر آنها ظلم و تعدی کنند. »

تمام دانشمندان و علمای اسلام اعم از شیعه و سنی بدون استثناء دوستی شاه و فرمانبرداری از سلطان اسلام را مایه سعادت بشریت دانسته اند زیرا بقول نصرالله بن محمد بن عبدالحمید مترجم کلیله و دمنه :

«تنفیذ شرایع دین و اظهار طرائق و شعائر حق بی سیاست پادشاه دین دار صورت نبندد و اشارت حضرت نبوت بدین معنی وارد است که: «الدین و الملك

۱ - ان الله کنوزاً فی الارض علی ابواب السلطان یجیئون یوم القیامة ولهم انوار تضيئ منها عرصات المحشر فیتعجب الناس من انوارهم و یقولون ربنا لم نعرف هؤلاء فی الابیاء ولا فی الاریاء فمن هؤلاء فیاتی النداء من قبل الحق ان هؤلاء الناس كانوا علی ابواب السلطان فینفون العباد و یقضون حوائجهم و یرفعون الظلم عنهم فاعطوا هذه الانوار ببرکة هذا العمل.

توأمان، و بحقیقت ببايد شناخت که پادشاهان اسلام سایه آفرید کارند عزا سمه که روی زمین بنور عدل ایشان جمال گیرد .
اینکه در قانون اساسی ما سلطنت را ودیعه ای الهی دانسته اند نکته ایست صریح از آیه قرآن :

«بگوای پیغمبر پروردگار را مالک عالم هستی توئی. پادشاهی آنرا دهی که خواهی و بازستانی از هر که خواهی. هر که را خواهی عزیز کنی و هر که را خواهی خوار گردانی نیکی بدست تست و بر هر چیز توانائی.»^۱

در مقدمه سیاست نامه منسوب به خواجه نظام الملک نیز چنین آمده است: «ایزد تعالی اندر هر عصر یکی را از میان خلق برگزیند و او را به هنرهای پادشاهانه ستوده و آراسته گرداند، مصالح جهان و آرام بندگان را بدو باز بندد و در فساد و آشوب و فتنه بدو بسته گرداند و هیبت و حشمت او در دلها و چشم خلایق بگستراند، مردمان اندر عدل او روزگار می گذرانند و ایمن میباشند و بقای دولت او میخواهند.... و دیگر آنچه بعمارت جهان پیوندد از بیرون آوردن کاریزها و کشیدن جویهای معروف و پلها کردن، بر گذر آبهای عظیم و آبادانی کردن دیه ها و بر آوردن حصارها و بنا افکندن شهرهای نو و بناهای رفیع و نشست گاههای بدیع بجای آرد و بر شاهراهها رباط فرماید، از کردن آن نام همیشه او را بماند و ثواب آن بدان جهان او را حاصل شود.»

مجموعه این عوامل که خلاصه ای از آن در این جا بیان شد سبب گردیده که ایرانیان بشاهدوستی شهره آفاق شوند. با اینکه پس از حمله عرب دین اسلام را با کمال علاقه پذیرفتند و در راه اعتلای اسلام شمشیرها زدند و جنگها کردند و جهادها رفتند معذک همیشه آرزو داشتند که شاهنشاهی با عظمت آنان دوباره تجدید شود و شاهنشاهی ایران نژاد و دل آگاه و پا کزاد دوباره بر مسند شاهنشاهی جای گیرد و سعادت و عظمت ایران را دوباره برقرار سازد. آرزوی مردم آنروز ایران را فردوسی چنین بیان میکند :

۱ - قل اللهم مالک الملك تؤتی الملك من تشاء و تنزع الملك ممن تشاء و تعز من تشاء و تدل من تشاء بیدک الخیر انک علی کل شیئی قدیر .

توای دادگستر جهان آفرین
 فروزان بما فر شاهنشهی
 برانگیز یک مرد ایران نژاد
 که با نیروی دادو مردانگی
 کند زنده نام نیاگان ما
 برآرنده آسمان و زمین
 بما باز گردان کلاه مهی
 توانا و برنادل و پاکزاد
 بهوش و بفرهنگ و فرزانیگی
 چو مینو کند خاک ایران ما

اکنون مابدر گاه پروردگار نیایش میکنیم و اورا ستایش مینمائیم که
 آرزوی دیرین ملت ایران برآورده شده و شاهنشاهی دانا و توانا و دادگستر
 و برنادل و پاکزاد بر مسند شاهنشاهی جای دارد و با اقدامات عمیق و اساسی
 چنان تحولی در تمام شئون ملی و اجتماعی بوجود آورده اند که نام ایران و
 ایرانیان از نو زنده گردیده و خاک ایران چون مینو گشته است .

یاد مرز مرا سم

تاجگذاری

شاهان بزرگ ایران

بصلم
غزیرا تہ بیات

صفحات زرین تاریخ کشور ما حاکی از فرو شکوه پادشاهان و رسم فرخنده تاجگذاری جلوه- گاهی از این فرو شکوه است. تا آنجا که تاریخ شهادت میدهد جشن فرخنده تاجگذاری در ازمنه پیش حتی در زمان شاهان پیشدادی و کیانی وجود داشته است و شاهنامه فردوسی گواه این مدعا است.

تاجگذاری در عصر پهلوانی ایران بطوریکه شاعر بزرگ ملی ایران فردوسی در منظومه بزرگ پهلوانی خود شاهنامه نقل نموده تاریخ ایران باسلسله افسانه ای پیشدادی یا (نخستین قانونگذاران) آغاز میشود.

کیومرث

سخن گوی دهقان، چه گوید نخست
 که بود آنکه دیهم بر سر نهاد
 پژوهنده نامه باستان
 چنین گفت کائین تخت و کلاه
 بکیتی درون سال سی شاه بود
 جانشینان کیومرث هوشنگ و تهمورث بودند که بزعم فردوسی اساس تمدن
 ایران را گذاشته اند.

هوشنگ

جهاندار هوشنگ با رأی و داد
 چو بنشست بر جایگاه مهی
 که بر هفت کشور منم پادشاه
 وزان پس جهان یکسر آباد کرد
 بجای نیا تاج بر سر نهاد
 چنین گفت بر تخت شاهنشهی
 جهاندار و پیروز و فرمانروا
 همه روی کیتی پر از داد کرد

تهمورث

پسر بد مراورا یکی هوشمند
 بیامد به تخت پدر بر نشست
 چنین گفت کامروز تخت و کلاه
 اما معروفترین این سلاطین افسانه‌ای جمشید بوده است که اختراع اکثر
 صنایع و علوم که بر مبنای تمدن می‌باشد با او منسوب است.

جمشید

گرانمایه جمشید فرزند او
 بر آمد بر آن تخت فرخ پدر
 کمر بست با فر شاهنشهی
 کمر بست یکدل پر از پند او
 برسم کیان بر سرش تاج زر
 جهان گشت سرتاسر او راهی

تاجگذاری فریدون

فریدون چو شد بر جهان کامکار
 ندانست جز خویشتن شهریار

برسم کیان تاج و تخت مہی بیاراست باکاخ شاهنشہی
 بروز خجسته سر مهر و ماه بسر برنهاد آن کیانی کلاه
 دل از داورہا بہ پرداختند بآئین یکی جشن نو ساختند
 می روشن و چہرہ شاه نو جهان نوز دادوسی ماه نو
 ورابد جهان سالیان پانصد نیفکند یکروز بنیاد بد
 فریدون سه پسر داشت ایرج و سلم و تور کہ ایرج توسط برادران خود
 بقتل میرسد. پس از چندی منوچہر پسر ایرج بحد رشد رسید و با سپاہ فراوانی
 بچنگاموہای خود رفت و ہر دورا بقتل رسانید و جانشین جد خود شد.

تاجگذاری منوچہر

چو دیدیم شامی بسر برنهاد جهان را سراسر ہمہ مزده داد
 بداد و بہ آئین و مردانگی بہ نیکی و پساکی و فرزانیگی
 ہمہ پهلوانان بروی زمین منوچہر را خواندند آفرین
 کہ فرخ نیای تو ای نیکخواہ ترا داد شامی و تخت و کلاه
 دل ما یکایک بفرمان تست همان جان ما زیر پیمان تست

تاجگذاری ہخامنشیان و ساسانیان

تاجگذاری کوروش کبیر

ہارولد لمب Harold Lamb ایران شناس عالیقدر آمریکائی در کتاب خود
 موسوم بہ کوروش کبیر^۱ مراسم تاجگذاری و اعلام پادشاهی کوروش را مربوط
 بزمانی میدانند کہ از طرف پدر حکمران ناحیہ افزان بوده است. او معتقد
 است ہنگامیکہ سلطنت کوروش را در انشان رسماً اعلام کردند وی ۲۸ سال داشت.
 کوروش خواست در معبد نوین ناهید رسم سوگند بجای آورد آنکاہ در مجلس
 روحانیون و سران معتبر کہ در تالار مرمر گرد آمدہ بودند از خورا کیہای
 اهدائی مانند انجیر، پستہ کوهی و ماست کہ برای او آمادہ کردہ بودند تناول

۱ - کتاب کوروش کبیر ترجمہ دکتر شفق تالیف ہارولد لمب صفحہ ۹۳-۹۴

گردو این رسم باستانی آریائی او را متذکر ساخت که او را بدها قین رجحانی قیست پس از آن داوران سوگند را در حق او اجرا داشتند که در گفتار و کردار فیکمی پیشه سازد و در حق دوستان دوستی بکار برد و ضعیف و قوی را یکسان قضاوت نماید و هدفش حراست ملتش باشد نه خودش. گزنفون در کتاب معروف خود *Cyropédie*^۱ (تربیت کوروش) حرکت کوروش را ابتدا از کاخ سلطنتی چنین توصیف میکند:

او دوستان خود را خواست و گفت میخوام بمعا بدرفته مراسم قربانی را بجای آرم و این کار باید باطمینان و تجمل فوق العاده بشود. فردا در دربار حاضر شوید و مطابق ترتیبی که فرولاس بشما خواهد گفت صف ببندید. بعد از لباسهای مادی از رنگهای مختلف یعنی ارغوانی، سیاه، سرخ و پررنگ بسرداران داد.

بعد گزنفون تشریفات حرکت را چنین توصیف میکند: روز دیگر قبل از طلوع صبح همه برای حرکت حاضر شدند. از دو طرف راه سربازان مانند پرچینی صف بسته بودند. *Mastigophores* (فراشها) مأمور بودند کسی را که باعث بی نظمی میشود برانند. چهار هزار نفر نیزه دار از دو سمت در مقابل در قصر ایستاده اند و عمق این دسته چهار است. یعنی (چهار صف بسته اند) تمام سواره نظام هم در اینجا جمع شده سوارها پیاده شده جلو اسبهایشان را گرفته اند و سربازها دستهایشان را در روپوش (شنل) پنهان کرده اند.

پارسیها در طرف راست راه ایستاده اند و متحدین در طرف چپ ارا به ها هم نصف به نصف از دو سمت راه صف بسته اند. در قصر باز شد. اول چهار گاونر بیرون آوردند. اینها را باید برای زئوس (مقصود خدای بزرگ است) و خدایان دیگر چنانکه مغها معین کرده اند قربانی کنند. بعد از گاوهای نراسبهای را که باید برای آفتاب قربانی کنند آوردند سپس گردونه سفید زئوس که مال بندی از طلا داشت و با گل آراسته بود نمودار شد. پس از آن گردونه سفیدی که با آفتاب اختصاص داشت

۱- جلد اول ایران باستان تألیف مرحوم پیرنیا صفحه ۴۲۴

وقیز با گلها آرایش یافته بود. بالاخره گردونه سوم که اسبهای آن پوششهای ارغوانی داشت پدیدار گشت. از دنبال این گردونه اشخاصی حرکت میکردند که بدست مجمرهای بزرگی پر از آتش داشتند. بعد خود کوروش بیرون آمد. او بر گردونه ای قرار گرفته بود و بر سر تیاری Tiar داشت نوک تیز. (گزننفون مانند اغلب مورخین یونانی کلاه شاه را تیار نامیده) بر تن قبائلی نیم ارغوانی و نیم سفید که اختصاص بشاه دارد و یک نیم شلواری (مقصود شلوار کوتاه است) که رنگی تند داشت و ردائی از ارغوان تیار او را افسری احاطه دارد. اقر برای شاه هم این زینت را که امتیازی است دارا بودند.

دستهای او از آستینها بیرون آمده و پهلوی او گردونه رانی نشسته که که دارای قامتی است بلند و لوی پست تر از قامت کوروش. تا مردم کوروش را دیدند همه بخاک افتادند. همینکه گردونه از قصر خارج شد چهار هزار نیزه دار از دو طرف گردونه راه افتادند. از عقب آنها سیصد نفر برنده عصای سلطنتی با لباسهای فاخر و پیکانی بدست سواره حرکت کردند. پس از آنها دو یست رأس اسب زرین دهنه را که تنشان با پوششهای راه راه پوشیده بود میکشیدند. اینها اختصاص با صطبل کوروش داشتند و از دنبال اسبان چهار هزار نیزه دار میآمدند پس از آنها قدیمترین سواره نظام پارسی بعده ده هزار نفر حرکت میکرد. جبهه و عمق این دسته صد درصد بود (یعنی صد صف بسته بودند و هر صف دارای صد نفر سوار بود) و کری سان تاس باین قسمت فرمان میداد پس از آن دسته دیگر سواره نظام بعده ده هزار نفر پارسی و بفرماندهی هیستاسپ، بعد دسته سوم بهمان عده بریاست داتاماس و دسته چهارم بریاست گاداتاس و سپس سواران مادی، آرامنه، کادوسیان و سکاها میآمدند. از عقب سواره نظام گردونه ها چهار بچهار (یعنی هر صف عبارت از چهار گردونه بود) بریاست ارته باز حرکت میکرد.

وقتی که کوروش باین ترتیب میرفت. جمعیتی زیاد از مردم از دنبال دنبه میآمدند و میخواستند عرایض بکورش بدهند. او بوسیله حاملین عصای سلطنت (آجودانها) که از هر طرف بعده سه یا چهار نفر بودند بآنها پیغام داد که عرایض را به هیپ پارکها بدهند (هیپ پارک فرمانده دسته ای از سواره

نظام بود. معلوم است که این لفظ هم یونانی است (و آنها مضامین عرایض را باطلاع او خواهند رسانید. همینکه مردم این بشنیدند بطرف سواره نظام هجوم برده پرسیدند که بکی باید عرایض بدهند. در این وقت کوروش از دوستان خود آنهایی را که میخواست اهمیت بدهد يك بیک نزد خود طلبیده گفت اگر این مردم که از عقب ما میآیند عرایض بشما دادند و دیدید که مطالب آنها حق است باطلاع من برسانید تا باهم مطالعه کرده ترضیه خاطر عارضین را حاصل کنیم.

چون کوروش به محوطه ای رسید که وقف بر خدایان است گاوهای نر را برای زئوس و اسبان زیادی برای آفتاب قربانی کرده جسد آنها را سوزانیدند و بعد برای زمین قربانیهاییکه مغمامعین کرده بودند و بالاخره برای پهلوانانیکه در حماة^۱ سوریه میباشند قربانیهای دیگر سر بریدند.

چون محل مساعد بود کوروش پنج استاد (۹۲۵ ذرع) آنرا باعلامتی نشان کرده بسوارانیکه نظر بعملیتشان به قسمت‌هایی تقسیم شده بودند امر کرد اسب دوانی کنند. خود او با پارسیها اسب دوانیده پیش افتاد و واقعاً او در اسب دوانی ماهر بود. در میان مادیها ارته باذ فاتح شد و کوروش به او اسبی بخشیده بود بعد کوروش امر بمسابقه گردونه ها کرد. بفاتحین گاو‌هایی برای قربانی و ضیافت بخشید و نیز بآنها جامه‌هایی اعطا کرد. جامه‌هایی که سهم خود کوروش بود سه فرولاس اعطا شد تا در ازای تشریفات قدردانی از او شده باشد.

در تاریخ کوروش تألیف آلبر شاندر فرانسوی مندرج است که شنل کوروش ارغوانی بوده باحاشیه‌هایی از طلا مزین بجواهرات قیمتی که دایره وار در چهار گوشه کوچکی بدان نصب میشد. حاشیه دوزی طلائی بشکل قرص خورشید نشان پرستش آتش زردشت بشمار میرفت و مانند علامتی مقدس بر روی لباس پادشاه و حلقه‌های انگشتر و حتی زین و افسار اسبش منقوش بوده. وقتی پادشاه بزرگ مستور از زیور و آلات درخشان میشد احترامات او با خدا برابر میگردید.

۱- حماة شهری است در سوریه

تاجگذاری اردشیر دوم (۱)

پس از مرگ داریوش دوم (۴۰۴ قبل از میلاد) پسرش اردشیر دوم جانشین وی گردید و جهت انجام مراسم تاجگذاری عازم پاسارگاد شد تا در آنجا بوسیله کاهنان تاجگذاری را بعمل آورد. در این شهر معبدی است که متعلق به خدای جنگ است و باید حدس زد که معبد می‌نرو باشد. معبد پاسارگاد معبد آناهیتا بوده و یونانیها این یزت را با می‌نرو تطبیق می‌کردند.

بموجب آداب شاه میبایست داخل معبد شده لباس خود را کنده لباسی را که کوروش بزرگ قبل از اینکه بشاهی رسیده باشد می‌پوشید دربر کند و پس از اینکه قدری از انجیر خشک خورد برگ تربنت (تربنت درخت عصیر یا صمغ است ولی چنین بنظر می‌آید که پلوتسارک اشتباه کرده برگ گیاه هئوئمه بوده چنانکه در قرون بعد دیده میشود زردشتیان در موقع آداب مذهبی استعمال میکردند درست معلوم نیست چه گیاهی بود) را بچود و مشروبی بیاشامد که از سر که و شیر تر کیب شده.

از حجاریه‌های تخت جمشید چنین مستفاد میشود که شاه زنجیر و کمر بند طلا استعمال میکند. لباس ارغوانی شاهنشاه پارس همان جامه بلند باوقار مردم ماد بوده و بر سر تاجی داشت بلند و مشعشع و این تاج منحصر بشاهنشاه و در حجاریه‌های تخت جمشید موقوفش است.

ریش شاه دراز و موهایش مجعد است. بر تخت نشسته و عصای سلطنت بر دست دارد و نوک آن به سیمی از زر منتهی گشته. پشت سر خادمی ایستاده که با دزنی در دست دارد. کرسی سلطنت بر تختی قرار گرفته که کف آن بر سه ردیف مجسمه که جمعا بیست و هشت تا است و ملل مختلف ممالک را نشان میدهد قرار گرفته است.

مطابق کتیبه‌های هخامنشی سلطنت شاهان این دودمان موهبت الهی است و آنها باراده او بر دشمنان فائق می‌آیند مثلا داریوش عبارت «بفضل او را مزده»

را چهل و یک دفعه در کتیبه‌ها تکرار کرده و خشیارشا شش دفعه عبارت «اهورمزد شاهی را بمن اعطاء کرد» را بکار برده است.

تاجگذاری شاهان اشکانی (۱)

ترتیب انتخاب شاهی پس از فوت شاه عملاً چنین بوده که پسر ارشد شاه به تخت می‌نشست مگر در دو مورد یکی آنکه پسر شاه متوفی بحد رشد نرسیده باشد و دیگر در موردیکه لیاقت سلطنت را دارا نباشد در این موارد مجلس مهستان (مجلس مهستان عبارت بود از مجلس شورای خانوادگی و مجلس شیوخ) برادر شاه را انتخاب می‌کرد اگر شاه برادر نداشته عموی شاه را انتخاب می‌کردند. پس از آنکه شاه مجلس مهستان را انتخاب می‌کرد تاجگذاری او بعمل می‌آمد و تاج را میبایست شخصی که رئیس خانواده سورن بود بر سر شاه گذارد. شخصی که تاج بر سر شاه مینهاد شغل سپهسالاری کل‌قوای مملکتی را نیز بعهده داشت. بنا بر عقیده پروفیسور گیرشمن در زمان اشکانیان اعتقاد بناهید دارای اهمیتی بیشتر بوده و در درجه اول قرار داشت و همه معابد ایرانی که در منابع تاریخی ذکر شده است بهمین رب‌النوع تعلق دارند. تیرداد اول در شهر ارشک در یک معبد ناهید تاجگذاری کرد.

تاجگذاری شاهان ساسانی (۲)

بطور کلی مراسم تاجگذاری سلاطین ساسانی در معبد آناهیتا در استخر فارس برگزار میشد.

زاره باستان‌شناس شهیر آلمانی معتقد است که سلاطین اولیه ساسانی در نقش رجب تاجگذاری کرده‌اند. حتی کریستن سن ای-ران‌شناس عالی‌قدر بدین موضوع اشاره کرده می‌نویسد:

«ما نمیدانیم در چه محلی این تشریفات برگزار میشده اما همانطور که آقای زاره عقیده دارد احتمال دارد که مؤسس سلسله ساسانی در محل زاد و بوم خانواده خود که معبد آناهیتای استخر بوده تاجگذاری کرده است و لسی این

۱ - جلد سوم ایران باستان تألیف پیرنیا صفحه ۲۶۴۹

۲ - جلد دوم تهران ساسانی تألیف علی سامی صفحه ۳۰۱

مطلب نیز کاملاً بحقیقت نزدیک است که محل رسمی این تشریفات همان غار نقش رجب بوده که اردشیر و پسرش شاهپور با نقشهای زیبایی بعثت خویش را جاودانی کرده اند.

ویکاندر معتقد است تا زمانی که هیربدها طبقه عالی روحانیون را تشکیل میداده اند و حفاظت معبد آن‌ها را در اختیار آنان بود تا جگگذاری سلامین ساسانی در شهر استخر بر گزار میشده است لیکن از اوائل قرن پنجم میلاد که موبد موبدان بریاست روحانیون رسید محل تا جگگذاری از استخر به گنجه آذربایجان و در اطراف آتش مقدس آذر گشسب منتقل شد.

منابع اسلامی حاکی از آنست که اردشیر مؤسس سلسله ساسانی در معبد آن‌ها تا جگگذاری نموده است لیکن پس از چندی که بر اردوان پنجم آخرین پادشاه اشکانی غلبه نمود لازم دانست که بروش پادشاهان هخامنشی تا جگگذاری نماید. فردوسی شاعر حماسه سرای بزرگ ایران شرح این تا جگگذاری را چنین ذکر نموده است.

به بغداد بنشست بر تخت عـاج	بسر بر نهاد آن دل افروز تاج
کمر بسته و گرز شاهان بدست	بیسار استه جا یکـاه نشست
شهنشاه خواندند از آن پس ورا	ز گشتاسب نشناختن کس ورا
چو تاج بزرگی بسر بر نهاد	چنین کرد بر تخت فیروز یاد
که اندر جهان داد گنج منست	جهان تازه از دست رنج منست
کس این گنج نتواند از من ستد	بد آید به مردم ز کردار بد

مقصود از ذکر بغداد تیسفون است که اردشیر پس از غلبه بر اردوان در همین شهر که پایتخت اشکانیان بود تا جگگذاری نمود.

اردشیر در زمان حیات تاج شاهی بر سر پسر خویش شاهپور گذاشت لیکن مراسم رسمی آن پس از مرگ اردشیر صورت گرفت. ابن ندیم در فهرست خود شرح مبسوطی در این مورد برشته تحریر در آورده و از مانی نقاش نیز ذکر می نماید آورده است. مانی اولین خطابه خود را در همان روز تا جگگذاری در حضور شاه و سایر درباریان بیان داشته است. متأسفانه در این یادداشت ذکر از محل

تاجگذاری نشده است. احتمال دارد که این محل همان چندیشاپور بوده است.

بعثت نبودن مدارك مستند محل تاجگذاری جانشینان شاهپور اول که عبارتند از هرمز اول، بهرام اول، بهرام دوم و بهرام سوم روشن نیست. پس از مرگ یزدگرد بزهکار بزرگان مملکت اجتماع کردند تا فرزندان او و در مرحله اول بهرام را که در آن زمان نزد نعمان بن منذر سلطان حیره میزیست از سلطنت خلع نموده و خسرو نامی را که از نژاد اردشیر بود بر تخت شاهی بشانند.

فردوسی میگوید بزرگان مملکت متفق القول بودند که خسرو بایستی بسلطنت برسد و در پارس تاجگذاری نماید. بلعمی در مورد محل تاجگذاری نگاشته است که بزرگان پارس خسرو را به تیسفون بردند که پس از بتخت نشستن در حضور موبدان موبد تاجگذاری نماید لیکن بهرام که وارث قانونی تاج بود بر مخالفان خود فایق آمد و بدست موبدان موبد تاج شاهی در شهر تیسفون بر سر نهاد. و یکاندر معتقد است که محل تاجگذاری بهرام پنجم معبد مقدس آذر گشسب آذربایجان بوده.

آذر گشسب یا آتش سلطنتی در گنجك (شیز Shiz) نزد سلاطین ساسانی فوق العاده اهمیت و ارزش داشت. سلاطین این سلسله در ایام سختی و بینوائی بزیارت این معبد می شتافتند و زر و مال و ملک و غلام در آنجا نذر میکردند. منجمه بهرام پنجم سنگهای قیمتی تاجی را که از خاقان و زنفش گرفته بود باین آتشکده فرستاد. خسرو اول نیز نظیر این را عطا نمود. خسرو دوم نذر کرد که اگر موفق بمغلوب نمودن بهرام چوبین شود زینت های زر و هدیه های سیم با آتشکده آذر گشسب بفرستد و بوعده خویش وفا کرد.

در قرن دهم میلادی مسعودی بعبارت زیر ویرانه های آن معبد را چنین وصف میکند:

« امروز در آن شهر [شیز] آثار عجیبی از ابنیه و نقوش گوناگون هست که کرات سماوی و ستارگان و عوالم بر و بحر و اراضی مسکون و نباتات و حیوانات و سایر عجایب را نشان میدهد. شاهنشاهان در این شهر

آتشکده‌ای داشتند که در عهد همه سلسله‌های پادشاهان ایران مقدس و محترم بود. این آتشکده را آذرخوش میگفتند آذر بزبان عجم آتش و خوش و نیکو است. شاهنشاهان ایران هنگام رسیدن بیادشاهی با کمال احترام پیاده بزیارت این معبد میرفتند و نذرها میکردند و هدیه و خواست بسیار بآنجامی بردند. خلاصه این آتشکده علامت اتحاد و یگانگی دین و دولت ساسانیان بشمار میرفت که بواسطه اتحاد با دیانت قوت گرفت.

محل تاجگذاری یزدگرد سوم، هرمز سوم و فیروز درست روشن نیست. والاش پس از مرگ پدر و کنار زدن قباد در شهر تیسفون به تخت نشست و پس از وی قباد در شهر مدائن بتخت سلطنت جلوس کرد.

و فردوسی نیز در این باره میگوید که قباد از شهر استخر به تیسفون رفت و در آنجا بر تخت نشست و تاج کیانی بر سر نهاد. تا کنون بطور قطع و یقین محل تاجگذاری خسرو اول انوشیروان که بزرگترین و مقتدرترین شاهان ساسانی است مشخص نشده است و میتوان حدس زد که تاجگذاری کمافی السابق در تیسفون انجام شده است.

صاحب تاریخ سرت معتقد است که هرمز چهارم جانشین انوشیروان در ماه فروردگان در معبد چندیشاپور تاجگذاری کرد. از ماخذ و منابع اسلامی چنین مستفاد میشود که شاهزاده خسرو پس از اطلاع از خلع پدرش هرمز از آذربایجان بمدائن رفته در آنجا به تخت سلطنت نشست و تاج بر سر نهاد. بنابراین رجعت تاریخ بلعمی پس از خلع هرمز تاج شاهی را توسط بندوکی نامی برای پرویز که در آنوقت در معبد بزرگ آذربایجان میزیست فرستادند و او را بسلطنت خواندند. بندوکی تاج بر سر او گذاشت و فردای آنروز شاه را بمدائن بردند و بر تخت سلطنت نشانند.

در اواخر دوره ساسانی اغتشاش و هرج و مرج سراسر مملکت را فرا گرفت و در مدت چهار سال قریب ۱۲ نفر از سلاطین ساسانی بسلطنت رسیدند بهمین جهت مشکل است فهمید که این سلاطین در کجا تاجگذاری کرده‌اند.

طبق عقیده طبری و قتیبه بزرگان استخر فهمیدند که اهالی مدائن از خسرو فرخزاد خسته شده‌اند یزدگرد را که تا آنوقت در استخر بطور مخفی

میزیست بمعبد اردشیر که همان معبد آناهیتا در استخر بوده برده و تاج شاهی بر سرش نهادند سپس او را به تیسفون آوردند. اکثر قریب باتفاق مورخین در این قسمت وحدت نظر دارند بطور کلی شهرهای تیسفون و استخر و مدائن و آذربایجان مناطقی بوده که شاه در آنجاها به تخت نشسته است و مسلماً معابد این شهرها محل تاجگذاری شاهان بوده که همواره مراسم تاجگذاری با تشریفات مذهبی همراه بوده است.

و حتی این مسأله یعنی توأم بودن تشریفات مذهبی با مراسم تاجگذاری در برخی از حجابهای سلاطین ساسانی بشرح زیر باقیمانده است. در تنکاب فیروزآباد در کمر کوه نقشی از مراسم تاجگذاری اردشیر بنیان گذار سلسله ساسانی بجا مانده است. در این نقش مظهر میترا تاج سلطنت را باردشیر عطا مینماید. پشت سر شاه طفلی که شاید ولیعهد (شاپور اول) بوده و پس از آن سه نفر از وزرا و امرای کشور دیده میشوند که بحال احترام ایستاده اند.

تاج شاه گوی مانند و دستش را بحال احترام بلند کرده است. در شش کیلومتری قصر ابونصر مکانی است بنام برم دلك که در این محل سه مجلس حجاری مربوط بشاهان ساسانی دیده میشود. مجلس اولی 6×2 متر اندازه دارد و یکی از شهریاران ساسانی که شاید شاپور اول باشد نمایانده شده و دستش بطرف چپ دراز و تاج را که زوبان آن آویزان است از مظهر خدا میگیرد. یک و نیم متر آن طرف تر این نقش، نقش دیگری است که $1/40 \times 2/70$ متر وسعت آنست و محتمل است که بهرام پنجم بوده. تاج این نقش گوی مانند است و خنجری در دست دارد و یک دست را بعلامت احترام بلند کرده. سه متر آن طرف تر مجلس دیگری است $1/5 \times 3/5$ متر درین مجلس دو نفر نقش گردیده یکی از آن شکل زنی است و شیئی شبیه بگل از نقش دیگر میگیرد. در نقش رجب سه مجلس از مراسم تاجگذاری پادشاهان ساسانی در کوه حجاری کرده اند.

مجلس اول که در شمال محوطه واقع است و بفاصله $1/5$ متر بالاتر از زمین قرار گرفته شش متر طول و چهار متر ارتفاع دارد. در این مجلس شاپور اول سوار بر اسب درشت هیكلی است و اینطور نمایانده شده که برای گرفتن

تاج شاهنشاهی یا حضور در مجلس سرور یا انجام امر مهمی می‌رود لباس چین‌دار او تا ساق پا کشیده و نواری‌های شلوارش در اهتزاز می‌باشد. غلاف خنجر ظریف و کوچک او که بروی رانش افتاده با روبانهای اطراف آن فوق‌العاده جالب و دیدنی است.

تعداد نزدیکان و درباریان که پشت سر شاه قرار گرفته‌اند سه نفر می‌باشد که يك نفر در بالای سر همه قرار گرفته و چنین بنظر میرسد اهمیتش بیش از دیگران است. این سه تن دارای کردن‌بند هائی هستند که با گل‌های گرد زینت یافته و کلاه نم‌دی بلندی بسر دارند که روی یکی از آنها علامت مخصوصی نقش کرده‌اند. ملکه بلافاصله پشت سر شاه قرار گرفته و بسر تاج کوچک گردی نظیر تاج شاهنشاه دارد.

مجلس دوم مراسم تاجگذاری اردشیر اول سرسلسله شاهنشاهی ساسانی است. این مجلس که ۴/۵ متر اندازه دارد از هشت نفر مرد وزن و بچه تشکیل یافته و مراسم اعطای تاج یا حلقه سلطنتی از طرف روحانی عالی‌مقام یا مظهر اهورمزدا به شاهنشاه است. اردشیر تاج سلطنتی را با یک‌دست گرفته و دست دیگرش را بحال احترام بلند کرده است. تاج شاه در این حجاری کنگره دار می‌باشد. پشت سر شاه دو نفر ایستاده‌اند که یکی از آنها غلام یا کنیز کی است که مگس پرانی بالای سر شاه گرفته و سپس یکی از بزرگان کشور بحال احترام ایستاده است جلوشاه و مظهر خداداد طفل مشاهده می‌گردد که یکی از آنها شاید ولیعهد و پسر شاه است. نماینده خدا یا روحانی عالی‌مقام بی‌کدست تاج را به اردشیر می‌دهد و بدست دیگر عصای سلطنتی را می‌خواهد بشاه اعطاء نماید پشت سر مظهر اهورامزدا دو نفر از بانوان سلطنتی دیده میشوند که بطور جدا گانه مراسم احترام را بجا می‌آورند. پشت سر شاه یکی از خواجه سرایان مگس پرانی بالای سر شاه گرفته و کمی عقب‌تری یکی از ارکان سلطنت که ریش درازی دارد انگشت خود را بعلامت احترام بلند کرده است.

مجلس سوم مراسم تاجگذاری شاهپور اول است. تاجگذاری شاهپور بنا بعقیده ابن ندیم روز یکشنبه اول نیسان که مصادف با سال ۲۴۳ میلادی است صورت گرفت. نخستین خطبه مانی در این روز بمناسبت تاجگذاری ایراد گردید.

در این حجاری که ۴ × ۲/۵ متر وسعت دارد شاهپور اول سوار اسب است. تاج شاهی را از روحانی عالی مقام یا نماینده اهورامزدا که او هم بر اسبی سوار است میگیرد. مظهر خدا تاج کنگره داری بر سرداردو کیسوان مجعدش بروی شانه ها ریخته و نوارهای پهن که بتاج بسته از پشت او آویزان است.

در نقش رستم اولین حجاری که جلب نظر مینماید مراسم تاجگذاری اردشیر اول سردودمان ساسانی است که بر اسبی سوار و تاج سلطنتی را بانهایت احترام از مظهر و یا نماینده اهورامزدا میگیرد. تاج دارای دنباله و روبانی است که بروی کیسوان انبوهش که تاروی دوش افشان و به پشت سر ریخته است کشیده میشود. روبان تاج که بدور پیشانی بسته شده تا پشت اسب آویزان و نمایان است و بر تارک آن تاج گوی مانندی دیده میشود. دست چپ اردشیر بحالت احترام که معمول زمان بوده است بلند و مراسم تکریم را نسبت به نماینده یا مظهر اهورامزدا مجری میدارد. نماینده یا مظهر اهورامزدا نیز بر اسب سوار است. در دست چپ نماینده عصای سلطنتی است و با دست راست تاج شاهی را بر دوشیر اعطاء مینماید تاجی که مظهر اهورامزدا بشاه میدهد دارای روبان و دنباله ایست شبیه بر روبان کلاه شاه.

آخرین نقش ساسانی در نقش رستم مراسم تاجگذاری نرسی میباشد. وی تاج سلطنت را از مظهر آناهیتا میگیرد.

لباس شاهنشاه در این مجلس عبارت از نیم تنه تنگی است و کفشهای پا بوسیله روبانهای ظریف و زیبایی بیکدیگر وصل گردیده است. ریش شاه در حلقه فرو رفته است و با یک دست تاج را از مظهر آناهیتا میگیرد و با دست دیگر علامت احترام را معمول میدارد. پشت سر او یکی از وزراء بحال احترام ایستاده. در جلوشاه نقش بچه کوچکی حجاری شده که شاید تصویر هر مزدوم ولیعهد باشد. مظهری که تاج شاهی را به نرسی میدهد تاج کنگره دار مجللی بر سردارد که نوارهای پرچینی از آن آویزان میباشد.

در شاهپور نزدیک کازرون حجاری مربوط به مراسم تاجگذاری بهرام اول هست که بهرام تاج شاهنشاهی را از مظهر یا نماینده اهورامزدا میگیرد.

در نقش اردشیر دوم^۱ که در طاق بستان کرمانشاه است مظهر یا نماینده اهورا مزدا تاج یا حلقه سلطنتی را بپادشاه عطا میکند. میترا در پشت سر شاه ایستاده و از انوار بیکه برگرد سرش هاله بسته شناخته میشود. در طاق بزرگ^۲ که مربوط بزمان خسرو پرویز است در انتهای غار نقش قسمت بالا مجلس تاجگذاری را نشان میدهد. پادشاه در وسط ایستاده و با دست راست تاجی را از مظهر یا نماینده اهورا مزدا میگیرد. از طرف دیگر آنها هیتا هم افسری باو میدهد.

شاهان مقتدر ساسانی جانشینان خود را از بین پسران خود انتخاب میکردند لیکن در نتیجه ضعف سلاطین بعدی مانند بهرام گور و یزدگرد دوم این اختیار یعنی انتخاب پادشاه مخصوص عالیترین نمایندگان طبقات روحانی و جنگیان و دبیران و در صورت وجود اختلاف میان آنان منحصر بموبدان موبد بود. پس انتخاب پادشاه در وهله آخر منوط بر آئی موبدان موبد بود که ضمناً وظیفه پرافتخار تاجگذاری را نیز بعهده داشتند که این مطلب باندازه کافی موقعیت روحانیون زردشتی و رئیس آنان را در آن عهد روشن میکند.

استقلال ایران و تشکیل سلسله های ایرانی

ایرانیان که برای رهائی از تسلط عرب مترصد فرصت بودند بمحض احساس ضعف در ارکان خلافت عباسیان مخالفت خود را علنی کردند. مأمون حکومت خراسان را در سال ۲۰۵ هجری بطاهر ذوالیمینین داد. طاهر در سال ۲۰۶ هجری نام خلیفه را از خطبه انداخت و خراسان را مستقل کرد از سال ۳۳۲ اوایل خلافت متوکل قدرت عباسیان ضعیف تر شد تا سال ۳۷۹ که المعتمد بخلافت رسید ممالک اسلامی در حال تجزیه بود مصر مجزاشد طبرستان دعوت زیدیه را پذیرفت یعقوب لیث صفار از سیستان علم طغیان برافراشت.

این جوانمرد رویگزراده باطبع عالی و همت بلندی که داشت از سال ۲۲۳ بر ضد اعراب وارد کارزار شد و از سال ۲۴۷ برای استقلال تمام ایران مجاهدت کرد. طاهریان را منقرض نمود و تا حوالی بغداد پیش رفت و از طرف

۱ - ایران در زمان ساسانیان تألیف پرفسور آرتور کریستن سن ترجمه رشیدیاسمی صفحه ۹۱

۲ - ایران در زمان ساسانیان تألیف کریستن سن صفحه ۳۲۲

خلیفه منشور حکومت تمام ایران بوی تسلیم و بلقب ملك الدنيا ملقب گردید. اقدام وی سایرین را که مدت دو یست سال تحت استیلاى عرب بسر برده و جرأت اظهار حیات و تخلف از امر خلفانداشتند بفکر سرپیچی از فرمانروائی ایشان و تجزیه دولت عرب انداخت و موجب استقلال و تشکیل سلسله های ایرانی گردید. با ایجاد حکومت مستقل یعقوب سد عظیمی که در برابر استقلال ایرانیان وجود داشت برداشته شد و پس از این تاریخ سامانیان و زیاریان و بویهیان و غزنویان و دیگر امرای ایرانی دارای تشکیلات درباری و سلطنتی خاص خود بودند و خطبه هائی که در بالای منابر با اسم سلاطین ایران خوانده میشد بمنزله اعلام سلطنت مستقل آنان و در حقیقت تاجگذاری این سلاطین تلقی میشد.

تاجگذاری شاهان صفویه

شاردن^۱ سیاح معروف فرانسیسی فرانسوی مراسم تاجگذاری شاه سلیمان را که خود شاهد و ناظر آن بود چنین توصیف میکند:

پیش از مراسم تاجگذاری بنظر میرسد که مناسب باشد محل و مکانی که این مراسم در آنجا صورت میگردد توصیف و تشریح گردد در شمال کاخ تا اندازه ای نزدیک بدیوارهای آن در روبروی یکی از درهائیکه به ورودی اصلی منتهی می شود، یک دستگاہ عمارت تا اندازه ای قدیمی وجود دارد که چهار گوش میباشد و هر ضلع آن بالغ بر هشتاد پا میگردد و در سده گذشته بوسیله شاه طهماسب بنا شده است. از این عمارت تا بدر مدخل همچون خیابان بسیار پهنی بنظر میرسد که با چناران بغایت بلندی پوشیده شده است. در درازای این خیابان از ورودی تا عمارت در فواصل دوازده گامی آخورهایی از سنگ اندوده بکچ و طاق تا اندازه ای بلند تعبیه شده است و آنها را برای اسبان بر گزیده سلطنتی ساخته اند که معمولاً تعدادشان دوازده یا پانزده و بعضاً بیشتر میباشد و مخصوص ایام جشنهای بزرگ و یا اوقات شرفیابی بعضی سفیران و دیگر بیگانگان بحضور شاه برای بار اول است. براق این مرکوبها سراسر آراسته بگوهرهاست و ابزار اصطلب آنها تماماً از قبیل زنجیر، میخ طویله، چکش

۱ - جلد نهم سیاحتنامه شاردن ترجمه محمد عباسی صفحه ۹۳

وسطل آب از طلای ناب یا شمش است. در سوی راست و چپ عمارت برسم ایرانیان در اطراف چند تخته گل (مربعات) پدید آورده اند. این عمارت بتقریب تماماً از چوب ساخته شده است و پایه آن همسطح زمین نمیباشد، بلکه سه پابندتر از زمین تعبیه شده است. بامش مسطح و بر روی ستونهای مدور با ارتفاع ۲۶ یا ۲۷ پا کار گذاشته شده است. سقف از قطعات متناسب چوبینی با تقسیمات متقارن سطحی زر کوب درخشانی بمانند سایر قسمت‌های دیگر جلوه میکند. بدین ترتیب این کاخ از همه سو باز میباشد مگر هنگامیکه پرده‌ها را بکشند. این پرده‌ها را بر ستونهایی با ارتفاع سقف عمارت در خارج تعبیه کرده اند و بر حسب ساعت و وقتیکه شاه تشریف فرما می‌شود، اعم از صبح یا عصر از این طرف و یا آنطرف می‌کنند ولی هنگامیکه پرده‌ها را میکشند آنها را نمیگذارند تا پائین آویخته گردد بلکه باطنابهائیکه تعبیه کرده اند، آنها را بسوی تنه نزدیکترین درخت عظیم باغ میکشند و ده پابندتر از زمین میبندند چنانکه سایه بانهای پهناوری پدید می‌آید که مانع تابش پرتو خورشید بداخل کاخ میگردد در حالی که منظره و دورنمای باغ از هر سو بروی کسانی که در داخل عمارت میباشند اعم از ایستاده یا نشسته کاملاً باز و آزاد است.

پرده‌ها از سوی بیرون کاخ سرخ رنگ میباشد و از سوی درون با منسوجات لطیف هندی برنگهای بغایت خوش و نشاط بخش آستر داده شده است. بندهائیکه به پرده‌ها تعبیه شده و همچنین طنابهای مربوط بانوارهای ابریشم خشن و یا از ابریشم درشت درست شده است.

اما بناهای عمارت سه قسمت تقسیم میشود و فقط بافرده‌های کوچک چوبین زر نشان عالی از یکدیگر جدا گشته است. در دو طرف دو اطاق بزرگ هر یک بدر ازای سی و شش و پهنای شانزده گام وجود دارد.

در میان دو اطاق تالاری دیده میشود که چهارپا بلندتر از اطاقها است و در وسط دارای یک حوض بسیار بزرگ و بغایت عمیقی از مرمر سفید میباشد که دارای آب سخت زلالی است و بوسیله لوله‌ای از همان مرمر داخل و خارج میشود. همه جا با تمام طلا کوبی است و زر کوبی چنان ضخامت دارد که با وجود اینکه بیش از یکصد سال است که تعبیه شده معجزاً امروز هیچ کجای آن

بهیچوجه نریخته و تیره نگشته است. این عمارت بنام تالار طویل خوانده میشود و وجه تسمیه آنستکه در بعضی ایام بطوریکه گفتم اسبان مورد نمایش را در نزدیکی آنجا نگه میدارند.

فردای آنروز داخل عمارت شدم و بفرغت تمام امکان مشاهده و ملاحظه شکوه و جلال اسباب و اثاثیه و کلیه چیزهاییکه بمنگام تاجگذاری مورد استفاده قرار گرفته بود یافتم.

دو اطاق بزرگ طرفین باقالیهای ابریشمین عالی مفروش گشته بود و در سراسر اطراف تشکچه های چهار گوش زربفت و آراسته بگلیم های سیمین انداخته بودند. تالار میانین مفروش بقالیهای زربفت و ابریشم بغایت نفیسی بود. تشکچه های اطراف از منسوجاتی درست شده بود که بافت ایران میباشد و مخمل زربفت خوانده میشود و عبارت از منسوجات مخملی ابریشم مخلوط باطلا است و گل و شاخه های زرین رویش نقش انداخته شده است.

در جایگاه مخصوص اعلیحضرت تشکچه کوچک بغایت نرم زربفت بضخامت چهار انگشت و بدر ازای تقریباً سه تا چهار یا گذارده شده بود. روی تشکچه مزبور را بارو پوش کوچک بغایت ظریف و بسیار لطیفی از منسوجات هندوستان که زردوزی شده و کار دستی عالی داشت پوشانیده بودند.

این روپوش کوچک که تمام تشکچه را پوشانیده و باندازه چهار انگشت از اطراف آویخته بود و بدین طریق مانع دیدن آن میگردد، در دو گوشه در پائین بدو کویچه زرین شمس توپر آراسته بگوهرها تعبیه گشته بود.

در انتهای دیگر تالار تشکچه ای دیده میشد که زیرش از ماهوت زرین آراسته بگللهای سرخ و بر گلهای سبز بود ولی روپوش نمیتوانم بگویم از چه منسوجی بود، چه نتوانستم بقدر کافی بآن نزدیک کردم و وقت لازم بعمل آورم ولی فقط میدانم که تمامش مزین به طلا و جواهر بود.

این محل را چهارده شعله چراغ بالتمام از طلای شمس توپر غیر معلق، بلکه گذاشته بزمین، روشن میکرد. این چراغها چنان سنگین است که بعضی از آنها شصت مارك وزن دارد. (معادل ۱۳/۵) از این چهارده چراغ هشت شعله در تالار میانین و سه شعله در هر يك از اطاقهای بزرگ طرفین بود و هشت

شعله شمعدان دوشاخه نیز که همچنین از طلای توپر شمش بود در آنها وجود داشت. این شمعدانها با ارتفاع سه تا چهار پا میباشد و وزنشان بیشتر از چراغها است. چون محل تاجگذاری چنانچه تعریف و توصیف کردیم آماده گردید چهار چیز عمده و اصلی که میتوان گفت برای این مراسم ضرور است به میان تالار آورده شد. نخست کرسی یا تخت سلطنت که عبارت از چهار پایه مربعی میباشد با ارتفاع سه پا. پایه ها که زوایا روی آنها است بروی چهار گویچه زرین به بزرگی سیب قرار گرفته است و برای استوار داشتن تخت بالا و پائین پایه ها را بطور متقاطع بهم متصل ساخته اند. روی کرسی کاملاً مسطح بدون پارچه ای که نشیمن را نرمتر می کند از همان جنس بقیه است یعنی از طلای توپر شمش تا اندازه ای کلفت و هر چهار پایه و چهار گویچه زرین بقطعات کوچک یا قوت و زمرد آراسته میباشد. قطعه دوم تاج کلاه است پهن و نسبتاً بلند. بسوی پائین اندکی تنگتر میگردد و دارای تیزی است که اندکی بلندتر از یک انگشت میباشد و چنان مینماید که از درون کلاه بیرون آمده است. در صورتیکه به مهارت تمام بدان تعلیق و تعبیه شده است و در انتها که از بالا اندکی پهن مینماید باریکتر میگردد. پارچه این کلاه که مخصوصاً برای پادشاه جدید تهیه شده از ماهوت زربفت است و در دوران بعرض ده انگشت بطریق عمامه پارچه نازک پنبه ای از پارچه های لطیف هندوستان پیچیده و نوک دنباله را الماس درشتی بکلی پوشانیده و از اطراف زنجیرهای جواهر آویخته است. متن کلاه نیز از جواهرات نفیسی مستور و اطراف آن بجقه های متعدد الماس و یاقوت و زمرد و لعل با پرهای نفیس بعضی طیور نادره مزین گردیده از پارچه ای که بدور تاج پیچیده شده رشته های مروارید و جواهر آویخته بجقه ها وصل میشود و تقریباً تمام پارچه را پوشانیده و محکم نگاهداشته است. جقه روبرو از سایرین نفیس تر و عالیتر است و بسه شاخه تقسیم میگردد که هر سه از جواهر و بسه پر کلنگ مزین میشود.

قطعه سوم شمشیر است که به نسبت تاج و تخت مرصع شده است و این شمشیر مثل تمام شمشیرهای ایرانی بعرض دوالی سه انگشت تقریباً قوسی و بشکل هلال است.

قطعه چهارم خنجر است باز مرصع که از کثرت جواهر نمیتوان گفت از چه

ساخته شده ولی لابد باید طلا باشد. خلاصه قطعات مذکور را نزدیک تخت گذاشته با پارچه لطیفی پوشانیدند و شاهزاده بالباس عادی خود ولی فاخرترین آنها داخل تالار شد و در محل خود نشست. همان وقت سایر درباریان نیز وارد شده بدین طریق قرار گرفتند:

در طرف راست و قدری در عقب شاهزاده آغاناظر که در کمر خود جام طلای مرصع کوچکی داشت و در آن مقدار زیادی دستمال بانضمام عطریات برای استعمال پادشاه گذارده بود. قدری دورتر از او شش طفل خواجه شده گرجی بسن پافزده و شانزده مانند تمام اطفال آن مملکت هر یک شاهکار و جاهت در دور پادشاه نیم دایره تشکیل داده دستهای خود را بسته بروی سینه گذارده در تالاری البسه زردوزی خود بی حرکت ایستاده بودند. در عقب آنها عده کثیری از خواجگان سیاه با تفنگهای مرصع و مطالب همان شکل هلالی دور پادشاه را گرفته بودند.

در طرف چپ پادشاه بترتیب نماینده صدراعظم و نماینده جمشیدخان رئیس قشون و نماینده مقصود بیگ ناظر و نماینده میرزا صدرالدین و قایع نویس و بعد امیر حمزه میرزا داروغه اصفهان و توابع و بالاخره در مسند ششم میرزا رفیع که در میان ایرانیان بعلم و فضل مشهور است نشسته بود.

در طرف راست مسند اول بوداق سلطان تفنگدار باشی، در مسند دوم نماینده محمد قلیخان دیوان بیگی نشسته دو مسند بعدرا برای منجم باشی و معاونش که به تعیین ساعت اشتغال داشتند گذارده، در مسند پنجم و ششم میرزا علیرضا شیخ الاسلام و میرزا مؤمن وزیر اصفهان و توابع قرار گرفته بودند.

منجم باشی و معاونش بعد از مدتی تحقیق و تدقیق در ترکیب کواکب و چرخ فلک نزدیک ساعت ده بعد از ظهر آمده شروع موقع اختیار را برای پس از بیست دقیقه معین نمودند و پادشاه به تفنگدار باشی امر کرد منجم باشی و معاونش را به محل خود راهنمایی کند.

بمحض اینکه فرجه بیست دقیقه سرآمد منجم باشی اشاره ای بتفنگدار باشی نمود یعنی هنگام شروع است و او پادشاه را مطلع ساخت که برخاست. سایرین نیز برخاستند. تفنگدار باشی فی الفور بخاک افتاده در همان حال از جیب خود کیسه کوچکی که محتوی مرسله انجمن بزرگان بود در آورد

و کیسه را باز کرده ورقه را بوسیده بر سر خود گذاشت و با علیحضرت داده بلند شد. شاهزاده مرسوله را گرفت و فی الفور بدو رد کرد و امر نمود که آنرا باز کرده بخواند. تفنگدار باشی اطاعت کرده بتأنی و شمرده بقسمیکه حضار بتوانند از مطالب مندرجه مستحضر شوند خواندن آغاز کرد و بدین طریق همگی اطلاع یافتند که بزرگان مملکت متفقاً شاهزاده حاضر را به پادشاهی قبول کرده و بدان شهادت میدهند.

چون قرائت مکتوب تمام شد پادشاه شیخ الاسلام را طلبیده حاضر گردید و پس از تعظیم و تکریم مرسوم مکتوب را برای اعتراف بسلطنت گرفت؛ چه شناختن شاهزاده بپادشاهی باو که شیخ الاسلام و رئیس روحانی مملکت بود تعلق داشت و مکتوب را احتراماً بوسیده به پیشانی نهاد و خواند و در مقابل پادشاه بر زمین گذارد و با همین رفتار خاضعانه تصدیق نوشته و حقانیت شاهزاده را می نمود. در این مدت تفنگدار باشی در خصوص نامی که شاهزاده در سلطنت میخواست اختیار کند مذاکره میکرد و منتظر تصمیم بود. شاهزاده پس از اندک فکری جواب گفت که تغییر رتبه مستلزم تغییر اسم نیست و نام صفی را که از طفولیت بدو داده اند نگاه خواهد داشت. تفنگدار باشی اراده پادشاه را بشیخ الاسلام که مکتوب را در قدم اعلیحضرت گذارده بود اظهار داشته و شیخ الاسلام در طرف راست و تفنگدار باشی در طرف چپ، شاهزاده را بمیان تالار بسمت تخت طلای سابق الذکر هدایت کردند و شیخ الاسلام از خاکپای همایونی استدعا کرد بر تخت نشیند، او نیز قبول کرده رو بقبله نشست. شیخ الاسلام هم دوزانو چند قدم دور از اعلیحضرت نشسته تاج و شمشیر و خنجر را بیرون آورده در مدت چند دقیقه دعائیکه با اقرار بتوحید شروع میشد و بابتبرک اشیاء سلطنتی مخصوص بمهراسم تاجگذاری اختتام می یافت قرائت کرد بعد برخاسته شمشیر و خنجر را یکی بطرف چپ و دیگری را بطرف راست کمر اعلیحضرت بست. ایشک آقاسی نیز با اشاره کلاه شاهزاده را از سر برداشته تاج را بجای آن گذاشت و آیه ای چند از قرآن بمناسبت موقع تلاوت کرد و با این عمل مأموریتش ختم شده جای خود را تسلیم خطیب میرزا رفیع نمود. خطیبی که در اینگونه موارد انشاء میشود بواسطه عادت

قدیم بچهار قسمت تقسیم میگردد : قسمت اول راجع بحمد خداوند است ، قسمت ثانی نعمت پیغمبر و دوازده جانشین و اولاد اوست ، قسمت سوم راجع بتوصیف و توجیه سلطنت است و قسمت چهارم مصروف بدعای پادشاه حاضر است که «وجود مقدس پادشاه جمجاه فلك تخت ثریا تاج از جمیع بلیات و آفات محفوظ و مصون ماند ، تختش بلند پایه طایر اقبال قرین و عدلش گسترده باد تیغش بران و حکمش روان اعدایش مغلوب و مقهور اعوانش مؤید و منصور باد . بارالها دعیه عاجزانه این بندگان عاصی را باحسن و جوه مستجاب گردان در حق ذات ملکوتی صفات اعلی حضرت قویشو کت شاه صفی .»

همینکه اسم شاه صفی برده شد حضار با آواز بلند انبساط نموده انشاء الله گفتند . بعد شیخ الاسلام رفته در مقابل پادشاه سه دفعه سرفرود آورده در دفعه ثانی دعائی خواند که بطلب طول عمر اعلی حضرت شروع و بخواست آسایش رعایا و انبساط حدود مملکت در ظل توجهات او اختتام می یافت .

پس از ختم بیان سه بار سرفرود آورد و به محل خود عودت کرد . پس از او حضار نیز هر یک بر حسب مقام خود آمده با سه بار سرفرود آوردن مرسومی اطاعت و انقیاد خود را اظهار داشتند و اعلی حضرت از تخت برخاسته بجای سابق خود نشسته و سایرین نیز بامکنه مقرره خود مراجعت کردند ؛ چه در موقع تاجگذاری همه ایستاده و پادشاه نشسته بود .

چون پادشاه و حاضرین در محل خود نشستند تفنگدار باشی لحظه ای با اعلی حضرت نجوا کرده او امری چند صادر گردید از آن جمله این چهار حکم عمده که بدو در بالاخانه عمارت جسیم میدان قیصریه نقاره و موزیک نظامی زنند و اهالی نیز بانواختن ساز در جشن سلطان شرکت نمایند .

در ثانی عده مستحفظین قصر را بهمان عده و در همان نقاطی که در اوقات سلطنت پادشاه مرحوم مرسوم بوده قرار دادند در ثالث امر شد هر چه زودتر اسم شاه عباس دوم از روی مهرهای دولتی که از جواهر نند و از دربار در کیسه مختوم بمهر صدراعظم آورده بودند محو شود و بجای آن نام صفی حک کرد ، در رابع پول رایج باسم شاه عباس را برچینند و بنام پادشاه حالیه سکه زنند بعلاوه مقرر گردید که تا روز بعد بمجلسه صدوبیست الی صد و پنجاه



تاجگذاری نادرشاه افشار - عکس از موزه کاخ گلستان

هزار تومان سکه شود. در يك طرف سکه اسامی دوازده امام و در طرف ديگر این شعر

ز بعد هستی عباس ثانی صفی زد سکه صاحب قرانی

و در زیر آن ضرب اصفهان هزار و هفتاد و هفت رسم شده بود. نزدیک نصف شب مراسم تاجگذاری تمام شد و پادشاه بر خاسته با همان البسه سلطنتی باندرون رفت.

در روز بعد پادشاه از اندرون بیرون آمده در تالار طویل بارعام داد تمام بزرگانی که در آنوقت در اصفهان بودند بپابوس اعلیحضرت پذیرفته شدند و مراسم بار تادوساعت بظهر طول کشید. پس از اختتام مجلس اعلیحضرت سوار اسب شده خارج شد. خود منفرداً پیشاپیش حرکت میکرد و از عقب بمساحت بیست قدم همراهانش میرفتند. اطراف اسب او را فقط دوازده نفر پیاده گرفته بودند تا پادشاه را مردم بهتر تماشا کنند. شاه قبای زرین با گلهای کوچک بنفش و در روی قبا گلپه زری با آستر خز در برداشت. بکمر شالی پیچیده رشته های مروارید و جواهری که بدان بسته بود از دو طرف می آویخت. در طرف راست خنجری مرصع بزمرد درشت و سایر جواهرات بکمر زده و از طرف دیگر شمشیر مرصعی انداخته بود. عمامه بطریق ایرانیان از پارچه بسیار لطیف ابریشمی بگلآبتون برسرداشت که از جلو بجزقه سرخی مرکب از یاقوت و الماس مزین شده و از اطراف آن رشته های مروارید میریخت مردم از اطراف همگی بطرف پادشاه میدویدند. اعلیحضرت پس از آنکه قریب یکساعت در بیرون گردش کرد باندرون در حرم خود داخل شد.

تاجگذاری نادرشاه افشار

گزارش اجتماع دشت مغان را خلیفه ارمنی کلیسای معروف ارج کلیسا که خود بدعوت نادر در آنجا حضور داشته است در کتابی بعنوان «تاریخ من و نادرشاه ایران»^۱ بتفصیل بشرح زیر بیان کرده است.

۱ - چند مقاله تاریخی و ادبی آقای نصرالله فلسفی از انتشارات دانشگاه تهران - صفحه ۱۵۸

کسانیکه از اطراف کشور بدشت مغان می آمدند همه بدسته ها و طبقات مختلف تقسیم میگشتند و هر دسته هنگام طلوع خورشید در چادرها و ایوانهاییکه ازنی در اطراف جایگاه خان اعظم ساخته شده بود جمع میشدند. خان دو یاسه ساعت از روز گذشته بیرون می آمد و در دیوانخانه می نشست. سی تن قراولان مخصوص او همه روز در حضور خان اذان میگفتند. پس از آن (جزایر چیان) یا قراولان تفنگدار که عده آنان بسه هزار تن میرسید با رئیس خود بمحوطه دیواریکه ازنی کرد جایگاه خان کشیده شده بود داخل میشدند و بدو یاسه ردیف می ایستادند. افراد ایندسته بتفنگهای بلند مسلح بودند و کلاهی نمدی بر سر داشتند.

بسیاری از سربازان یکنوع چماق مسین مطلا یا سیم اندود در دست

دارند.

دسته دیگری از سربازان مأمور حفاظت راهها و گردنه ها و دره ها هستند و هنگام شب اردوی خان را پاسبانی و مراقبت میکنند و اگر کسی محکوم بمرگ گردد نیز بوسیله ایشان کشته میشود.

دسته دیگر جارچیانند که حتی در میدان نبرد نیز احکام خان بزرگ را با صدای بلند بگوش سربازان و سرداران میرسانند. یکدسته ششمزار نفری نیز بنام کشیکچی وجود دارد که سر خود را در دستمال سفیدی میپیچند بطوریکه از موی سرشان چیزی دیده نمیشود. ایندسته مسلح بتفنگ معمولی هستند و بنوبت در اطراف جایگاه خان کشیک میدهند.

روز عید رمضان صبح زود بجایگاه خان رقتیم و در محلی که برای استراحت ما تعیین شده بود نشستیم. نسقچیان ما را بگرمی پذیرفتند و به استراحت دعوت کردند. اندکی بعد نیز سفیر روسیه آمد. پس از آن بتدریج دعوت شدگان از خان و سلطان و میرزا و مستوفی و کلانتر و ملا و ملا باشی و کدخدا و دهباشی و خانزادگان و غیره در رسیدند و جمعیت بحدی رسید که جاتنگ شد. سه هزار تفنگچی بدو صف در اطراف جایگاه خان ایستادند و همگی تفنگ بردوش داشتند. سفیر عثمانی گنجعلی پاشا از میان صفوف ایشان گذشت و بدرون چادر بزرگ رفت. پس از او سفیر روسیه را نیز بچادر

بردند. اسامی دعوت شدگان را روی ورقه کاغذ بزرگی بترتیبی که خان دستور داده بود نوشته بودند و برای هر يك از آنان درون چادر محل خاصی بابالش مخصوص تعیین شده بود. هر کس بدرون چادر خوانده میشد تعظیمی میکرد و بآهستگی و متانت بجایگاه معین خود میرفت. چون خواندن دعوت شدگان بپایان رسید و هر کس در جای مخصوص خود قرار گرفت قریب نیم ساعت در انتظار فرمان خان بسکوت گذشت. خان در بالای چادر در جایگاه مخصوص بر مسند خویش نشسته بود. در آنجا سه محل خاص مانند سه چادر کوچک شاه نشین مانند که هر يك پرده ای داشت دیده میشد. خان در شاه نشین وسط که پرده آنرا بالا زده بودند قرار گرفته بحاضران می نگرست. در طرف راست او بیرون از شاه نشین ها سفیر عثمانی و زیر دست او هفت یا هشت خان نشسته بودند. در سمت چپ مجلس نخست ابراهیم خان برادر خان اعظم و بعد از او پسر بزرگ خان رضاقلیخان و بعد علیقلیخان برادر زاده او و پسر کوچکش نصرالله میرزا و زیر دست ایشان سفیر روسیه و خانان دیگری قرار گرفته بودند. گذشته از ایشان جمعی از سفیران و میرزایان و مأموران دیگری که به ضابطین خانان معروفند و گروهی از حکام نیز در این مجلس بزرگ نشسته بودند ولی برای هیچیک از ایشان بالش گذاشته نشده بود. هیبت مجلس خان آنقدر در من تأثیر کرده بود که حاضران را نشمردم ولی گمان دارم که در حدود هزارتن از بزرگان و رجال کشور نشسته و دیگران مانند دهباشیان و میرزایان و امثال آنها پشت سر ایشان ایستاده بودند. در فاصله پایههای چادر از هر سو، دو سفره زیبای بلند گسترده و روی آنها از طرف راست که بجانب ما بود، سه ظرف بزرگ شربت خوری طلا و سه تنگ بزرگ پر از شربت گذاشته بودند. پهلوئی آن نیز سه سینی طلا که طول هر يك به يك و نیم ذرع میرسید و در هر سینی هفت جام زرین دیده میشد چهار سینی بزرگ نقره در جانب راست سفره و چهار سینی بزرگ دیگر در جانب چپ آن هر يك بطول يك و نیم ذرع پر از نان شیرینی گذاشته شده بود.

بدستور خان فراشان بپذیرائی دعوت شدگان پرداختند. نخست بترتیب

از در سری چادر با کلابهای و ...
 در ...
 را ...
 در ...
 پس از آن در ...
 خوب ...

در ...
 بدین ...
 در ...
 هر ...
 و ...
 خلد ...

روز ...
 پوشیده در ...
 ساعتی ...
 روز ...
 روز ...

وی با ...
 فیز ...
 دانسته ...

میرا ...
 دقیقه ...
 توشقاریل (ساز ...)
 جلوس ...
 اشتباه ...



آئین تاجگذاری سرسلسله دودمان پهلوی اعلیحضرت رضاشاه کبیر

در روز تاجگذاری نادر همانطور که ذکر شد خلیفه در دشت مغان نبود ولی یکی از کشیشان ارمنی موسوم به ترتوما Terthouma که در مغان مانده بود در چادر میرزا مهدی خان و میرزا مؤمن منشیان نادر که پهلوی بارگاه شاهی بود نشسته و از آنجا مراسم تاجگذاری را دیده است.

در روز پنجشنبه ۲۴ شوال ۱۱۴۸ هجری قمری مطابق ۹ مارس ۱۷۳۶ میلادی که از طرف منجمان برای تاجگذاری نادر معین شده بود پنج ساعت از روز گذشته خانانانی که هنوز از دشت مغان به ایالات و ولایات خود باز نگشته بودند در بارگاه نادری حاضر شدند و مراسم تاجگذاری انجام گرفت. بگفته ترتوما کشیش ارمنی تاج نادر بصورت کلاه خودی بود که بر آن جواهر گوناگون و مرواریدهای گرانبها میدرخشید. میرزا زکی تاج را در دست گرفت و بر سر نادر گذاشت و میرزا عسگر ملاباشی قزوینی بر پای ایستاده خطبه میخواند. در تمام مدتی که قرائت خطبه دوام داشت خانان و سایر رجال و اعیان مجلس بزانو نشسته دست بدعا برداشته بودند و چون خطبه پایان آمد و نوبت بفاتحه رسید جملگی پیش و لینعمت بخاک افتادند. سپس از جای برخاستند و هر کس بتناسب رتبه و مقام در محل مخصوص قرار گرفت پس از آن بخوردان-های طلا و نقره به مجلس آمد و باز فراشان بتقسیم شربت و شیرینی مشغول شدند. ظروف شربت را در این مجلس بر میز طلای بزرگی نهاده بودند که کار حلب و یک و نیم ذرع طول آن بود. در میان شربت خوری بزرگ تنگ طلای جواهر نشان بسیار گرانبهائی نهاده بودند که میگفتند پانصد تومان (بپول آن زمان) ارزش دارد. پس از تقسیم کلاب و صرف شربت و شیرینی نادر بسیاری از حاضران را مرخص کرد و مجلس عیش خصوصی ترتیب داد.

در این مجلس فقط برادرش ابراهیم خان و پسر او علیقلی خان و پسر جوان نادر مرتضی قلی میرزا و میرزا زکی و معیرباشی و برخی از نزدیکان شاه حضور داشتند و همگی در اطراف تخت او ایستاده بودند.

مطربان و رقاصان جوانی از زن و مرد بمجلس درآمدند و مدت نیم ساعت در حضور شاه زدند و خواندند. در مجلس تاجگذاری معیرباشی دو کیسه پر

از پول طلا پیش شاه گذاشت و بفرمان او میان حاضران تقسیم شد. پس از انجام مراسم تاجگذاری نیز نقاره خانه بصدا درآمد و سه روز و سه شب غریو کرنا و کوس و طبل و شیپور بر آسمان میرفت.

برسکه های نادری این شعر نوشته شده بود :

سکه بر زر کرد نام سلطنت رادر جهان شاه دین نادر قلی اسکندر صاحبقران
بر مهر او نیز این شعر:

نگین دولت و دین رفته بود چون از جا بنام نادر ایران قرار داد خدا
و بر طاق نصرتی نیز این عبارت :

« پادشاه ممالک ایران . ظل سبحان . نادر دوران . فاتح . »

میرزا مهدی خان در تاریخ دره نادری^۱ مینویسد که میرزا اقوام الدین محمد قزوینی بمناسبت تاجگذاری نادر شعری ساخته و در تاریخ جلوس او گفته بود :

اسکندرشان به نصر و تائید و ظفر بر مسند جم گشت عدالت گستر
تاریخ جلوس میمنت ما نوشت ذوالقرنین^۲ است تاج اقبال بسر
و «الخیر فی ما وقع» نیز تاریخ این تاجگذاری است .

میرزا مهدی خان در تاریخ جهانگشای نادری شرح تاجگذاریرا چنین ذکر میکند :

« با فر فریدونی و شکوه سلیمانی قدم بر فراز تخت جهانپانی گذاشته زبان
حال را بدین مقال گویا فرمودند .

نوبت بمن افتاد بگوئید که دوران آرایشی از نو بکنند مسند جم را
غریو تهنیت از نقاره خانه ها و ولوله مبارکباد از کوس و کرنای شادیانه
برخواست و فتنه هائیکه از گردش آسمان در ایران برخاسته بود فرونشست.

۱ - دره نادری از انتشارات انجمن آثار ملی تألیف میرزا مهدیخان استرآبادی صفحه ۷۴۱

۲ - ذوالقرنین بحساب ابجد ۱۱۴۷ است و چون جلوس نادر در ۱۱۴۸ بوده است میبایست تاج اقبال (حرف اول آن) را هم که بحساب ابجد یک است بر آن بیفزاییم تا ۱۱۴۸ شود.

۳ - جهانگشای نادری تألیف میرزا مهدی خان استرآبادی - از انتشارات انجمن آثار ملی -

بهمدستی تأییدات الهی دست و بازوی قدرت گشوده و دست آشوب زمانه بر پشت بسته شد .

افسر سلطان گلی پیدا شد از طرف چمن
مقدمش یارب مبارکباد بر سرو سمن
خوش بجای خویشتن بود این نشست خسروی
تا نشیند هر کسی اکنون بجای خویشتن
روی منابر و وجوه نیز بنام نامی و القاب گرامی آن خسرو دادگر
زیب و فر یافت و انوار آفتاب جهانداریش بر در و دیوار شبستان معموره جهان
تافت .

تاجگذاری رضا شاه کبیر

مجلس شورای ملی در آبانماه ۱۳۰۴ شمسی انقراض سلطنت قاجاریه را اعلام و حکومت موقت را به سردار سپه رضاخان پهلوی واگذار نمود . در آذرماه همان سال مجلس مؤسسان تشکیل گردید و آن مجلس سلطنت را بر رضاشاه کبیر تعویض نمود و مراسم تاجگذاری در چهارم اردیبهشت ماه ۱۳۰۵ در کاخ گلستان بشرح زیر انجام یافت .

برای برپا کردن مراسم تاجگذاری کمیسیونی که ریاست آنرا مرحوم تیمورتاش وزیر دربار وقت بعهده داشت تشکیل شد .

در این کمیسیون تعدادی از شخصیت های کشوری و لشکری از جمله مرحوم فروغی، ادیب السلطنه سمیعی، معاون الدوله غفاری و تیمسار یزدان پناه شرکت داشتند .

اولین اقدام کمیته ها این بود که بکاخ گلستان سر و صورتی بدهند . یکی دیگر از کارهاییکه بلافاصله صورت گرفت تهیه لباس برای کارکنان دربار و خدمه بود .

خدمه عبارت بودند از شاطر، فراش، کالسکهچی، اعضای اصطلبل، اعضای آبدارخانه و غیره . امور تهیه و دوخت این لباسها بعهده مرحوم استوار خیاط باشی واگذار شده بود .

از اعضای خاندان جلیل سلطنت والاحضرت همایون محمد رضا (شاهنشاه آریامهر) در این مراسم شرکت کردند. سایر شرکت کنندگان عبارت بودند از بزرگان مملکتی و سران عشایر و شخصیت های خارجی. مراسم تاجگذاری از ساعت ۹ صبح آغاز گردید. شمل و تاج و چوکان طلا کاری که هدیه اهالی آذربایجان بود در کاخ گلستان قرار داشت. اعلیحضرت رضاشاه کبیر با اتومبیل از کاخ اختصاصی که در چهارراه پهلوی قرار داشت حرکت کردند. همه شهر را آئین بسته و دسته های نوازنده در خیابانها و حتی پشت بامها بخواندن و زدن مشغول بودند. اعلیحضرت با تشریفات رسمی بکاخ گلستان تشریف فرما شد، و به عمارت برلیان یاطاق مخصوص رفتند که لباسها در آنجا آماده بود و آقای سلیمان بهبودی کمک کرد تا شمل مروارید دوزی را بتن کنند.

رضاشاه کبیر کلاه پهلوی را که روی آن الماس دریای نور قرار داشت برداشتند و بر سر نهادند و با تشریفات مخصوص از عمارت برلیان بعمارت موزه آمدند. در اینجا اعضای هیئت دولت که حاملین اشیاء سلطنتی بودند و افسران و امرای ارتش در یک سمت و روحانیون در سمت دیگر حضور داشتند. اعلیحضرت رضاشاه کبیر جلو تخت نادری آمدند و روی پله های دوم و سوم آن جلوس کردند. ابتدا یکی از خطیبان خطبه ای خواند، بعد یکی از روحانیون بخواندن دعا پرداخت و پس از خاتمه این مراسم اعلیحضرت کلاه پهلوی را از سر برداشتند و بمرحوم فروغی دادند. تاج سلطنتی روی بالش قرار داشت. شخصاً آنرا برداشتند و بسر گذاشتند. در این وقت روحانیون صلوات فرستادند و فرج الله خان بهرامی (دبیر اعظم) خطابه مخصوص تاجگذاری را بدست رضاشاه کبیر داد و اعلیحضرت نطق تاریخی خود را ایراد کردند و سپس از تخت نادری پائین آمدند. نمایندگان طبقات مختلف جلوی غرفه های موزه صف کشیده بودند و اعلیحضرت رضاشاه کبیر پس از پائین آمدن از تخت از برابر صف مدعوین، چه داخلی و چه خارجی عبور کردند و همه را مورد تقدیر قرار دادند و باین ترتیب از عمارت موزه بیرون آمده و بعمارتیکه معروف بعمارت خوابگاه بود و فعلاً ساختمان وزارت دارائی در آنجا قرار دارد، تشریف فرما شدند.



برای این مراسم مدال و نشان مخصوصی بنام مدال یادبود تاجگذاری تهیه شده بود. يك روى این مدال تمثال رضاشاه کبیر و در روى دیگرش جمله یادگار تاجگذاری منقوش بود. در حدود ساعت ده و نیم کالسکه مخصوص سلطنتی در عمارت خوابگاه آماده بود و رضاشاه کبیر سوار کالسکه مخصوص شدند. خط سیر باب همایون، میدان سپه، خیابان لاله زار و دروازه دولت بود. کالسکه در دروازه دولت توقف کرد. اعلیحضرت رضاشاه کبیر سوار اتومبیل سلطنتی شدند و به سعدآباد رفتند. تاج و شنل و شمشیر را توی کالسکه گذاشتند و دوباره کلاه پهلوی بر سر نهادند. آقای سلیمان بهبودی تاج، شنل، شمشیر و چوگان را با اتومبیل دیگری بکاخ گلستان برگردانید و در محل موزه فعلی قرارداد. اعلیحضرت آنروز در سعدآباد استراحت کردند و عصر بشهر باز گشتند.

منابع و مآخذ

- ۱ - ایران در زمان ساسانیان تألیف پروفسور کریستن سن ترجمه رشید یاسمی
- ۲ - تاریخ ایران باستان تألیف مشیرالدوله پیرنیا
- ۳ - تمدن ساسانیان تألیف مرحوم سعید نفیسی
- ۴ - تمدن ساسانی تألیف علی سامی
- ۵ - شاهنامه فردوسی
- ۶ - ایران از آغاز تا اسلام تألیف پروفسور کریستن سن ترجمه دکتر معین
- ۷ - دودمان پهلوی تألیف دکتر جعفر شاهید
- ۸ - چند مقاله تاریخی و ادبی تألیف آقای نصرالله فلسفی
- ۹ - کوروش تألیف آلبر شاندر فرانسوی ترجمه دکتر هادی هدایتی
- ۱۰ - تمدن هخامنشی تألیف اوستد ترجمه دکتر مقدم
- ۱۱ - تاریخچه نادرشاه تألیف مینورسکی ترجمه رشید یاسمی
- ۱۲ - تاریخ ایران سرپرستی سایکس ترجمه مرحوم فخر داعی
- ۱۳ - سفرنامه شاردن ترجمه محمد عباسی
- ۱۴ - سفرنامه تاورنیه ترجمه ابوتراب نوری
- ۱۵ - تاریخ ساسانی تألیف اعتماد السلطنه
- ۱۶ - دره نادری تألیف میرزا مهدیخان استرآبادی
- ۱۷ - تاریخ جهانگشای نادری تألیف میرزا مهدیخان
- ۱۸ - نادرنامه تألیف محمد حسین قدوسی

پرتو ساز فرهنگ

ایران در روزگار ساسانی

بقلم

دکتر شوشتری

عبدالله بن مسلم معروف به ابن قتیبه در دنباله روایتی که در ردیف ۲۸ ترجمه آن نوشته شده و در شماره پیش چاپ گردیده است، لطیفه‌ای از زبان یکی از نویسندگان درباره‌ی واژه دیوان آورده است که ترجمه آنرا باز گوییم:

«جایگاه نویسندگان و حساب‌گران را از آنرو دیوان گویند که این لغت در فارسی بمعنی شیاطین است و دبیران را بواسطه هوشمندی و زیرکی در کارها باین نام خوانده‌اند. سپس این واژه بمعنی جای ایشان نیز بکار رفته است.»

این سخن از دیده‌زبان‌شناسی و ریشه لغت دیوان درست نیست

و چنانکه دینوری نیز اشاره کرده است لطیفه‌ای بوده که بشوخی گفته شده و بر زبانها افتاده است نه یک تحقیق ریشه‌شناسی، این نکته یادداشت شد تا مبادا کسی این لطیفه را یک حقیقت زبان‌شناسی بپندارد.

۲۹ - نامه پرویز به پسرش شیرویه^۱: «از کیفر خیانت کوچک مانند خیانت بزرگ چشم میپوش. زیرا اگر زیردستان از گناه کوچک هراسیدند از گناه بزرگ نیز بپرهیزند. برای کم شدن یک دینار از مال خراج پژوهش کن، و هیچ گناهی را ببزرگی گناه خراج شکنی مدان. روزی (حقوق) هیچکس را باندازه روزی کسی که خراج را نیک دریافته است بالا مبر و بهترین پاداش را بکسی ده که خراج را بانرمش و آسانی دریافت کرده است. همیشه پایگاه چنین کس را اگر پرهیزگاری کرده و آبرو و جان خود را ایمن ساخته است، بالا برو بر مالش بیفزای.»

۳۰ - در تاجنامک آمده که پرویز بخزانة دارش گفته است^۲: «از تو در برابر یک درهم خیانت درنگ‌نم و ترا بنگهداری هزار هزار درهم نستایم. چه تو با این رفتار حق امانتی را که بگردن گرفته‌ای میگذاری و جان خود نکمیداری. اگر خیانت کوچکی کردی از خیانت بزرگ نیز پرهیز نخواهی کرد.»

«از دو رفتار سخت دوری کن: کم بحساب آوردن آنچه میگیری و افزون نشان دادن آنچه میدهی. بدان اگر در نظرم امین نبودی ذخیره دولت و سرمایه آبادانی کشور و ساز و برگ را که برای کوفتن سردشمن آماده شده و مهرها بر آن نهاده است، بدستت نمی‌سپردم. پس خوشگمانی مرا در حق خودت استواز ساز تا امیدهایی که از من چشم میداری برآورده سازم.»

«هر گز نیکی را با بدی و والایی را با فرومایگی و ایمنی را با پشیمانی و امانت را با خیانت عوض مکن.»

دینوری در پشت روایت مذکور زیر عنوان «گفته‌اند» افزوده است: در خیانتگری کسی همین بس که امین خائنان باشد. بنظر میرسد این جمله نیز از کتابهای ایرانی ترجمه و بازگو شده است.

۱ - عیون الاخبار ج ۱ ص ۵۹

۲ - همان کتاب ج ۱ ص ۵۹

۳۱ - در آئین نامک آمده^۱: «دادور باید قضاوت حق داد گرانه و قضاوت داد گرانه نالحق و قضاوت حق ناداد گرانه را بشناسد و با ژرف بینی و اندیشه قیاس کند و خود را از اشتباه نگهدارد».

ابن قتیبه در دنباله باز گفتن ابن روایت برای توضیح مطلب افزوده است: در نزد آنان (ایرانیان) قضاوت حق داد گرانه کشتن کسی است برابر کشتن کسی. قضاوت داد گرانه نالحق، کشتن آزادی است در برابر کشتن برده ای. قضاوت حق ناداد گرانه دیه است که از عاقله گرفته میشود.

واژه عاقله در این عبارت که در متون فقهی نیز بسیار آمده است بمعنی وابستگان عشیره ای است.

در روز گاران قدیم بویژه در زندگی ایلی، افراد عشیره برای نگهداری نفوذ عشیره خود در برابر دیگران، از یکدیگر حمایت میکردند. از جمله اگر یکی از افراد عشیره کسی را میکشت و بنا شده بود خون بها پردازند مبلغ خون بها بر افراد عشیره بنسبت توانگری و نزدیکی در خویشاوندی بهر میشد و هر کدام بخشی از آنرا میپرداختند تا مانع کشته شدن قاتل عشیره خود گردند.

در اینجا شایسته است یادآوری شود که فقه عصر ساسانی ایران (بجز بخش عبادات) بویژه بهره ای از فقه که موسوم به (الاحکام السلطانیه) است و امروز از آن بحقوق اساسی و اداری تعبیر میکنیم، در فقه اسلامی اثر فراوان داشته است. این آثار در مذهب اهل رأی و اجتهاد که در عراق روئیده و گسترش یافته است (مذهب حنفی) بیش از هر مذهب دیگر اسلامی هویدا است.

موضوع علم فقه، یا بنامگذاری امروز، علم حقوق، بحث از روابط اجتماعی و تنظیم آن روابط برابر قاعده های عقلانی است. از اینرو هر چه تراز گاه زندگی ملتها از جهت اجتماعی و اقتصادی بالاتر رود، دامنه علم حقوق در آنگونه جوامع گسترده تر میشود و هر روز مسائل تازه اجتماعی و اقتصادی پیش میآید که نیازمند بررسی و پاسخ تازه ای است و چون در عصر

ساسانی جامعه ایرانی از جهت اقتصادی و اجتماعی بمراحل بالایی رسیده بود، قهراً علم فقه نیز در آن زمان پیشرفت زیادی کرده بود. کتابهای اینکرد و ماتکان هزار داستان که از آن زمان بازمانده و این آخری شامل یک هزار فتوای فقهی است، دلیل روشنی بر گسترش دامنه این علم در آن روزگار است. چه خوب است اگر برخی از حقوق دامن، کتاب اخیر را با کتابهای فقهی عصر عباسی تطبیق کنند و از این راه تاریخ رویش فقه اسلامی را روشن سازند.

بطور مثال محمد بن جریر طبری در گذشته بسال ۳۱۰ هجری نویسنده تاریخ معروف که فقهی بزرگ نیز بوده، و نیز ابوداود اصفهانی معروف به ظاهری که پیشوای مذهب ظاهری است، (این مذهب بجز از چهار مذهب حنفی و حنبلی و شافعی و مالکی است) دو فتوا دارند که حدس زده میشود از فقه ساسانی یا عرف رایج در ایران اقتباس شده باشد. چون این دو فتوا از دیدگاه برابری حقوق زن و مرد ارزش بسیار دارد خلاصه آنها بکوتاهی در زیر آورده خواهد شد.

الف - زن میتواند در همگی کارها خواه حقوقی باشد و خواه کیفری دادور شود.

ب - هرگاه مردی نداد بود (معسر) و زن دارا (موسر)، دادگاه میتواند زن را بپرداخت نفقه شوهر ملزم سازد.

در زمینه ارج دادوری و برگزیدن دادور و دقتی که ایرانیان در اینکار داشته اند باز پاره هایی که از کتابهای دیگر ترجمه شده که در آینده خواهد آمد.

۳۲ - در تاجنامک آمده که پرویز به پرده دارش گفته است: در هنگام باردادن هیچگاه زاری کننده ای را بپیش مینداز و بزرگی را با سختگیری در باردادن خوار مساز، و فرومایه را با زود باردادن و الامکن. با هر یک از مردم بفرخور پایگاه او رفتار نما. همیشه در باردادن کسی را که خدمتی کرده و والا گردیده و هم اکنون نیز نیکخواهی مینماید بپیش دار. اگر یکی پیشینه

بزرگی دارد اما خودش پاس پیشینه اش را نگه نداشته ، پدر و وابستگان پدرش را همچنان بزرگدار اما با خود او وابستگانش رفتاری کن که خود باخویشتن کرده است. چنین کس را جز بهنگام بازگشتن دیگران بارنده آنهم بنهانی. «هر زمان نامه ای از یکی از کاردارانم رسید ، آنرا يك لحظه نگه مدار مگر در حالی باشم که نتوانی بمن رسیدن . اگر کسی آمد و گفت اندرزی دارد نهانی از او بخواه سخن خود را بنویسد آنگاه پس از پرک یافتن ، او را بدرون آر و در جایی نگه دار که او را ببینم و نوشته را بدستم ده تا بخوانم . اگر سخنش را نيك دیدم میپذیرمش ورنه او را باز میگردانم .»

«هیگه خواهش کسی را که باو چیزی نداده ام و مرا بخیل خوانده یا داده ام و آنرا اندک شمرده است بنزدم میار مگر با آگاهی خود من و او نباید بداند بومرا از خواهش او آگاه ساخته ای.»

«اگر کسی نزدت آمد و مدعی شد دانشی دارد از او بپرس دانشت چیست پس از آن برای او از من پرک بخواه . زیرا دانش مانند نامش همیشه گرامی است.»

«هیچگاه از راه دشمنی یکی را از بار دادن محروم مساز و از بهر دوستی کسی را بارنده . این رفتار ویژه پادشاه است و تو نباید به آن دست یازی.»
در این روایت لغت «حاجب» که بیگمان ترجمه يك اصطلاح فارسی است به «پرده دار» ترجمه شده است. واژه پرده دار بیشتر به پیشخدمت در اطاق که پرده را بالامیزند گفته می شود نه حاجب شاه بمعنی ویژه ای که این لغت داشته است . حجابت سمتی بوده مانند وزیر دربار کنونی و پایگاه والایی همطراز وزیران بوده است .

چنانکه در تاریخهای عربی آمده است ، پرده دار شاهان ساسانی را در روزهای بزم «خرم باش» مینامیده اند و این شخصی بوده که در هنگام جشن فرمانهای پادشاه را از جایگاه مخصوص او ، بحاضران در بزم میرسانیده است . شادروان آرتور کریستن سن دانمارکی در کتاب ایران در زمان ساسانیان لغت «دربند» را که در کارنامه اردشیر بابکان آمده است ، بمعنی رئیس دربار ترجمه کرده . بنظر میرسد همین سمت است که در عربی به «حاجب» ترجمه

شده است. با اینحال نگارنده واژه پرده دار را که مشهورتر از «دربند» است در ترجمه روایت بکار برده است^۱.

در عصر ساسانی شعر و خطابه پیشرفت بسیاری داشته است و ادیب و شاعر مانند موسیقی دان و رامشگر در دستگاههای دولتی منزلتی میداشته اند. دو نمونه زیر که دینوری ترجمه عربی آنها را بر ایمان نگه داشته است، از جمله گواهان بسیاری است که بجهت این سخن میتوان نشان داد.

۳۳ - در تاجنامه اینطور بیان شده که یکی از امیران خطاب بشاهنشاه گفته است:^۲

«خدائی را سپاس میگویم که مرا یکی از بستگان شاهنشاه ساخته و یافتخار سخن گفتن با اوسرافراز کرده است. و از فرودستی به بالا آورده و در میان مردمان گرامی ساخته و با پذیره شدن ببیشگاه همایون او آراسته است چشم دشمنانم را کور و سرزورمندان را در برابرم خوار و امیدامیدواران مرا بمن بسیار کرده است.»

«خدائی که دودمانم را از وابستگی شاهنشاه بنام ساخته و پایگاهم را در خور احترام و ویژگیهایم را شایان ستایش فرموده است و امید کسانى را که از من چشم نیکی میداشته اند بر آورده و نیروی یارانم را در سایه مهر شاهنشاه برافزوده است، خداوندی را سپاس میگذارم که مرا در سایه همایون او ایمنی بخشیده و روزیم را در زیر سایه همای خوشبختیش فراخ ساخته است.»

۳۴ - در کارنامه های ایرانیان آمده که چون کار شهریاری بر اردشیر استوار شد^۳ مردم را فراهم آورد و خطابه رسایی برای آنان خواند و همگان را بفرمانبرداری و همدستی بایکدیگر اندرز داد و از سرکشی و نافرمانی بر حذر داشت و آنان را بچهار گروه بهر کرد. باشندگان او را نماز بردند و یکی از آنان در پاسخ خطابه شاهنشاه چنین گفت:

«شهریار، تامل و خورشید میچرخند کشور و شاهیست همواره مانند رودها

۱ - ایران در زمان ساسانیان ص ۴۴۰

۲ - عیون الاخبار ج ۱ ص ۹۶

۳ - همان کتاب ج ۱ ص ۹۶-۹۷

ودریاها بر افزون باد تا همه روی زمین بزیر چتر شاهیت درآید و فرمانت در همه جا روان گردد».

«شهریارا، فروغت چون خورشید در همه جا تابیده و بهمگی ماسرسیده است و مهر بانیت مهر آسا بهمگان پاکیزگی بخشیده است. تو مارا پس از آنکه پراکنده بودیم همدست ساختی و سخنمان یکی کردی و دلها مان را که از کینه یکدیگر لبریز بود بهم پیوستی و آتشنائی که در میان ماسخت زبانه میکشید خاموش ساختی. از اینرو نیکبهایت را نتوان بر شمرد و ویژگیهایت را باز گفتن.»

«شهریارا، با اینهمه نیکبها که بما بخشیده‌ای و نعمتها که داده‌ای بساز خوشنود نبودی مگر در زمانی که آن نیکبها را بر پایه استواری بنیاد نهی تا همگی جاودانه گردد و در استوار داشتن آن نیکوئیها آنچه کوشیده‌ای که در پدید آوردن آنها کوشیده بودی و هم اکنون چنان است که بهره آن نیکوکارها بفرزندان و آیندگان نیز خواهد رسید».

«شهریارا، دلسوزی تو در حق ما از دلسوزی پدران درباره فرزندان افزونتر بوده است پس آن خدائی که در راه او اینهمه کوشیده‌ای و اینهمه راه سپرده‌ای بهترین چیزهایی را که آرزوداری، بتو دهد».

این روایت درباره طرز تفکر اردشیر بابکان نکته‌ای را آشکارا نشان میدهد که در پیش گفتار بآن اشاره کردیم. بویژه ژرف بینی و نگرش در بند اخیر خطابه آشکار میسازد که بنیاد گذار خاندان ساسانی تا چه اندازه ایران دوست و بتعبیر امروز وطن پرست، بوده است.

در مقدمه گفته شد از جمله کتابهایی که در روزگار ساسانی نوشته شده بود کتابهایی است در فن رزم و سپاهیسگری که در آنها راه بکار بردن سلاحهای گوناگون آن زمان و بهترین شیوه آموزش و پرورش سر بازان و شرایط فرماندهی و برگزیدن میدان جنگ و زمان هجوم یا دفاع و کرد فرو گرفتن دژها و باروها و راه گشادن آنها و شبیخون زدن و کمین نهادن و یزک^۱ فرستادن شرح داده شده بود.

۱ - یزک: رئیس نگهبانان سپاه (دسته مامور تعقیب گریختگان دشمن) و نیز این کلمه بمعنی جاسوسی و خبرگیر در فرهنگ بابکار رفته است.

همچنین کتابهایی بوده که در آنها شرح نیرنگمایی که برای چیره شدن بر دشمن بایستی بکار زده شود آمده بود و نیز نیرنگهایی که برخی فرماندهان بزرگ در جنگها بکار زده و از آنرا بر سپاه دشمن چیره شده بودند نوشته شده بود تا آنان که باید روزی در جایگاه فرماندهی سپاه خدمت کنند، از آزمایشهای گذشتگان پند گیرند و بهره بردارند.

افسوس که متون اصلی این کتابها و نیز ترجمه عربی آنها در دست نیست اما باز جای خوشحالی است که برخی از نویسندگان سده های سوم و چهارم هجری پاره هایی از آن کتابها را در لابلای تألیفات خود آورده اند که همانها نیز بسیار دلکش و نماینده درج کتابهای اصلی است.

اینک ترجمه برخی از آنها که در کتاب دینوری آمده است و او به صراحت گفته که سخن را از کتابهای روزگار ساسانی برداشته، در زمینه فن رزم و سپاهگیری در زیر آورده میشود:

۳۵ - در یکی از کتابهای ایرانی آمده^۱ از پادشاهی پرسیدند: «کدام شیوه جنگی بحزم نزدیکتر است؟ گفت: گماردن جاسوسان، کوشش در بدست آوردن خبر از دشمن، شادی نمودن و نوید پیروزی دادن بسپاهیان، زدودن آنچه بوی ترس از آن برآید از سپاه خودی.

پذیرفتن اندرز از خیانت پیشگان. احتیاط کردن از پیرامونیان بی آنکه کسی را که نیک خواهی مینمایاند از خود رنجانیدن، جابجا نکردن هیچ بخشی از سپاه ببخش دیگر، مگر زمانی که راه بر هر بیمی بسته باشد. همیشه خوشگمانی نمودن و خوشبینی نشان دادن، اندیشه سپاهیان را همواره بسوی چیزهای نیک برانگیختن تا دل سربازان از بیمناکی جنگ آزاد و بکارهای دیگر سرگرم باشد.»

«پرسیدند راه بکار بستن حزم در جنگ چیست؟ گفت: دور ساختن دشمن از آبادیها، آماده نگه داشتن دیدبانها در دیدگاهها، پاداش دادن بکار- آگاهان راستگو، کیفر دادن بکسی که آگاهی دروغی آورده، هیچ گریخته دشمن را بجنک ناچار نساختن، زنهار از زنهار خواه دریغ نداشتن - امیدواری

یاران خود را تباه نساختن . خواهش غنیمتگیری مانع هوشیاری و احتیاط کاری نشدن».

۳۶ - در آئین نامک اینگونه بیان شده ^۱ : « آئین رزم اینست که ناتوانان سپاه را در دست چپ بنهند تا بر خوردشان بدشمن و تیراندازیشان از پهلو آسان باشد . پیکار باید با تاخت سوار نظام آغاز شود مگر زمانی که بر خورد از پهلو یا اریب آغاز گردیده است . قلب سپاه باید بر جای بلندی قرار داده شود تا همواره بردشمن مشرف باشد . زیرا دست چپ و دست راست اگر اندکی پس نشستند یا از جا کنده شدند تا دو ماده (سوار نظام و قلب) بر جای خود استوار است پس نشستن آنها نه سبب پیروزی شود و نه انگیزه شکست گردد . اما اگر دو ماده از جا کنده شدند دیگر پا فشردن دست چپ و دست راست سودی ندارد».

«هر گاه سپاه خسته شد دو ماده و دست راست نباید دست از پیکار بکشند لیکن دست چپ میتواند آرام گیرد مگر بر آن تاختی برده شود، که میباید آنرا دفع کند . چه دست راست و دو ماده در حال پشت بدشمن داشتن نمیتوانند باز بر آن بتازند و بصف خویش باز گردند . اما دست چپ میتواند در حال اریب بادشمن نیز در آویزد هر چند باز گشت او پشت بدشمن قدری دشوار است».

«فرمانده نباید غفلت کند و سپاه خود را رو بقرص خورشید و وزشکه باد نگهدارد . با هیچ لشکری نباید جنگید مگر آنکه از پیکار گریزی نباشد . و اگر چنین شد فرمانده باید بکوشد زمان در گیر شدن را بپسین اندازد . در هیچ حالی نباید بر شکست خوردگان دشمن راه گریز را بست چه این کار دشمن را در پیکار پافشارتر خواهد کرد».

«هر گاه لشکر خودی بر آبشخوری فرود آمده و دشمن بخواهد از آن آبشخور آب بردارد ، جلوگیری از آب برداشتن آنها دور از خردمندی است، چه اینکار دشمن را در پیکار پافشارتر خواهد کرد . هر زمان دشمن بر آبشخوری فرود آمده و فرمانده آنست نباید آنان را از آن آبشخور راند، زمان

دست زدن باین کار هنگامی است که دشمن و ستورانش سیراب و سپاه خودی تشنه باشد. زیرا آدمی بچیزی که نیاز ندارد بی اعتنا است و هنگام نیاز بچیزی در بدست آوردن آن کوشا.

«فرمانده باید همیشه از هر سو يزرگ بفرستد و در دیدگاهها دیدبان گمارد و هیچگاه سپاه را از سرزمینی که از آن نیک آگاهی ندارد نگذرانند. در گودالها و کمینگاهها کمین نهد و در هر جا که گمان شبیخون زدن میرود خسک اندازد.»

منظور از خسک ابزار آهنی سه نوکداری است که بشکل خار خسک درست میشد و آنها را در راه تاخت دشمن میریختند تا دست و پای ستوران دشمن را خسته گردانند. امروز نیز همین وسیله را برای ترکانیدن لاستیک خودروهای دشمن در جنگها بکار میبرند. دینوری افزوده است:

«فرمانده نباید بگذارد راز او از پرده بیرون افتد. زیرا آشکار شدن راز فرماندهی، باعث تباهی لشکرا و از هم پاشیدن آن است. اگر در سپاهی بیشترین با جنگ آوران کار آزموده است، آغاز شدن تاخت از سوی دشمن بمصلحت چنین لشکری است و اگر بیشترین سربازان نا آزموده اند و از جنگ نیز چاره ای نیست، پیش دستی در تاخت بمصلحت این سپاه است. نباید بچنگ دست زد مگر آنکه شماره سربازان چهار یا سه برابر دشمن باشد. اگر دشمن جنگ را آغاز کرد زمانی باید آنرا پذیرفت که شماره سربازان دستکم یک و نیم بر سپاه دشمن افزون باشد.»

«اما اگر دشمن بدرون کشور در آمده است باید در هر جا سخت با او در آویخت هر چند شماره سربازان خودی از سربازان دشمن خیلی هم کمتر باشد.»

«برای کمین نهادن شایسته است سربازانی را برگزید که دلیر و پر دل و هوشیار و استوار باشند و در آنان کسی که سرفه یا عطسه کند یا از او ان و آخ براید نباشد. و نیز اسبهایی برایشان باید برگزید که شیهه نکشند و نفس-نفس نکنند. کمینگاه باید در جایی برگزیده شود که دشمن را بآن دسترس نباشد. باید کمینگاه نزدیک آب باشد تا اگر درنگ سربازان در آنجا بدرازا کشید، بتوانند از آن آب برگیرند.»

«کمین کنندگان باید پس از اندیشیدن و رایزنی با یکدیگر و مطمئن شدن از فرصتی که بدست آمده است، از نهانگان بیرون جهند و هیچ درنده و چرنده و پرنده را نمانند، تاخت آنان باید چون درگیری زبانه آتش باشد. از غنیمتگیری باید سخت بپرهیزند.»

«زمانی که کمین کنندگان دیدند دشمن در جایی نگهبان ندارد یا تیراندازان را از جایی دور کرده است، یادرینزکش کوتاهی و ناتوانی هویدا است، یا ستوران خود را بچرا گاه سر داده است، پراکنده بسوی دشمن میتازند. بهترین زمان برای تاختن کمین کنندگان هنگام سختی سرما در فصل زمستان و گرمی هوادر تابستان در شبانه روز است. چون کمین کنندگان از نهانگاه بیرون جستند در چند دسته جدا جدا بسوی دشمن میتازند و بیدرنگ ضربت رابر او فرود میآورند.»

«شبیخون زنان زمانی باید شبیخون زنند که باد سختی میوزد یا غریو آب رودی بگوش میرسد.

از خودشان نباید هیچ صدائی برآید. برای شبیخون زدن نیمه شب یا تاریکترین ساعت آنرا باید برگزید. باید گروهی از شبیخون زنان بمیان سپاه دشمن اندر شوند و باز مانده در پیرامون سپاه آماده پیکار بایستند. آغاز تاختن با کسانی است که بدرون سپاه دشمن آمده اند تا آنکه فریاد و غوغا از آنجا برخیزد از پیرامون لشکر. پیش از آغازیدن پیکار باید اسبان را رم دهند و از اسبان سرکش آغاز کنند. افسار و شکال آنها را ببرند و بپهلوی آنها با نوک نیزه سیخونک زنند تا ستوران پریشان و گریزان شوند و همه هم از آنها برخیزد.»

«از شبیخون زنانی که بدرون لشکر دشمن درآمده اند، یکی باید فریاد کند: بگریزید، بگریزید، فرمانده کشته شد، بیشتر لشکر تباه شده اند، بسیاری گریخته اند. دیگری فریاد کند: ای مرد مرا بخدا ببخش مرا مکش. سومی بانگ برآرد: آخ، آخ و از اینگونه فریادها. باید دانست که غرض از شبیخون زدن ترس افکندن در سپاه دشمن است و پریشان ساختن آن. پس از غنیمتگیری کالو چهار پایان باید سخت دوری گزید.

• در هنگام گردفرو گرفتن دژها و باروها باید هر کس از مردم شهر یاد ذرا که بتوان سوی خود کشید، کشیدن چه از اینکار دوسود بدست آید: یکی دست یافتن به راز دشمن، دیگر بادست آنان بیم افکندن در میان دشمن. و نیز باید کسانی از مردم دژ و شهر را واداشت که در گفتگوها، خودشان را بیچاره جلوه دهند و از فرار سیدن کمک نومید سازند و همواره بآنان گوشزد کنند که رازشان بی پرده شده و نیرنگشان هویدا گردیده است. باید گاهگاه پیرامون باره گردید و با سرانگشت بآن اشاره کرد آنسان که گوئی بهم راهان خود نشان میدهم کجای بارو استوار است و کجا نیست، کجا برای نهادن منجنیق مناسب است و کجا برای آرابه و کجا برای زدن دخمه و کجا برای بستن نردبان و از کجا میتوان بردیوار آمد و از کجا میتوان آتش بدرون افکند و با این رفتارها دل مردم شهر را پراز بیم کرد.

• باید بر تیری نوشت: ای دژ نشینان، از دغلكاری و نا پایداری نگهبانان بترسید دروازه ها را سخت نگهدارید. زمانه روزگار بدی شده. خیلی از نگهبانان فریب خورده اند و در نهان رو بدشمن دارند. پس آن تیر را بدرون بارو بیندازید. فرمانده باید مرد زبان آور و هوشمند و نیرنگ سازی را که پر گون باشد برای گفتگو با مردم شهر بفرستد و جنگ را تا آنجا که شدنی است بیس اندازد زیرا آغاز شدن جنگ بمردم شهر که در پناه حصارند، دل میدهد و راز خودی را آشکار خواهد کرد. اگر فرمانده ناگزیر از جنگ شد نبرد باید با کمترین شماره و اندك ابزار جنگ آغاز شود.

• باید همیشه دشمن را در میدان جنگ از جایی که درخت و بیشه ورودخانه هست دور کرد و پهنه بیابان را باختیار او وا گذاشت.^۱

۳۷ - در کتابهای ایرانیان آمده: ^۲ «از یکی از دانشمندان پرسیدند کدام کار است که سرباز را بهتر و رزیده و برای نبرد بیشتر آماده میکند؟ گفت: بسیار جنگیدن با پیروزی. اینک بدانند در پشت سرش ابزار نبرد بسیار است

۱ - عیون الاخبار ج ۱ ص ۱۱۵

۲ - معان کتاب ج ۱ ص ۱۱۵

و در پیش رویش غنیمت فراوان . سپس گرامی داشتن سپاه پس از هر پیروزی و سرافراز ساختن کوشندگان از راه ستودن آنان بانام و نشانشان نزد مردم و پاداش دادن بدلیران در جلو دیگران .

۳۸ - در آئین نامک چنین نقل شده ^۱ : خوب تیر انداختن در هنگام مشق تیر اندازی چنین است که شاگرد کمان را با نیروی بازوی چپ بدست چپ سخت نگهدارد و خدنگ را با نیروی بازوی راست با دست راست در حالی که مشت دست راست برابر سینه قرار گرفته باشد . آنگاه دیده را به آماج بدوزد و چله کمان را نیکو نگهدارد در حالیکه آنرا با سه انگشت گرفته است و انگشت سبابه را گرد چله خم کرده و آنرا با (۲۳) چنان گیرد که گوئی (۶۳) است و (۳) بر آن افزوده شده و چانه خود را روی شانه چپ برده در حالی که سر را استوار داشته گردن را با اندک نرمشی بر کمان خم کرده و ستون پشت را راست نگهداشته و با دست راست دایره میسازد و چنان زه را رو ببالا می آورد تا چله کمان برابر گوش او برسد آنگاه بی آنکه دندانها را بهم زند و بی آنکه سیاهی چشم را جابجا کند و تنش بلرزد ، سفیدی چشم را بالا میبرد و دیده را بنوک پیکان میدوزد .

جمله «و آنرا با (۲۳) چنان نگهدارد که گوئی (۶۳) است» اشاره بحساب انگشت است که آنرا حساب العقود هم گفته اند و این يك گونه حساب بوده که هنگام دادوستد در روزگار قدیم میان فروشندگان و خریداران رایج بود . در حساب انگشت بندهای انگشت نماینده اعداد آحاد و عشرات و مئات و بالاتر بود و گرفتن انگشتان یا نهادن سر انگشت ایهام بر بندها ، هر کدام عددی را می فهمانید . در هنگام معامله گاهی خریدار و فروشنده هنگام چانه زنی دستمالی بر دو دست خود می انداختند تا دیگران از مبلغ آگاه نشوند . حکیم فردوسی طوسی در نکوهشی که از محمود غزنوی کرده و میخواند او را بخیل و دست بسته قلمداد کند از اصطلاحات حساب انگشت بهره برده است آنجا که میگوید :

کف دست محمود والا تبار نه اندر نه آمد سه اندر چهار

(۹۳) که حاصل جمع دو حاصل ضرب مذکور در مصراع است، در حساب العقود دست راست را نشان میدهد، در حالی که همه انگشتان آن بسته باشد. از جمله ای که دینوری از آئین نامک نقل کرده چنین برمی آید که حساب انگشت در عصر ساسانی خیلی شناخته و رایج بوده است.

۳۹ - در آئین نامک آمده^۱: «نیک گوی زدن در چوگان بازی چنان است که گوی را بیکبار از پیشرو بزنند آنچنان که دست را تا برابر گوش بگردانند و دسته چوگان را تا پائین سینه. زدن باید با فرمش و بیکباره و آزادوار انجام گیرد. نباید چوگان را انداخت و نیز از خم چوگان که ابزار برداشتن گوی است غفلت نکرد. در هنگام برداشتن گوی از آنجا که هست باید کوشید از زیر پوزه و سینه اسب تازیر کمر بند آن با فرمش بگویی زده شود و در اینکار چستی و چابکی بسیار باید بکاربرد. هیچگاه نباید در زدن گوی از تازیانه مدد گرفت یا چوگان را بزمین نواخت و از نادانی آنرا شکست یا دست و پای تکاور را با آن زخمی کرد. از آزردن همبازیان در میدان، باید سخت پرهیزید. و اسب را در حال تند دویدن، توانست خوب نگهداشت و از پشت آن نیفتاد و بدیگران تنه نزد. باید از تفته شدن و ناسزا گفتن و ریشخند کردن دیگران سخت پرهیزید. نباید گوی را به بام خانه ها افکند هر چند هر شش گوی بیک درهم باشد. تماشاگرانی را که روی بامها و دیوارهای میدان نشسته اند نباید بدور راند. زیرا پهنای میدان را ۶۰ آرش (۳۰ متر) نهاده اند، از بهر آنکه تماشاگرانی که بردیوارهای میدان می نشینند رانده نشوند و نشستشان نیز مانع بازی چوگان بازان نشود».

۴۰ - در کارنامه ایرانیان چنین نقل شده^۲: «چون پیروز پور یزد کرد پور بهرام، شاه شد بخراسان لشکر کشید تا باه اخشنواز، پادشاه هیتالیان در بلخ بجنگد. چون بکشور آنها نزدیک شد ترس بر اخشنواز چیره گردید و از پیروز کناره میگرفت. پس اخشنواز با وزیران و یاران خویش در کار پیروز

۱- عیون الاخبار ج ۱ ص ۱۳۴-۱۳۳

۲- همان کتاب ج ۱ ص ۱۲۰

برای زنی نشست . یکی از آنان گفت: با من پیمان بند که پس از من بستگان و فرزندانم را نگهداری و سرپرستی کنی آنگاه دست و پای مرا ببر و فرمان ده مرا در گذرگاه پیروز ببندازند تا او و همراهانش مرا بدانسان ببینند آنگاه من توانم از پس آنان برآیم و شوکتشان خرد کنم و آنانرا در دامی فرو اندازم که همگی نابود شوند .»

«اخشنواز گفت: چون تو نابود شدی و در تندرستی و بهبود حالمان همباز نتوانی بودن ، از اینکار چه سودی خواهی برد؟ گفت: من در این جهان بآنجا رسیده‌ام که آرزو داشتم و میدانم که مرگ آمدنی است ، گرچه چند روزی دیر کند . از اینرو دوست دارم زندگیم را آنسان بی پایان رسانم که مایه پیروزی برادران و تباهی دشمنان ما باشد و بازماندگانم از کارم سر بلند شوند و بآنجا که میروم نیز خوشبخت و رستگار باشم . اخشنواز فرمانداد ، با او چنان کردند که گفته بود و او را بجائی انداختند که نشانداد .»

«زمانی که پیروز از آنجا میگذشت آنمرد را دید و از حالش پرسیدن گرفت. او گفت اخشنواز با او چنین کرده و او توانسته بارنج بسیار خود را به آنجا برساند تا شاهنشاه را برای غافلگیر کردن اخشنواز رهنمائی کند . من توانم راهی بشما بشان دهم که نزدیکتر و نهانی تر از راهی است که میخواهید آنرا در نوردید . اخشنواز هنگامی از آمدن شما باین راه آگاهی خواهد یافت که بر او تاخته‌اید و خداوند کینه مرا پادست شما از اوستانیده است. در این راه خطری نیست جز بیمودن دوروزه راهی در بیابان سپس بآنچه دلخواهتان است خواهید رسید .»

«پیروز با اینکه وزیرانش او را باندریشمندی و حذر از آن مرد اندرز دادند سخن او را پذیرفت و او و سپاه ایران به بیابانی کشانیده شدند که باید از آن بگذرند . آنزمان بود که نیرنگ آنمرد هویداگشت .»

«ناچار سپاهیان برای جستن آب هر دسته روی بسوئی نهادند و تشنگی بسیاری را از پای در آورد و از آنان جز گروه اندکی با پیروز نماند . این گروه همچنان پیش میرفتند تا بجائی رسیدند که دشمن آماده بجنگ

در هر حال بر پیمانهای خویش پایدار مانده اند؛ خواه پیمان بسودشان بوده و خواه بزیانشان. همواره پایداری بر پیمان را هیستوده اند و فرجام نیک این رفتار را نیز دیده اند.

دینوری در پایان گفت و شنود اخشنواز و پیروز از آغاز گشتن جنگ و کشته شدن پیروز یاد میکند که شرح آن در تاریخها آمده است. نکته ای که اضافه دارد و نگارنده در تاریخها آنرا ندیده است، اینست که اخشنواز پیش از آغاز شدن جنگ، فرمان میدهد، پیماننامه را بر سر نیزه کنند و در میانه دولشکر جایی نکه دارند تا هر دو سپاه آنرا ببینند و درباره حقانیت کار داوری کنند.

گومی و چوگان در ایران

نگارنده

استاد ذبیح بهروز

کسانیکه به سیر تحولات تدریجی زبان و خط و دین و دانش و هنر در فلات ایران و دامنه‌های آن توجه و آشنائی دارند بخوبی میدانند که بایستی آنچه درباره بسازیهای ورزشی و تفریحی^۱ و جشن‌های باستانی و اسبو باز نوشته و گفته شده در یک جامع آوری و بررسی و تدوین کرد تا اینکه راجع به این فصل مهم از تاریخ ایران که حکایت از یک تمدن کهن سال میکند بتوان داد سخن داد.

معلوم است که چنان تالیف اساسی وقت کافی و کوشش بسیار لازم دارد و بزودی انجام نخواهد گرفت ولی این مشکلات

۱ - مقصود از بازیهای ورزشی بازیهای از قبیل گوی و چوگان و پهنه و چلتوپ... و کشتی و مشت‌زنی و پنجه‌افکنی... میباشد. مقصود از بازیهای تفریحی بازیهای از قبیل شطرنج و نرد و ورق... است.

مانع از این نیست که راجع به یکی از قدیمترین و مهمترین بازیهای ورزشی که گوی و چوگان باشد باندازه امکان چیزی جداگانه نوشته شود.

باری چوگان بازی^۱ یکی از قدیمترین بازیهای ورزشی ایران است که به نام و شرح و رسوم بازی آن در کتب تاریخ و لغت و قصص و افسانه از دوران ساسانیان تا اواخر صفویه و زندیه برمیخوریم.

همچنین این ورزش نشاط انگیز چندان در ایران متداول و مرسوم بوده و مردم به بازی و تماشایش علاقمندی داشته اند که تأثیر تماشای آن دردواوین شعرا از رودکی گرفته تا شعرای دوران صفویه و زندیه منعکس و مشهود است و چنین آثاری در هیچ یک از زبانهای مرده و زنده جهان یافت نمیشود ولی ما برای اختصار به ذکر یکی از شعرای مشهور قرن و سبک و مسلک وی در این مختصر اکتفا میکنیم.

شاهنامه

یکی از منظومه های فارسی که مدت یازده قرن دست بدست میگشته و شهرتی جهانی پیدا کرده است و در آن از گوی و چوگان^۲ و بازی آن از دوران کیانیان تا ساسانیان مکرر سخن رفته همانا شاهنامه میباشد. پس اگر خواسته باشیم از قدمت تاریخی چوگان بازی در ایران و جهان چیزی بنویسیم پیش از هر چیز لازم است که راجع به مآخذی که فردوسی در دست داشته

۱ - ممکن است در ضمن بررسی تاریخ بازیها اختلافاتی راجع به اینکه اصل آن از کجا آمده پیدا شود. حل اینگونه اختلافات آسان است.

هر قوم و کشوری که یکی از بازیها را داشته بایستی نام و اصطلاحات مخصوص به آن بازی را در زبان و ادبیات خود داشته باشد.

۲ - در لهجه های مختلف ایرانی چوبی را که بدست میگیرند خواه بمنزله عصا و خواه برای بازی چوب - چوق - چو - چوله - چلک رپل میگویند. در زبان پهلوی چوگان چوبکان بوده. در عربی چوگان را صولجان میگویند. این کلمه بایستی در عربی از لهجه های مرکزی و غربی فلات ایران معرب شده باشد. پل در لهجه های جنوبی پلو میشود و ارتباط معنی Pale و Pole در لاتین و انگلیسی با معنی پل و پلو در فارسی قابل توجه است.

و نیز تاریخ حقیقی اتمام شاهنامه و تصرفاتی که از راه غرض در آن داستاننامه باستانی و تاریخ اتمام آن کرده اند تذکر مختصر و جامعی بدهیم .

شاهنامه چهار جلد است . جلد سوم و چهارم آن راجع به ساسانیان میباشد که عصر ایشان به زمان فردوسی نزدیک بوده و وی برای نظم این دو جلد اسناد بسیاری در دست داشته است که مشهورترین آنها خداینامه و گاهنامه و آئین نامه وزیج شهریاران و زیج شاه میباشد .

علاوه بر کتابهای نامبرده کتب دیگری از فرق مهری و مانوی و مزدکی ایرانی در عصر فردوسی وجود داشته که وی میتواند از آنها برای نظم داستانهای دوران اشکانیان و ساسانیان استفاده شایان بنماید .

همچنین در عصر فردوسی آثار ویرانه های باشکوهی در سراسر فلات ایران و دامنه های آن دیده میشود که هر یک افسانه ای مخصوص به خود در خاطره ها گذاشته بوده که تأثیر مشاهده آنها در برخی ابیات شاهنامه بخوبی منعکس است . گمان نمیکنیم آثار برخی از آن ویرانه ها مثل ویرانه رصدخانه نیمروز از نظر تحول تاریخ فرهنگ و هنر در ایران کمتر از ویرانه های تخت جمشید بوده است .

جلد اول و دوم شاهنامه شامل داستانهایی از کیومرث تا کیانیان است . اطلاعات مهمی که از این دورانها در زمان فردوسی معلوم بوده و گاهی به برخی از آنها در میان ابیات پراکنده این دو جلد و کتابهای دیگر برمیخوریم از قرار زیر است :

- ۱ - تحولات تدریجی فرهنگ و هنر تا عصر شاه گشتاسب و زردشت .
- ۲ - مبدأ تاریخ کیومرثی^۱
- ۳ - مبدأ تاریخ پیشدادیان
- ۴ - مبدأ تاریخ طوفان جم

۱ - مبدأ تقویم و تاریخ کیومرثی صبح سه شنبه اول بهار و اول فروردین فرسی ۴۸۰۷ سال پیش از رصد عصر زردشت و ۶۵۳۲ سال پیش از تاریخ میلادی است . از این مبدأ میتوان تقویم خورشیدی هر سالی را که خواسته باشیم استخراج کنیم . در سال مبدأ طالع اسد است یعنی خورشید از برج شیر طلوع میکند که قابل توجه میباشد .

۵ - تاریخ شمسی قمری روز جلوس فریدون^۱

۶ - سال جلوس کیقباد

۷ - سال جلوس گشتاسب و ولادت زردشت^۲

۸ - تاریخ رصد نیمروز

بدون اطلاعات دقیق فوق که تا کنون هم در کتبی غیر از شاهنامه پراکنده است محال بوده که دقیقی و فردوسی بتوانند تاریخ دقیق برخی از حوادث را طوری بنظم آورند تا اینکه چشم بدخواهان و خرابکاران نتواند اهمیت آنها را تشخیص دهد و از میانه ابیات دیگر محو نماید.

علاوه بر اطلاعات فوق نامه کهن سالی بدست فردوسی میافتد که بعد از اشعار دقیقی راجع بآن سخن گفته است:

کتاب کهن سالی که از زمان پیوند و تألیف آن بیشتر از دو هزار سال میگذشت و شکی در صحت آن راه نداشت دیدم. این کتاب پر از داستانها و افسانه های دیرین و سخنهای پرمنش راستان بود که تباهی و نقص در گفتارهای آن دیده نمیشد. از دیدن آن شادمان و پراندیشه شدم و بر گوینده و پیوند دهنده آن آفرین گفتم و آنرا بفال نیک گرفتم.

سخن های آن پرمنش راستان	یکی نامه دیدم پر از داستان
گرایدون که برتر نیاید شمار	گذشته بر آن سالیان دو هزار

۱ - کسانی که به حسابهای نجومی قدیم و جدید آشنائی داشته باشند میتوانند تاریخ شمسی و قمری روز جلوس فریدون و گشتاسب و میلاد زردشت را با دقت از وی ابیات زیر تعیین کنند:

جلوس فریدون

به سر بر نهاد آن کیانی کلاه	بروز خجسته سر مهر ماه
گرفتند هر یک ز یاقوت جام	نشستند فرزندگان شاد کام
جهان پرز داد و سهی ماه نو	می روشن و چهره ی ماه نو

(فردوسی)

۲ - جلوس شاه گشتاسب و میلاد زردشت:

ز اردیبهشت آفتاب از بره	همی تافتی بر جهان یکسره
-------------------------	-------------------------

(دقیقی)



مینیا تور چوکان باز

فسانه کهن بود و منشور بود تباهی ز گفتار آن دور بود
 نبردی به پیوند آن کس گمان پراندیشه گشت، این دل شادمان
 گرفتم به گوینده بر آفرین که پیوند را راه داد اندرین
 من این نامه فرخ گزفتم بفال همی رنج بردم به بسیار سال

آن کتاب منشور باستانی که بدون نقص و تباهی بدست فردوسی افتاده
 بایستی تاریخ تألیفش در حدود یازده قرن پیش از تاریخ میلادی باشد تا
 اینکه در قرن سوم هجری (نهم میلادی) دوهزار سال یا بیشتر از تاریخ تألیف و
 پیوند آن گذشته باشد.

حال باید دید که کتاب نامبرده با چه زبان و خطی بوده که فردوسی پس
 از بیست قرن توانسته آن را بخواند و بفهمد و از مندرجاتش برای تکمیل نظم
 داستان های شاهنامه استفاده کند و آیا وجود چنین کتابهایی در آن عصر و
 افتادن آن بدست فردوسی امکان داشته است یا نه ؟

در اوائل قرن بیستم میلادی در مغرب سرزمین کنونی چین که در دامنه های
 شرقی فلات ایران واقع است آثار بسیاری از زیر توده های خاک و شن کشف
 گردید که شرح چگونگی و اهمیت آنها از گنجایش این مختصر بیرون است.
 ضمن این آثار نوشته هایی با خط زیبا و خوانای گشته و بیره بدست آمد
 که زبان آن از زبان فارسی ادبی عصر فردوسی چندان دور نیست.

ظاهراً فردوسی کتاب منشوری با این خط و زبان در قرن سوم هجری به
 دستش افتاده و از دیدن و خواندن آن شادان و پر اندیشه شده و بی نقصی و
 استواری پیوند آن را با ابیاتی که در بالا داده شد ستوده است.

اسنادی در دست است که در زمان پادشاهی سامانیان و حتی مدتی بعد در
 زمان دیلمیان نه فقط خواندن اوستا و کتب پهلوی و نوشته هائی از قبیل آنچه در
 مغرب چین و همچنین در سرزمین سغد و خوارزم بدست آمده برای موبدان و
 دانشمندان مسلمان آسان بوده است بلکه نوشته های تخت جمشید و امثال
 آنها را هم میتوانستند بخوانند و معانی آنها را درک نمایند.

قابل تذکر است که از لابلای آثاری که در چین کشف شده چند تقویم
 دقیق شمسی قمری کامل بدست آمده است. پنج تقویم از این تقویم ها را مجله

انجمن پادشاهی آسیائی انگلستان در ۱۹۴۵ میلادی بدون تعیین تاریخ چاپ کرده ولی از نظائر آنها دیگر اطلاعی بمانرسیده زیرا که همه آن آثار نوشته باستانی در خارج است.

بادر نظر گرفتن کتب ومدارك نجومی شرق وغرب بعد از ساسانیان و پیشرفت علوم ریاضی ونجوم و رصد در دوسه قرن گذشته در اروپا وهمچنین روشن شدن اصول علمی دستگاه کرونولوژی قدیم ایران در سالهای اخیر اکنون میتوان تاریخ این تقویمهای باستانی ایرانی را که معلومات اساسی آنها با گذشت زمان و فرسودگی محو نشده ، با محاسبه تعیین کرد .

باری تقویمهایی که در مجله انجمن پادشاهی آسیائی چاپ شده تاریخشان از هشت تا یازده قرن پیش از میلاد است و این تاریخها در حدود تاریخ کتاب کهن سالی است که پس ازدو هزار سال یا بیشتر به دست فردوسی افتاده و از مندرجاتش در نظم داستان های کهن استفاده کرده است .

خط این تقویم ونظائر آنها همه خوانا و زبانشان از زبان عصر فردوسی چندان دور نیست .

راجع بتاریخ اتمام شاهنامه ۸۴ سال اختلاف ایجاد کرده اند که قابل توجه و بررسی است .

در پایان دونسخه از نسخه های خطی شاهنامه فردوسی در چند بیت تاریخ اتمام آنرا بادقت داده است . کلمات اساسی از قبیل شهر محرم و ماه آزار (مارس) وآسمان روز بهمن ماه که در آن ابیات بکار رفته طوری است که اگر آنها را بکلمه دیگر تبدیل کنند وزن شعر بهم میخورد .

باری باروشن شدن دستگاه کرونولوژی علمی ایران در سالهای اخیر اکنون میتوان روز و ماه و سال و تاریخ اتمام شاهنامه را با دقت و اطمینان پیدا کرد .

بنابر آن ابیات ^۱ که ذکر و شرح و محاسبه اش از گنجایش این مختصر

۱ - ابیاتی که در آن تاریخ اتمام شاهنامه داده شده پس از مقابله دونسخه ای که از آنها در دست است و تصحیح آنها بدون اینکه در کلمات اساسی (شهر محرم) ماه آزار (مارس) که مربوط بتاریخ اصلی میشود تغییری داده شود اینهاست . بقیه در صفحه بعد

بیرون است فردوسی در چاشتگاه روز آدینه پنجم شهر مهر سال ۳۱۶ هجری مطابق ۲۷ بهمن فرسی و دهم آزار (مارس) رومی نظم شاهنامه را بپایان رسانیده است. این سال، سال ۳۸۹ تاریخ انوشیروانی است که مبدأ آن کیبسه‌ای

بقیه از صفحه قبل

ششم روز از هفته در چاشتگاه که تازیش خواند محرم به نام اگر سال نیز آرزو آمدست مه بهمن و آسمان روز بود به خلاف ابیاتی که دربالاداده شده در آخر برخی شاهنامه ها تاریخ اتمام آن را با این دوبیت داده اند:

بر آمد کنون قصه یزدگرد
ز هجرت شده پنج هشتاد بار
به ماه سپندار مذ روز ارد
که گفتم من این نامه شهریار [شاهوار]
مصراع اول بیت دوم را بدون اینکه تغییری دوزن شعر پیدا شود میتوان دو قسم دیگر نیز خواند.

زهجرت شده پنج هفتاد بار
زهجرت شده پنج پنجاه بار
بعلاوه هیچگونه ارتباطی از نظر کروئولژی میان روزارد (بیست و پنجم) از ماه سپندار مذ و تاریخ هجری نیست.

در هر سالی از سالهای هجری یک روز بیست و پنجم ماه سپندار مذ یکی از ماههای هجری میافتد. اگر مثل ابیات اصلی روز و ماه و تاریخ هجری را با روز و ماه و تاریخ فرسی مطابق کرده بود حساب آن آسان بود.

محال است فردوسی پس از سی و پنج سال زحمت و آن طبع روان توانا چنین دوبیتی سستی را برای تاریخ اتمام شاهنامه با آنهمه عجز و لایه سروده باشد. اساس محاسبه تاریخ اتمام شاهنامه همانا پنجم محرم و بیست و هفتم بهمن ماه است که خوشبختانه در هر دو نسخه دیده میشود.

در برخی از شاهنامه های دیگر نیز ابیات ذیل دیده میشود:

بر آمد کنون قصه یزدگرد
زهجرت هده سیصد از روزگار
به ماه سپندار مذ روز ارد
چون هشتاد و چار از برش بر شمار
زهجرت سه صد سال و هشتاد و چار
گذشته از آن سال سیصد شمار

با توجه به این دوبیتی میتوان به آسانی دریافت که جعل کنندگان از یکطرف میخواسته اند ابیاتی مثل ابیات اصلی برای تاریخ اتمام شاهنامه بسازند و از طرف دیگر بعضی کلمات ابیات تاریخ اصلی را هم ناشیانه تغییر داده اند که حساب را مشوش نمایند.

ده روزه میباشد که در سال نهم پادشاهی انوشیروان (۵۳۹ میلادی) منجمان ایران در تقویم مهرگانی اجرا کرده اند.

بنابراین روایات که در کتب تاریخ و دیباچه های متداول از شاهنامه آمده رود کی و فردوسی هم عصر بوده اند و تاریخ دقیق فوق برای اتمام شاهنامه صحت این روایات را که اسباب تعجب بسیاری از دانشمندان را فراهم کرده میرساند.

بواسطه شهرت هم عصری آن دو شاعر بزرگوار تاریخ سازان مجبور شده اند دست به تقلب دیگری بزنند و آن این است که سال وفات رود کی را تا ۴۰۷ هجری یعنی سال بیستم پادشاهی محمود غزنوی پائین تر بکشانند.

این تاریخ وفات برای رود کی در حدود ۸۰ سال از آنچه باید باشد دیرتر است. بنا بر تحقیق استاد سعید نفیسی رود کی در ۳۲۹ هجری وفات کرده است.^۱

هر چند در طول مدت ده یازده قرن تعصبات جاهلانه از حذف و الحاقات و برهم زدن نظم ابیات و تغییر و تبدیل کلمات در شاهنامه و دیباچه امیر ابو منصور چیزی فرو گزار نکرده ولی با همه آن خرابکاری ها این منظومه کهن سال مانند ویرانه های فرو ریخته و درهم شکسته تخت جمشید عظمت و شکوه خود را طوری حفظ کرده است که هر صاحب نظری از توجه به چند بیت از ابیات پراکنده آن میتوان به گرانمایگی و شیوایی اصلی آن پی برده و به آسانی دریابد که این خرابکاری ها برای این صورت گرفته بود که بتوانند ابیات سست و نارسای ملحقات را در قرون مختلف و مخصوصاً در عصر تیموریان بنام فردوسی در شاهنامه بگنجانند و اختلاف سبک احساس نشود.

براستی فردوسی کاخی بلند از نظم پی افکنده که پیشامدهای زمان و دست بدخواهان نتوانسته گزندی به بنیاد آن برساند و از رواج و پسندیدگی آن از کاخ خسروان گرفته تا هنگامه قصه سرایان چیزی بکاهد و فرواندازد.

۱- رجوع شود به جلد دوم مجمل فصیحی تصحیح دانشمند ارجمند محمود فرخ صفحه ۱۲۰ و حاشیه.

سیاوش کیانی و چوگان بازی

اولین داستانی که در شاهنامه فردوسی از بازگویی و چوگان به تفصیل در آن سخن رفته داستان سیاوش کیانی است.^۱

فردوسی قلمرو فرمانروایی سیاوش را در همین منطقه‌ای که آثار ایرانی نامبرده در اوایل قرن بیستم میلادی کشف شده میگذارد و میگوید که آن شهریار در آن سرزمین شهری به نام «کنگ سیاوش» بنا نهاده است. آن شهر جایی بود که تاجداران و بزرگان و دلاوران و حکیمان و دانشمندان در آن زندگی میکردند. رامشگران این شهر با آواز خود رنج و خستگی را از تن و جان میبردند و بتان نرم آوای و شیرین سخن آنجا شرم و ناز و دلبری فراوان داشتند.

آری هر وقت که در جهان دادگری باشد کار آبادانی بالا میگیرد و پیشرفت میکند:

یکی داستان گویت بس شکفت	که اندیشه از آن توان برگرفت
ز کنگ سیاوش گویم سخن	وزان شهر و آن داستان کهن
که آنرا سیاوش بر آورده بود	بسی اندرو رنجها برده بود
کجا آن سرو تاج شاهنشهان	کجا آن دلاور گرامی مهان
کجا آن حکیمان و دانندگان	همان رنج بردار خوانندگان
کجا آن بتان پر از ناز و شرم	سخن گفتن خوب و آوای نرم
بدانگه که اندر جهان داد بود	از ایشان جهان یکسر آباد بود

از روی آثاریکه در این منطقه کشف شده و همچنین مدارکی که بعد از ساسانیان باقی مانده و نیز آنچه مسلمانان چین پیش از کوچ به جهات شرقی قر از گذشته خود حفظ کرده اند شهرهای کاشغر و ختن و چگل و تورفان مثل اهالی

۱- کعباد اولین شاهنشاه کیانی در روز جمعه اول فروردین فرسی و روز جشن میدیوشمه که ۱۰۵ روز بعد از اول بهار و ۲۴۴۶ سال پیش از تاریخ میلادی است به تخت نشسته است. تقویم کیانی در سال رصعصر زردشت احتیاج به ۵ روز کبیسه داشته که کبیسه شده است ولی برخی از فرقه‌های ایرانی آن پنج روز کبیسه زردشت را نپذیرفته اند. تقویم کبیسه نشده کیانی متداول است ولی شرحش از موضوع این جزوه بیرون میباشد. خاندان کیانی کمتر از ده قرن در ایران پادشاهی کرده اند.

آذربایجان تا دامنه های کوهسار قفقاز تا چند قرن پیش بایکی از لهجه های ایرانی سخن میگفتند.

در شاهنامه راجع به بازی گوی و چوگان در این سرزمین خاوری ابیات ذیل آمده است:

سیاوش ^۱ زایوان به میدان گذشت	به بازی همی کرد میدان به گشت
چو کرسیوز آمد بینداخت گوی	سپهد سوی گوی بنهاد روی
سوی گوی گردان و کند آوران	بر انگیخته اسب از هر کران
چو او گوی دز خم چوگان گرفت	هم آورد او خاک میدان گرفت
ز چوگان او گوی شد ناپدید	تو گفتی سپهرش همی بر کشید

چوگان بازی در داستان هفت مردان

بعد از داستان سیاوش کیانی یکی از جایهای دیگری که از بازی گوی و چوگان یاد شده داستان هفت گردان است.

رستم دستان در جائیکه نامش نوند بود و کاخهای زرنکار و دشتهای پرشکار داشت برای پذیرائی طوس و گودرز و گیو و برزین بزمی شایان بر پا کرده بود که حتی آفتاب و ماه آسمانها آرزوی پیوستن در آن را داشتند. در این جشن لشکریان زمانی از کار و کوشش و باده نوشی و تیر-اندازی و شکار و چوگان بازی آسوده نمیشستند.

شنیدم که روزی گوپیلتن	یکی سور کرد از در ^۲ انجمن
به جائی کجا نام او بد نوند	بدو اندر آن کاخهای بلند
همه کاخها سربسر زرنکار	به دشت اندر آن جایگاه شکار
بزرگان ایران بدان بزم گاه	شدند انجمن نامور يك سپاد
چو طوس و چو گودرز و کشاوران	چو بهرام و چون گیو از آزادگان
چو برزین گردنکش تیغ زن	گرازه که بد افسر انجمن
ابا هر يك از مهتران بود چند	یکی لشکر نامور ارجمند

۱ - قابل توجه است که نام سیاوش با این صورت مانند نام داریوش و امثال آن است که در سنگنوشته ها دیده میشود. این نام صورتهای دیگر هم دارد.

۲ - از در = لایق و سزاوار

بر آراست رستم یکی جشن گاه
 که بزم آرزو کرد خورشید و ماه
 نیاسود لشکر زمانی ز کار
 ز چوگان وتیر و نبید و شکار
 بعد از کیانیان تا اوائل ساسانیان که در حدود هیجده قرن میشود ابیات
 داستانهای قدیمی را از متن شاهنامه بیرون آورده اند.

شرح علل و اغراضی که باعث این خرابکاری شده از گنجایش این مختصر
 بیرون است ولی خوشبختانه بواسطه آثاری که هر روزه در سراسر فلان ایران
 و دامنه های آن کشف میشود دهه چنین روشن شدن دستگاه کرونولژی علمی
 ایران قدیم و پیشرفت زبان شناسی بزودی به آسانی میتوان کلیات تحول زبان
 و خط و دین و دانش و هنر را در این مدت طولانی جمع آوری و تدوین کرد و
 تا اندازه ای این افتادگی هارا جبران نمود.

خلاصه در این قسمت از شاهنامه که ابیات مجعول سست و افسانه های بی اساس
 به جای ابیات اصلی گنجانیده شده دیگر نام و نشانی از بازی باستانی گوی
 و چوگان دیده نمیشود و این ملاحظه قابل توجه است.

ساسانیان و چوگان بازی

در روزگار پادشاهی اردشیر شاهنشاه ساسانی و پسر و جانشین وی شاهپور
 اول پس از هیجده قرن دوباره به ذکر بازی گوی و چوگان بر میخوریم.
 چون در این قسمت از شاهنامه از دوبازی گوی و چوگان سخن به میان
 آمده و هر دو پیشامد در این دوبازی شبیه به هم است و احساس دستخوردگی
 بسیار در اصل داستان میرود لهذا فقط بشرح چوگان بازی هر مزد فرزندشاپور
 اول ساسانی میپردازیم.

هر مزد و چوگان بازی

شاپور پسر اردشیر پنهان از پدر، دختر مهرک شاهزاده اشکانی را عاشقانه
 به همسری میگزیند و از وی دارای پسری میشود که نامش را هر مزد میگذارد.
 در یکی از روزهاییکه اردشیر و شاپور به شکار هفت روزه بیرون رفته بودند
 و هر مزد هم از درس آموزی خسته شده و به ستوه آمده بود با چند کودک دیگر
 گوی و چوگان بر میدارند و از دست دبیران به شکار گاه میگریزند. هر مزد

درشکار گاه چنان در چوگان بازی و چابکی هنری از خود نشان میدهد که پسندار د شیر میشود و از وی جویای نام و نژادش میگردد .

هر مزد به آواز بلند و بی پروا نام پدر و نژاد مادر خود را بیان میکند و از این راه راز نهفته ای را آشکار میسازد .

اردشیر از شنیدن این پیشامد ناخواسته که بی دستور او بوده خندان میشود و در اندیشه ژرف فرو میرود .

به شد نیز شاپور نخجیر گیر	به نخجیر شد هفت روز اردشیر
بیامد کنز آموختن شد ستوه	نهان او رمزد از میان گروه
به میدان شاه آمد آن نام جوی	ابا کودکی چند چو گان و گوی
فزون زهر کس همی برد گوی	چو کودک به زخم اندر آورد روی



ترا از نژاد که باید شمرد	بدو گفت شاه ای گرانمایه خرد
که نام و نژاد نباید نهفت	چو پرسید کودک به آواز گفت
ز فرزند مهرک نژاد درست	منم پور شاپور که پور تست
به خندید و اندیشه اندر گرفت	فروماند زوشاه گیتی شکفت

شاپور دوم و چوگان بازی

در ابیات مربوط به آموزش و پرورش شاپور دوم که یکی از خسروان بزرگ ساسانی است از بازی گوی و چوگان سخن رفته است .

چنان که در داستانها نوشته اند این شاهنشاه جوان هوشیار دلاور جهاندار در سالهای نخستین بر نائی خود دیگر به فرهنگیان و آموزگاران نیازمندی نداشت و هم او در هفده سالگی رسم و آئین میدانداری و چوگان بازی و هماورد جوئی بنهاد و رواج داد .

کنز آموز گاران سراندر کشید	بزودی به فرهنگ جانی رسید
هماورد و هم گوی و چوگان نهاد	چو هفده شد او رسم میدان نهاد

بهرام مود و چوگان بازی

در داستان بهرام گور شاهنشاه ساسانی نیز آمده که آن شهر یارد لیر طرب-

دوست در هیجده سالگی به پایه ای از فرهنگ و هنر رسیده بود که دیگر به موبدان برای فرهنگ و بآموز کاران برای بازی گوی و چوگان و پرورش یوز و باز شکاری نیازی نداشت.

چو شد سال آن نامور بر سه شش
دلاور گوی گشت خورشیدش
ز موبد نبودش به چیزی نیاز
ز فرهنگ و چوگان و از یوز و باز

خسرو پرویز و چوگان بازی

در گزارش روز کاران شاهنشاهی خسرو پرویز نیز از بازی گوی و چوگان یاد شده است.

این شاهنشاه روزهای هر ماه را به چهار بهره بخش کرده بود تا اینکه بتواند هم به کار و بار کشور و لشکر چنانکه شاید و باید به پردازد و هم از شادی و طربناکی زندگی بهره مندی درخور فریابد.

نخستین بهره از این روزهای هر ماه ویژه گوی و چوگان و تیراندازی بود که یکی از استادان نامدار پیش می آمد و شاهنشاه از وی رموز این هنرها را یاد میگرفت و بکار میبرد.

بازی شطرنج و نرد و سخن گفتن درباره روز کاران نبرد نیز در این بهره از روزهای هر ماه بود.

بهره دوم از روزهای هر ماه را ویژه کوه پیمائی و دشت نوردی و شکار کرده بود تا این که همواره جان و تن را تازه و ورزیده نگاهدارد و بیکارگی و فرسودگی براندام چیره نگردد.

در بهره سوم روزهای هر ماه شاهنشاه دانایان و فرزندانگان و نویسندگان را به نوبت در پیشگاه می پذیرفت تا اینکه سخنهای دیرین را نزدش بخوانند و بگویند و وی را از گذشته پیشامدهای روز کاران آگاه سازند.

بهره چهارم از روزهای هر ماه ویژه باریافتن فرستادگان و پیکها بود که از چهار سوی کشور می آمدند و می رسیدند و آگاهی میدادند و دستورها میگرفتند.

همان نیز یک ماه بر چار بهر
به بخشید تا شاد باشد ز دهر
از او بهره ای گوی و چوگان و تیر
یکی نامور پیش و او یاد گیر

در این بهره شطرنج بودی و نرد	سخن گفتن از روزگار نبرد
دگر بهره زو کوه و دشت و شکار	کز آن تازه گشتی و راروزگار
سه دیگر هر آن کس که داننده بود	نویسنده و چیز خواننده بود
به نوبت و را پیش بنشانندی	سخنهای دیرینه بر خوانندی
چهارم فرستادگان را ز راه	همی خواندندی به نزدیک شاه

قرن سوم هجری

چوگان در عیون الاخبار دینوری

در مجموعه عیون الاخبار ابن قتیبه دینوری کتابی به نام الحرب می باشد. در این کتاب راجع به هنر تیراندازی و چوگان بازی از کتاب آئین نامه پهلوی که اصل آن اکنون در دست نیست مختصری نقل به معنی شده است.

از برخی جمله های پیچیده عربی معلوم میشود که مترجم یا اطلاعات از زبان پهلوی ناچیز بوده و یا اینکه به علت نبودن اصطلاحات بازی در زبان عربی جمله ها به این پیچیدگی در آمده است.

در هر صورت پیش از اینکه عبارت عربی را کلمه به کلمه ترجمه کنیم لازم میدانیم که آنچه به طور کلی از جمله ها دستگیر میشود به عبارت روشن تری در زیر بیاوریم.

از چند جمله اول عبارت عربی اینطور مفهوم میشود که راجع به دست گرفتن چوگان و گرداندن آن و زدن گوی چه برای ربودن و چه از زیر تنگ اسب زدن دستورهائی بوده که به جمله های پیچیده نقل به معنی شده است. این دستورها هر چند اصلش از بین رفته ولی هنگام بازی چگونگی آن خود بخود معلوم خواهد شد.

برخی جمله های دیگر با اینکه پیچیده است مفهومش رویهم رفته از قرار زیر است:

چوگان بازی ورزش و کوشش بسیار لازم دارد.

چوگان را باید طوری به کار برد که اثری روی زمین نگذارد.

شکستن چوگان در هنگام بازی نشانه ناورزیدگی است.

نباید در هنگام بازی تازیانه بکار برد.
 نباید به همبازی در میدان تاخت خودش آزار رساند.
 باید اسب را در شدت دو آزاد گذاشت.
 باید خود را از زمین افتادن و بهم خوردن نگهداری کرد.
 باید در هنگام بازی از خشم و دشنام دوری نمود و بردباری و همبازی بود.
 نباید تماشاچیان روی دیوار میدان بنشینند تا حائلی در میان نباشد.
 در متن عربی که از اصل پهلوی نقل به معنی شده عرض میدان را شصت ذراع داده است. یقین است که این میزان اشتباه است زیرا که در اصفهان و شیراز عرض این میدان هارا تا کنون به چشم میبینیم مگر اینکه تصور شود طول ذراع در دوره ساسانیان بیشتر از آنچه بعدها گفته اند بوده است.

ترجمه کلمه به کلمه عبارت کتاب الحرب

خواندم در آئین (نامه) از خوب چوگان زدن (باید) که بزند گوی را
 گامی با ضرب به ر باینده و به گرداند در آن دستش را تا کوشش و میل بدهد دسته
 چوگان را تا پائین سینه اش و چنین ضربه ای (باید) سخت و استوار با پای
 کشاده (ی سوار) باشد و غفلت نکند از ضربه و بکار اندازد سر چوگان خود را
 به ویژه و آن حامی گذشتن گوی (است) تا سامان مقصود. پس از این کشیدن
 سر گوی را از جایگاهش و جستن و آهنگ کردن برای زدن گوی زیر تنگ
 اسب قبل از آرام زدنش.

و (باید) سخت ممارست و کوشش کند بر این حال و ترک کند استعانت در
 ضربه گوی با تازیانه و اینکه نگذارد اثری روی زمین از چوگان و بشکند آنرا
 از روی نیاموختگی و پی نکند پاهای اسب را و پرهیز کند از آزار کسی که با
 وی در میدان خودش میتازد و آزاد بگذارد اسب را در شدت دو و نگاهداری
 کند خود را از زمین افتادن و بهم خوردن در آن حال و دوری کند از خشم و
 دشنام و بردباری و همبازی باشد و احتراز کند از انداختن گوی پشت خانه هر
 چند شش گوی بیک در هم باشد. و ترک کند راندن تماشاچیان را و نشستن روی

دیوار چون عرض میدان.... و شصت ذراع است برای اینکه حائلی نباشد و ضرری به آنهایی که بر دیوار نشسته اند نرسد.

قرن چهارم

قابوس ناه و چوگان بازی

پس از شاهنامه فردوسی کتاب فارسی کهن سال دیگری که در آن از بازی گوی و چوگان و خطرات آن و شماره بازی کنان در میانه میدان و دوسر آن نزدیک میله های هال سخن رفته قابوس نامه است.

این کتاب را که شاه کاووس یا قابوس در اندرز فرزند خود تألیف کرده چهل و چهار باب دارد و باب نوزدهم در باره چوگان بازی و آئین نامه اساسی آن به اختصار میباشد.

افسوس است که این تألیف مهم همانند شاهنامه و بسیاری از کتب دیگر در جاهائیکه مربوط به بازی و جشن و طرب میشده ستردگی و افتادگی دارد و در جاهائی خیالات صوفیانه و روایات جعلی تاریخی... را از زبان این پادشاه دانشمند در آن اندر گذاری کرده و تاریخ تألیف آنرا بقرن پنجم کشانیده اند. عجب این است که در سالهای اخیر نیز نسخه ای برای فروش به خارج به نام قدیم ترین نسخه این کتاب با کلمات نامانوسی جعل کرده اند که هنوز کشمکش راجع به آن پایان نیافته است.

باری از سبک نگارش و درآمد این باب در قابوس نامه معلوم است که شاه قابوس در باره سلامتی فرزند خود در چوگان بازی نگران بوده و نمی خواسته که آن شاهزاده از روی شور جوانی و برای خود نمائی به بازی کنان و گوی- زنان در میانه میدان به کروفر گراید و از نشاط جوانی و شادمانی این سرگرمی دلاورانه برخوردار گردد. لهذا باب نامبرده را با این عبارت به شیوه اندرزی پدرانه شروع میکند:

«بدان ای پسر که اگر نشاط چوگان زدن کنی مادام عادت مکن که بسیار کس را از چوگان زدن بلارسیده است».

بعد از این اندرز پدرانه و شاهانه حکایت عمرو بن لیث را که از شاهان

دلیر صفاری بوده و در اواسط قرن سوم هجری (نهم میلادی) میزیسته می‌آورد:
 «چنین گویند که عمرو بن لیث بیک چشم نابینا بود و چون امیر خراسان
 شد روزی به میدان رفت تا گوی زند. او را سپهسالاری بود که او را «ازهرخر»^۱
 گفتندی. گویند این پیامد و عنان او برگرفت و گفت: نگذارم که تو گوی زنی و
 چوگان بازی.

عمرو بن لیث او را گفت: چون است که شما گوی زنید و روا ندارید که
 من چوگانزنم.

گفت از بهر آن که ما را دو چشم است اگر گوی در چشم ما افتد به یک
 چشم کور شویم یک چشم بماند بدان جهان بینیم و تو یک چشم داری اگر ناگاه
 اتفاق افتد که گوی بر چشم تو افتد امیر خراسان بدروود باید کردن.

عمرو بن لیث گفت با همه خری که هست راست گفتمی پذیرفتم که تا من باشم
 گوی نزنم.

پس از آوردن این حکایت اندر زنی که دست خوردگی و دست بردگی
 از کلمات و طرز بیانش معلوم است به شرح بازی چوگان و رسوم اساسی آن و
 همچنین تا اندازه‌ای که برای آن شاهزاده روا میدانسته سخن می‌راند و
 میگوید:

«ای پسر، اگر در سالی یکی دو بار نشاط چوگان کنی روا دارم اما
 سواری بسیار کردن نباید که مخاطره باشد.

سوار از جمله باید که از هشت نفر بیش نباشد پس شاید که تو بر سر میدان
 بایستی و دیگری با آخر میدان و شش کس در میدان گوی زنند هر که که گوی
 به سوی تو آید تو گوی باز گردان و اسب را به تقریب می‌بر و در کور و فرم باش
 تا از صدمه ایمن باشی و مقصود تو نیز از تماشا حاصل آمده باشد.

این است طریق چوگان زدن محتشان.^۲

۱- ظاهر آن نام در اصل آذرخور بوده که برای تمسخر آنرا «ازهرخر» کرده‌اند.

۲- این حکایت در قابوسنامه قدیم‌ترین خبری است که بعد از ساسانیان از بازی چوگان داریم.

قرن پنجم

تاریخ بیهقی و چوگان بازی

یکی از پادشاهان غزنوی که عمارتی شاهانه برایش ساخته بودند بدانجا می‌رود و در صفا نوساز بار میدهد. پس از مجلس بار به میدانی که در نزدیک صفا بود به چوگان بازی می‌پردازد و بر میگردد و به گرمابه می‌رود و چون از گرمابه بیرون می‌آید بر سرخوان می‌نشیند و درباریان نیز بر سرخوان می‌آیند و جامهای باده بگردش می‌افتد ... و همه بار دادگان از سرخوان مستانه بر میگرددند و شاه برای استراحت به خوابگاه می‌رود.

«امیر صفا ای فرموده بود ... سخت بلند و پهن اور ... مشرف بر باغ و در پیش حوض بزرگ و صحنی فراخ چنانکه لشکر دو روبه بایستادی ... امیر روز سه شنبه هیجدهم ماه جمادی الاولی در این صفا بار داد. چندان نثار کردند که حد و اندازه نبود و پس از مجلس بار بر نشست به میدانی که نزدیک این صفا بود چوگان باختند و در این صفا خوانی نهادند سخت بزرگ و امیر به گرمابه رفت. از میدان و از گرمابه به خوان رفت و اعیان و ارکان را به خوان بردند و نان خوردن گرفتند و شراب گردان شد و از خوان مستان باز گشتند و امیر نشاط خواب کرد.

خیام و چوگان بازی

خواجه عمر خیام بازی گوی و چوگان و تکاپوی در میدان را وسیله و زمینه‌ای برای اظهار نظر در یکی از مشکلترین مباحث فلسفی و دینی که حقیقت معنی قضا باشد قرار داده و میگوید:

ای رفته به چوگان قضا همچون گوی چپ میخور و راست می‌رو و هیچ مگوی
 کانس که ترا افکند اندر تک و پوی او داند و او داند و او داند و او

برای کسانی که به اصطلاحات و رموز ادبیات عارفانه فارسی آشنائی بسزا نداشته باشند درک مقصود حکیمانه این دوبیتی اشکال دارد زیرا که خواننده و شنونده تا فرق میانه معنای قضا و رضا و بلا را بی‌آلودگی به او هام و خرافات

و منقولات چنانکه باید نداند مجال است که چیزی بیشتر از آنچه در عرف عام از معنی کلمه قضا مشهور است از این دو بیتی درک کند .
 معنی این دو بیتی را حافظ نیز در این بیت آورده است :
 بیا که هاتف میخانه دوش بامن گفت که در طریق رضا کوش و از قضا مگریز
 قابل توجه است که نام روز نوزدهم هر ماه خورشیدی در تقویم شهر یاری
 باستانی که رصد آن در عصر خیام تجدید شده گوی باز می باشد .
 ظاهر آ روز نوزدهم هر ماه مخصوص این بازی بوده است و باید این رسم
 باستانی را از نو زنده کرد .

نظامی و چو من بازی

نظامی قمی گنجوی در منظومه خسرو شیرین و چو گان بازی دختران سوار -
 کار داستانی آورده و آن داستان این است :
 یکی از شاهان دستگاہ شاهنشاهی ساسانیان دختری بنام شیرین داشت
 که در زیبایی و هنرمندی و سواری سرآمد دوشیزگان و همسالان زمان
 خود بود .
 چون خسرو پرویز در دام عشق این دوشیزه پرشرم و ناز و هنرمند ورزیده
 گرفتار و بی تاب بود وی هم نزد آن شاهنشاه جوان دلی دربند داشت .
 باری هنگامی که شیرین آهنگ رفتن به پایتخت را کرده بود مادرش
 مهین بانو دخترانی بزرگزاده را که سوار کار و چو گان باز بودند به همراهیش
 فرستاد و به او اندرزهایی مادرانه داد تا اینکه بتواند در گرفتاری و عشق
 خویشتن دار و پاکباز باشد و جز بآئین زفاشوئی با خسرو آمیزش نکند .
 در یکی از روزهایی که شیرین با همراهان خود برای تماشا به میدان
 چو گان رفته بودند شاهنشاه جوان بی آنکه از ورزیدگی و سوارکاری شیرین
 و دوشیزگان آگاه باشد آنها را به بازی و میدان خواند و پذیرفته آمد .
 شیرین و دوشیزگان در آن روز چنان از خود هنرنمایی کردند که مایه
 شکفت شاه و تماشا شایان گردید .
 در این بازی گاهی شاه و سوارانش و گاهی شیرین و همراهانش از هم گرو

میبردند و چون دور بازی به پایان رسید چوگان بازان برای خودنمایی در برابر تماشاگرایان به گرد میدان گشت زدند و سرافرازی کردند .
گزیده ای از ابیاتی که در داستان شیرین و خسرو نظامی آمده در زیر داده میشود:

وصف زیبائی شیرین:

سر و زلفی ز ناز و دلبری پر
شب افروزی چو مهتاب جوانی
خردرس گشته بر روی چوماهش
لب و دندانی از یاقوت و ازدر
سیه چشمی چو آب زندگانی
دل و جان فتنه زلف سیاهش

اندرز مهین بانو مادر شیرین به فرزند:

به شیرین گفت کای فرزانه فرزند
یکی ناز تو و صد ملک شاهی
نباید در هوای دل فتادن
رخ مه را به چنگ ننگ منخراش
تو خود دانی که وقت سرفرازی
نه بر من بر همه خوبان خداوند
یکی موی تو از مه تابه ماهی
عنان دل به دست دیو دادن
اگر چه عاشقی آهسته میباش
ز ناشوئی به است از عشقبازی

وصف دختران بزرگزاده چوگان باز:

ز مهتر زادگان ماه پیکر
بخوبی هر یکی آرام جانی
به خوشبوئی بسی خوشتر ز عنبر
دختران در میدان چوگان:
چو شیر ماده آن هفتاد دختر
به چوگان خود چنان چالاک بودند

خسرو پرویز شیرین و دختران را به بازی میخواند:

چو خسرو دیدگان مرغان دمساز
بشیرین گفت هین تارخش تازیم
ولی غافل که زور و زهره دارند
چمن را فاخته اند و صید را باز
برین پهنه زمانی گوی بازیم
به میدان از سواری بهره دارند

۱ - در اینجا هفتاد شماره هفت نیست بلکه مثل چهل و هزار به معنی بسیار است.

داوران گوئی را در میدان میاندازند :

ملك را گوی در چو گان فکندند	شکر فان شور در میدان فکندند
ز يك سو ماه بود و اخترانش	ز دیگر سو شه و فرمانبرانش
گهی خورشید بردی گوی و گه ماه	گهی شیرین کردادی گهی شاه
چو کام از گوی و چو گان برگرفتند	طوافی کرد میدان در گرفتند

قرن هفتم

سعدی و چوگان بازی

در یکی از شبهایی که چشم فتنه دوران به خواب و نرگس فتان جانان در آغوش سعدی بیدار و هشیار بود خروسی خروشی بیگانه بر میآورد و پایان شب را از روی بی خبری خبر میدهد ولی آن شاعر عاشقی پیشه که گرفتار شور و سرمستی کام جوئی بود به بانگ بیهوده آن پرنده وقت ناشناس اعتنائی نمیکند و از کار بوس و کنار دست بر نمی دارد .

در این شب بی همتای عیش و کامرانی است که پستان یار چون گوی عاجی در خم چو گان کیسوی تابدار آبنوسی رنگ در چشم سعدی جلوه گری مینماید و به یاد آن بازی باستانی میافتد :

امشب مگر به وقت نمی خواند این خروس	عشاق پس نکرده هنوز از کنار بوس
يك شب که چشم فتنه به خوابست زینهار	بیدار باش تا نرود عمر بر فسوس
تا نشنوی ز مسجد آدینه بانگ صبح	یا از در سرای اتابك غریو کوس
لب از لب چو چشم خروس ابلهی بود	برداشتن به گفته بیهوده خروس
پستان یار در خم کیسوی تابدار	چون گوی عاج در خم چو گان آبنوس

قرن هشتم

گلشن راز و چوگان بازی

در ابیات اصلی گلشن راز که صوفی دانشمند شیخ محمود شبستری در اوائل قرن هشتم هجری در منظومه خود آنها را تضمین کرده و جواب صوفیانه داده است نیز از بازی گوی و چوگان یاد شده است .

آن ابیات عارفانه بی نظیر که در آنها بکلیه جهات زندگانی بشر از فلسفه و دین و فکر و زبان و کار و کوشش و طرب و بویا کبازی و زیبایی و نکوهش زهد خشک توجه دقیق و شایان شده از میان ابیات آن منظومه صوفیانه دست چین و مرتب و چاپ شده است.

این سراینده هوشیار گمنام پس از شرح توانائی نامحدود خداداد بشر و گرفتاریها و محرومیتها و بدبختیهای اندوه آوری، راهی برای رستگاری و تیک بختی پیشنهاد میکند و میگوید :

بیا و از دامن او هام و خیال کرامات و قیدهای مرادی و مریدی دست بردارو
آنکاه بر رخس کوه پیکر علم و دانش سوار شو و با چوگان اراده و درست آهنگی
گوی نیک بختی را بزن و تا پایان میدان ببر. هر چند خداوند خلق بسیار آفریده
ولی تنها تو هستی که برای کسب دانش آفریده شده ای و جز این راهی برای
رستگاری تو نیست .

ترا ای سر به شیب پای در گل
ز تو محروم تر کس دیده هر گز
به دست عجز پای خویش بسته
خیال نور و اسباب کرامات
چه جای زهد و تقوی اینچه شید دست
ز خا کستر چراغ افروخت هر گز

چه میگویم حدیث عالم دل
جهان آن توو تو مانده عاجز
چه محبوسان بیک منزل نشسته
رها کن ترهات و شطح و طامات
چه شیخی چه مریدی اینچه قید دست
کسی از مرده علم آموخت هر گز



زمیدان در ربا گوی سعادت
اگر چه خلق بسیار آفریدند

به رخس علم و چوگان ارادت
ترا از بهر این کار آفریدند

حافظ و چو مان بازی

این رند پا کباز که در دوران زندگی خود سختیها دیده ورنجها کشیده
و ملامتها شنیده ولی همچنان وفادار و پایدار مانده و هر گز دیده به بدنیا لوده است
هنگامی که بشر را با آنهمه توانائیهای خدادادنا کام و گرفتار میبیند بجای اینکه
اورانکوهش و سرزنش کند از راه فروتنی روی سخن رابه دل آشفته خود کرده
و میگوید :

ای دل نمیدانم چرا بکوی عشق و آشنائی گذاری نمیکنی و کینه توزی و
گمراهی را کنار نمی گذاری و بخود نمی پردازی و از اسباب جمع خود بهره مند
و برخوردار نمیگردی . با آنکه چو گان کامرانی در کف داری هرگز ندیده ام
که گوی بزنی و یا اینکه باباز تیز پرواز توانائیهای خود شکاری کرده باشی .
چرا بارنگ سرخ خون هائی که در دل و جانیت بیهوده موج میزند رخساره
زیبائی نمی کشی و راهی برای بهبود خود نمی اندیشی .

میتراسم از چمن خرم جهان دامنی از گل پر نکنی زیرا رنج ناچیز خارهای
خلنده گلبن را بر خود هموار نمی سازی .

ای دل بکوی عشق گذاری نمیکنی	اسباب جمع داری و کاری نمیکنی
چو گان کام در کفو گوئی نمیزنی	بازی چنین به دست و شکاری نمیکنی
این خونکه موج میزند اندر جگر چرا	در کار رنگ روی نگاری نمیکنی
تراسم کزین چمن نبری آستین گل	کز گلبنش تحمل خاری نمیکنی

قرن نهم

جامی و چو همان بازی

هنرمندانی هستند که کار استادان دیگر را رونگاری میکنند و گاهی این
رونگاری در ظاهر زیبا تر بچشم میآید ولی حالت و پختگی کار استاد اصلی را ندارد .
اشعار شیخ عبدالرحمن جامی که از بزرگترین شعرای قرن نهم است و
تقریباً از تمام سبکها تقلید کرده همین حال را دارد .

این سخن سرای صوفی شاه زمان خود را با در نظر گرفتن بازی گوی و
چو گان در میدان اینطور میستاید :

ایکاش که سر تا پای اندام من سر میشد تا مشتاقانه آن سرها را چون گوی پیش
چو گان تو میانداختم و با این سربازی در جهان سرافراز میشدم .

مرا بس بر سر میدان عشاق این سرافرازی

که روزی پیش چو گانت کنم چون گوی سربازی

چو سرها بر سر میدانت اندازند مشتاقان

همه تن سرشوم چون گوی از شوق سراندازی

بود گوی سرم را باخم چوگان تو حالی
 به يك چوگان چه باشد کر به حال گوی پردازی
 بتنهائی مکن گوی سرم را در خم چوگان
 در این میدان نخواهم دیگری را باتو همبازی

چوگان بازی در قرن دهم تا یازدهم

در این سه قرن برای اینکه دنباله تاریخ چوگان به بازی گسسته نشود
 احتیاجی به ذکر ابیات سست شعرای این قرن نداریم. خوشبختانه در اصفهان
 و شیراز آثار میدانهای چوگان بازی و میله های سنگی سطر آن دیده میشود
 که میتواند وسعت میدان بازی و فاصله میله های سنگی را از هم و در دو طرف میدان
 بادقت تعیین کرد.

در اصفهان این میدان که در زمان خود از حیث وسعت و زیبایی در جهان
 نظیر نداشته در جلوی قصر شاهی واقع است.

هر چند این روزها میله های سنگی را برای بازی کنان خطرناک میدانند
 و درست است ولی در زمانهای قدیم که مردم از کودکی به سواری و سواری
 احتیاج داشته اند چنان میله هایی خطرناک تصور نمیشده و اگر میله های
 میدان چیز دیگری جز سنگ بود ما امروز نمیتوانستیم بسیاری از خصوصیات
 میدان را بعد از چند قرن در اصفهان و شیراز دیده باشیم.

اسب و ایران

چون یکی از لوازم اصلی چوگان بازی اسب است لهذا لازم میباشد که
 تذکری راجع بآن داده شود.

با پیشرفت دانش اسب شناسی در قرون اخیر و کتب و مقالاتی که دانشمندان
 جهان راجع به اسب و علوفه آن نوشته اند و با اطلاعاتی که از کتب تاریخ جمع-
 آوری شده دیگر امروز ثابت است که اسب را از ایران به کشورهای دیگر
 جهان برده اند.

در یکی از سنگنوشته های باستانی آمده است :

داریوش شاه میگوید :

«این کشور پارس که اهورامزدا مرا داده است کشوری زیباست و اسبان و
 مردان خوب دارد.»

در آثار مصری اقدم تصویر اسب، نیست ولی بعد از اینکه مصر و ایران با هم مناسبات فرهنگی پیدا میکنند صورت اسب در نقوش مصری دیده میشود. ایرانیان از قدیمترین دورانهای تاریخ به اندازه‌ای به این ستور زیبای هوشیار علاقمندی داشته‌اند که نام بسیاری از پادشاهان و بزرگان ایشان پیوند اسب دارد مثل:

بیوراسب، طهماسب، هوسب، گرشاسب، لهراسب، کشتاسب، ارجاسب، جاماسب، هزاراسب، گرداناسب ...

در زبان فارسی در حدود هشتاد نام برای اجناس اسب دیده میشود. یکی از آن نام‌ها چوگانی است و در کتب لغت آنرا مخصوص بازی چوگان داده‌اند.

عمر خیام نام چهل و سه اسب از این اسبها را با صفات مخصوص هر یک شرح داده است.

در زبان عربی هم به سوار و هم به کشور ایران که اسب از آنجاست فارس میگویند و همچنین نام خود اسب به عربی فرس است که آنهم صورتی از فرس و پرس میباشد یعنی ایران.^۱

همچنین در رم قدیم کسانی که میخواستند به نمایندگی سنا انتخاب شوند بایستی درجات هفت گانه طریقتی دین مهر^۲ را طی کنند و این درجات روی مهرفته با سپاهیکری ارتباط داشته است.

۱ - چون کلمه ایران در عربی معنی خوبی ندارد لهذا نویسندگان بآن زبان سعی کرده‌اند که همیشه بجای ایران فارس بکار ببرند.

۲ - درجات طریقتی هفتگانه دین مهر در فارسی که با مقابله با نام درجات آن در لاتین تصحیح شده چنین است:

(۱) چوریاچور (۲) رازیانهان (۳) سپاه یا سپاهی (۴) شیر (۵) یارسا یا اشک (۶) کاسه گرد یا پیک جهان پیم (۷) پیر. در برهان قاطع خط سپاه را سیاه و خط شیر را سبز نوشته که از روی لاتین تصحیح شده است. در فارسی کاسه کنایه از آفتاب است. در این معنی کاسه بایستی از ریشه کس اوستایی آمده باشد که به معنی درخشیدن است.

نام درجه پنجم طریقتی دین مهر در زبان لاتین پرسیان است و در اینجا هم پرسیان باید مثل فارس (با کسر ر) در عربی بمعنی سوار باشد زیرا که محال بنظر میرسد در رم کسیکه به این درجه طریقتی میرسیده باو لقب ایرانی بدهند .

باری ناحیه وسیعی که از شمال شرقی خراسان تا حدود چین اصلی امتداد پیدا میکند آن را تای و اهالی آنجا را تازی میگفتند چنانکه اهل شهرری را که آنهم اصلا در آن نواحی بوده رازی میخواندند .

همچنین کوهساری که در این ناحیه پهناور دیده میشود تا کنون بنام آل تای یعنی کوهستان تای^۱ مشهور است و چینی هائی که با این نژاد ایرانی شرقی هم مرز بودند بطور کلی ایرانیان را تاهی یا تائی میخواندند .

چون مذهب اسلام در خراسان و این ناحیه رواجش از نواحی دیگر زودتر و سریعتر بوده در سه چهار قرن اول هجری ایرانیان زردشتی و مهری و مانوی و بودائی به مسلمانان لقب تازی داده بودند . این لقب تازی بعدها برای اغراض خاصی به معنی عرب تعبیر شده است .

مسلمانان عرب این روزها گمان کرده اند که ایرانیان برای اهانت به عرب ایشانرا تازی میگویند و این اشتباه بزرگی است^۲ .

۱ - ساختمان ترکیبی آل تای مثل آلوند و آلبرز میباشد .

۲ - مردم این نواحی بنا بر عقاید دینی خود بیش از اسلام انتظار ظهور دین آوری بنام احمد بزرگوار را داشته اند . هر چند در قرآن و کتب مسلمانان ذکر این بشارت مکرر آمده است ولی مخالفان آن را نمیپذیرفته اند .

در آثاری که در اوائل قرن بیستم در مغرب چین کشف شده نسخه های چندی از این بشارت مهم تاریخی با خط و زبان قدیم به دست آمده که روایات اسلامی فارسی و عربی را تأیید میکند و به همین علت بوده که اسلام در این نواحی زودتر از هر جای دیگر انتشار پیدا کرده و لهذا غیر مسلمانان به مسلمانان لقب تازی داده اند .

تاریخ نویسی در دوره ملوک الطوائفی خلافت عباسی از اواخر قرن سوم هجری به بعد از روی روایات زبانی شروع میشود . باید بررسی شود که چه پیش آمده تا اینکه پس از سه چهار قرن احتیاج به تألیف تاریخ با این سبک پیدا شده است .

اگر تاریخ هائی که در آن سه چهار قرن تألیف شده بسا روش تحقیق علمی بررسی

بقیه در صفحه مقابل

در هر صورت اسب تازی و سگ تازی که بهترین اجناس آنها اصلا از این نواحی بوده ربطی به عرب و عربستان ندارد و این تعبیر ناروا هم یکی از جعلیات دوران تاریخ سازی و خرابکاری دستگاه ملوک الطوائفی خلافت بوده است.

خاتمه

چون از اول این مختصر تا اینجا مطالب مختلف تاریخی و کرونولوژیک و ادبی و انتقادی با هم آمیخته شده لازم میدانیم کلیات آنچه را که راجع به چوگان بازی و رسوم آن نوشته ایم به صورت زیر خلاصه نمائیم:

چوگان بازی یکی از قدیمترین بازیهای ورزشی ایران است که به نام و شرح و رسوم بازی آن در کتب تاریخ و لغت و قصص و افسانه از دوران ساسانیان تا اواخر صفویه و زندیه بر میخوریم.

فردوسی بنابر کتاب کهن سالی که بدستش افتاده قدمت چوگان بازی را در ایران تازمان کیانیان میبرد.

بقیه از صفحه روبرو

شود معلوم خواهد شد که این سبک تاریخی که در آن زمان و مکان و موانع طبیعی و امکانات و مقدمات انسانی در نظر گرفته نشده از این جهت پیدا شده است که امرای ملوک الطوائفی بتوانند از مسلمانها هم مالیاتهای بیشتری که صورت شرعی داشته باشد جمع آوری کنند. با چنین اقدام نادرانی اختلافات و فتنهها و آشوبهایی برخاست که دامن گیر شهر مقدس مکه هم گردید.

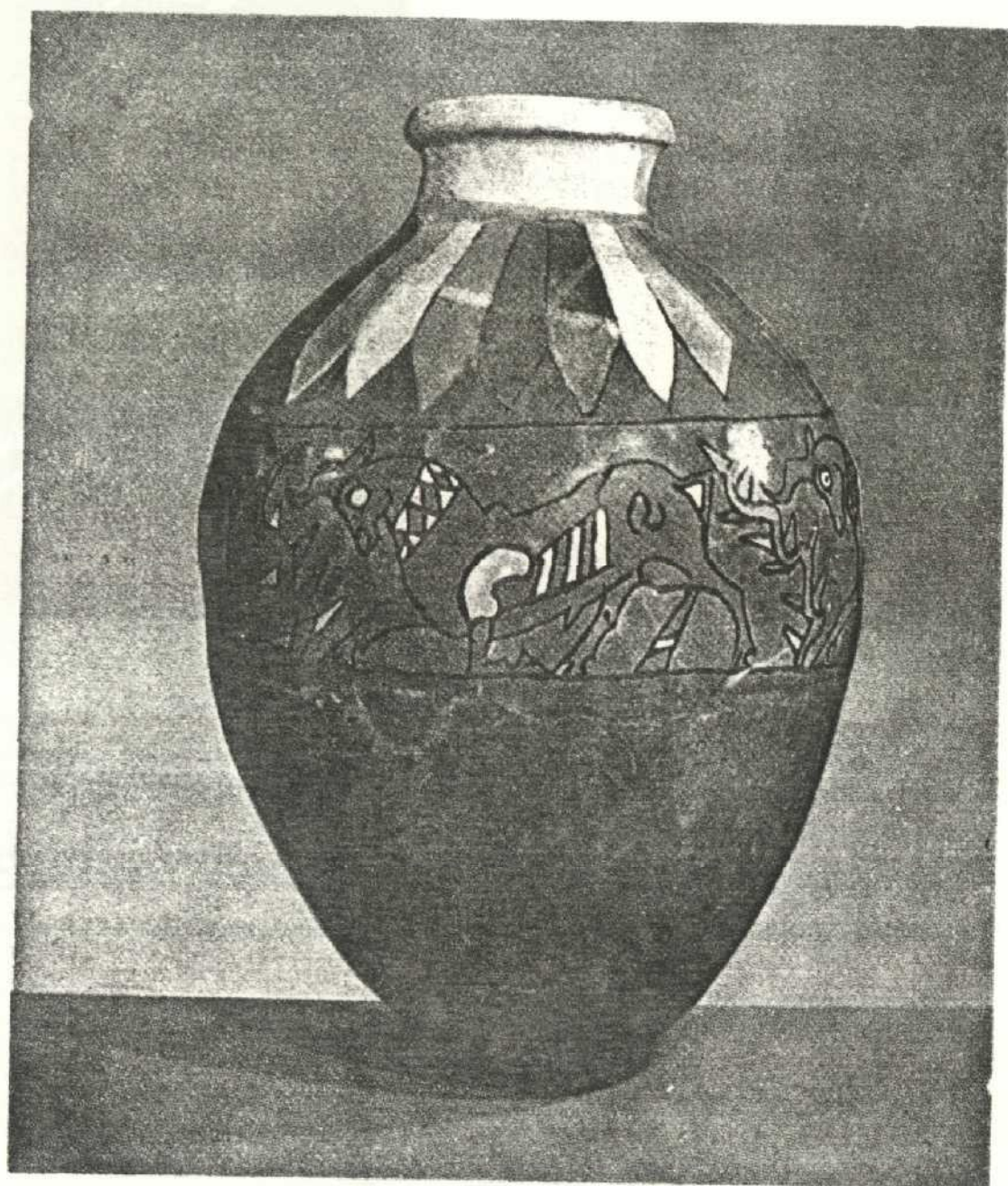
کتیبه ها و نقش و نگارهایی که در دل خاک و یاد دامنه
کوهها بر جا مانده است و یا ابزار و اسبابی که از ویرانه-
های کهن بیرون آمده جزء اسناد تاریخی بشمار میرود.
تمام مظاهر طبیعت در محیط اجتماعی انسان و کلیه
امکانات اقتصادی در حیطه اقتدار او و تمام سنن و آداب و
رسومی که از آنها تبعیت میکنند هر يك بنوبه خود به
مورخ توانا الهام می دهد.

آثار پراکنده

تمدن و هنر ایران

در گوشه و کنار جهان

مجله بررسیهای تاریخی در هر شماره
تحت این عنوان نمونه‌هایی از شاهکارهای
هنر و تمدن ایران را که زیب‌بخش
موزه‌های مختلف جهان و مجموعه‌های
خصوصی است، بخوانندگان ارجمند
معرفی مینماید.



۲- کوزه سفالی مینائی نقاشی شده. مکشوفه از زیویه کردستان از جمله پدیده ارزنده صنایع دستی سفالسازی ایرانیان. متعلق بقرن ۸-۷ قبل از میلاد، ارتفاع آن ۴۳/۵ و قطر دهانه ۱۱ سانتیمتر این پدیده هنری در موزه متروپولیتن آمریکا قرار دارد.

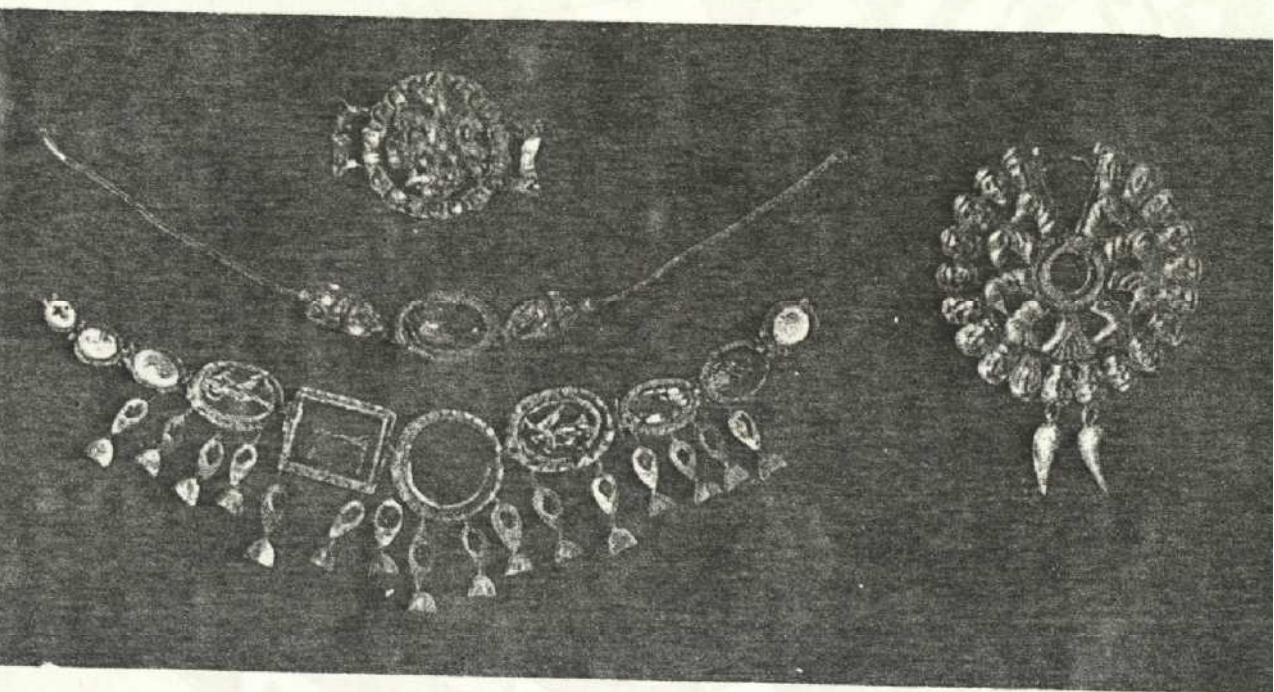


۳ - لوحه طلائی مرد ایستاده که یوسم در دست دارد . پدیده ارزشمند صنایع فلزی دستی ایرانیان .
متعلق به قرن ۶-۷ قبل از میلاد . این پدیده هنری در موزه لندن (انگلستان) قرار دارد .

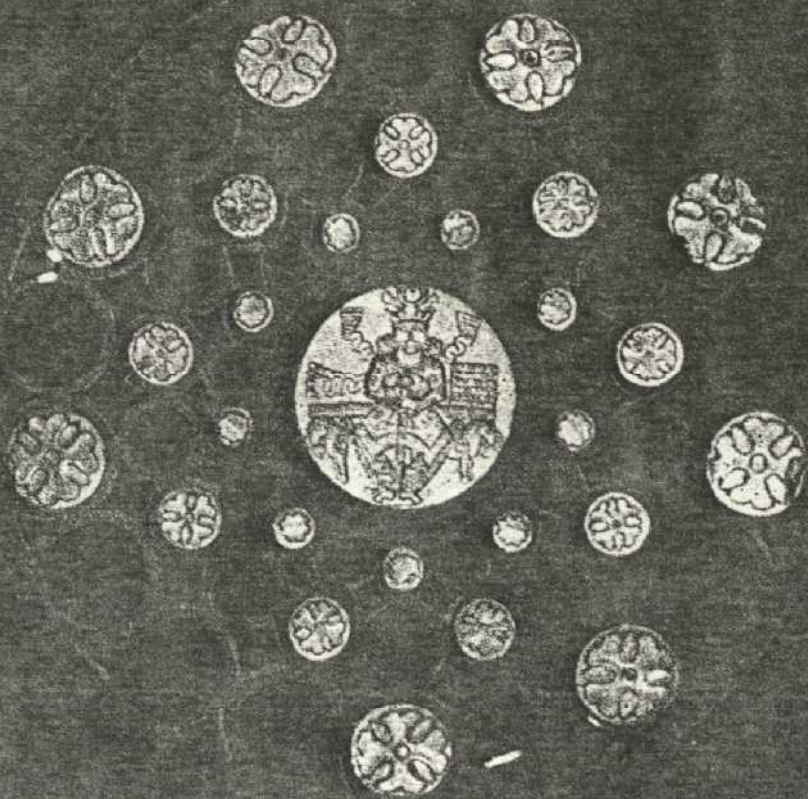


۴ - بشتاب رنگارنگ با تصویری از خرگوش . از آثار قرن یازدهم میلادی، از پدیده‌های ارزنده صنایع چینی سازی ایرانیان. پیرامون آن ۵۰ سانتیمتر میباشد . این پدیده هنری در موزه لوور پاریس قرار دارد.

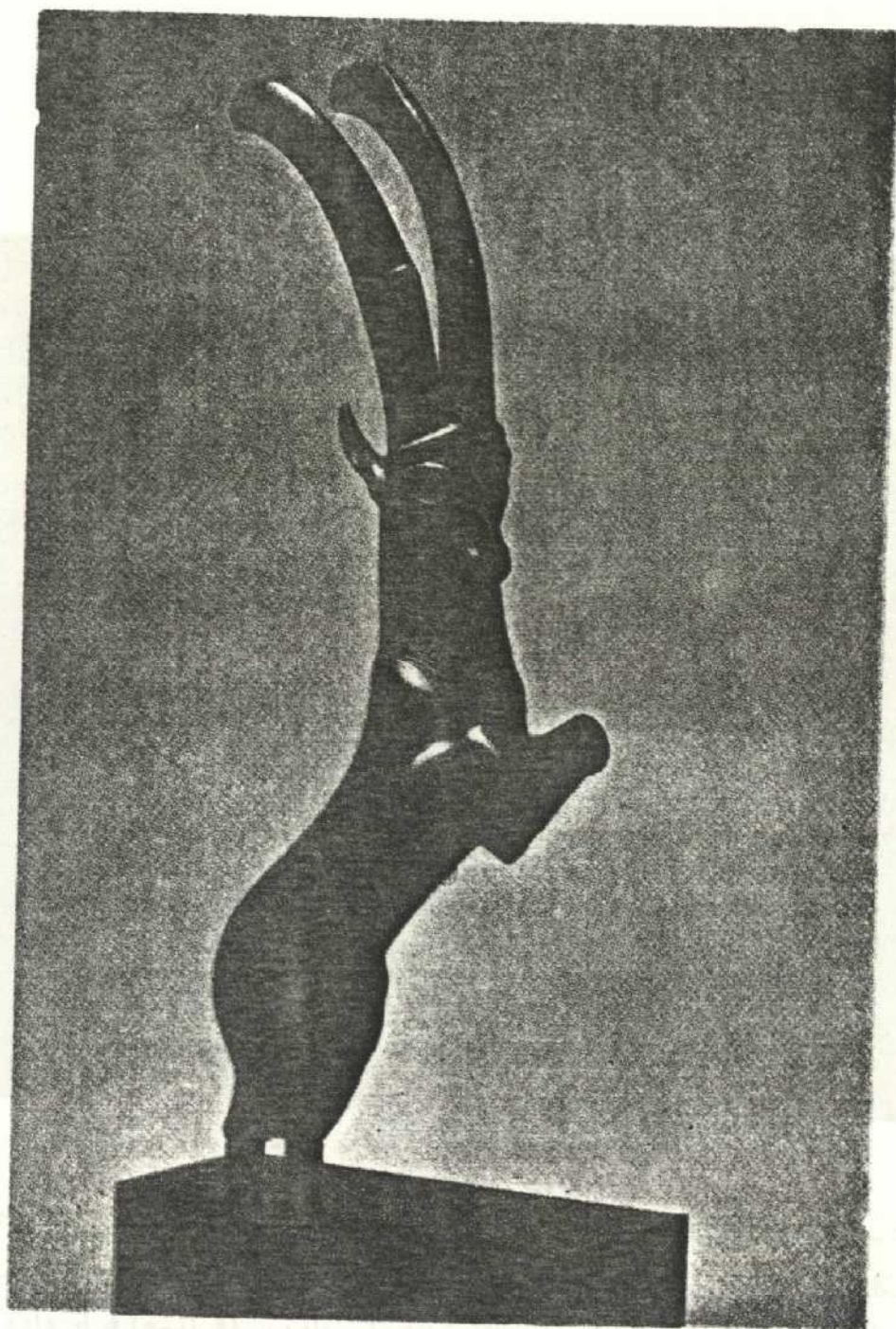
۳ - آینه فلزی بود که در قرن یازدهم میلادی در چین ساخته شد. این آینه در موزه لوور پاریس قرار دارد.



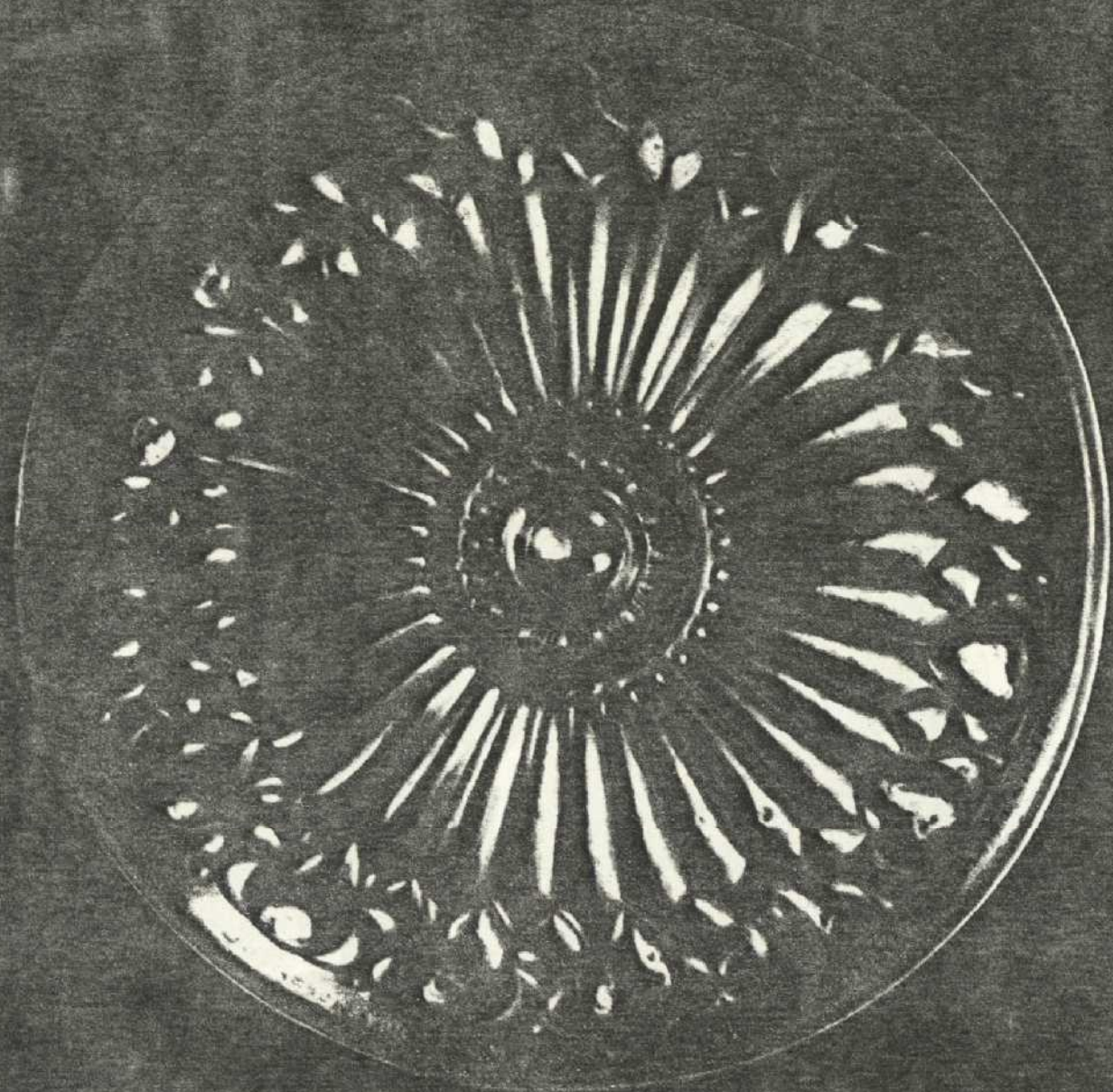
۵ - سینه ریز و دستبند طلائی پارسی . از جمله صنایع فلزی ارزشمند ایرانیان متعلق بقرن ۳ پیش از میلاد ، این پدیده های هنری در موزه های نیویورک و فیلادلفیا (امریکا) قرار دارد .



۶ - جام خسرو اول . معروف به طاس سلیمان که در آن بلورهای تزئینی
بکاررفته است ، از صنایع فلزی دستی ایرانیان ، متعلق بقرن چهارم قبل از
میلاد ، این پدیده ارزشمند در کتابخانه ملی پاریس (فرانسه) قرار دارد .



۷ - مجسمه بز کوهی که در اصل دسته ظرفی بوده است از شاهکارهای صنایع فلزی ایرانیان ، متعلق به نیمه اول قرن ۴ قبل از میلاد . ارتفاع مجسمه ۱۹/۵ سانتیمتر میباشد . این شاهکار هنری در مجموعه خصوصی در پاریس قرار دارد.



۸- کاسه طلایی که نام داریوش در حاشیه آن کنده کاری شده است. شگرف پدیده‌ای از صنایع فلزی ایرانیان، متعلق به قرن ۵ قبل از میلاد. این اثر هنری در پیک کلسکمپون شخصی درژنو (سوئیس) قرار دارد.

چشم‌پوش ایرانیان

درواه استقلال

نخاستر

عباس پرویز

در شماره‌های گذشته ضمن مقالاتی که بچاپ رسید بتفاریق باین مطلب اشاره شد که نهضت ایرانیان برضد خلفای عباسی دو صورت داشت: نهضت‌های مذهبی برای احیاء مذهب زردشتی و مانوی و مذاهب دیگر ایرانیان قبل از اسلام و نهضت‌های سیاسی جهت تشکیل حکومت قوی مرکزی در ایران و بدست آوردن استقلال این سرزمین. قیام‌های سیاسی موجب بوجود آمدن سلسله‌هائی مانند طاهریان و صفاریان و دیلمیان گردید که از موضوع بحث این مقاله خارج است. ولی قیام‌های مذهبی که آن نیز در باطن درواه استقلال ایران انجام گرفت پیشقدمانی مانند

ابومسلم خراسانی و استاذ سیس و اسحق ترك و سند باد و به آفرید و اورا و ندیه و مازیار و افشین و المقنع و بابك خرمدين داشت که سرگذشت دو نفر اخير الذکر و ابومسلم خراسانی در شماره های پیش منتشر شده است. در اینجا جهت تمهیم فایده بذکر شرح احوال پیشقدمان دیگر این نهضت میپردازیم

سند باد

سپهسالار سنباد (سنباذ) یا سندباد از مردم نیشابور بود. با آنکه زردشتی بود و با ابومسلم مسلمان اختلاف عقیده داشت نسبت باین سردار خراسانی که میخواست ایران را از قید بندگی و عبودیت اعراب آزاد سازد، ارادت تمام میورزید و ابومسلم نیز در حق وی بمهر و عطوفت بسیار رفتار میکرد. هنگامی که سند باد در ری از خبر قتل ابومسلم (۱۳۷ هجری قمری) توسط منصور خلیفه عباسی اطلاع یافت عده کثیری از مسلمین و زردشتیان را که با ابومسلم همداستان و با حکومت بغداد مخالف بودند گرد خویش جمع آورد و بر ضد خلیفه قیام کرد و برای احیاء استقلال وطن خود همان راهی را که ابومسلم اختیار کرده بود در پیش گرفت. خلیفه که از نهضت سندباد آگاهی یافت ابو عبدالله حنفی (ابا عبیده حنفی) را که در آن تاریخ در ری حکومت میکرد مأمور جنگ با وی نمود. سندباد سردار خلیفه را بسختی شکست داد و عده بسیاری از مسلمانان و زنان و کودکان آنرا با سارت در آورد. پیشرفت مزبور موجب افزایش عده همراهان او گردید تا آنجا که یکصد هزار تن بوی پیوستند. سندباد از شهرت و محبوبیت ابومسلم بین مردم ایران دوست ری و نقاط دیگر استفاده کرد و بهمراهی این جماعت نخست قومس (کومش) را تحت تصرف خویش در آورد و بگفته ادوارد براون^۱ برخزائن ابومسلم دست یافت. از این گفته چنین مستفاد میگردد که خزائن و دفائن سردار خراسان در قومس بوده است و حال آنکه مورخین دیگر از آن جمله ابن الاثیر در تاریخ الکامل معتقدند که پس از تصرف ری سندباد اموال ابومسلم را بدست آورد.

چون خبر شکست ابو عبدالله حنفی حاکم ری و تصرف آن ناحیه توسط

۱ - تاریخ ادبی ادوارد براون جلد اول ص ۶۶۷ ترجمه فاضل محترم علی یاشا صالح .

سندباد بخلیفه رسید جمهور بن مرار عجلای یکی دیگر از سرداران خویش را مأمور محاربه با سندباد کرد. این سردار باقوای فراوان عازم ری گردید و سندباد از شهر خارج شد و در محل جرجینائی بمقابله بالشکریان دشمن پرداخت. ولی در جنگی که در محل مزبور در نزدیکی ری بین طرفین در گرفت فتح و ظفر نصیب کسان خلیفه شد و سندباد بجانب طبرستان هزیمت جست تا به اسپهبد خورشید امیر آناسامان پناهنده گردد.

راجع بمحل جنگ بین سندباد و جمهور بن مرار عجلای سردار خلیفه و همچنین تاریخ این محاربه و محل تولد و کیفیت قتل سندباد و وقایع دیگر مربوط بوی ابن الاثیر^۱ شرحی دارد که ترجمه آن چنین است: «در این سال (۱۳۷ هجری قمری) سنباذ بخونخواهی ابومسلم در خراسان قیام کرد. وی یکی از زردشتیان قریه ای از قراء نیشابور بنام اهروانه (در طبری اهروانه بصورت «اهن وانه» آمده است و در معجم البلان یا قوت حموی اشاره ای باین محل دیده نشد) بود. بتدریج جمع کثیری که بیشتر آنها از مردم جبال بودند باو گرویدند. سنباذ بهمراهی کسان خویش نیشابور را قبضه کرد و بر قومس و ری نیز تسلط یافت و خود را اسپهبد فیروز نامید و برخزائن ابومسلم در ری دست یافت و بقتل و غارت و نهیب اموال مردم پرداخت. امامتعرض بازارگانان نگردید. میگویند قصد رفتن به کعبه و انهدام آن ناحیه را داشت.

چون خبر قیام سنباذ بمنصور خلیفه عباسی رسید یکی از سرداران خویش جمهور بن مرار العجلای را باده هزارسوار بجلوگیری وی فرستاد. این جماعت وقوای سنباذ بین همدان و ری با یکدیگر مقابل شدند و سنباذ شکست خورد و عده بسیاری از همراهان او از دم تیغ گذشتند. میزان مقتولین این محاربه را هفتاد هزار تن نوشته اند. سپس سنباذ بین طبرستان و قومس بقتل رسید. فاصله بین قیام و قتل او هفتاد روز بود. علت کشته شدن وی این بود که پس از شکست از جمهور بن مرار راه طبرستان را در پیش گرفت تا با اسپهبد آن ناحیه التجا آورد. اسپهبد یکی از عمال خود را که طوس نام داشت باستقبال اوروانه کرد. اما سنباذ با این فرستاده بنخوت و غرور رفتار نمود و طوس کردن

اورا باشمشیرزد. اسپهبد خبر قتل سنباد را بمنصور خلیفه نوشت و جمیع اموال وی را ضبط کرد و چون از استرداد خزائن و مایملک سنباد ابا نمود خلیفه سپاهیان فریاد بجنگ وی بدیلم فرستاد.

ابن الاثیر دوران قیام سنباد را هفتاد روز نوشته است و مورخین دیگر این قول را تأیید کرده اند. اما خواجه نظام الملک در این مورد و موارد دیگر اختلاف نظر دارد و مدت مزبور را هفت سال مینویسد در آنجا که میگوید «و چون ابو جعفر المنصور دوانقی به بغداد ابومسلم صاحب الدوله را بکشت در سال صد و سی و هفت از هجرت پیغامبر علیه السلام رئیس بود در شهر نساپور کبر نام او سنباد و با ابومسلم حق صحبت قدیم داشت و او را بر کشیده بود و بسپاه سالاری رسانیده. پس از قتل ابومسلم خروج کرد از نساپور به ری آمد... نخست ابا عبیده حنفی را که از قبل منصور عامل ری بود بکشت و خزانه ها که ابومسلم به ری نهاده بود برداشت. چون قوی حال گشت طلب خون ابومسلم کرد و دعوی کرد که اورسول ابومسلم است و مردمان عراق و خراسان را گفت که ابومسلم را نکشته اند. ولیکن قصد کرد منصور بقتل او و او نام مهین خدای تعالی بخواند کجوتری گشت سفید و از میان هر دو دست او بپرید و اکنون در حصار است از مس کرده و با مهدی و مزدک نشسته است و اینک هر سه بیرون می آیند و مقدم ابومسلم خواهد بود و مزدک وزیرش و نامه ابومسلم بمن آمده است... جمعی بسیار به ری گرد آمدند و کار او بزرگ شد و بجائی رسید که صد هزار مرد بر او گرد آمدند و هر گاه که بر کبران خلوت کردی گفتی که دولت عرب شد که در کتابی یافته ام از کتب بنی ساسان و من باز نکردم تا کعبه را ویران نکنم که او را بدل آفتاب برپا کرده اند و ما همچنان قبله خویش آفتاب کنیم چنانکه در قدیم بوده است... و چندین سپاه سالاران منصور را بکشت و لشکرها بشکست تا بعد از هفت سال منصور جمهور عجلی را بجنگ او نامزد کرد. جمهور لشکر خوزستان و فارس گرد کرد و با صفهان آمد و حشر اصفهان و قم و عجلیان را با خود ببرد و بدر ری شد و سه روز با سنباد کارزار کرد سخت. روز چهارم سنباد بردست جمهور گشته شد و آن جمع پراکنده گشتند.»^۱

خواجه نظام الملك در آنچه ذکر شد دو اشتباه بزرگ کرده است. اول آنکه مدت قیام سندباد را هفت سال آورده است و حال آنکه جمهور مورخین این مدت را هفتاد روز نوشته اند. دوم آنکه کشته شدن سند باد را بدست جمهور بن مرار عجلی میدانند با آوردن التقاطی از گفته بهاء الدین محمد بن اسفندیار کاتب قاتل وی همچنانکه ابن الاثیر نیز اشاره کرده است معلوم میگردد طوس نامیده میشده است. نویسنده مزبور میگوید: چون ابو مسلم سردار رشید خراسانی بامر منصور خلیفه عباسی بقتل رسید و سند باد از این خبر اطلاع یافت اموال و ذخائر ابو مسلم را با تحف و هدایای پر بها به طبرستان نزد اسپهبد خورشید فرستاد و آماده جدال با فرستادگان خلیفه گردید و خلیفه جمهور بن مرار را مأمور جنگ با او کرد و این سردار در محل جرجینانی نزدیک ری سندباد را شکست داد و قوای وی را تارومار کرد و سندباد بجانب طبرستان هزیمت جست تا از اسپهبد خورشید جهت جنگ با اعراب طلب مساعدت کند. اسپهبد نیز طوس یکی از بنی اعمام خویش را با استقبال او فرستاد. وی وقتی که نزدیک سندباد رسید با احترام او از مر کب بزیار آمد و وی را سلام داد. اما سندباد از اسب پیاده نشد و چون طوس بی اعتنائی او را اعتراض کرد جوابی درشت شنید. بهمین مناسبت بر اسب نشست و بیدرنگ سراورا به شمشیر برداشت و نزد اسپهبد رفت. اسپهبد این عمل را ناجوانمردانه دانست و گفت رفتار تو با سندباد میهمان من برخلاف مردانگی بود. در هر صورت اسپهبد سر سندباد را با مال فراوان توسط غلامی فیروز نام بخدمت خلیفه فرستاد.

اسحق ترك

یکی دیگر از طرفداران ابو مسلم خراسانی اسحق نام داشت. وی بسبب آنکه در شهرهای ترك نشین ماوراء النهر آغاز دعوت کرد معروف به اسحق ترك گردید. اسحق پس از کشته شدن ابو مسلم بماوراء النهر رفت و دعوی کرد که ابو مسلم بقتل فرسیده و در یکی از جبال اطراف ری پنهان شده است تا

فرستی مناسب جوید و بخونخواهی وی قیام کند. بعضی از مورخین اسحق ترك را از بازماندگان زیدبن علی میدانند که دعوی امامت داشت و برای پیشرفت کار خویش پیروان ابو مسلم صاحب الدعوه پیوست. کار اسحق در ادعای امامت روز بروز بالا می گرفت تا اینکه عده کثیری گرد او جمع آمد. این جماعت را باعتبار نام ابو مسلم مسلمیه می گفتند. برخی دیگر معتقدند که اسحق از مردم ماوراء النهر بود و اعتقاد داشت که ابو مسلم پیغمبری بود که زردشت از جانب خود فرستاده است و میگفت زردشت پیغمبری است جاودانی و روزگاری ظاهر خواهد شد و آئین خویش را برقرار می سازد. اما پیروان اسحق ترك دیری نپائیدند و از میان رفتند.

به آفرید

به آفرید پسر ماه فروزین از مردم زوزن یکی از مجال نیشابور خراسان بود که در عهد ابو مسلم خراسانی قیام کرد. در تاریخ ادبی ایران^۱ ادوارد براون مستشرق انگلیسی او را از مردم قصبه سیراوند از قصبات خواف نیشابور میدانند. به آفرید بنا بر گفته بعضی از مورخین در آغاز جوانی مسافرتی بچین کرده هفت سال در آنجا روزگار گذراند و پس از تحمل ریاضات بسیار با معجزاتی چند بخراسان برگشت و آلات و ادوات عجیب و غریب با خود همراه آورد. از آن جمله پیراهنی نازک و سبزرنگ بود که آنرا بعنوان معجزه در مشت خویش پنهان مینمود. میگویند به آفرید چون از چین مراجعت کرد شب هنگام در یکی از معابد خراسان وارد شد و صبح روز بعد بادهقانی که بامر زراعت اشتغال داشت روبرو شد و بوی گفت در مدت هفت سالیکه از خراسان دور افتاده بود با آسمان صعود کرده و از جانب خداوند بمقام پیغمبری منصوب گردیده است. روستائی گفته او را باور کرد و بین مردم انتشار داد. این امر باعث شد که جمع کثیری بوی بگردند. پیروان او موظف بودند در شبانه روز هفت بار نماز بشرح ذیل بجای آورند: نماز مخصوص خدا، نماز خلقت آسمان و زمین، نماز خلقت حیوانات، نماز مرگ، نماز روز رستاخیز، نماز مربوط بصور

۱- تاریخ ادبی ایران جلد اول ترجمه دانشمند محترم علی پاشا صالح ص ۴۵۹-۴۶۲.

فلکی و نماز بهشت. به آفرید برای هدایت پیروان خویش کتابی بزبان فارسی آورد که حاوی اصول عقاید مذهبی وی بود. بموجب مبانی مذهبی او پیروان وی میبایست آفتاب را پرستش کنند و در موقع بجای آوردن نمازهای هفتگانه مزبور بهر جانب که آفتاب روی کند متوجه آن باشند و یک زانو را بر زمین نهند و موی سر را تراشند و برخلاف زردشتیان هنگام صرف غذا زمزمه نکنند و از کشتن حیوانات پرهیز نمایند مگر موقعیکه حیوانات لاغر و نحیف شده باشند و از ازدواج با محارم خودداری کنند و زنان بیش از چهارصد درهم مهر نخواهند و در جمع ثروت و مال نکوشند و هیچگاه مایملک ایشان از چهارصد درهم تجاوز نکند. در عمران و آبادی و انشاء طرق و شوارع و ایجاد پلها سعی بلیغ نمایند و یک هفتم دارائی خویش را در این راه بمصرف رسانند.

چون روز بروز بر عده پیروان به آفرید افزوده میشد بزرگان و موبدان زردشتی دچار وحشت و اضطراب گردیدند و هنگامیکه ابو مسلم بخراسان آمد نزد وی رفتند و بنای شکوه و شکایت را گذاشتند. ابو مسلم نیز عبدالرحمن ابن شعبه یکی از سرداران خویش را با جمعی از قوا مأمور محاربه باوی کرد. این سردار با به آفرید در بادغیس روبرو شد و پس از جنگ سختی که اتفاق افتاد به آفرید را باسارت در آورد و باتفاق جمعی از همراهان او بخدمت ابو مسلم فرستاد و ابو مسلم جمیع آنان را بقتل رساند. اما با وجود قتل به آفرید طرفداران وی از میان نرفتند و معتقد بودند روزی فرامیرسد که او با برتیره رنگی از آسمان فرود میآید و بانتهام جوئی قیام میکند.

از آنچه گفته شد معلوم میگردد که طرفداران به آفرید معتقد به سه اصل کلی بودند: اول غیبت، دوم رجعت و سوم عقیده ببعثی اعداد. عدد هفت در نمازهاییکه بجای میآوردند مؤید این مدعا است.

ابن ندیم در الفهرست (ص ۳۴۴) باین مسأله اشارت میکند که به آفرید بدست دو تن از کسان خویش بنام شعیب بن داح و عبدالله بن سعید قبول آئین مبین اسلام را کرد ولی چندی نگذشت که عدول نمود و متوجه مذهب زردشت گردید.

راوندیه

در سال ۱۴۱ هجری جمعی موسوم بفرقهٔ راوندیه یا راوندیه که از مردم قریهٔ راوندکاشان بودند آغاز نهضت برضد ابوجعفر منصور خلیفهٔ عباسی کردند و در مدینهٔ هاشمیه بنای شورش و اغتشاش را گذاشتند. نام رئیس این عده معلوم نیست و غالباً او را با اسم سر کردهٔ راوندیه ناهیده‌اند. اما عدهٔ قلیلی برآند که این جماعت منصوب به عبدالله رونده یا راوندی بوده است. در کتاب خاندان نوبختی در این مورد اشاره‌ای دیده میشود که بعین عبارت از این قرار است: «راوندیه اسم دیگر شیعهٔ آل عباس یا عباسیه است که امامت را بارت بعد از رسول الله حق فرزندان عباس عم آن حضرت میدانستند و ایشان اصحاب عبدالله راوندی باشند..... از راوندیه جماعتی نیز بالوهیت منصور خلیفه عقیده داشتند.»^۱

این عبدالله رونده یا راوندی در آغاز امر در زمرهٔ دعاة بنی عباس درآمد و بخراسان رفت. ولی چندی نگذشت که بین او و ابومسلم مخالفت بروز کرد و سرانجام توسط جمعی از اتباع و کسان ابومسلم بقتل رسید و از آن پس پیروان وی در اطراف و اکناف ایران در خفا زندگانی مینمودند و مسلماً عده‌ای از آنان در راوندکاشان بسر میبردند.

هنگامیکه خبر قتل ابومسلم توسط ابوجعفر منصور خلیفه باین جماعت رسید موقع را جهت نهضت مناسب دیدند و در مدینهٔ هاشمیه گرد هم جمع آمدند و عقاید خویش را در خصوص تناسخ و حلول علناً بیان کردند و منصور خلیفه را خدای خود گفتند و قصد رفتن بخدمت وی را کردند. چون خلیفه از این امر آگاهی یافت باقوال مختلف یکصد یا دو صد تن از سران و بزرگان آن فرقه را دستگیر و زندانی نمود. بقیهٔ جماعت مزبور چون کار را بدین منوال دیدند دست از جان شستند و بزندانی ریختند و کسان خویش را آزاد کردند. سپس جهت قتل ابوجعفر منصور عازم دارالاماره شدند. خلیفه نیز با جمع قلیلی که همراه داشت از قصر بیرون آمد و بآن

۱ - خاندان نوبختی تألیف علامهٔ فقید عباس اقبال آشتیانی ص ۲۵۶.

گروه تاخت. مقارن آن احوال معن بن زاید الشیبانی یکی از شجاعان عرب که در واسط با ابن هبیره سردار خلیفه جنگیده و از وی شکست خورده و گریخته و از ترس خلیفه مخفی شده بود چون خلیفه را در گیر و دار با راوندیه دید از محل پنهانی خویش بیرون آمد و بمبارزه با راوندیه پرداخت و آن جماعت را از پای در آورد و در سلك نزدیکان خلیفه منسلك گردید.

مادر اینجا برای تتمیم فایده شرح احوال راوندیه را از الکامل ابن الاثیر بفارس بر میگردد و ضمناً عین عبارت مؤلف تجارب السلف را نیز میآوریم:

راوندیه در سال ۱۴۱ هجری بر ضد منصور قیام کردند.

قول ابن الاثیر اینان قومی بودند از مردم خراسان و از عقاید ابو مسلم صاحب الدعوة پیروی میکردند و بتناسخ ارواح قائل بودند و میگفتند روح حضرت آدم در عثمان بن نهیک حلول کرده و منصور پروردگار آنان است. بآن علت که به برکت وجود او تناول میکنند و میآشامند و هیشم بن معاویه امیر مکه حکم جبرائیل را دارد. این جماعت بجانب قصر خلیفه المنصور حرکت کردند و گفتند این کاخ خدای ماست. منصور دو بست تن از بزرگانان آنان را بزندان افکند. چون راوندیه مقیم بغداد از این امر اطلاع یافتند دچار خشم و غضب شدند و تابوتی خالی بر روی دوش نهادند و ببهانه آنکه عازم قبرستان هستند بطرف زندان براه افتادند و در و پنجره آن را شکستند و بزرگان و رؤساء خویش را نجات دادند. عده این جماعت که در بغداد قیام کرده بودند به ششصد تن میرسید و برخی بر آنند که دروازه های شهر را بستند و قصد جان منصور را کردند. منصور که این بدید پیاده از قصر بیرون آمد؛ چه اسب نوبتی نداشت و تا آن زمان چنین رسمی متداول نشده بود که خلفا اسب نوبتی داشته باشند. نهضت راوندیان باعث گردید تا از آن پس برای مقابله با حوادث ناگهانی همواره جهت خلیفه مرکبی زین و یراق کرده مهیا نمایند. بنابراین منصور پیاده بنزدیک استری که حاضر بود آمد و بر آن سوار شد و به پیکار با راوندیه پرداخت. در این هنگام معن ابن زاید الشیبانی که پس از منازعه با ابن هبیره بعلت خشم و غضب خلیفه پنهان

همزیست خود را از پناهگاه خویش بمیدان نبرد رساند و بمحاربه دست زد و جمع کثیری از راوندیه را کشت. لجام مرکب منصور بدست حاجب او ربیع بود. معن بن زائده نزدیک خلیفه آمد و به ربیع گفت من در نگاهداری زمام مرکب خلیفه در این موقع نسبت بتو اولی و اقدم هستم. منصور گفته او را تصدیق کرد و معن بآنکه لجام استر را در دست داشت بجنگ ادامه داد تا آنکه بر راوندیه غلبه کرد. در این هنگام خلیفه باو گفت تو کیستی. گفت من معن بن زائده هستم. منصور گفت از این پس جان و مال و خانواده تو در امان خواهد بود و او را بکارهای بزرگ گماشت و در حق وی نیکی کرد و ده هزار درهم باو عطا نمود و ویرا بحکومت یمن فرستاد.^۱

هندوشاه مؤلف تجارب السلف در خصوص راوندیه مطالبی میآورد که مسلماً گفتار ابن الاثیر را بفارسی برگردانده است. عین عبارت وی چنین است:

گفته مؤلف
تجارب السلف

« جماعتی در خراسان مذهب تناسخ داشتند. میگفتند که جان بنی آدم بقلب فلانکس از اکابر مامنتقل شده است و خدایی که مطعم و مسقی است منصور است و این جماعت را راوندیان گفتندی.

همه بشهر منصور آمدند و گرداگرد قصر او طواف میکردند و میگفتند این کوشک پروردگار ما است. منصور بزرگان ایشان را گرفت و محبوس کرد. دیگران ریختند و از هر جانب جمع آمدند و زندان منصور را بشکستند و محبوسان را بیرون آوردند و روی به منصور نهادند. منصور بیرون آمد و با ایشان حرب کرد و در آنوقت اسب بر درگاه حاضر نبود. از آنروز باز فرمود اسب نوبت شب و روز بر درگاه ببستند و پس از او سلاطین و ملوک آن سنت را رعایت کردند و چون منصور بیرون آمد بتعجیل اسب بیاوردند. سوار شد و با ایشان جنگی عظیم کرد و در آن حال لشکر حاضر نبودند و عدد ایشان بیشتر بود. نزدیک بود بر منصور غالب آید. معن بن زائده شیبانی از منصور خائف و متواری بود. اتفاقاً در آن حالت رسید. روی بر بسته و در پیش منصور

۱ - الکامل مجلد چهارم ص ۳۶۵ - ۳۶۶.

با آن جماعت جنگی عظیم کرد، چنانکه منصور را خوش آمد و لگام استر را ربیع حاجب داشت. معن بیامد و ربیع را گفت لجام استر بمن ده که در این وقت من از تو باین خدمت سزاوارترم. منصور گفت راست میگوید لگام باوده. ربیع لگام در دست او نهاد و در نظر خلیفه دیگر بار جنگهای عظیم کرد و راوندیان بکلی شکسته و مقهور شدند. آنگاه از معن پرسید که تو کیستی؟ گفت من بنده گناهکار خائف معن بن زائده و منصور گفت ترا و مال و اهل و اتباع ترا امان دادم و بعد از آن او را بر گزید و کارهای بزرگ فرمود.^۱

استادسیس

در سال ۱۵۰ هجری یکی از مردم خراسان موسوم به استادسیس دعوی بیغمبری کرد و دیری نگذشت که بادغیس و سیستان و هرات را متصرف شد و روز بروز عده پیروان او افزایش یافت تا آنکه بسیصد هزار تن رسیدند. از آن پس کار استادسیس بالا گرفت و بر تمامی خراسان دست یافت و قاهر و الرود راند و ذر آنجا چشم المرورودی باجمعی کثیر از سپاهیان باوی مقابل شد. بین استادسیس و سردار عرب جنگ سختی در گرفت و لشکریان اجشم شکست خوردند و خود در معرکه بقتل رسید و بسیاری از رؤساء سپاه او از آن جمله معاذ بن مسلم و جبرائیل بن یحیی و حماد بن عمرو و ابوالنجم السجستانی باسارت درآمدند. چون خلیفه ابو جعفر منصور دو انیقی بر این امر اطلاع یافت خازم بن خزیمه یکی دیگر از سرداران عرب را باجمعی از سپاهیان نزد المهدی و لیعهد خویش که در آن تاریخ در خراسان حکومت میکرد فرستاد تا بجنگ استادسیس رود. المهدی نیز قواء خراسان را در اختیار وی گذاشت و خازم بن خزیمه فراریان قواء اجشم را آورد و باین ترتیب لشکری عظیم فراهم ساخت و از بین آنها نوزده هزار مرد جنگی برگزید و عده قلیلی را با خود نگاهداشت و بقیه را بسه قسمت منقسم کرد: میمنه و میسر و مقدمه. فرماندهی هر یک از این سه قسمت را بترتیب به هیشم بن شعبه و نهار بن حصین السعدی و بکار بن مسلم سپرد. لواء مسلمین را در این سفر جنگی زبرقان یکی دیگر از سرداران خازم بن-

۱- تجارب السلف تألیف هندو شاه بن سنجر بن عبدالله صاحبی نغجوانی ص ۱۰۵-۱۰۶

خزیمه محافظت میکرد. سپاهیان خازم در نزدیکی اردوگاه استاذسیس خزیمه و خرگاه زدند. سپس خازم دستور داد برگردد اردوگاه استاذسیس خندق عظیم تعبیه کنند و بر آن خندق چهار در قرار دهند و بر هر یک از این درها هزارتن از سپاهیان زبده بگمارند.

استاذسیس که از تعبیه جنگی حریف اطلاع یافت به مدخلی حمله آورد که بکاربن مسلم آنرا محارست میکرد. از قواء بکاربن مسلم جز پنجاه تن باقی نماند و بقیه بقتل رسیدند. در آن میان یکی از سرداران استاذسیس بنام حریش با جمعی دیگر بمدخلی که محافظت آن توسط خازم فرمانده کل قوای عرب انجام میگرفت حمله برد. خازم ضمن مقاومت شدید در برابر این جمع عده ای از کسان خویش را تحت ریاست هیشم بن شعبه از راهی دیگر بعقب سپاهیان حریش فرستاد. این جماعت کسان حریش را از عقب غافلگیر کردند و خازم از این فرصت استفاده نمود و با همراهان خویش بقلب لشکر حریش زد. مقارن آن احوال از طرفی نهاربن حصین و از طرف دیگر بکاربن مسلم بر سپاهیان حریش که استاذسیس خود را بمساعدت آنها رسانده بود تاختند و جمع کشیری را کشتند و باعث هزیمت بقیة السیف گردیدند.

در این محاربه هفت هزار نفر از طرفداران استاذسیس کشته و چهارده هزار تن دیگر اسیر شدند و استاذسیس فرار کرد. اما خازم بدنبال او شتافت و عاقبت ویرا بچنگ آورد و به بغداد نزد خلیفه فرستاد و او را در آنجا بسال ۱۵۱ هجری بدار آویختند. خیزران زوجه مهدی خلیفه و مادر هادی و هارون الرشید دختر استاذسیس بود.^۱

معین الدین محمد زمچی اسفزاری در روضات الجنات پیروان استاذسیس را که بصورت استاذیس و اساسیس میآورد لغریان که یکی از طوایف ساکن هرات بوده اند مینامد در آنجا که میگوید: «و در سنه ست و اربعین و مسایه لغریان خروج کردند.»^۲ و در جای دیگر مینویسد: «ظهور جماعت لغریان که

۱ - شرح احوال استاذسیس ملقط و ترجمه از الکامل ابن الاثیر است. جلد پنجم ص ۲۸-۲۹

۲ - روضات الجنات جلد اول ص ۳۸۱

اصحاب و اتباع اساسیس بودند و ایشان قریب سیصد هزار مرد بوده‌اند.^۱

مازیار

قارن بن شهریار بن قارن چون چشم از دنیا پوشید دو فرزند بنام مازیار و سرخاب از خود باقی گذاشت که مازیار بحکومت قسمتی از طبرستان نائل آمد و سرخاب ناگزیر اطاعت برادر را کردن نهاد. مازیار بن قارن از اولاد و نداد و از بازماندگان سوخرا یکی از شاهزادگان ساسانی بود.^۲ چندی از حکومت مازیار نگذشت که بین وی و اسپهبد شهریار بن شروین اختلافاتی بروز کرد. چون اسپهبد چشم طمع بمتصرفات مازیار دوخته بود این اختلافات هنجر بجنگ و نزاع گردید و مازیار شکست خورد و نزد وندامید بن ونداشفان گریخت و از وی در بدست آوردن متصرفات خویش طلب مساعدت نمود. امام قارن آن احوال اسپهبد شهریار نامه‌ای به وندامید نوشت و تقاضا کرد مازیار را بزندان بفرستد. وندامید که چاره‌ای جز اطاعت این امر نداشت مازیار را بزندان افکند و کسانیرا بخدمت شهریار بن شروین روانه کرد تا جمعی از معتمدین خویش را جهت بردن وی گسیل دارد. در این گیرودار مازیار بدستگیری بعضی از مراقبین خود از زندان گریخت و خود را به عراق عرب رساند و بهمراهی عبدالله بن سعید الحارثی یکی از بزرگان عرب که با وی سابقه و داد و دوستی داشت به بغداد بخدمت مأمون رفت و بدست او اسلام آورد و ویرا محمد مولی امیر المؤمنین نام نهادند و کنیت ابوالحسن دادند. چند ماهی از اقامت مازیار بن قارن در خدمت خلیفه نگذشته بود که اسپهبد شهریار بن شروین مرد و فرزند ارشاد او شاپور بجای وی نشست. چون شاپور بن شهریار دست بظلم و ستم زد مردم طبرستان از دست بیدادگری او به مأمون شکایت کردند و خلیفه محمد بن خالد را مأمور دفع وی نمود. اما این سردار کار مهمی از پیش نبرد و خلیفه ناگزیر با اشاره بزیت بن فیروزان^۳ ایرانی منجم دربار که از مازیار حمایت میکرد مازیار را جهت فتح کهستان طبرستان فرستاد و تصرف قسمت هامون

۱- روضات الجنات جلد دوم ص ۴۹

۲- حبیب السیر جلد دوم جزء چهارم ص ۴۱۸

۳- خلیفه نام او را معرب کرده و بوی اسم یحیی بن منصور داده بود.

(دشت) آنسامانرا به موسی بن حفص واگذار کرد. مازیار چون به طبرستان رسید باقوائیکه همراه داشت بناحیه پریم لشکر کشید و برشاپور بن شهریار دست یافت و او را بقتل رساند و چهار سال باتفاق موسی بن حفص بر طبرستان حکومت کرد و پس از مرگ موسی فرزند او محمد در حکومت آنسامان با مازیار شرکت داشت.

تغییر رویه مأمون مازیار بن قارن از همان آغاز حکومت خویش بر طبرستان نسبت به مازیار بنای ظلم و بیدادگری را بامردم آنسامان گذاشت و نسبت به بزرگان و امراء آندیار بدرقتاری کرد و دست آن جماعت را از اداره امور کشوری کوتاه ساخت. این امر باعث شد که قارن بن اسپهبد شهریار برادر شاپور و مرزبانان دیگر طبرستان از آنجمله مرزبانان نواحی رزمیخواست و خرشواد و همیشه کسانیرا نزد خلیفه فرستند و از وی شکایت کنند. خلیفه مازیار را به بغداد احضار کرد. اما مازیار بهانه اشتغال بمحاربه با دیلمیان از رفتن بخدمت خلیفه سرپیچید و چون خلیفه عازم جنگ بارومیان بود بزیست بن فیروزان منجم سابق الذکر را مأمور رفتن بطبرستان کرد تا مازیار را بامدارا و سیاست و تدبیر به بغداد آورد. مازیار که از این مأموریت اطلاع یافته بود دو تن از نزدیکان خویش را قاری باستقبال وی فرستاد و خود در محل هر مزدآباد با او ملاقات کرد و باز جنگ با دیالمه را بهانه عدم حرکت بجانب بغداد آورد سپس قضات رویان و آمل را باتفاق بزیست بن فیروزن به بغداد گسیل داشت و گفت چندی بعد خود به بغداد میآید.

اما برخلاف انتظار مازیار قضات مزبور داستان ظلم و بیداد او را بسمع خلیفه رساندند و گفتند قصد شورش و طغیان و قیام بر ضد دستگاه خلاف عباسیان را دارند و در صدد احیاء استقلال ایران است و میخواهد ایالات ساحلی بحر خزر را از تحت نفوذ حکومت بغداد بیرون آورد. چنانکه اشاره شد در آن تاریخ مأمون در گیرودار جنگ و زد و خورد بارومیان بود و میخواست دفع مازیار را بفرستی مناسب حاله دهد. اما قاضی رویان از مأمون تقاضا کرد که انجام این مهم را بوی واگذار کند تا باتفاق یاران خویش کار مازیار را بسازد. خلیفه با این پیشنهاد موافقت کرد و ابواحمد قاضی مزبور به طبرستان برگشت و مردم را (۱۴)

بقتل عمال مازیار تحریک نمود. مازیار که از این پیش آمد اطلاع یافت بسا قوای عظیم ازساری بیرون آمد و بقصد قلع و قمع شورشیان راه آمل را در پیش گرفت. مقارن آن احوال محمد بن موسی که در حکومت طبرستان بامازیار شرکت داشت بشورشیان آمل پیوست و بنای مقاومت را گذاشت. مازیار آمل را محاصره کرد. اما این محاصره هشت ماه طول کشید و جمیع محلات خارج شهر ویران شد. مازیار از همان آغاز جنگ و محاصره آمل شرح اقدامات خویش را به خلیفه مینوشت و مکاتیب محمد بن موسی را که نزد مأمون می-فرستاد توسط عمال خود بدست میآورد تا خلیفه از خلاف گفتار او آگاهی نیابد خلیفه نیز که خبری از عامل خود در مازندران نداشت گفته مازیار را حمل بر حقیقت میکرد و از کمک به محمد بن موسی خودداری مینمود. در این حیص و بیص مازیار آمل را گشود و ابو احمد قاضی رویان را که موجبات عصیان مردم آن دیار را فراهم آورده بود کشت و فتح نامه نزد خلیفه فرستاد. مأمون با مقدماتی که شرح آن گذشت فریب مازیار را خورد و عهد و لوای حکومت طبرستان را جهت وی فرستاد. مأمون در سال ۲۱۸ هجری مرد و برادر وی معتصم بخلافت نشست. چون این خبر به مازیار رسید بر شدت عمل خود در برابر طبرستان افزود و در سمأ بر ضد حکومت بغداد قیام کرد و زردشتیان را در اجرای تشریفات مذهبی خویش آزاد گذاشت و باین ترتیب آئین کهن ایران را تازه کرد و جمع کثیری از اعراب و عمال خلیفه را در نقاط مختلف طبرستان از دم تیغ گذراند. معتصم در سال ۲۲۴ عبدالله بن طاهر والی خراسان را امر داد تا مازیار را وادار باطاعت نماید و محمد بن موسی و بزرگان دیگر عرب را که بدست او محبوس شده بودند آزاد سازد. عبدالله بن طاهر کسانیرا نزد مازیار فرستاد و او را دعوت به تبعیت خلیفه و دست برداشتن از قتل اعراب مقیم مازندران کرد اما مازیار در جواب فرستادگان عبدالله بدرستی سخن گفت و عبدالله شرح ماوقع را به اطلاع اسحق بن ابراهیم بن مصعب نایب خویش در دربار خلیفه رساند تا معتصم از کیفیت آن امر اطلاع یابد از طرف دیگر مردم آمل ابوالقاسم هارون بن محمد یکی از بزرگان شهر را وادار کردند نامه ای شکایت آمیز بخلیفه بنویسد و خلیفه را وادار به اقدام عاجل در برانداختن مازیار نماید.

اسارت مازیار و کشف چون معتصم از مضمون نامه ابوالقاسم هرون و شکایت
روابط اوبا افشین مردم آمد آگاه گردید عبدالله بن طاهر والی خراسان
را دستورداد تا از خراسان به طبرستان رود و بجنگ بامازیار بپردازد. عبدالله
نیز برای آنکه در زدو خورد بامازیار به نتیجه مطلوب رسد حسن بن حسین بن
مصعب عم خویش را جهت تقاضای کمک به بغداد فرستاد. خلیفه سپاهیان
فراوانی را بفرماندهی محمد بن ابراهیم یکی از سرداران خود با اتفاق حسن بن
حسین بن مصعب بجانب طبرستان گسیل داشت. این لشکریان قبل از رسیدن قوای
عبدالله بن طاهر به همیشه جمیع نقاط کوهستانی طبرستان را تصرف کردند و مردم
نواحی مزبور دسته دسته بکسان عبدالله بن طاهر و عم او ملحق گردیدند. مازیار بن
قارن با وجود آنکه نزدیک پل گرگان^۱ در مقابل دشمن بسختی پایداری و
از خاک طبرستان و جب بوجب دفاع میکرد سرانجام بر اثر کثرت عده سپاهیان
خلیفه باسارت در آمد و عبدالله بن طاهر او را با صندوقی مخصوص که جز
مقابل چشمان او رخنه ای نداشت بجانب بغداد برد.

محمد بن حسن بن اسفندیار مؤلف کتاب نفیس تاریخ طبرستان راجع به
مازیار و روابط وی با افشین و بابک خرمدین و اتحاد ثلاثه آنان بر ضد
حکومت جابرانه اعراب داستانی دارد که ذکر آن موجب مزید فایده
میکردد. وی میگوید^۲: «روزی در راه عراق مکاری استر را
مازیار گفت: مرا خربوزه آرزو میکند هیچ توانی بجهت من خربوزه آوری.
موکلان او پیش عبدالله طاهر شدند و این سخن گفتند. برو بخشش آید و
بخروارها خربوزه پیش او نهاد و میبیرید و بدست خویش بدو میداد و گفت هیچ
غم نخورد که امیر المؤمنین سلطانی رحیم است و من شفیع تو شوم تا جریمه
تو در گذرانند و با ولایت فرستد. بزبان او بیامد که انشاء الله عذر تو خواسته شود.
عبدالله طاهر را این سخن او عجب آمد و گفت هرگز خلیفه جز کشتن او
نخواهد. او بکدام وسیلت عذر من تواند خواست. اشارت داد تا خوان نهادند.
اورا نان داد و شراب فرمود آورد و مغنیان ظریف آورد و نشانند و مجلسی آراسته

۱ - تاریخ گزیده ص ۳۱۸

۲ - برای اطلاع بر شرح حوادث زندگی مازیار بتاریخ ابن اسفندیار ص ۲۰۶-۲۱۰ مراجعه شود.

بانواع تکلف ساخت و مازیار را ساعت بر ساعت امیدهای قوی داد و شرابه‌های گران بر او پیمودند تا مست لایعقل شد و عبدالله دفع دور شراب از خود می‌کرد تا بوقتی که عقل دزدید. از او پرسید امروز بر لفظ شما رفت که عذر ترا خواهیم اگر مرا بکیفیت آن مستظهر گردانی نشاط و قوت دل زیادت شود. مازیار گفت روزی چند دیگر معلوم تو شود. گفت آخر چگونه. اگر سببی دانی تا من ترا از این صندوق و تعذیب بی‌فایده برهانم و بعد مؤاکله و مشاربه بر عایت حقوق قیام نمایم. گفت با من سوگند بایی خورد. عبدالله سوگند خورد. مازیار گفت بدانند که من و افشین خیزدین کاوس و بابک هر سه از دیر باز عهد و بیعت کرده‌ایم و قرار داده بر آنکه دولت از عرب بازستانیم و ملک و جهان‌داری با خاندان کسروی‌ان نقش کنیم. پریروز بفلان موضع قاصد افشین بمن رسید و مرا چیزی در گوش گفت. من خوشدل شدم. عبدالله طاهر گفت چه بود آنکه ترا اعلام کرد. مازیار گفت نگویم. بتملق و تواضع الحاح کرد تا مازیار گفت سوگندی دیگر بخورد. عبدالله سوگند خورد. مازیار با او در میان نهاد که بمن پیغام آورد از افشین که فلان روز و فلان ساعت معتصم و پسران او هارون - الوائق و جعفر المتوکل را هلاک خواهیم کرد. عبدالله شرابی چند بدو فرمود داد تا مست طامح گشته و او را برگرفتند با موضع او برده. در حال ملاطفه‌ای نبشت به معتصم بدین خبر و آنچه رفته بود و کبوتران روانه کرد. چون نبشته بخلیفه رسید در آنروز افشین مهمانی ساخته بود و هارون و جعفر را دعوت می‌کرد که بخانه او شوند. معتصم گفت ایشان رنجورند من بیایم. با پنجاه سوار بر نشست و رفت. افشین سرای خویش بیمارآسته بود و بدیباچ‌های مرصع و طارم‌ها زده و صدتن را از سپاهیان تعبیه کرده تا چون معتصم فرو نشیند از جوانب در آیند و شمشیر در او ببنند. معتصم بدر طرز (مقصود خانه تاستانی است) رسید. افشین گفت تقدم یاسیدی. توقف کرد و گفت فلان و فلان کجایند. معتمدان خویش را بخواند و فرمود که شما درون شوید و او همچنان بیرون در ایستاده بود از آن هندوان یکی را عطسه آمد خلیفه در یازید و ریش افشین بدست گرفت و آواز بر آورد النهب النهب. چون هندوان شنیدند در اضطراب آمدند. معتصم فرمود با فرزندان و معتلقان او را حاضر

آوردند و آتش در آن سرای فرمودزد. غلامان ریش افشین از دست خلیفه باز گرفتند و او را بسلاسل و اغلال بسته با دارالخلافة آوردند و میداشتند تا مازیار برسد. ازو پرسیدند که خلع طاعت چ-را روا داشتی. گفت شما مرا ولایت طبرستان دادید. مردم عصیان کردند. بحضرت باز نمودم جواب آمد که با ایشان حرب کنید. خلیفه فرستاد که آن جواب کدام کس نبشت. مازیار گفت افشین. فرمود تا فقهای بغداد را بیاوردند و بفتوی ایشان حد فرمود زد چندانکه حالش بر آمد و بعد از آن جثه او را بخطریره بابل بردار کردند و در مقابل او فاطس رومی صاحب عموریه را و افشین را با آتش بسوزانید و پادشاهی مازیار بدشت و کوه طبرستان هفت سال بود.^۱

مازیار را پس از آنکه عبدالله بن طاهر به سامره (سرمن رأی) آورد با مر خلیفه پانصد تازیانه زدند و سرانجام بضر همین تازیانه ها مرد (۲۲۵ هجری).

افشین

خیزر (حیدر) بن کاوس مکنی به ابوالحسن یکی از ایرانیان اسروشنه ماوراءالنهر بود که در خدمت مأمون و معتصم خلفای عباسی مصدر امور مهمه گردید و هم-و بود که بابک خرمدین را با سارت در آورد و با انجام این خدمت چون قصد بدست آوردن حکومت خراسان را داشت تصور می کرد بمقصود خود میرسد. اما خلفای عباسی طبق سیاست مزورانه ای که داشتند پیوسته رادمردان ایرانی را بجان یکدیگر میانداختند تا از سر خود سودای استقلال ایران را بیرون کنند. خیزر بن کاوس به افشین و اشناس نیز معروف بود. حمد الله مستوفی راجع بلقب افشین موقعیکه اسحق بن ابراهیم بن مصعب بامر مأمون مأمور جنگ با بابک گردید و احتیاج بکمک داشت میگوید: «خیزر بن کاوس را که از اسروشنه ماوراءالنهر با سیری آورده بودند و در حضرت خلافت مرتبه بلند یافته و به نیابت و حجاب رسیده و افشین لقب یافته بود بمدد او فرستاد»^۲ از گفته حمد الله مستوفی این مطلب مستفاد می شود که مؤلف

۱- تاریخ طبرستان ابن اسفندیار ص ۲۱۹-۲۲۱

۲- تاریخ گزیده ص ۳۱۶-۳۱۸

تاریخ گزیده تصور کرده است لقب افشین را به خیدربن کاوس داده اند و حال آنکه لقب افشین از القاب شاهزادگان و بزرگان و امراء اسروشنه بوده و وی قبل از آنکه بخدمت خلیفه درآید این عنوان را داشته است. افشین در دستگاه المعتمص عباسی قدر و منزلت فراوان داشت چه از بزرگان و امیرزادگان ماوراءالنهر بود و خدمات مهمی در بر انداختن طاغیان و یاغیان بخلیفه انجام داده ادوارد براون بنقل ازدزی^۱ مؤلف تاریخ اسلام راجع به افشین چنین می آورد: «افشین مقرب درگاه خلیفه المعتمص که قدرتی بکمال داشت شاخه ای از شجره شهزادگان اسروشنه در ماوراءالنهر بود.»^۲

بیهقی نیز در مورد احترامی که المعتمص نسبت بافشین قائل بوده است و همچنین راجع باسم دیگر افشین یعنی شناس چنین بیان میکند: «و در اخبار روساء خواندم که شناس - و او را افشین خواندندی - از جنگ بابلک خرمدین ببرد اذت و فتح بر آمد و ببغداد رسید. معتمص امیر المؤمنین رضی الله عنه فرمود مرتبه - داران را که چنان باید که چون شناس بدرگاه آید همگان او را از اسب پیاده شوند و در پیش او بروند تا آنگاه که بمن رسد. حسن سهل با بزرگی که او را بود در روز کار خویش مرا شناس را پیاده شد.»^۳

در اینکه افشین از ایرانیان و وطن پرست و پا کدل بود و نژاد خویش را پنهان نمی کرد شك و تردیدی وجود ندارد. هنگامیکه قاضی القضاة احمد وزیر خلیفه المعتمص جهت خلاص بودلف عجلای از جنگ افشین بخانه او رفته بود میگوید چون تمنای مراد نجات بودلف اجابت نمی کرده از طرزی دیگر سخن پیوستم. ستودن عجم را که این مردک از ایشان بود و از زمین اسروشنه بود و عجم را شرف بر عرب نهادم هر چند دانستم که اندر آن بزه بزرگ است ولیکن از بهر بودلف تا خون وی ریخته نشود.»^۴

قتل افشین از همان آغاز ورود در دستگاه خلافت مأمون بعلت

۱ - بضم دال

۲ - تاریخ ادبی براون جلد اول ص ۳۶۵

۳ - بیهقی ص ۱۷۸

۴ - بیهقی ص ۱۷۵

غلبه بر بابك خرمدين و فرو نشاندن آتش فتنه شورشیان و یاغیان ممالک اسلامی نفوذ و قدرت فوق العاده پیدا کرد و بزرگان و امراء دیگر در بار بغداد را تحت الشعاع خود قرار داد و همگان بچشم احترام با او مینگریستند و در دوران خلافت المعتصم برادر مأمون قدر و منزلت وی فزونی گرفت و چون میدانست که دستگاه خلافت جهت برانداختن فتنه گران بوجود او نیاز وافر دارد نخوت و غرور خاصی در او آشکار گردید. عاقبت کثرت اقتدار و جبروت این سردار نامی موجب ملال خاطر بل بیم و وحشت و اضطراب معتصم شد و پیوسته کینه او را در دل پنهان میداشت و چون میدانست با وجود قدرت افشین از خلافت اسمی بی مسمی ندارد در صدد از میان برداشتن او برآمد. این معنی از داستان مربوط به بودلف والی جبال و افشین که بیهقی آن را آورده است بخوبی واضح و آشکار میگردد. خلاصه آن بقرار ذیل است: چون ابو عبدالله احمد بن ابی دواد قاضی القفاة و وزیر بخدمت خلیفه رسید، خلیفه گفت خبر نداری که چه افتاده است گفتم ندارم. گفت بنشین تا بشنوی. بنشستم. گفت: این ناخویشتن شناس نیم کافر بوالحسن افشین بحکم آنکه خدمتی پسندیده کرد و بابك خرمدين را برانداخت و بروز کار دراز جنگ پیوست تا او را بگرفت و ما او را بدین سبب از حد اندازه افزون بنواختیم و درجه سخت بزرگ بنهادیم و همیشه ویرا از ما حاجت این بود که دست او را بر بودلف القاسم بن عیسی الکرخی العجلی گشاده کنیم تا نعمت و ولایتش بستاند و او را بکشد که دانی که عداوت و عصبیت میان ایشان تا کدام جایگاه است و من او را هیچ اجابت نمیکردم از شایستگی و کار آمدگی بودلف و حق خدمت قدیم که دارد... دوش سهوی افتاد که از بس افشین بگفت و چند بار رد کردم و باز نشد اجابت کردم و پس از این اندیشه مندم که هیچ شك نیست که او را چون روز شود بگیرند... گفتم یا امیر المؤمنین این درد را درمان چیست. گفت جز آن شناسم که تو هم اکنون نزدیک افشین روی و بخواهش و تضرع وزاری پیش این کار باز شوی. احمد میگوید بر نشستم و چون بدهلئز در سرای افشین رسیدم... مرا بسرای فرود آوردند... چون میان سرای بر رسیدم یافتم افشین را بر گوشه صدر نشسته و نطمی پیش وی فرود صفا بساز کشیده

و بودلف به شلواری و چشم بسته آنجا بفشانده و سیاف شمشیر برهنه بدست ایستاده و افشین با بودلف در مناظره و سیاف منتظر . . . چون چشم افشین بر من افتاد سخت از جای بشد و از خشم زرد و سرخ شد و رگها از گردنش برخاست . . . بوسه بر روی او دادم و بنشستم . گفتم یا امیر خدا مرادای تو کناد . من از بهر قاسم عیسی را آدمم تا بار خدائی کنی و وی را بمن ببخشی . . . بخشم و استخفاف گفت نبخشیدم و نبخشم که ویرا امیر المؤمنین بمن داده است و دوش سو کند خورده که در باب وی سخن نکوید تا هر چه خواهم کنم که روز کار دراز است تا من اندرین آرزو بودم . گفتم پیغام امیر المؤمنین بشنو: میفرماید که قاسم عجلای را مکش و تعرض مکن و هم اکنون بخانه باز فرست که دست تو از وی کوتاه است و اگر او را بکشی ترا بدل وی قصاص کنم . . . من بخشم باز گشتم . . . چون بخادم دربار خلیفه رسیدم مرا بارخواست و در رفتم و بنشستم . امیر المؤمنین گفت قصه گوی آنچه رفته بود بشرح باز گفتم . . . چون آنجا پرسیدم . . . که افشین گفت اگر هزار بار زمین بوسه دهی سود ندارد قاسم را بخواهم کشت افشین را دیدم که از در درآمد با کمر و کلاه . من بفسردم و سخن را ببریدم . چون افشین بنشست بخشم امیر المؤمنین را گفت خداوند دوش دست من بر قاسم گشاده کرد و امروز این پیغام درست هست که احمد آورده که او را نباید کشت . معتصم گفت پیغام من است (البته این گفته در نتیجه شرحی که احمد وزیر داده متبادر بذهن او گشته و بموقع استفاده کرده بود و الا داستان وزیر با آمدن افشین قطع شده بود) و کی تا کی شنیده بودی که بو عبدالله از ما و پدران ما پیغامی گزارد بکسی و نه راست باشد . . . افشین برخاست شکسته و بدست و پای مرده بر رفت . چون باز کشت (یعنی بر رفت) معتصم گفت : یا با عبدالله . . . بخدای عزوجل سو کند خورم که افشین جان از من نبرد . ۱۰

چنانکه گفتیم از جمله اخیر کلام بیهقی معلوم میشود که خلیفه از دیر باز قصد کشتن افشین را داشته است و در انتظار فرصت بوده . بعضی از مورخین از آن جمله طبری معتقدند که افشین در جنگ با بابک خرمدین مسامحه و او

که معمولاً روستائیان از آنها خبر دارند و مرتب بزیراتشان میروند. آنها بقدری مقدس و محترمند که موقع اقامت من در یزد یکی از دلایلی که زردشتیان آن شهر برای بقاء خود میآوردند وجود کسانی که در کوهستان هستند، بود؛ یعنی خداوند آنها را برای خدمت با ما کن مقدسه زنده نگاهداشته است. مطالعه آداب زردشتی این زیارتگاهها خالی از اشکال نیست. مسلماً در آنها تعالیم اخلاقی زردشت فراموش نشده است، چه یزدیان در حفظ رسوم خود اصرار عجیبی دارند و بنظر میرسد بعضی از مراسمی را که در ایران باستان قبل از زردشت وجود داشته و معلوم نیست آن پیغمبر تا چه حدی آنها را عوض کرده است، هنوز حفظ کرده اند. در کنار این رسوم باستانی آدابی هست که سطحی بوده و بیشتر تغییراتی است که بعدها محض توافق با اسلام و حفظ حرمت اماکن مزبور داده شده است.

بایکی از این تغییرات خواسته اند یک فرق اساسی را که بین زیارتگاههای زردشتی و اسلامی وجود دارد پنهان دارند. حرمت مقابر اصلاً در میان اعراب جاهلی سابقه داشت و علی رغم مخالفت حضرت محمد در دوره اسلامی نیز از میان نرفت، منتهی مزار جنگجوی عصر جاهلی جای خود را به مقبره مرد مقدس دوره اسلامی داد.

چون زردشتیان مرده را ناپاک میدانند و بخاک سپردن آنها گناه می شمارند، در نتیجه هرگز قبری را زیارتگاه نمی سازند. مزارات دهکده های آنها وقف مقدسینی غیر جسمانی است، مثل Yazatas که میشود در آنجا بآنها توسل جست. زردشتیان برای حفظ این امر بآنها نام «پیر» داده اند. مثلاً یکی را پیر مهرزاد، دیگری را پیر تیروتشر و همه را در يك جا «پیران» می خوانند. جناب اینک در دهکده های یزد مقابر سرش را معمولاً بنحواجه خضر و یکی از آنها را به الیاس نسبت میدهند. خضر و الیاس بگفته مسلمان مردانی هستند که آب حیات خورده و هرگز نمی میرند

۱- این موضوع را آقای اردشیر بیلوانی، مهماندار من در دهکده شریف آباد اردکان یزد، بمن گفت و بعداً دستور خدادنیروسنگی، موبدقریه شریف آباد آنرا تأیید کرد. دهقانانی که بقیه در صفحه بعد

و بین این دنیا و جهان دیگر بسر می‌برند، باصطلاح رجال الغیب هستند، سرش، پیامبر خدا نیز چنین است. چون اینها پسرانی هستند که در حال حیاتند زردشتیان بدون اشکال توانسته‌اند از نامشان استفاده کنند. برعکس عقیده بقبر بقدری بین مسلمین رسوخ دارد که حتی در زیارتگاههای مخصوص خضر نیز قبری وجود دارد.^۱ اگر از علت وجود قبر سؤال کنید کسانی که در این باره اندیشیده‌اند خواهند گفت هنگامیکه خضر با آنجا می‌آید روی قبر می‌خوابد. دیگران که در این مورد فکر نکرده‌اند وجود قبر را در زیارتگاه لازم و حتمی خواهند دانست.

بدین ترتیب می‌توان قبول کرد که زردشتیان برای حفظ اماکن مقدسه خود بعضی از رسوم مسلمانان را پذیرفته‌اند. اکنون اجازه بدهید که بمزارات عمده یزد بپردازیم. عمده آنها شش تا است: پنج مزار دره کوهها، یکی هم در کویر با کمی فاصله در مشرق شهر واقعست. هر يك از مزارات زیارت سالانه‌ای دارد و در اینکه همه از قدیم مورد احترام بوده‌اند شکی نیست. چون از طرفی اهالی در حفظ رسوم محلی اصرار دارند و از طرف دیگر دوری و اشکال رسیدن باین زیارتگاهها مؤید این نظر می‌باشد. تا این او آخر مسافرت بهر يك از آنها بالاغ انجام میگرفت و خطرناک و خسته کننده بود. بدین جهت منطقی بنظر میرسد که آداب مقدس قدیمی زردشتیان در چنین جاهای دوری دست نخورده و بصورت قدیم حفظ شده باشد، ولی مشکل است بگوئیم که آنان در روزگار پر مخاطره تسلط اسلامی بابداع چنین سنتی دست زده باشند.

معذک داستان پیدایش این زیارتگاهها که اکنون مردم بدان اعتقاد دارند مربوط به دوره اسلامی است. میگویند هنگامیکه یزدگرد سوم، پادشاه ساسانی، از مهاجمین عرب میگریخت، خانواده او بشهر یزد پناه آوردند. تعقیب کنندگان باینجا رسیدند و ملکه و فرزندان او باره مجبور بفرار

بقیه از صفحه قبل

جاملند اصل زردشتی بقمه و علت مربوط ساختن آن باسلام جهت حفاظت آن را فراموش کرده‌اند. برای خواجه خضر والیاس، رجوع کنید بدائرة المعارف اسلام، چاپ اول،

مقالات M. Longworth — Dames, A.J. Wensinck

۱- برای مثال می‌توان زیارتگاه خواجه خضر در کنار تپه‌ای در نزدیکی کرمانشاه را ذکر کرد.

شدند. ملکه هنوز از دیوار شهر چندان دور نگشته بود که از فرط خستگی از پای درآمد و فرزندانش هر يك بیکی از کوههای مجاور فرار کردند و سربازان عرب بتعقیب آنان پرداختند. هر يك از فراریان در موقع ناامیدی دعا کردند و کوهی باز شد و او را در خود پنهان ساخت و از دست اعراب نجات بخشید. قبلاً زمین کویر نیز بهمین طریق دهان باز کرده و ملکه را در خود جای داده بود.

برای زردشتیان این داستان اهمیت زیادی دارد و اعتقاد بیحدی نسبت بدان دارند. هر چند یزدگرد سوم آدم مقدسی نبود، ولی او آخرین نماینده پادشاهانی بود که میگفتند از نسل ویشتاسب، اولین شاهی که مذهب زردشتی را پذیرفت، می باشد. در نتیجه يك شکوه شاهانه بر ناصیه یزدگرد می نشیند و داستان رنجهای فرزندانش که خسته، بی کس و هراسان مورد تعقیب دشمن بیگانه و بی امانی بودند در عین حال که اندوه زردشتیان را نسبت بسرنوشت پادشاه خود در بر دارد، حاکی از غم عمیق يك اقلیت مورد تعدی می باشد.

مطابق این داستان بالاخره اهورامزدا دخالت میکند و جلوی چشم اعراب «بیدین» پیروان خود را نجات میدهد. بدین ترتیب امیدوایمان نیز در این افسانه بچشم میخورد.

در بادی امر این داستانها ساختگی و عاری از حقیقت تاریخی بنظر میرسد. مشهور است که یزدگرد نه تنها خانواده بلکه دربار خود را در فرار طویل- المدة خویش همراه داشت و فقط هنگامیکه بایالت دوردست خراسان رسید اعراب توانستند باو نزدیک شوند. یکسان بودن این افسانه ها میرساند که یکی از دیگری تقلید شده است. گویند که در هر موردی داستان بمرد مقدسی در خواب گفته شده است، چون که از شاهدان واقعی قضیه کسی نمانده است (بغیر از سربازان عرب و آنها هم البته چیزی بکسی نگفته اند). در مورد بعضی بقاع الهام شدن داستان در این اواخر و طی قرون گذشته بوده است. بعلاوه فقط یکی از بقعه ها کتیبه ای دارد که مؤید داستانست و آن زیارتگاه بانو

۱- جزئیات راجع بهریک از این شاهزادگان در کتاب گرانهای «فرهنگ بهدینان» بقلم جمشید سروش سروشیان آمده است (چاپ منوچهر ستوده، تهران ۱۳۳۶، ص ۲۰۴) مطالبی نیز در مورد مزارات کرمان در این کتاب داده شده است.

پارس است. از بقاع دیگر سه تا ظاهراً اسم محل را بر خود دارند (نار کی، نارستان و هیرشت)، و آن دیگری گویا بعلت خضرویت دلپذیر محل در میان سنگهای آهکی خشک و خالی، پیرسبز خوانده شده است. زیارتگاه ملکه مادر بنام «ستی پیر» مشهور است. این بقعه مشتمل بر سه اطاقك است که در سنگی کنده اند و اکنون ریگ روان مقدار زیادی از آنرا پوشانیده است. عوام الناس وجه اشتقاق این رسم را «سه تا پیر» می دانند و گویند که دو خدمتکار نیز همراه ملکه بزمین فرورفته اند.

بانو پارس نه تنها بقعه ایست که این داستان را تماماً در حش نقل میکنند، بلکه تنها جایی است که داستان آن بعضی جزئیات خالی از حقیقت دارد. زیارتگاه بر کوههایی که در منتهی الیه شمال غربی دشت یزد با فاصله کمی از عقدا واقعست بنا شده است، راهی را که شاهزاده خانم فراری پیموده هنوز نشان میدهند که بنقطه ای در شمال دهکده اردینجان فعلی منتهی میشود، و در این دهکده بود که او از فرط تشنگی ناتوان گشت و از دهقانی آب خواست. دهقان کاسه شیری از گاو خود دوشید ولی حیوان مزبور بالکد آنرا بر زمین ریخت، چون تعقیب کنندگان نزدیک میشدند، شاهزاده خانم مجبور شد بالب تشنه برای خود ادامه دهد. او بسوی کوهها متوجه گشت (و گویند راه قدیم زائرین راهی را که او رفته است تعقیب میکند) و در کنار بستر خشک رودخانه ای که پراز سنگهای بزرگست بر زمین افتاد و فریاد نومیدی سرداد و بخدا متوجه گشت. در نتیجه صخره مقابل او دهان گشود و هنگامیکه با عجله بمیان آن میشتافت تکه ای از چادرش میان سنگ بهم برآمده ماند. گویند که این پارچه تا صد و یاصد و پنجاه سال پیش موجود بود تا اینکه بدست زوار متقی از بین رفت. پیر مردان آن سامان میگویند که از اجداد خود شنیده اند که آنرا دیده اند.

قبل از اینکه به بحث بیشتری در باره این افسانه و بقعه مربوط بآن

۱ - شرح مفصلی از داستان بانو پارس در م.م.ا. مرزبان در تجدید طبع کامل کتاب Les Parsis اثر D. Menant که به سال ۱۹۱۷ در بمبئی تحت عنوان The Parsis in India چاپ کرد، داده است. جلد اول ص ۷ - ۱۳۶.

بپردازیم بهتر است شرح افسانه ای را دهیم که باولی شباهت کافی دارد و به بی بی شهر بانو نسبت داده میشود. این زیارتگاه مسلمانان از یزد فاصله زیادی دارد و در سمت شمال بر روی تپه ای مشرف بدشت شهر قدیم ری قرار دارد، داستان رایجی که شیعیان درباره اش دارند بشرح زیر است: یکی ازدختران یزد گرد سوم، موسوم بشهربانو، اسیر اعراب گشت و بمدینه برده شد و در آنجا بزوجیت حسین بن علی علیه السلام درآمد و او مادر امام چهارم شیعیان علی زین العابدین است. بعد از فاجعه کربلا، بنا بامر امام حسین، شاهزاده خانم ایرانی سوار اسب شوهر شهید خود گردید و بسوی ایران گریخت. دشمنان در پی او افتادند و در نزدیکی ری در شرف رسیدن باو بودند که از ناامیدی بخدا متوسل گشت: ولی اشتهاها بعوض «یا الله» گفت «یا کوه» و بطور معجزه آسا کوه دهان باز کرد و او را زنده در خود جای داد. يك قطعه از چادر او بیرون ماند و قرنها مردم بدان تبرک می جستند.

مفهوم تاریخی ازدواج امام حسین با شاهزاده خانم ایرانی در احادیث شیعه دارای اهمیت زیادی است و بعنوان مأخذ این داستان کتب زیادی ذکر شده است. افسانه مربوط بخود بقعه یا نادیده گرفته شده و یا از روی خلوص عقیده پذیرفته شده است. در این اواخر یکی از فضایل ایران، سید جعفر شهیدی، مطالعه کاملی راجع باین موضوع بطور کلی و مخصوصاً در مورد بقعه ری کرده است.^۱

اطلاعاتی که درباره علی زین العابدین در کتب آمده است از این قرار است: ابن سعد (متوفی در ۲۳۰ هجری) گوید:

«مادر او کنیز (ام الولد)ی موسوم بغزاله بود که بعد از حسین بامولی او زید ازدواج و برایش پسری بنام عبدالله بن زید آورد.»^۲
ابن قتیبه (متوفی در ۲۷۶ هجری) مختصر تغییری در این روایت میدهد

۱ - رجوع کنید به «چراغ روشن در دنیای تاریخ» تهران، ۱۳۳۳، فصل «بعثت در باره شهربانو». من از لطف استاد مجتبی مینوی متشکرم که این کتاب را بمن معرفی کرد و نسخه ای از فصل مربوطه را از مؤلف محترم برایم گرفت.

۲ - طبقات، ۱۹۰۴، ج ۵، ص ۱۵۶

و میگوید: «علی اصغر پسر حسین تنها کسی است که بوسیله او نسل حسین ادامه یافته است. مادر اوزنی سندی موسوم به سلافه و یا غزاله بود که بعد از حسین بزوجیت مولی اوزید در آمد و برایش عبدالله بن زید را آورد. بدین ترتیب عبدالله و علی بن حسین از يك مادرند.»^۱

اولین ذکر اینکه امام زین العابدین از خاندان شاهیت در کتاب یعقوبی تاریخ نویس شیعه که تقریباً همعصر ابن قتیبه بود، آمده است و گوید: «از جمله پسران حسین علی اکبر است که مادرش لیلی بنت ابومره بن عروقه بن مسعود - الثقفی می باشد؛ و پسر دیگر حسین علی اصغر است که مادرش حرار دختر یزدگرد می باشد که او را حسین غزاله می نامید.»^۲

در «فرق الشیعه» منسوب به نوبختی (نیمه اول قرن چهارم) آمده است که علی پسر امام الولدی موسوم به سلافه بود که قبل از اسارت جهان شاه خوانده میشد و دختر آخرین پادشاه ساسانی یزدگرد بود.»^۳

مؤلف تاریخ قم (که در ۳۷۸ هجری تألیف شده است) گوید که مادر امام زین العابدین «شهربانویه بنت یزدگرد» بود که بهنگام زادن آن امام وفات یسافت.^۴ او روایت دیگری نیز میدهد که مادر علی بن حسین سلامه (نسخه بدل سلاقه) دختر یزدگرد و اسم اصلیش جهان شاه بود و قبرش در کنار مرقد عموی پسرش امام حسن در مدینه است.^۵

بدین ترتیب می بینیم که نام مادر امام زین العابدین را سلافه (سلاقه) یا غزاله ذکر کرده اند و او را کنیزی میدانند که اسیر اعراب گشته بود. ولی در مورد شناسایی و سر نوشت این زن بین روایات شیعه با آنچه ابن سعد و ابن قتیبه گفته اند اختلاف کلی وجود دارد. معذک يك روایت قدیم شیعه نیز وجود دارد که این دورا با هم جمع میکنند و بوسیله ابن بابویه (متوفی

۱ - المعارف، قاهره، ۱۹۳۵، ص ۹۴.

۲ - تاریخ یعقوبی، چاپ هوتسما، ج ۲، ص ۲۹۳. و نیز رجوع کنید به تاریخ ادبیات براون، ج ۱ ص ۱۳۱

۳ - چاپ ریتر، استانبول، ۱۹۳۱، ص ۴۸

۴ - چاپ سید جلال الدین تهرانی، تهران ۱۳۱۳، ص ۱۹۵ - ۱۹۶.

۵ - ایضاً، ص ۱۹۷.

بسال ۳۷۸ هجری) در کتاب «عیون اخبارالرضا» نقل شده است. او پس از ذکر اسم سه واسطه از یکی از همسفران ایرانی امام رضا (متوفی بسال ۲۰۳) بنام سهل بن قاسم نوشجانی حکایت زیر را میآورد. سهل راوی داستانست و گوید: «(امام) الرضا در خراسان بمن گفت: من و تو با هم خویشاوند هستیم. گفتم: امیر این خویشی چیست؟ گفت: هنگامیکه عبدالله بن عامر بن کریز خراسان را فتح کرد، دودختر یزد گرد بن شهریار، پادشاه ایران را اسیر کرد و بخدمت عثمان بن عفان فرستاد. عثمان یکی از آنها را بحسن و دیگری را بحسین داد. این دوزن هر دو موقع وضع حمل فوت کردند. همسر حسین علی بن حسین را بدنیا آورد. علی را ام ولدی متعلق بپدرش نگاهداری کرد و او جز این زن مادری نمی شناخت. ولی بعداً دانست که او آزاد شده پدرش است. مردم این زن را مادر او می خواندند و می گفتند که او مادرش را بشوهر داده است. فقط نظر بآنچه گفتیم این زن را شوهر داد. دلیلش این بود که او با یکی از زنان خود نزدیکی کرده بود، و هنگامیکه برای شستن خویش بیرون میرفت، این زن که مادرش حساب میشد اورا دید. امام گفت: اگر توفکری در این مورد داری از خدا بترس و بمن بگو. زن جواب مثبت داد و در نتیجه او را شوهر داد. بعضی مردم گفته اند که علی بن حسین مادر خود را بشوهر داده است.»^۱

این روایت قدیم شیعه که میخواهد روایت سنی را بی اعتبار سازد در حقیقت آنرا تأیید می نماید، زیرا که در آن جنبه های ناخوش آیند دومی حفظ و سعی کرده اند آنها را توجیه نمایند. از این شواهد مختلف چنین برمی آید که مادر علی بن حسین ام ولدی از آن حسین بود که اسم و اصلش بطور قطع معلوم نیست (و محتملاً سندی بود): و ازدواج مجدد او بعد از فوت امام حسین نیز مسلم است منتهی بعداً شیعیان برای توجیه ازدواج مجدد او که

۱ - عیون اخبارالرضا، چاپ سنکی، تهران ۱۲۷۵، ص ۳۰۹. این اشاره گرانها را آقای سید جعفر شهیدی بدست میدهد و ترجمه فارسی آنرا نیز می آورد. مطابق این ترجمه «مردم علی را متهم میکردند که بامادر خود ازدواج کرده است». مطلب فوق را دوست من دکتر و. ن. عرفات لطف نموده برایم ترجمه کرده است.

چندان خوش آیند نبوده، گفتند که مادر اصلیش او نبود، بلکه شاهزاده خانمی ساسانی بود و قبل از اینکه اثری از خود در تاریخ بگذارد فوت نمود. ظاهراً مدتی طول کشید تا شاهزاده خانم اسم ثابتی پیدا کند و در این منابع اولیه نامهای متعددی باو داده اند، که بعضی عربی و برخی فارسی هستند و محض بزرگداشت او داده شده اند.

این روایت شیعه در همان اوایل تکامل پیدا کرد. مثلاً کلینی (متوفی بسال ۳۲۹) مادر علی بن حسین را نه پیش عثمان بلکه پیش عمر که مورد نفرت شیعیان است می آورد. در نتیجه دو حقیقت تاریخی را نادیده می انگارد؛ اول اینکه عمر بسال ۲۳ هجری فوت کرد و علی بن حسین در ۳۸ هجری با بجهان نهاد؛ دوم اینکه خراسان تا زمان خلافت عثمان فتح نشده بود. بنا بگفته کلینی عمر در صدد آزار شاهزاده خانم بر آمد، ولی امام علی بن ابی طالب وساطت کرد و باو گفت از میان جمعی که آنجا بودند شوهری برگزیند. حضرت علی نام او را پرسید، شاهزاده خانم جواب داد که شهربانو است. امام علی جواب داد: «نه تو جهان شاه هستی».^۱

این شرح اساس داستانی را شامل است که در یکمده کتب بعدی تکرار شده و احتیاجی بذکر آنها نیست. عموماً گفته شده است که شاهزاده خانم را پیش عمر آوردند و می خواست او را بعنوان کنیزی بفروشد و علی علیه السلام او را نجات داد و زوجه فرزندش حسین نمود و یا دختر خودش او را انتخاب کرد. در هیچ يك از این داستانها ذکر از سر نوشت شاهزاده خانم نشده است. از طرف دیگر اعتقاد عامه که او را با شهرری مربوط میدانند بیشتر در تعزیه ها آمده است. البته قدمت تعزیه ها از دو قرن گذشته عقب تر نمی رود^۲ و کمکی بایضاح این نکته که چطور این داستان باری مربوط گشت نمیکنند. آقای عبدالحسین نوایی، با ملاحظه این مسأله پیشنهاد کرده است که باید درری بقعه ای مربوط بدوران قبل از اسلام و مربوط بزردشتیان بوده باشد که بعلت مقدس بودن آن مکان این داستان را بدان نسبت داده اند.^۳

۱ - الکافی - تهران، ۱۳۸۱، ج اول ص ۴۶۶.

۲ - رجوع کنید به تأثر ایرانی تألیف، Virolleaud، C. پاریس، ۱۹۵۰، ص ۷.

۳ - مجله اطلاعات ماهانه، ج ۲، شماره ۹، آذر ۱۳۲۸.

این نظر کاملاً بجاست و آقای دکتر باستانی پاریزی که در خصوص تپه ها، قلعه ها و پل های متعددی که کلمه «دختر» را در اسم خود دارند مطالعاتی کرده است از این نظر پیروی میکنند^۱ و گویند که این باید بایگانه الهه مجمع خدایان زردشتی یعنی اردویسور آناهید رابطه ای داشته باشد. در سال ۱۳۴۴ پاریزی کتابی بنام «خاتون هفت قلعه» منتشر ساخت که در آن بطور مفصل تری بیبحث در این باره پرداخته و خواسته است رابطه ای بین بقعه ری و آناهید بوجود آورد.^۲ باز این رابطه خیلی محتمل بنظر میرسد و یکی از دلائل قانع کننده آن خود کلمه شهر بانو، یعنی نامی که بیش از هر اسم دیگر در کتب وافواه مردم است، می باشد. شهر بانو بعنوان اسم خاص در میان زردشتیان زیاد بکار نمی رود، ولی در شاهنامه دوبار بعنوان لقب یکی از شاهزاده خانمهای پارتی ذکر شده است.^۳ در زمان ساسانیان لقب معادل برای همسر شاهنشاه Lanbisen^۴ بود. هر چند در آن زمان لفظ بانو برای ملکه بکار نمی رفت، معمولاً برای الهه آناهید استعمال میشد. آتش کسه در استخر تقدیم آناهید میگشت

۱- مجله باستان شناسی، بهار ۱۳۳۸، ص ۱-۳۳ (این مقاله حاوی مطالب جالبی است درباره رسومات کهنی که در کوهستان پاریز کرمان وجود دارد).

۲- خاتون هفت قلعه، تهران، ۱۳۳۴، ص ۲۷۱، قبل از دریافت این کتاب، من در مه ۱۹۶۵ یک سخنرانی در مجمع شاهی آسیایی ایراد کرده و خواستم چنین رابطه ای را برقرار سازم.

۳- شاهنامه فردوسی، ۹۰۹، ۱۲. گویو خواهر خود شهر بانو ارم را بزنی برستم میدهد.

راجع بگیو رجوع کنید به نلدکه، «حماسه ملی ایران» چاپ دوم، ص ۷. در داستان ویس و رامین (مینورسکی، مجله مدرسه شرقیه لندن، ج ۱۱، شماره ۴، ۱۹۴۶، ص ۷۴۱ و ج ۱۲ شماره I، ۱۹۴۷، ص ۲۰ و ج ۱۶، شماره I، ۱۹۵۴، ص ۹۱-۹۲) مادر ویس که از خاندان شامیت و شاهرو نام دارد، شهر بانو خوانده شده است. و همچنین ماه دخت شاهزاده خانم ماد، ماه بانوان خوانده شده است (رجوع کنید به مینورسکی، مجله مدرسه شرقیه لندن، ج ۱۱، شماره ۴، ص ۷۵۵). گفته اند که نسل این بانو به پادشاه افسانه ای ایران جمشید میرسد در نتیجه مقدم بر وزن شاه، و خود شاه بوده است. (مینورسکی در همان مجله، ج ۱۲، شماره I، ص ۳۰).

4-Herzfeld, Paikuli, P.217, No 636, Henning, Sogdica 17-18.

«آتش آناهید بانو»^۱ خوانده میشد، و در کتیبه پایکولی فرسی چنین نیایش میکند: «اهورمزد و تمام خدایان، و آناهید که بانو خوانده میشود»^۲ يك جواهر دوره ساسانی که دارای نقشی که گویا تصویر این الهه است می باشد در زیرش فقط کلمه «بانو» را دارد.^۳ در آداب دعایی که بیارسی میانه است الهه Aradvi Sura «بانو» خوانده شده است،^۴ در نوشته های زردشتی که از دوران اسلامی باقی مانده است اشاره هایی به «آناهید بانو»^۵ و «اردویسور بانو»^۶ یا «اردویسور بانوی آبها»^۷ رفته است.

پرستش آناهید در ایران باستان رواج تمام داشت و آداب او هم در دربار هخامنشیان و هم در دوره ساسانیان اجراء میگشت (از اشکانیان در این مورد اطلاع کافی در دست نیست). بدین جهت احتمال دارد که در ازمنه قدیم زیارتگاهی در شهر سلطنتی ری مخصوص این الهه بوده و بعنوان «بانوی مملکت یا ایران» خوانده میشده است. آناهید الهه آبها و باروری بود و لااقل

بقیه از صفحه قبل

1-Kz.Kartir .I.8 (Sprengling , Third Century Iran,47 M. L. Chaumont J.A .CCXLVIII ,3,1960 *343(.Nxyt Zy MR.T,

2-Paikuli (Pahlavi) ,I,10 (Herzfeld.98) .,Nxyt Zy MR .T. .SM.

در کازت شماره ۶ شماره ۱۹۲۱ این کتاب Horn Steindorff Sassanidische Siegelsteine d'nwky نقش شده است ، رجوع کنید بمقاله هنینق در مجله مدرسه شرقیه لندن ، ج ۱۲ ، شماره های ۳ و ۴ ، ۱۹۴۸ ، ص ۶۰۳ یا ورقی ۱ .

۴- رجوع کنید بزند اوستا - داره مستتر ، ج ۱ ص ۴۱۹ و یادرقی ۲۵ .Y-58-13. Aradvi srua danu

۵ - صد در بند هش فصل ۴۴ ، بند ۲۵ که در مجموعه صد در بند هش و Saddar Nasr بوسیله B . N . Dhabhar چاپ شده است ، بمبئی ، ۱۹۰۹ ، ۱۱۶ (ترجمه انگلیسی از B . N . Dhabhar دره روایات فارسی هرمزیا فرامرزه ، بمبئی ، ۱۹۳۲ ، ۵۳۷) . در این مأخذ «آناهید بانو» آمده است .

۶ - در «روایات داراب هرمزیا» ، چاپ M . R . Unvala ، بمبئی ، ۱۹۲۲ ، ج I ، ۹۳ (ترجمه Dhabhar در کتاب فوق الذکر ص ۹۶ و مقایسه کنید با صفحه ۳۰۴) اردویسور بانو است . در صفحات ۲۱۹-۲۲۰ (ترجمه ، ص ۲۲۱) «بانوی اردویسور» و در Saddar Bunde hesh ، فصل ۴۶ ، بند ۳۱ (چاپ فوق الذکر ص ۱۱۸ و ترجمه سابق - الذکر ص ۵۳۸) : بانوی اردویسور امشاسقند ، می باشد .

۷ - ایضاً ص ۷۸ (چاپ Dhabhar ص ۱۴۹ ، ترجمه ص ۵۵۹) : آبان بانو اردویسور .

دردوره اسلامی زیارتگاه او بخصوص مورد توجه زنانی بود که بیشتر شوهران و پسران خود را دعا میکردند. اگرچه زیارتگاه در بالای تپه ای واقعست و رابطه ای هم با آب ندارد، ولی چون دریای کوه چشمه مقدسی با درخت توتی در کنار آن وجود دارد زائرین برای آنجا نذر میکنند.^۱

در قرن چهارم هجری هنوز زردشتیان درری بودند ولی مسلماً مسلمانان از مدتها پیش اکثریت سکنه را تشکیل میدادند. می توان گفت در آن زمان نیز مثل حالا زوار از شهرهای دیگر بزیارت بقعه می آمدند و می شود تصور کرد که عوام الناس که تازه بدین اسلام درآمده و اطلاعی از الهیات نداشتند با آداب باستانی خود عمل میکردند، ولی البته در زیر سلطه دین یکتاپرست اسلام عبادت يك الهه عملی نبود. لذا نیایش به آناهید منسوخ گشت و توسل بزن ساسانی امام حسین جای آنرا گرفت.

او که مادر «نه امام» و شاهزاده خانمی از خاندان شاهی بود، انسانی بحد کافی بلند پایه و دور از زمان آنها بشمار میرفت و می توانست جای «بانوی ری» را بگیرد. هنگامیکه این دو نفر یکی شوند رشته ارتباط بین زن شهیدی که سالها پیش در کربلا جان داده بود و زیارتگاهی که هنوز «بانو» در آن بعنوان يك موجود زنده نیایش میشد از میان رفت. میشود گفت آنگاه افسانه پناه جستن شاهزاده خانم در کوه آن زیارتگاه بوجود آمد و با جنبه اساسی زردشتی که داشت در بین مردم باقی ماند. این مطلب در تعزیه ها نیز باقی مانده است و در آنها سخن از «غیب شدن» شهربانو می باشد.^۲ داستان گذشتن يك انسان زنده بدنیای دیگر در داستانهای (مثلاً داستان کیخسرو) آمده است و در نتیجه با آداب ایرانی وفق می کند.

طبیعتاً بعدها جنبه های اعتقادی زردشتی سستی پذیرفت و زیارتگاه را بسیاری از مردم قبر واقعی شهربانو تصور کردند. قدیمترین قسمت بنای حالیه ممکنست از قرن چهارم هجری مانده باشد، یعنی از زمانیکه بقعه

۱ - شرح مفصلی راجع باین بقعه بقلم سید محمد تقی مصطفوی در اطلاعات ماهانه، ج ۵، شماره ۲، ۱۳۳۱، ص ۱۵ داده شده است.

۲ - تاریخ ادبیات، براون، ج ۱، ص ۱۳۱.

زیارتگاه مسلمانان گردید^۱. در زمان صفویه عمارات را توسعه دادند و در دوره قاجاریه بیشتر توسعه اش بخشیدند. در داخل بقعه قبری است که گویا در قرن نهم کنده شده است و می گویند که بقایای شهر بانو را در خود دارد (تقریباً نظیر قبر، خواجه خضر) و رویش این نوشته شده است: هذه المقبرة لام المؤمنین و خیر الخواتین شهر بانویه قدس سرها. ^۲ در زیارت نامه بقعه شاهزاده خانم شهر بانو، دختر یزدگرد و هم چنین شاه جهان، شاه زنان^۳ و جهان بانو خوانده شده است. محتمل است که این اسامی در اصل برای خطاب الهه بکار میرفت و بعد از مربوط شدن دختر یزدگرد با بقعه جزء نام او گشت. در این صورت، این ارتباط در قرن چهارم، یعنی زمان تحریر تاریخ یعقوبی، بوجود آمد و در این وقت است که القاب شهر بانو و جهان شاه را می بینیم که بعنوان اسم خاص شاهزاده بکار برده شده است.

هنگامیکه گروندگان جدید با اسلام برای ادامه توسل خود به بقعه بانو (و شاید هم در کمال خلوص نیت) نام دختر یزدگرد را بر آن نهادند، اینکار را باید با آسانی انجام داده باشند زیرا که افسانه مذکور وجه ارتباطی بین وطن پرستی قدیم و دین جدید آنها بوجود می آورد اگر بمطلب زیارتگاه زردشتی « بانو پارس » باز گردیم دلایلی چنین قانع کننده برای گرفتن این افسانه پیدا نمی کنیم. ولی شباهت دو افسانه بقدریست که بنای یکی را بر پایه دیگری باید حتمی دانست. و البته معقول تر بنظر میرسد

۱ - برای جزئیات باستانشناسی بقعه رجوع کنید بمقاله اخیرالد کمر مصطفوی و همچنین گزارش های باستانشناسی ج ۳، تهران، ۱۳۳۴، ص ۲۵۴-۳۰۵. يك دست لباس ابریشمی که در سال ۱۹۲۵ در بی بی شهر بانو بدست آمد و از دوره قرون وسطی بود (پوپ، نکاهی بهنر ایران، ج ۳، ۱۹۹۸) در حقیقت در یکمده مقابراز دو کیلو متری جنوب غربی بقعه بدست آمده. رجوع کنید به « ابریشمهای ایرانی » بقلم Gaston Wiet d'Egyrte در Mémoires Présentés a l'Institute.

LII / 1947 / 9 .

۲ - تصویر این کتیبه را آقای مصطفوی در مقاله فوق الذکر چاپ کرده است.
۳ - طبری شاه زنان را بعنوان لقب ملکه ساسانی پوران میدهد که از ۶۳۰ تا ۶۳۱ میلادی حکومت راند: رجوع کنید به نلدکه، طبری. ص ۳۹۹ حاشیه.

بگوئیم افسانه‌ایکه از روی آن افسانه دومی ساخته شد، در نتیجه فشار مذهب جدید در ری پدید آمد.

از سوی دیگر در مورد زیارتگاه یزد شواهد قوی هست که اصلاً آنجا وقف آن‌هاید، الهه آبها بود. بقعه در ارتفاع زیادی بالای کوه واقع نیست. بلکه بر روی صخره مسطحی با ارتفاع چند پا از بستر رودی که هنگام بارندگی در آن سیلاب راه می‌افتد، قرار دارد. سنگ مقدس مذکور در کنار بلندترین بستر سه رودخانه هم مسیر قرار دارد که سیلاب از حوضه کوهی در سمت غرب از راه گذاری تنگ بدانجا میریزد. کمی پائین از زیارتگاه دو رودخانه یکی از شمال و دیگری از جنوب بهم می‌پیوندند و آب هر سه بطرف پائین جریان می‌یابد تا برودخانه چهارمی در جنوب ملحق شود. آن‌گاه کوه بزرگی سد راه می‌شود، و سیلابهای بهم پیوسته که بطرف غرب می‌رود مجبور می‌شود بطرف شرق پیچ خورده و راهش را از میان صخره‌ها پیدا نماید تا بدشت برسد. موقعیت بقعه برای معبد الهه آب عالیست. کسانی که سیلاب را دیده‌اند می‌گویند که جریان و صدای آن فوق‌العاده است و سنگهای بزرگی که در مسیر پراکنده است حاکی از زیادی و قدرت آب است که بطور موسمی جریان می‌یابد. کوهستان شرقی در مقابل دره چهار رودخانه قرار دارد و منطقه مقدس را محصور می‌کند و در اطراف خود صخره، در کنار تپه و در صخره مقابل بستر رودخانه محلی برای يك اجتماع بزرگ وجود دارد. گر چه در کوههای اطراف یزد سیلاب مسیر عمیقی کنده است، من در آن منطقه هیچ محل التقای مسیرها را اینقدر مناسب برای ساختن زیارتگاهی برای الهه آب ندیدم. بعلاوه در سمت چپ بقعه چشمه دائمی هست که در بالای آن تشکیل حوضی را میدهد.

بدین ترتیب می‌توان گفت که بانو پارس يك زیارتگاه قدیم آن‌هاید آبها است و چون یزد در کناره سرزمین پارس قرار دارد،^۱ بعنوان بانوی آن منطقه آن بقعه را وقف او کرده‌اند. هنوز شواهد زنده‌ای از آداب الهه

۱ - دروایات داراب هرزیار، ج ۲ - ۴۵۲، ترجمه آن‌س ۶۱۴.

وجود دارد، مثلاً در میان زردشتیان آن حدود «آب ناهید» هنوز يك اسم معمول دختران است، و بیشتر بصورت Ow-Nahir در قراء نزدیک بانوپارس دیده میشود. روایات زردشتی مربوط به بانو آناهید و بانو اردویسور آنها نشان میدهد که در قرن هفدهم میلادی هنوز این رسم ارزش خود را از دست نداده بود، در صورتیکه اکنون زردشتیان هر دو نام را فراموش کرده‌اند و «یشت» الهه را فقط بعنوان سرودی برای آنها می‌خوانند. در بادی امر این موضوع عجیب می‌نماید زیرا که «یزدانهای» دیگر هنوز در یادها هستند ولی می‌توان علت این را چنین توجیه کرد که معبد آناهید را از او گرفته و وقف شاهزاده خانمی افسانه‌ای کرده‌اند. مطلب اینجا است که چرا بدون تغییر دادن مذهب خود زردشتیان شاهزاده خانم را بجای آناهید گرفتند؟ البته جواب را فقط میتوان حدس زد و عوامل چندی در آن دخیل هستند. شکی نیست که مؤبدان معبد آناهید در پارس داستانی را که برای معبد قدیم آناهید بوجود آمده بود از شهرری فرا گرفتند. آنها حتی بیشتر از مسلمانان همزمان خود از حدس زدن صحت و سقم این داستان عاجز بودند، و مسلماً آنها بیشتر از هموطنان مسلمان شده خود از برافتادن سلسله ساسانی متأثر بوده و باین داستان علاقمند بودند. بتدریج داستانی درباره هویت تاریخی «بانویی» که خدمت بقعه‌اش را می‌کردند تطوریافت با این تفاوت که در آن نه تنها بنی امیه بلکه اعراب بطور کلی نماینده شر گشتند.

محمتملافشاری که مسلمین اعمال می‌کردند تمایل را برای باور کردن يك چنین افسانه ای تشدید می‌کرد. هر چند زردشتیان در مذهب خود متعصب بودند در قرن چهارم در فارس اقلیتی بیش نبودند و از نفوذ اکثریت مسلمان نمی‌توانستند مصون بمانند. تمسخر آداب دیگران یکی از سلاحهای مسلمین بود. هنگامیکه مزار مقدسین اسلام در سر زمین ایران بوجود آمد معابد زردشتی مورد سخریه قرار گرفت و جزء اماکنی گشت که ارزش تاریخی نداشته و کسی در آنها بخاك نرفته است. در این داستان صحبتی از بخاك

۱- بحواشی ۷۶ و ۷۷ از صفحه ۵۷ و ۵۸ همین مقاله رجوع کنید.

سپردن که مخالف عقیده زردشتیان است وجود ندارد و در عین حال منظور آنها را تأمین میکند.

بادر نظر گرفتن این مطلب و همچنین علاقه بخصوصی که زردشتیان نسبت باین داستان داشتند، می توان علت مربوط ساختن آنها با «بانو پارس» بیان کرد. ولی تاریخ دقیق اینکار را نمی شود تعیین کرد. اگر قبول کنیم که در اوایل قرن چهارم داستانی نظیر این به بقعه واقع درری نسبت داده میشد، می توان گفت که داستان مربوط به «بانو پارس» نیز در همان زمانها بوجود آمد. معذک تا سال ۱۶۲۶ میلادی در باره بقعه مدرکی در دست نداریم. در این سال مؤبد زردشتی ترك آباد، دهکده ایکه از «بانو پارس» فاصله زیادی ندارد، به همکیشان خود در هندنوشت که یکنفر هندی که فرستاده پارسیان بود، پیش آنها آمده است و از جمله مراسمی که انجام داده «خدمت خاتون بانو پارس» که زیارتگاه است، کرده است. ^۱ خاتون نامی است که در افسانه بقعه بدختر یزد گرد داده اند، که گاهی بوسیله مؤبدان استعمال گردیده و در زیارت نامه هم آمده است. ولی من هرگز نشنیدم که آنها جایگزین «بانو پارس» نمایند. مدرکی که نقل شد دلیل وجود این داستان در قرن هفده میلادی است. چون خاتون وجه دیگری از بانو است میتوان مخالفت کرده گفت که دلیل قاطعی از وجود این افسانه نیست. دلیل واضح تری در سال ۱۸۵۴ بدست می آید هنگامیکه منکجی لیم جی هاتاریا اولین فرستاده پارسیان بایران آمد. ^۲ هاتاریامی گوید نه تنها داستان شاهزاده خانم فراری را ببانو پارس منسوب میکردند بلکه آنها به پیر سبز نیز که بقعه ایست در کوههای سمت شرقی یزد، نسبت میدادند. ^۳ این بقعه شاید محبوب ترین و زیباترین زیارتگاههای

۱ - روایات داراب هزاره ج ۲ - ش ۱۵۹.

۲ - گزارشهای هاتاریا اصلا بزبان گجراتی نوشته شده است ولی پارسیانی که بانگلیسی نوشته اند از آنها استفاده نموده اند من از دکتر پ. ک. آنکل ساریا بی اندازه متشکرم که ترجمه انگلیسی خود را از گزارش سالهای اولیه هاتاریا که بمنوان «اشاره سیاحت ایران» در بهمنی ۱۸۶۵ چاپ شده در اختیار من گذاشت.

۳ - هاتاریا. کتاب فوق الذکر. فصل ۱۴. در حوض کتبه به پارسیان در هنده، اثر مرزبان،

زردشتیان است و مثل بقعه شهر بانو در بالای تپه‌ای مشرف بجنوب ساخته شده است. صخره مقدس کنار آن در مجاورت آب شیرین قرار دارد که بطور معجزه-آسا چشمه‌ای از صخره بالای آن خارج شده در آن می‌ریزد. آب چشمه صداکنان فرومی‌آید و بحوضی می‌ریزد که در آن ماهی‌های بزرگ و سیاه شناورند. مسیر چشمه از گیاهانی که به کوه چسبیده است سبزا است و درخت چنار کهنسالی حوض و صخره مقدس را در زیر سایه خود گرفته است که گویند از چوبی که شاهزاده خانم موقع رفتن بدرون صخره بآن تکیه داد، روئیده است. حتی در وسط تابستان که کنار تپه چون تنوری می‌سوزد بقعه و باغ آن خنک است. در این افسانه نام «حیات بانو» بشاهزاده خانم داده‌اند و شاید بقعه نیز در اصل وقف آناهید بعنوان الهه باروری بوده و بدین جهت بعداً افسانه شاهزاده خانم را بآن نسبت داده‌اند.^۱

۱ - یکدفعه که داستان شهر بانو یا خاتون بانو برای دو مزار بزرگ بوجود آمد تقلید-هایی از آن برای بقاع کوچک آن حدود که احتمالاً وقف آناهید بودند انجام گرفت. بدین ترتیب مثلاً H. Rawlison، در مجله انجمن جغرافیایی شاهی لندن، ج ۹، ص ۳۳-۳۲-۱۸۳۹ شرح گدار عمیقی را نزدیکی قلعه ساسانی **هلوان** میدهد که از میان آن چشمه‌ای میگذرد که یگانه آب شیرین یک منطقه وسیع می‌باشد، در پائین این گدار دو غار طبیعی تودرتو که بسیار صعب‌الوصول است قرار دارد و موسوم است به حرم خانه شهر بانو، دختر یزدگرد که بعداً زن امام حسن [کذا فی الاصل] گردید. جای غریبی است و شبیه غار یک عابد است. در ناحیه هرم فارس که از یزد زیاد دور نیست یک سیاح انگلیسی بنام Edward Strack افسانه ساده لوحانه‌ای شنید که صورت مقلوبی از افسانه زردشتی است: رجوع کنید بکتاب او بنام Six Months in Persia، ج ۱، ص ۱۱۹، لندن ۱۸۸۲. بنا بگفته او موقع حمله عرب مردی با اسم شاه کاران بوسیله دوازده هزار عرب در کاریون محاصره گشت و هنگامیکه آنها در نماز بودند و نمی‌توانستند کاری بکنند، او یکدفعه بیرون آمد و همه آنها را کشت در ادوی اعراب چهل دوشیزه بودند و از خدا خواستند که آنها را نجات دهد. در نتیجه زمین دهان باز کرد و ۳۷ نفر آنها را در خود فرو برد و اعراب سه نفر باقیمانده را تعقیب کردند. یکی از آنها بسوی کوه‌های شمال فرار کرد و درست هنگامیکه در شرف اسارت بود غاری در کنار کوه دهان باز کرد و او در میانش ناپدید شد. «امروزه آن را غاری بی‌بی می‌خوانند و می‌گویند انتهایش ندارد». دوشیزه دیگر نیز در کنار کوهستان در شکافی ناپدید گشت و از آن پس از آنجا چشمه‌ای بیرون آمد. گویند سومی از فرط خستگی در کوه‌های جنوب جان سپرد، و «قبر او موسوم به بی‌بی درمانده زیارتگاه مشهوری برای زنان بی‌فرزند است». استرک در صفحات ۸ - ۲۲۷ کتاب فوق‌الذکر بقیه در صفحه بعد

مسئلاً افسانه شاهزاده خانم ، بدون توجه علت و سابقه ای ، از بقعه بانو پارس تقلید نشده و برای نزدیکترین بقعه مجاور اخذ نشده است : زیرا که بین بانو پارس و پیرسبز (که با الاغ دو روز راه است) زیارتگاه محبوبی بنام هیرشت وجود دارد و ظاهراً در زمان هاتاریا چنین داستانی را بآن نسبت نمی دادند : در آنجا راجع بشاهزاده خانم فراری اطلاع زیادی ندارند و من از یک زائر زدی که در آنجا بود پرسیدم و او اصلاً اطلاعی در این مورد نداشت و فقط بزیرارت مکان مقدس آمده بود . هیرشت اصلاً آب ندارد (و در قدیم موقع زیارت آب را بر پشت شتر بار کرده می آوردند) و بدین جهت می توان گفت رابطه ای هم با آنهید ندارد . در نارکی و نارستان نیز بحثهای مفلوط و درهمی راجع بداستانهای این دو مزار می توان شنید . در حالیکه زردشتیان از داستان شاهزاده خانم بانو پارس و پیرسبز اطلاع ندارند .

بدین ترتیب بنظر میرسد که داستانهای این دو مزار قدیمترین این افسانه ها بین زردشتیان می باشد و داستان بانو پارس را در همان اوایل برای پیرسبز که خودش نیز معبد آنهید بوده گرفتند . (بعلمت شباهت زیاد داستان بانو پارس با افسانه شهر بانو باید قدمت آنرا بیشتر از دیگری دانست . و بطور کلی بقعه اهمیت زیادی دارد .) داستانهای هیرشت (راجع به یک شاهزاده خانم شوهر کرده و بچه اش) ، نارکی (درباره یک شاهزاده خانم شوهر کرده) ، نارستان (درباره شاهزاده خانم یا شاهزاده ای) و سستی پیر (درباره ملکه مادر) بنظر میرسد که همه در طی قرن گذشته (بعد از هاتاریا) و در دوره با سواد بودن آمده و از داستان اصلی گرفته شده است . آموزش برای زردشتیان ممنوع بود و بطور کلی فقط مؤبدان و چند خانواده مرفه الحال بهدینان توانسته اند تا اندازه ای از تعلیم و تربیت مرسوم بین خود بهره گیرند . هنگامیکه (در اثر نفوذ و کمک پارسیان) مدارس بوجود آمد و اجازه تعلیم و تربیت یافتند و با سواد گسترش یافت ، مردم احساس کردند که باید داستانهای این بقاع را

بقعه از صفحه قبل

گویند که در ناحیه زرنه ، بین کرمان و بافق ، تپه منفردی ، یکنواختی کوبر در برهم میزد . ارتفاع آن در حدود ۴۰۰ پا و بقعه ایست بر بالای آن وقف حیات بی بی که از زندگیش نتوانستم اطلاعی بدست آورم .

بدانند. ^۱ در نتیجه برای هر کدام افسانه‌ای بوجود آمد و بشیوه مسلمانان زیارت نامه‌ای مناسب نوشته شد. معذک این افسانه‌های بعدی مانند داستان مربوط به پرسبیز یا بانو پارس مقبولیت زیادی ندارند، گرچه ایمان بخود مزارات یکسان است. هاتاریا علاقه بخصوصی نسبت به بقعه بانو پارس داشت چون یکنفر پارسی بود و برسم هندوان از کشتن گاو نفرت داشت، از قربانی ساختن چند گاو که سالانه در آنجا انجام می گرفت بی اندازه ناراحت بود، و بالاخره موفق شد که این رسم را براندازد. مراسم قربانی در تمام مزارات کوهستان انجام گرفته و هنوز هم انجام میگیرد. گرانبهاترین قربانی که يك گاو باشد فقط نثار بانو پارس میشود. حتی هنگامیکه زردشتیان تحت سلطه مسلمانان در منتهی فقر بسر می بردند این رسم موقوف نمی گشت. بنا بگفته هاتاریا گوشت گاو را نمی خوردند بلکه بمسلمانان می دادند (در نتیجه نه تنها نفرت دینی او بلکه احساسات اقتصادی او نیز برانگیخته می شد). ^۲

۱ - با احتمال قوی هر یک از این بقاع که داستان بخصوصی ندارد جایی بود که در آنجا زائرین قربانی نثار «اهورمزد و دیگر خدایان» می کردند و خدای بخصوصی بآن نسبت داده نمیشد.

۲ - رجوع کنید بکتاب هاتاریا، فصل ۱۴. ژنرال م. پ. سایکس در کتاب *Ten Thousand Miles in Persia* (لندن، ۱۹۰۲، ص ۱۵۶) گفته هاتاریا را بوسیله شرحی که در عقدا شنیده تأیید می کند، و گوید که زردشتیان پول گاو را می دادند و مسلمانان آنرا کشته می خوردند. این گزارش که براساس گفته مسلمانان چندی پس از موقوف شدن این رسم بنا شده است چندان مورد اطمینان نیست. زیرا که هیچ زردشتی حاضر نمی شود قربانی خود را بادست يك مسلمان تقدیم دارد ولی گدایان و مسلمانان قهر برای گرفتن سهمی از قربانی زردشتیان می آیند. من در مورد قربانی گاو از یکمده از پیران شریف آباد که نزدیک بانو پارس است سؤال کردم، و اغلب آنها گفتند که کشتن قربانی بدست مؤید انجام می گرفت این با گفته هاتاریا که «مؤیدان دو انجام آن کمک می کردند» مطابقت مینماید. اما در مورد گوشت گاو، پیران شریف آباد تصور می کردند که آنها مطابق رسم معمول مقداری را خود قربانی کنندگان خورده و بقیه را احسان می کردند. بهر حال قریب صدسال است که این رسم موقوف شده و نوشته هاتاریا را باید بعنوان سند موثق يك شاهد عینی گرفت. این احتمال هم هست که زردشتیان یزد که خیلی مرهون او بودند خواستند با احسان کردن تمام گوشت او را خشنود سازند. ضمناً باید اضافه کرد که لفظ گاو به نر و ماده این حیوان اطلاق می شود و هر کدام را که داشتند قربانی می نمودند.

در سرود های زردشتی قربانی کردن حیوانات برای آناهید صد اسب ، هزار گاو و ده هزار گوسفند بارها اشاره رفته است . این گاو ، قلمش تقریباً شیوه معمول آن عهد بودولی بنا بر گفته پلوتارخ مخصوصاً برای آناهید گاو قربانی میکردند ، و در ارمنستان که عبادت اوراج زیادی داشت گله های بزرگ گاورا برای این منظور نگاه میداشتند .^۱ مطابق یکی از متون متأخر پهلوی موسوم به «نیرنگستان» یک گاو در کنار آب (و شاید برای آن) قربانی می شد.^۲ در افسانه بانوپارس علتی هم برای گاو قربانی کردن پیدا نموده اند و گویند این مجازات سالانه ایست برای حرکت ناپسند آن گاو که لگد انداخت و ظرف شیر شاهزاده خانم را بزمین ریخت.

قربانی حیوانات کم ارزش نظیر گوسفند و بز هنوز هم سالانه در بانوپارس و بی بی شهر بانو بعمل می آید . و سنگ قبری در مجاورت بقعه دوم بعنوان مذبح بکار میرود زردشتیان هر گز حیوانی در خود زیارتگاه نمی کشند . و در حالیکه شاخهای آنرا آراسته اند به آهنگ موسیقی پشت به آفتاب هفت بار دور سنگ مقدس می چرخانند و علفهای خوش بو و شیرینی جلویش می پاشند . مسلماً این مراسم از ازمینه قبل از زردشت مایه می گیرد . چرا که آن پیغمبر به ایثار یک قلب مؤمن بیش از اینگونه هدایا اهمیت میداد . هر چند دلیل واضحی از اینکه زردشت می خواست این مراسم را موقوف دارد موجود نیست ،^۳ ولی کاملاً غیر محتمل است که بوجود آورنده این مراسم او بوده باشد .

۱ - پلوتارخ . Lucullus . ۲۴

۲ - رجوع کنید به «نیرنگستان» چاپ A. waag ، لیبزیک ۱۹۴۱ ، فصول هفتاد و یک ص ۸۱ . بنا بر متن پهلوی « شایست و نشایست » فصل یازده ، ۴ (طبع داور ، ص ۵۹ ، ترجمه West در SBN ، فصل ۵ ، ص ۳۳۶) الهه مزبور قربانی «گوسپند» نیز قبول می کند و شانه آنرا دریافت می دارد .

۳ - رجوع کنید به مجله انجمن شاه آسیایی ، ۱۹۶۶ - شماره ۳ و ۴ . ص ۱۱۰ ، یاورقی ۳ حتی در قرن حاضر نیز بعضی مراسم قربانی بوسیله پارسیان انجام میگرفت ، رجوع کنید به همان مجله ص ۱۰۶ و ۱۰۵ . این هم درخور ذکر است که فقط قربانی کردن گاو ها تاریا را ناراحت کرد . و او اصلاً کوششی برای پایان دادن کشتن گوسفند ، بز و مرغ نکرد .

گویا در دوره قبل از اسلام هیچ بنایی در زیارتگاههای زردشتی بر روی کوهها وجود نداشته است، و مطابق رسم ایرانیان که هرودوت شرح داده است آنها فقط عبارت از صخره خالی بودند.^۱ در دوره اسلامی تقریباً تا قرن گذشته که وضع زردشتیان کم کم بهتر شد، اگر بنایی هم وجود داشت عبارت بود از اطاقکی کلی با سقف گنبد مانند، بدون پنجره یادر، که مدخل آن از سوراخی بود که می بایست برای وارد شدن خم شد یا بر روی زمین خزید من فکر میکنم که این زیارتگاهها برای نگاهداری صخره های مقدس از چشم های ناپاک بنا میشد و در ضمن از لحاظ ظاهری شبیه مزار مسلمانان بود. شاید فقر زردشتیان و تسلط مسلمین فقط اجازه بنای ساختمانهای محقر را میداد ولی تمام آنها بعدها توسعه داده شده و بناهای فعلی بانوپارس که در سال ۱۳۴۰ شروع گشته هنوز بی پایان نرسیده است. گرچه این ساختمانها در مقام مقایسه با حجره های کوچک قبلی خیلی بزرگ است، ولی در برابر کوههای اطراف کوچک می نمایند.^۲

یکی از وجوه تمایز زردشتیان و مسلمانان این است که زنان و مردان مسلمان هنگام رفتن بزیارت غمگین هستند و غم و اندوه را هدیه ارزنده ای از برای خدا میدانند، در حالیکه برای زردشتیان اندوه زاده شیطان است و اشک بر توان آن می افزاید. در بی بی شهر بانو انسان نمی تواند زیاد در رنگ کند زیرا که گوشش از ضجه و ناله زنان چادر بسر که برای زیارت آمده اند آزرده می شود، در حالیکه در بانوپارس، گرچه زائرین موقع نزدیک شدن به آنجا

۱- تاریخ هرودت، I، ۱۳۱: رسم آنها نیست که معبد درست کنند و در آن مجسمه ها نهند.... ولی در بلندترین قله کوهها مراسم قربانی انجام میدهند: صخره های زیارتگاه های یزد صخره های نامنظم، تراشیده نشده و طبیعی است. اگر مراسم قربانی در بلندترین قله ها هم نباشد ولی برای صعود بآنها باید انسان کوهنورد باشد و بملاوه وسایل قربانی دست و پایش را نگیرد. ضمناً توجه کنید که هیچ اثری از بناهای قبل از اسلام در بی بی شهر بانو نیست.

۲- در هیرت، نارکی و نارستان اطاقک های قدیم تغییراتی داده شده و جزء بناهای جدید گشته اند. در بقعه پیرسبز بملت موقعیت طبیعی که چون کندوی زنبور بکوه چسبیده است تغییرات زیادی داده نشده است. در بانوپارس اطاقک قدیم را یکی از میان برداشته اند ولی من توانستم ابعاد دقیق و وضع ساختمان آنرا از کسانی که آنرا دیده بودند بپرسم.

بشاهزاده خانم فراری و رنجهای او می اندیشند و مغموم هستند ، ولی هنگامی که به خود بقیعه وارد میشوند ابراز شادی میکنند . برای اولین بار من در بهار بدانجا رفتم . زائرین در لباسهای نوروزی خود آمده بودند و شاخه های پر گل بادام را نثار صخره مقدس می نمودند . بعد از دعا و مراسم قربانی ، سوروشراب ، ساز و آواز و رقصیدن تا پاسی از شب گذشته در برتون نور ماهتاب ادامه داشت .

مختصری
از تاریخ گذشته شوش

نوشته

دکتر بهمن کریمی

از زمان بسیار قدیم تا کنون در کتب مذهبی و تاریخی حتی در یادداشت‌های سیاحان و مسافرین اسم زیبای شوش ثبت هر ورق و دفتری بوده است.

هر يك از سیاحان و علما که بقصد دیدار ایران و آثار تاریخی آن می‌آمدند این مکان مقدس و آثار آن خانه های قدیمی را که امروزه بصورت خرابه و اتلالی در آمده، می‌دیدند بدون اینکه بدانند در زیر این خاک چه آثار نفیسی از پادشاهان و صنعتگران و نیاگان مابین کار مانده است. در قرن سیزدهم هجری (نوزدهم میلادی) این کار تقریباً عملی شد و آرزوئی را که علمای آثار باستان و

مورخین مدتها در دماغ خود می پرورانیدند بمرحله عمل نزدیک شد. علمای زیادی بقصد بازدید و کاوش و کمانه زنی بایران آمدند و چون آثاری در زیر خرابه های شوش یافتند بیش از پیش در این راه کوشیدند تا بمقصود رسیدند. در سنوات ۱۸۵۱-۱۸۵۲-۱۸۵۳ میلادی برای اولین بار سر کنت لفتوس Sir Loftus انگلیسی دست بکار کاوش علمی در شوش شد و مقداری اشیاء که شامل یادداشتهای اردشیر دوم از قصر داریوش دوم و کوزه های سفالین بود بدست آورده با خود بارو پیا برد.

در بین سنوات ۱۸۸۴-۱۸۸۵-۱۸۸۶ میلادی مارسل دیولافوا Marcel Dieulafoy در نتیجه کاوش مقداری از بناهای دوره هخامنشی و ساسانی را در شوش کشف نمود و این کار سبب توجه علمای آثار باستان شد. باید در نظر داشت که شوش غیر از بنا و عمارات دارای اشیاء نفیس بسیار بوده چه مرکز چندین تمدن و پایتخت بسیاری از سلسله ها از سلاطین قدیم ایران بوده است. از آن زمان ببعده متوالیاً هر سال چند ماهی در این مکان کاوش بعمل آمده و اشیاء تازه ای پیدا شده.

در سال ۱۸۹۱ میلادی ژان دمرگان بایک هیأت علمی عازم ایران شد و طبق اجازه رسمی از دولت ایران در شوش به کمانه زنی و کاوش و خاکبرداری پرداخت.

عالم مزبور ابتدا در تپه بزرگ شوش (Accropolis) شروع بکاوش نمود و تصور می کرد که این تپه بزرگ از زمان قبل از تاریخ تا دوره اسلام تمدنهای کهنه را در دل خود پنهان کرده است و حدس او قریب بیقین شد بدین جهت دمرگان از سال ۱۸۹۱ تا ۱۸۹۷ و از سال ۱۸۹۷ تا سال ۱۹۱۲ میلادی بطور مستقیم هر ساله مرتباً چند ماهی در شوش حفاری نموده است.

کاوش در سنوات ۱۸۸۷-۱۸۹۳ میلادی

در فاصله این چندین سال حفاری کاملی در شوش و پایتخت عیلام بعمل آمد. تپه بزرگی که در زمان قدیم پایتخت عیلام و شهر مهم تاریخی بشمار

میرفت در دو طرف ساحل کرخه واقع شده است و امروز رودخانه شاوور (شاهور) و کرخه دورا دور این تپه بزرگ را محاصره نموده است و یک قسمت از این شهر بتوسط طغیان رودخانه بکلی از بین رفته و جزء مسیر رودخانه شده است. با بررسی کامل روی نقشه بین النهرین موقعیت شوش نسبت بسایر شهرهای قدیم از قبیل اوره، بابل و موصل فعلی که نینوای قدیم باشد معلوم میگردد. در قدیم رودهای کارون، کرخه و دجله به دریاچه نمک میریخته اند و مردم بین النهرین اراضی سمت راست دجله را عیلام می نامیدند.

دو مرگان این شهر را بچهار قسمت مهم تقسیم مینماید و اکنون هم چهار تپه بزرگ دیده میشود.

- ۱- تپه بزرگ اکروپل (Accropolis) شهر قدیمی و قلعه مرکزی که از بین رفته و جز توده خاکی چیز دیگری بنظر نمیرسد سی و هشت متر ارتفاع دارد.
- ۲- تپه آبادانه (قصور سلطنتی و شهر سلطنتی) در سمت مشرق واقع و مکانی است که قصر داریوش اول در آنجا بوده بار ارتفاع بیست و چهار متر.
- ۳- تپه شهر که در طرف جنوب شهر واقع شده و خرابه های شهر بزرگ عیلامی را نشان میدهد.

۴- تپه های اصلی که شهر عمومی شوش و خانه های معمولی در آنجا واقع بوده بار ارتفاع سی و پنج متر. گذشته از این چهار قسمت محله ای نیز در ساحل راست رودخانه وجود داشته است که سابقاً مسکن اهالی بوده و اکنون بستر رودخانه گل ولای خود را باطراف پراکنده بعبارت آخری آب آن مکان را گرفته است.

در شوش میتوان یک تمدن بسیار قدیمی از پنج الی شش هزار سال قبل مشاهده نمود.

تمدن عیلامیها، تمدن کلده، تمدن آسور و بابل، تمدن هخامنشی، تمدن یونان، دوره پارت و دوره ساسانی تا دوران اسلام بنظر میرسد.^۱

هیأت علمی فرانسوی در تحت ریاست دو مرگان چند سال در ایران جنوبی و

۱- بکتاب میو دو مکنم (De Mecquenem) رئیس هیأت کاوش علمی شوش بعد از دو مرگان بنام ملاحظات روی آسور مراجعه شود.

جنوب غربی خصوصاً در شرق مشغول حفاری و کاوش بود و آثار گرانبهای بدست آورد که امروز قسمت عمده آن زینت بخش موزه های معروف دنیا بخصوص موزه لوور پاریس^۱ است و در موزه ایران باستان نیز گنجینه زیبایی از این آثار بنظر میرسد.

دو مرگان در مدت اقامت چندین ساله خود در ایران بررسی کاملی از زمینهای تاریخی خوزستان خصوصاً شوش نموده و کاوش و کمانه های چند در زمینهای شوش و اطراف آن تا بای پل و تپه موسیان زده و مقداری اشیاء قیمتی که هر یک گزارشی از تاریخ گذشته این کشور است بدست آورده است.

دو مرگان گذشته از بررسی کامل در شوش و خوزستان در قسمت بیشتری از غرب ایران مسافرت کرده و نتیجه کار خود را در کتابهای مفصل نگاشته است البته در این مختصر نمیتوان محتویات سی و سه جلد انتشارات کاوشها را یکی یکی بیان کرد ولی کم و بیش بذکر نکات لازم خواهیم پرداخت.

برای اطلاع بیشتر در اینجا بذکر سخنان رانی آقای دو مکنم که در شب یکشنبه ۲۸ اردیبهشت ماه ۱۳۱۸ خورشیدی در تالار سخنرانی موزه ایران - باستان ایراد نموده و توسط آقای مصطفوی رئیس اداره کل باستان شناسی وقت ترجمه و قرائت گردیده میپردازیم :

« نزدیک به سی و شش سال پیش در ۱۰ مردادماه ۱۲۸۲ شمسی در بندر پهلوی کنونی و انزلی آنوقت از کشتی پیاده شده و برای ملاقات زان دو مرگان مأمور اعزامی وزارت فرهنگ فرانسه در ایران بطرف رشت رفتم. کاروانیکه هیأت علمی با آن مسافرت می نمود از راه قزوین و تهران وجاده کاشان عبور کرده از طریق اصفهان و بختیاری بخوزستان میرفت.

در آبان ماه همان سال بود که برای اولین بار در کاوش علمی شوش شرکت نمودم و این خاطرات بنظر من مثل اینست که همین دیروز بوده است در صورتیکه چند روز پیش بیست و نهمین کاوش خود را در شوش خاتمه داده و با راه آهن بیست و دو ساعته از شوش بتهران آمدم.

۱ - به کاتالک موزه لوور و راهنمای آن موزه و کاتالک موزه بریتانیا (تالار شرق) مراجعه شود.



شیر برنزی - متعلق به سده ۵ - ۶ قبل از میلاد مکتوفه از شوش (دوموزه لوور پاریس)

وبازاظهار داشت که هیأت علمی فرانسه در سال ۱۸۹۷ میلادی در شوش مستقر شده و هر سال مرتباً مشغول کاوش بود تا سال ۱۹۱۲ میلادی که ژان دمرگان بازنشسته شد. در این موقع من عضو وابسته آن بودم و تحت نظر عالم آسور تناس معروف پرشیل (Le Pere Schile) که در ابتدای کار هیأت دمرگان با او همکاری میکرد کاوشهای شوش را اداره میکردم.

در اثر جنگ عالمگیر (۱۹۱۴ - ۱۹۱۸ میلادی) کار ما قطع شده بود بنابراین رویهمرفته چهل فصل در شوش کاوش علمی بعمل آمده است.^۱

لازم بتذکر است که هر سال کاوش علمی شوش از اول بهمن ماه شروع شده و تا پانزدهم الی آخر اردیبهشت مساه ادامه دارد و بنا بر مقتضیات محل و روز از ۲۵۰ الی ۱۰۰۰ نفر کارگر مشغول کار و کاوش و بخوا کبرداری بوده هستند.

دو مکنم باز در تعقیب سخنرانی خود شمه ای از گزارش کاوش در خرابه های شوش را تا زمان هخامنشی صحبت داشته است تا آنجا که میگوید:

تپه بزرگ | کرویل فعالیتی نشان میدهد که احداث ساختمانی است در کنار شهر اصلی سه توده مقبره بنظر میرسد که تشکیل سه تپه میدهد هر تپه معبدی بوده. قدیمترین طبقه شوش در ۱۹۰۸ پیدا شد بعمق ۲۲ متر از بالای تپه. در اینجا ظروف شوش اول بدست آمد.

پائین تر از شوش اول طبقه دیگری بعمق ۷/۸۰ متر وجود داشت که بسیار قدیمی است.

در اینکه پیش از شوش اول در بعضی نقاط تمدن قدیمتری بوده تردیدی نیست لیکن در هر حال برتری ظروف سفالین شوش اول (ظرافت - نظافت - رنگ - تزئینات) را همه تصدیق کرده اند و گنجینه موزه ایران باستان بهترین دلیل و قوی ترین شاهد این مدعی است.

۱ - نتیجه کاوشها و تحقیقات در یک جلد از طرف لفتوس Sir Kennet Loftus و چهار جلد از طرف خانم Dieulafoy و سیزده جلد از طرف هیأت اعزامی بریاست ژان دمرگان تدوین گردیده و وزارت فرهنگ فرانسه اکنون جلد پانزدهم و جلد های بعدی را منتشر میکند.

اهالی شوش صنعتگران خوبی بودند و رسمها و نقشه های خوب در ظروف بکار میبردند، نوشته ای از آنها بدست نیامده لیکن مهره های مهم پیدا شده^۱.

طبقه شوش اول تأثیر مردم کوهستان را در تمدن و زراعت و زندگی شوش نشان میداد.

طبقه شوش دوم تأثیر تمدن بین النهرین را می نمایاند. ظروف و ساختمانهای مکشوفه نظیر همانهاییست که در «اوروک» بر ساحل فرات پیدا شده دیوارها با میخ های سفالین رنگینی تزئین شده بود که دنباله این سلیقه تا دوره اسلام امتداد دارد.

از ۳۲۰۰ تا ۳۰۰۰ قبل از میلاد فلز کمی بکار رفته.

از ۳۰۰۰ تا ۲۸۰۰ قبل از میلاد ظرفهای سنگی.

از ۲۸۰۰ تا ۲۵۰۰ قبل از میلاد قبوری از خشت خام، ظروف مس، آئینه، النگو، حلقه، سرنیزه، خنجر، کارد، تبر و چرخ عرابه^۲.

از ۲۵۰۰ تا ۲۳۰۰ قبل از میلاد ظروف منقوش و مجسمه مرمری.

از ۲۳۰۰ تا ۲۵۰ قبل از میلاد تحت تأثیر نژاد سامی ظروف قبری^۳ آسپس قبور آجری.

تسلط پادشاهان عیلام تا قرن هفتم ادامه داشت (۶۴۰ قبل از میلاد) سپس فتح شوش بدست آسور بانیمپال صورت گرفته است.

شاهان هخامنشی تپه شمالی شوش را که آنهم توده مقبره های ادوار سابق بوده برای احداث کاخ خود اختیار کردند. آجرها و کاشی های زیادی بسبک دوره بابل جدید در آن بکار رفته و دیوارهایش را زینت میداد.

۱ - این مهره ها بشکل استوانه و دارای سوراخی در وسط است که گویا بگردن می آویخته اند. اطراف این مهره ها نیمه کنده کاری و نقوش حیوانات و یا نوشته است که روی کاغذ با ماده نرمی مانند موم و غیره می غلتانیدند. جنس خود این مهره ها از سنگ یشم و عاج و یا صدف است. در موزه ایران باستان از این مهره ها که در تمامی نقاط ایران بدست آمده بسیار و در روی موم یا نوعی گچ غلتانیده شده و نقش های زیبایی بوجود آمده است.

۲ - ظروف این قبور کاملاً منقوش بود.

۳ - بسک زندگی مردم از روی آلات و ادوات معلوم میگردد و این خود بخشی مفصل است که اگر مجال و حالی شد در آینده بطور مفصل از آن بحث خواهیم کرد.

شالوده این کاخ از ۹ متر شش در ست شده و خوشبختانه در این کاخ سه حیاط وجود داشته که برای کاوش علمی مورد استفاده کامل واقع گردید و در آنجا زمین زیر را بر نداشته بودند.

طول کاخ ۲۵۰ متر و پهنای آن ۱۵۰ متر و در شمال آن تالار بار با ۳۶ ستون مانند تالار بار تخت جمشید - آپادانه دیده میشود که از هیچیک از ستونها هم اثری باقی نبود. ۹ ستون ایوانهای طرفین گرد است و ستونها هر کب از چهار قطعه بوده که هر کدام سه یا چهار متر طول داشته.

آثار فعلی مربوط بار د شیر دوم است و بنای اصلی متعلق بداریوش که بکلی از بین رفته و با خاک یکسان شده است.

سبک ستونها مانند تخت جمشید و سرستونها هم همینطور هر کب از دو کله آدم با تنه حیوان یا دو کله حیوان و بدن حیوان بوده است. کف سالن از تخته سنگهای بزرگ فرش شده و دیوارها برنگ آبی مزین است. بین قطعات سرستونها قطعه سر انسان با بدن حیوان پیدا شده که سرستونهای تخت جمشید را بیاد میآورد.

دیوارهای کاخ از بدنه های آجر کاری و کاشی کاری پوشیده بود و چون هر ده سال این بدنه ها را عوض مینمودند لذا در ضمن خاکبرداری سایر ابنیه مجاور مقداری از اینگونه آجرها و کاشیها بدست آمد که مورد استفاده مجدد قرار گرفته بود. مهمترین ادوار شوش بهمین دوره ختم میشود و ذکر دوره های اشکانی و ساسانی و عرب موجب اطناب زیاد بر مطلب خواهد بود.

اسکندر در سال ۲۳۱ قبل از میلاد شوش را گرفت. آنتی کون Antigon در سال ۳۱۵ قبل از میلاد و مهرداد در سال ۱۵۰ قبل از میلاد.

شاپور دوم ساسانی در سال ۳۰۹ میلادی شوش را گرفته و خراب کرد و بطور قطع در قرن (دوازدهم میلادی - ششم هجری) شوش رو بویرانی نهاده و معلوم نیست چه کسانی مسبب آن بوده اند.

این بود ترجمه سخنرانی مسیود و ممکنم که توسط آقای مصطفوی رئیس باستانشناسی وقت بعمل آمده بود.

اینک مختصری در خصوص گذشته شوش صحبت میداریم .
 همکارانی که بادمرگان هیأت علمی شوش را تشکیل داده اند بترتیب
 زیر بوده اند :

۱ - ژان دمرگان G - De Morgan

۲ - پرشیل Le Pere Schile

۳ - ژکیه Jequier

۴ - لامپر Lampre

۵ - کوتیه Gautier

۶ - مسیودومکنم De Mecquenem

۷ - تسکان Tosconne

۸ - پزار Pezard

پس از دمرگان یکی از اعضای وی در تعقیب او مشغول کاوش در اقلال
 شوش شد و چنانکه مسیودومکنم در سخنرانی خود بدان اشاره کرده در حدود
 چهل سال - هر سالی سه الی چهار ماه - در شوش حفاری بعمل آمده است .
 مسیودومکنم در سال ۱۰۹۳ میلادی به هیأت علمی فرانسه ملحق شد و تا
 سال ۱۹۱۲ میلادی در تحت نظر دمرگان و از آن پس در تحت نظر پرشیل و
 بعداً خود مستقلاً بکار کاوش پرداخته است .

مختصری از اشیاء مکشوفه

الف - سنک - ساروج - آهک^۱

۱ - نقش های برجسته روی سنگهای سخت و قطعه های کوچک و بزرگ
 بمقدار زیاد .

۲ - قباله های املاک ، خرید و فروشها ، روی سنگ یا آجر پخته .

۳ - مجسمه ها و صورتهای کوچک و بزرگ از اشخاص و از حیوانات از سنگ
 یا گل پخته .

۴ - ظروف بزرگ و کوچک از مرمر و از سنگهای خاکستری .

۱ - رجوع شود به کوتیه و دمرگان کلیات سومرواکه و پوتیه

۵ - آلات و ادوات کار از سنگ و اسلحه (آلات بنائی، سرستون، پایه ستون).

۶ - وزنه های مختلف.

ب - اشیاء ساروجی

یک قسم اسفالت، خشت منقوش، لوحه ها، نقش برجسته روی ساروج، مجسمه کوچک و بزرگ از اشخاص و حیوانات، ظروف و اشیاء مختلفه دیگر.

ج - فلز

۱ - نقشهای برجسته روی فاز، تکه ها و قطعه های کوچک و بزرگ

بمقدار زیاد.

۲ - مجسمه ها و صورت های بزرگ.

۳ - وزنه ها.

۴ - ظروف و چراغ.

۵ - اسلحه، ابزار و آلات کار و اشیاء مختلفه.

۶ - میله های برنزی، دسته تبر، چکش، نیزه و سر نیزه.

د - گل پخته

۱ - مجسمه هایی از صورت های بزرگ و کوچک بمقدار زیاد. میتوان

دوره های مختلفه تمدن عیلام و کلدان را نیز در این دوره یافت. مجسمه های

کوچک و بزرگ این تمدن را بخوبی نشان میدهد.

۲ - مجسمه ها و صورت های بزرگ و کوچک حیوانات.

۳ - اشیاء مختلفه.

ه - اشیاء عیلامیها

۱ - نقوش برجسته.

۲ - مجسمه های کوچک و بزرگ حیوانات.

۳ - ظروف.

۴ - میخ های تزئینی. این میخ ها عبارت بوده از میخ هایی که سر آنها

پهن و برنکهای مختلف مزین شده بود این میخ ها را مرتب در روی جرز ها و

دیوارها فرو برده و بشکل کاشی کاری و یا صفحه زیبائی در میآوردند.

۵ - کاشی های مصری و ایرانی خصوصاً کاشی های دوره هخامنشی.

۶ - اشیاء تزئینی مختلف ، استخوانی ، عاجی و صدفی .

۷ - اشیاء طلا و نقره .

و - جواهرات و تزئینات حتی دکمه

۱ - اشیاء و اسناد و مهره های کنده کاری .

۲ - سفکهای تراش از دوره عیلامیها .

۳ - مهره ها

۴ - استوانه ها با خطوط کلدانی و عیلامی .

۵ - ظروف رنگی نقش دار خصوصاً نقش حیوان .

علمای علم آثار باستان شوش را به مخزن یابه آزمایشگاه بزرگ علمی تشبیه کرده اند که از هر دوره ای اثری و از هر عصری یادگاری در آن دیده میشود و تاریخ آنرا می توان از چهار هزار سال قبل از میلاد تا دوره اسلام دانست . ظروف و آلات و اسبابی از هر یک از این طبقات بدست آمده که تاریخ آنرا معین میکنند و بانظر کامل بدوره های مختلف هر یک از سنین گذشته آن بدست میآید .

اینک جهت روشن شدن مطلب نمایشی از طبقات و سال تقریبی آن ذکر میکنیم: (قرن ۶ هجری - ۱۳ میلادی)

دوره سلاطین ساسانی	۲۲۶	میلادی
دوره پارتها	۲۵۰	قبل از میلاد
دوره شاهنشاهی هخامنشی	۵۵۰	قبل از میلاد
دوره آسوریها	۱۲۰۰	قبل از میلاد
دوره کاسیت ها	۱۵۰۰	قبل از میلاد
حموربی یا اولین سلسله بابل	۲۰۰۰	قبل از میلاد
دوره پایتختی آورسوم - دوره پادشاهی گودآ	۲۳۰۰	قبل از میلاد
شوش دوم	۲۵۰۰ - ۳۰۰۰	قبل از میلاد
حد فاصل تاریخ و قبل از تاریخ	۳۰۰۰	قبل از میلاد
شوش اول	۳۲۰۰ - ۳۵۰۰	قبل از میلاد

نظری بتاریخ گذشته عیلام^۱ - از تاریخ عیلام تا پنجاه سال قبل اطلاعی در دست نبود فقط اسمی از آن در تورات و بعضی کتب دیگر دیده میشد لیکن حفاریات شوش اخیراً روشنائی زیادی بگذشته‌های آن مملکت افکنده و تاریخ آنرا تا سه هزار سال قبل از میلاد مسیح محقق نموده است. در عهد قدیمه عیلام بولایت زیر اطلاق میشد:

خوزستان، لرستان، پشتکوه و کوه‌های بختیاری و حدود این مملکت بطوریکه بعضی از محققین معلوم کرده‌اند از طرف مغرب دجله و از سمت مشرق قسمتی از فارس و از سمت شمال راهی که از بابل بهمدان میرفته و از سمت جنوب خلیج فارس تا بندر بوشهر (ریشهر قدیم) امتداد داشته است.

از نقطه نظر معرفت الارض خوزستان را میتوان امتداد جلگه بین‌النهرین دانست که رسوب رودخانه‌های دجله و فرات از طرفی و کرخه و کارون از طرف دیگر این سرزمین را تشکیل داده است در اطراف این سرزمین از زمان قدیم مرداب‌های بسیار بوده است.

خلیج فارس نیز در خاک خوزستان بسیار جلو آمده بود چنانکه شوش امروزی تقریباً صد کیلومتر از دریا فاصله داشته است.

زمینهای قابل سکونت که بنوع طبیعی از این سرزمین جدا شده بود تشکیل کشورهای متنوع داده است. بنا بر گفته دمرگان دردوره های اولیه زمینهای شوش مسکون نبوده چه هنوز تشکیل نیافته بود و تمدنهای قدیمی را میتوان در زمینهای شوش جستجو نمود و این تمدن ادوار قدیمی و تاریخی این سرزمین را معین میکنند و علت اینهمه بررسی و کاوش در یک محل تساریخی اینست که ویرانه‌های شوش شامل ۵۵ هکتار شهر قدیمی و ۴۰۰ هکتار شهر جدید است.

۱ - در ماخذ کلدیه و عیلام جهت تعیین این مملکت سه اسم نامبرده شده .

الف - عیلام که ناحیه کوهستانی و نام عمومی این مملکت بوده

ب - شوش یا شوشن بیابان تخت این مملکت اطلاق میشده .

ج - آنزان یا انشان که پایتخت ناحیه شمالی بوده . پارسی‌ها این مملکت را هوج یا خووج

می نامیدند چنانکه اکنون هم خوزستان میگویند یعنی مملکت خوزها یا هوزها .

ایالت خوزستان در زمان هخامنشی اواجاً نامیده میشد و این اسم به اهواز خیلی نزدیک است .

قطر زمینهایی که باید کاوش شود در شهر قدیمی از ۱۲ تا ۱۵ متر و در شهر جدید از ۱۰ متر است.

اهمیت این نقطه اینست که بنای آن ظاهر امر بوط به ۳۸۰۰ سال قبل از میلاد بوده و تا قرن دوازدهم میلادی آبادی داشته به عبارت آخری تاریخ آن را در ظرف مدت ۵۰۰۰ هزار سال باید تعیین نمود.

ظهور قدیمترین تمدن و تجلی آن در شوش از ظروف سفالی کوچک و بزرگ ظریف و نقش دار است که بایک طرز خاص و اسلوب مخصوص روی آن نقاشی شده.

این ظروف که بشوش اول مشهور است در زیر تل بزرگ شهر در مکانهای مجزا از یکدیگر بمقدار زیادی بدست آمده است.

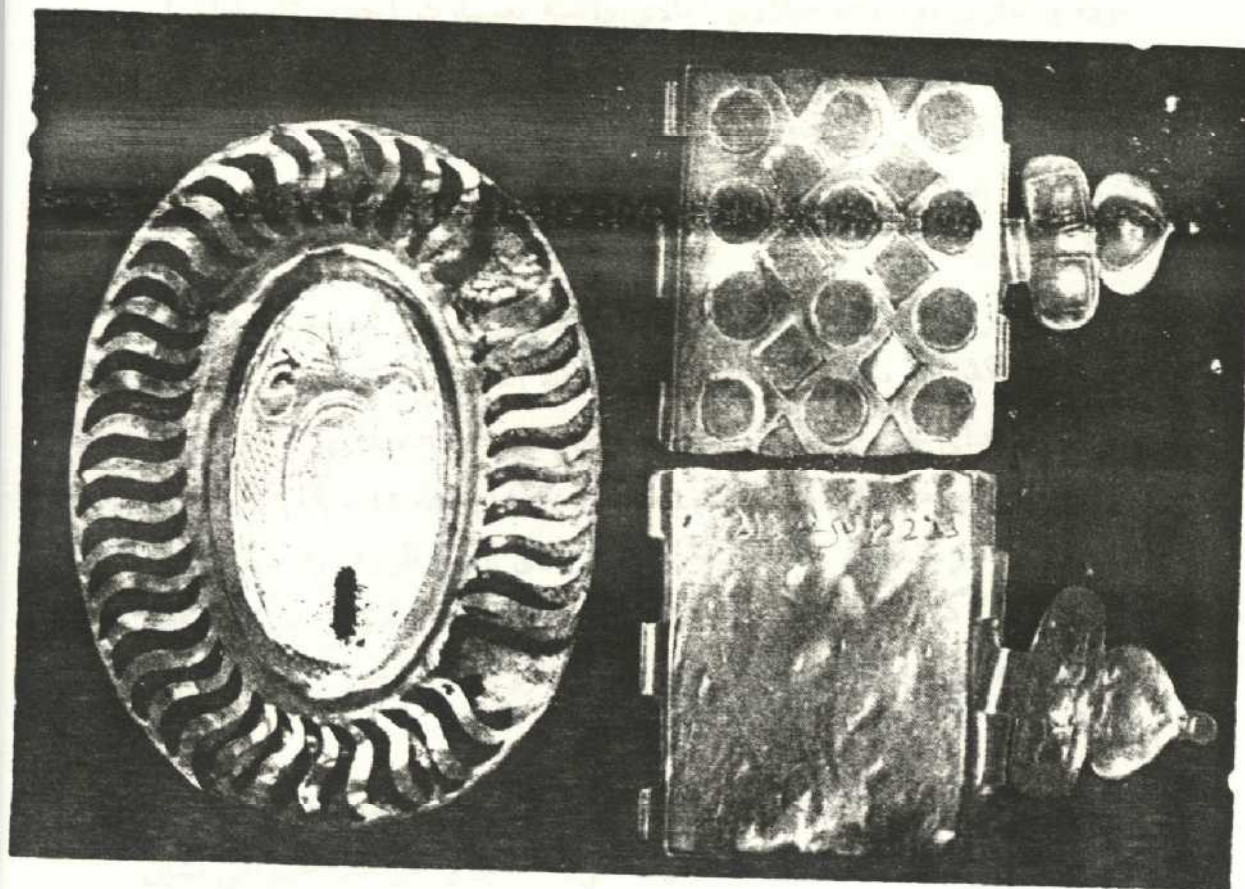
در ابتدای حفاری یعنی در سنوات ۱۸۹۷ - ۱۸۹۸ میلادی از این ظروف کم بدست میآمد ولی در سنوات ۱۹۰۶ - ۱۹۰۷ - ۱۹۰۸ - ۱۹۰۹ - ۱۹۱۰ میلادی در قبرستانهای وسیع شوش مقدار زیادی از این ظروف (قریب دو هزار ظرف) کشف گردید که بعلمای این علم اجازه مطالعه دقیق و بررسی کامل روی شکلهای اصلی نقاشیها و تزئینات این ظروف که افتخار این دوره بوده داده است.

این ظروف و تصاویر نماینده سلیقه ذوق صنعتگر میباشد و غالباً یک خط معنای زیادی در بردارد و بایک قلم زندگی، شکل و حرکت حیوانی نشان داده شده است.

بسیاری از اشکال هندسی همین تصاویرند که بمروور زمان و در نتیجه نمود ترقی بدین شکل در آمده.

گنتنو در فصلی تحت عنوان صنعت سفال اولیه در کتاب بزرگ صنایع ایران عقیده دارد که اشکال هندسی که در روی سفال مشاهده میشود هر یک معنای مخصوصی دارد

مثلاً خطوط موازی منکسر که در دایره یا مستطیلی مجاطند و یا آنکه ساده هستند مقداری آب را نشان میدهد. مثلثی که درون آن شکل شطرنجی



ظرف طلائی و سینه‌ریز متعلق به قرن چهارم بعد از میلاد مکشوفه از شوش .



اسب سفالی کرم رنگ با نقش‌هایی از شاخ و برگ. متعلق به سده ۷ قبل از میلاد مگشوفه از شوش.

رسم شده نماینده کوه و سطحی که خطوط مایل روی آن رسم شده نشان‌دهنده زمین زراعتی است.

بعبارت آخری این اشکال نوعی از خطوط تصویری بوده و میتوان گفت قبل از آنکه خط حقیقی پیدا شده باشد اشکال و نقوش روی سفال کتب اولیه ایران بحساب میآمده است. در این قبور در کنار ظروف اشیاء و زینت آلات مردانه و زنانه دیگری بدست آمده که متعلق بهمین عهد بوده است چه این اشیاء را باهمین ظروف در قبور میگذاشتند.

این اشیاء عبارت بود از قبر مسی، سر عصای سنگی، آئینه مسی، گردن بند، دست بند، مروارید، عقیق، صدف سیاه و سفید، مهره‌ها و آلات و ادوات و صورت‌های گلی حیوان و انسان چنانکه بعداً بشرح آن خواهیم پرداخت.^۱ این صنعت و این ظرفیت بما نشان میدهد که مردمان قبل از تساریخ نیز دارای تمدنی بس عالی بوده‌اند. اماند خصوص مسکن و وطن عیلامیها نمی‌توان تحقیقاً معین کرد که در چه قسمت و کدام مکان شوش بوده است. چه هر کسی بنوعی از آن اسم میبرد.

اهالی شوش مملکت خود را انزان سوسونکا می‌نامیدند یعنی انزان و شوش، اما کلمه عیلام بمعنای کوه یا کوهستان است و اطلاق بآن قسمتی از خوزستان میشده که کوهستان بوده و بادقت کامل روی اشیاء و ظروف چنین حدس زده میشود که مهد تمدن اولیه را باید در کوههای این مملکت کمی بطرف شمال جستجو نمود.

اسم کنونی این شهر شوش است و ظاهراً اسم حقیقی آنهم همین بوده و چون یونانیها حرف «ش» نداشته‌اند آنرا «سو» نوشته‌اند. رویها به پیروی یونانیها این شهر را «سوزا» خوانده‌اند و همین امر باعث شده که امروز اروپائیان این شهر را «سوز» میگویند.

علمای آثار باستان شوش اول را نیز بچندین دوره قسمت کرده‌اند که آنرا شوش الف، «شوش ب»، «شوش ج» و «شوش د» معرفی میکنند. البته اشیائی که در هر طبقه از شوش اول بدست آمده باهم کمی فرق دارد.

شوش دوم یا تمدن جدید

شوش اول از تمدن قدیمی آن ابتدائی تر بنظر میرسد چه ظروف این دوره خشن تر، بی دوام تر و آن زیبایی شوش اول را دارا نیست هم از جهت نقش و هم از جهت خصائص ولی نقش ها تقلید از طبیعت است و از همین قسم ظروف شوش دوم در کلمه یافته اند.

ما بین این دو دوره از تمدن یک دوره برزخ دیده میشود، چه ظروف شوش اول قبل از تاریخ و ظروف شوش دوم بعد از تاریخ و ظروفی که در طبقه حدفاصل این دو طبقه دیده شده بدوره حدفاصل معروف است.

زمان شوش دوم بسیار طول کشیده و تصور می رود که پس از اولین حمله اکدیها نیز ادامه داشته است و در این دوره اشیاء شوش عبارتست از مهره های مسطح، استوانه ها، ظروف، مجسمه های کوچک، نقش بر جسته روی سنگ مرمر، قبر و غیره^۲ بالاخره مقداری لوحه ها و دفاتر و حسابهای محسوک که بعضی نیز بطبقه حد فاصل (برزخ) نسبت داده شده است.

این لوحه ها قدیمترین نوشته هائی هستند که از عیلامیها بدست آمده و تا ۲۵۰۰ قبل از میلاد استعمال میشده. راجع بزبان عیلامیها اطلاعات کلی در دست نیست ولی بعضی از علما عقیده بر آن دارند که زبان عیلامیها زبان ملتصق بوده (Agglutinante) مانند زبان اورال و التائی، ولی باید این نکته را در نظر گرفت که چون این مملکت بدست اقوامی چند افتاده زبانهای مختلفی در مدت قرون متعدده معمول بوده است.

دیگر اینکه در کتیبه های عیلامی لغات عیلامی کم دیده شده و بیشتر لغات سومری و سامی است زیرا چنانکه گفته شد مدت زیادی عیلامیها در تحت نفوذ و حکم فرمائی سومریها و مردمانی بنام سام بوده اند.

بهر صورت نمی توان گفت که عیلام بکلی مستقل بوده و در تحت تبعیت پادشاهان سومر و اکد نبوده است چه اول کسیکه با عیلامیها جنگیده

1 - Transiurn یا Proto- Elamite

2 - Bitume

ان ناتوم En - Natum اول ، پاتسی معروف شهر لا گاش (Logasch) است که در حدود سه هزار سال قبل از میلاد با عیلام جنگیده و بر آن شهر غلبه نموده است. ولی بنا بر گفته بعضی از مورخین جنگ بین سومر و عیلام نوعی جنگ تدافعی بوده است چه گاهی عیلام بسومر حمله کرده و گاهی سومر در مقابل دفاع برآمده است و پس از سومر نوبت به اکد میرسد .

سارگن مؤسس سلسله اکد چون خواست کشورش را توسعه دهد با عیلام جنگ کرد ولیکن معلوم نیست که عیلام در این زمان جزء اکد گردیده باشد. عیلام در این زمان با جی به اکد میداده است.

پس از سارگن مانش توسو (Manishtousou) پادشاه اکد حکمفرمای شوش نیز گردید. در شوش مجسمه ای از او و قباله ای یافته اند که حاکی از تسلط او میباشد^۱ همچنین در حدود ۲۷۰۰ قبل از میلاد نارام سین (Naramsin) پادشاه اکد تمام عیلام را فتح نمود .

دورگان در شوش استلی^۲ یافته که فتوحات این شخص نشان را میدهد. (این استل ، به استل نارام سین معروف است) در همین دوره یعنی در سال ۲۵۰۰ قبل از میلاد سومر رونقی از نو گرفت و شهر لا گاش پایتخت پادشاه بزرگی با اسم گودآ گردید . در این دوره نیز عیلام جزو حکومت سومر شد. بدین جهت مدت مدیدی تمدن عیلام با همسایگانش سومر و اکد مخلوط شده و تقریباً یکی بود. در این وقت باز سومر از نوروی کارآمد و اور (ru) رونقی از نو گرفت و زبان سومری معمول گردید .

دو نفر از پادشاهان این سلسله دونگی (Doungui) و کی هیل سین (C kimilsin) فتوحاتی در اطراف کرده عیلام و لولویی را تسخیر نمودند و هدم - سومر یها بر عیلامیها حکومت کردند^۳ دونگی معبدی در شوش برای رب النوع عیلامیها شوشی ناک Schuchinok ساخته است .

۱- رجوع شود به کاتالک موزه لوور پاریس

۲- مجسمه

۳- از لوحه هائیکه بدست آمده این امر مسلم است، خصوصاً بمأمورین سومری در عیلام دستور داده شده بود که از نظر کارگر برای ساختن معابد کمک کنند چه دونگی بساختن معبد علاقه داشت .

طرز رفتار سومریها در عیلام سبب نارضایتی مردم عیلام و شورش جدی بر ضد سومریها شد و روز بروز نائره شورش قوی تر گردید تا اینکه در سال ۲۲۸۰ قبل از میلاد کدورناخونتسا Kaudur - Nakhontsa شهر او را گرفته غارت کرد و مجسمه رب النوع شهر را بعیلام برد.^۱

بین این شاهزادگان میتوان اسم كوك کیر پیماس Kouh-kir-Piace و آناپاک شو Anapok Schow را ذکر کرد که برای عیلام بسیار زحمت کشیده و خود را شبان شوش میدانستند. پس از مدتی باز شوش نتوانست از شر مردمان مجاور و قتل و غارت اجانب محفوظ بماند.

در سال ۲۱۰۰ قبل از میلاد حموربی پادشاه بزرگ و ششمین پادشاه این سلسله (۲۱۳۸-۲۰۸۰ قبل از میلاد) بشوش حمله کرد و مدت مدیدی در ممالک عیلام حکمرانی داشت.

در این مدت هیچکس نتوانست طوق رقیب و اطاعت در گردن این مردمان اندازد مگر آسور بانیمال.

مدون قوانین حموربی را در حفریات شوش یافته اند که روی سنگ سختی حکاکی شده است.

این قدیمترین مدونی است که تا حال بدست آمده و امروز در موزه لوور پاریس است. این مدون مذهبی نبوده بلکه اجتماعی است.

راجع بآبیاری، کشتی رانی، خرید غلام و کنیز و تکالیف آنها نسبت بموالی، مجازاتها، ازدواج و حقوق و میراث و غیر آنها.

در این تاریخ میتوان از قوم جدیدی اسم برد که بعیلام حمله نموده و کمی بعد آنرا بتصرف خود درآوردند.

این مردمان کاسیت نام داشته و چنانکه معروف است مردمانی بودند که

۱- وقتی که آسور بانیمال عیلام را غارت کرد این مجسمه را که (۶۳۵ قبل از میلاد) آورده بودند بشهر مزبور مسترد داشت.

در کوه‌های زاگرس نزدیک کرمانشاهان امروزه تادر طرف عیلام میزیسته‌اند و بعضی تصور میکنند که این قوم مردمان آریائی بوده‌اند.^۱ معروفترین آثار آنها مجسمه برنزی ملکه ناپیراسو (Napir Asou) است که در موزه لوور می‌باشد

این مردمان در شوش هم سلطنت کرده‌اند و در آنجا نیز قبایله‌ای از این پادشاهان بدست آمده خصوصاً از ملای شی‌پاک (Melishipak) و ماردوک آپال ایدین Mardouk-Apal Iddin معروفترین شاهان این سلسله شوتروک، ناخونتا Shwtrouk Nakhonte می‌باشد که یکی از بزرگترین فاتحین عیلام است. او بابل را تسخیر و غارت نمود و از جمله غنائمی که بشوش برداشت نرام سین^۲ و چندین مجسمه دیگر منجمله مجسمه رب النوع بزرگ بابلی بل ماردوک بود که سی سال در شوش ماند و بعد بمبابل مسترد گردید.

پسرش کوتیر ناخونتا Koutir Nakhonte که در جنگها همراه پدرش بود کم سلطنت کرد.

پس از او شیل خاکین شوشیناک Shil Khokin Shouchinak برادر شوتروک ناخونتا بتخت عیلام نشست. او پادشاه سانس و مدبر بزرگی بود و بناهای زیادی بیادگار گذاشت. یکی از کارهای او که مورد قدرشناسی علمای آثار باستان و مخصوصاً هیأت علمی فرانسیهاست که پیشرفت‌های خود را در شوش مرهون زحمات این پادشاه می‌باشند و تاریخ نیز بسهم خود این پادشاه را می‌ستاید، این است که این پادشاه هر بنائاتی را که تعمیر می‌کرده می‌نوشته این بنا را کی ساخته بوده و چه کتیبه‌ای داشته و عین آن کتیبه را که بزبان سامی بوده نویسانده و ترجمه آنرا نیز بدان علاوه می‌کرده است. این نوع مراقبت فوق العاده پادشاه مزبور در حفظ آثار قدیمه کمک بزرگی بخواندن زبانهای قدیم عیلامی از ادوار مختلفه نموده است. زیرا بین کتیبه‌های قدیم و کتیبه‌های این پادشاه ادواری گذشته که لااقل دو هزار سال مدت آنهاست. بدین جهت با مساعدتهای

۱ - مسکن اصلی آنان گویا در کوهستانات لرستان بوده و آثار زیادی از آنها امروزه در کوههای اطراف دلفان و هرسین در قبورشان بدست می‌آید.

۲ - این سند تاریخی را سه هزار سال بعد هیأت علمی فرانسه در شوش یافته‌اند.

این پادشاه تاریخ عیلام از يك عده سلاطین و شاهزادگان که هیچ مأخذ تاریخی جدیدی تا حال در این خصوص کشف نشده بود کامل و پربها شد.

پس از این واقعه نوبت به دوره حکومت و اقتدار آسوریها میرسد و آسوریها مدت مدیدی شوش را در تحت اقتدار خود داشتند. گاهی بعیلام آزادی داده و زمانی اورامطیع و منقاد نمودند تا هنگامیکه آسور بانیمپال بعیلام دست یافته و شوش را با خاک یکسان نمود. (نمی توان در این مختصر از گزارش مفصل آسوریها در عیلام صحبت داشت چه مجال این گفتگو نیست).

در سال ۵۴۵ قبل از میلاد آسور بانیمپال بعیلام لشکر کشید و وارد شوش شد و خزانه پادشاه عیلامی را (طلا و نقره، مجسمه ها، اشیاء نفیس و قیمتی و هر چه بود) به نینوا نقل کرد و لشکریان او هر چه از مردوزن را که یافتند کشتند. آسوریها تنها بکشتار قناعت نکرده استخوانهای پادشاهان و اشخاص نامی عیلام را از قبور بیرون آورده به نینوا فرستادند و سی و چهار مجسمه پادشاهان عیلام که از طلا و نقره و مرمر ساخته شده بود جزو غنائم آسوری گردید.

رفتار آسوریها در عیلام طوری بود که یکی از معاصرین از کثرت کشتار و غایت خرابی عیلام را بقبرستانی تشبیه کرده است.^۱

این است ترجمه کتیبه آسور بانیمپال راجع بفتوحات او در عیلام:

«خاک شهر شوشان و شهر مادا کتو و شهرهای دیگر را تماماً بمملکت آسور کشیدم و در مدت یکماه و یکروز مملکت عیلام را در تمامی عرض آن جاروب کردم. من این مملکت را از عبور حشم و گوسفند و نیز از صدای موسیقی محروم نمودم و به وحوش و مار و حیوانات کویر و غزال اجازه دادم که آنرا اشغال کنند.

این ترجمه يك صفحه از بربریت محض و وحشیگری مطلق رانشان میدهد اهالی آنجا را یا بغلامی بردند یا از دم شمشیر گذراندند. نه حیوان ماند و

۱- حزقیل یکی از پیامبران بنی اسرائیل در باب عیلام گفته است: «این است عیلام و تمام جمعیت آن در اطراف قبور آن تمام آنها کشته شدند. تمام آنها از دم شمشیر گله شدند».

نه انسان . شوش محل بزرگواریهای گذشته و اقتدارات دیرین دیگر نتوانست از این کشتار و غارت کمر راست کند .

فتح شوش بتوسط آریین ها و شاهنشاهان هخامنشی برده نوبی از تاریخ را باز کرده و صفحه جدیدی را ورق زد ؛ بعبارت آخری آثار گرانبهای امروزی شوش یادگار های داریوش بزرگ و پسرش خشایارشا است .

اگر چه کوروش بزرگ و پسرش کمبوجیه انزان را فتح نمودند و تمام مملکت خوزستان را جزو قلمرو حکومت خود در آوردند ولی بناهای شوش در زمان داریوش بزرگ شروع شده است .

شاهنشاهی هخامنشی زندگی جدیدی در شوش ایجاد و حیات ملی و اجتماعی نوبی در این کشور باز کرده است .

سرزمینی که سالهای متمادی در تحت نفوذ سرکشان و سرکردگان و رقبای همسایه دمی آسودگی نداشت حیات تازه و آرامی بخود گرفت و مهتد جدیدی شد و قصور فراوانی در آن بنیاد گردید .

این سرزمین پس از مدتها اغتشاش و ناامنی که هر ساعتی در دست قهرمانی و هرزمانی از دستی بدست دیگر میافتاد پس از نقل و انتقال آن بشاهنشاهی هخامنشی مردمانش در بستر امن و آسایش غنودند . بامر داریوش بزرگ در شوش قصور عالی بر باشد که اکنون سنگهای آن یکی پس از دیگری از زیر خاک بیرون میآید .

پس از حمله اسکندر مقدونی شوش و مملکت عیلام بدست پارتها افتاد . (۲۲۶ قبل از میلاد - ۱۳۹ بعد از میلاد) پس از آن ساسانیان در شوش حکمفرما شدند (۲۲۶ قبل از میلاد - ۶۳۶ میلادی) . بعد از ساسانیان کم کم آفتاب جلال شوش منخسف شد و ستاره اقبالش روبرو تاریکی رفت . پس از حمله عرب در قرن چهارم و پنجم و ششم شوش مانند چراغ بی روغنی خاموش شد و تبدیل بصحرای وسیعی گردید و جز توده های خاک و امامزاده ای که امروز معروف به دانیال نبی است چیز دیگری در آن مکان دیده نمیشود .

حفریات شوش و اطراف آن علما را موفق ساخت که از درجه تعالی و ترقی و مدنیت شوش اطلاعات زیادی بدست آورند .

حفریات شوش مدارك و اسنادی بدست داد که از ارتباط تمدن قدیم و مدنیّت متأخر حکایت میکند.

چوخه زنبیل^۱

دو مکنم که مدت طولانی در شوش و اطراف آن (مدت سی سال) مشغول کاوش بود محل دیگری را مناسب کاوش بدست آورده از وزارت فرهنگ تقاضا نموده و بنا به پیشنهاد وزارت فرهنگ هیأت وزراء تشکیل جلسه داد

در جلسه هفدهم اردیبهشت ماه (۱۳۱۴ خورشیدی) اجازه کار علمی در تپه چوخه زنبیل واقع در چهل کیلومتری جنوب شرقی شوش بمدت پنج سال با قای دو مکنم نماینده موزه لوور پاریس و رئیس هیأت حفاری علمی شوش داده شد.

مشارالیه هم از آنسال بلاانقطاع هر ساله یکی الی دو ماه طی مدت چهار ماهی که در شوش میگذرانند با بازرس فنی اداره کل باستان شناسی بدان مکان رفته و حفاری نموده اند.

چوخه زنبیل در چهل و دو کیلومتری جنوب شرقی شوش، در کنار چپ رودخانه آبدیز، در هفت کیلومتری شمال شرقی ایستگاه راه آهن شماره (۵) واقع است.

در این محله هاتی در جوار تپه وجود ندارد. نزدیکترین ده و آبادی این مکان در شش کیلومتری جنوب تپه ساخته شده. خرابه های این تپه شامل دو محوطه است:

اولی زمینی مربع دارای اضلاع صد متری و دومی که زمینش چهار صد متر از اولی فاصله دارد ۸۰۰ متر رو به جنوب شرقی میرود. در مرکز محوطه اول تلی است کوچک که باندازه ۲۵ متر بر اطراف مسلط و ۶۰ متر از کنار رودخانه بلندتر است.

دو شعبه از یک ترعه که از شمال شروع می شود این تپه کوچک را احاطه مینماید. یک شعبه بطرف زاویه شمال دیوار روان می شود و شعبه دیگر از وسط

۱ - این کلمه به لری بمعنای تپه خاکی است و در لرستان و خوزستان عموم تل و تپه را چوخا - چفا - چیا و چوخه میگویند.

تپه عبور نموده بطرف زاویه غرب امتداد مییابد و در طرف دیگر رودخانه آثار خرابه های شهر قدیم دیگری بنام تپه ده نو وجود دارد و در جنوب تپه يك میدان بزرگ دیده می شود که محل چادرزدن هیأت حفاری و اکنون محل ساختمان آنها است.

ابتدا در تل گردی کاوش بعمل آمد و دو دیوار از آجر بخته و خشت نمایان گردید و بالاخره يك زیگورات (Zigurat) و در دیوار چند قطعه از تیغه های نازک طلا کشف شد. میان چوخه زنبیل و شوش شهرهای دیگری موجود بوده و بوسیله آتش شنها با یکدیگر مخابره میکردند. عمارات زیگورات هنوز کاملاً حفاری نشده ولی از قرائن معلوم می شود که زیگورات مربع و هر پهلوئی آن دارای یکصد متر بوده است.

تقریباً چهل متر از محل حفاری اول روی تپه ای بطرف شمال غربی بيك عمارت از آجر بخته رسیدند. مین این عمارت استوانه هائی از گل بخته که دارای کتیبه هائی بخط میخی بود پیدا کردند. گویا این استوانه ها بمنزله قبایه ساختمان این عمارت بود. اون تاش کال Untash kal ذکر مینماید این استوانه ها مینا کاری دارای رنگ آبی است.

روی زمین عمارت یکنوع خاکستر بود و میان این خاکسترها دانه های متعددیکه از شیشه آب کرده ساخته بودند یافت شد. این دانه ها دارای رنگ سفید و زرد و سیاه بوده است.

يك ظرف قشنگ مسی دارای کتیبه ای بزبان سامی بدست آمد لیکن خیلی

۱ - مهمترین آثار چوخه زنبیل تپه بزرگی است که شامل برج و معبد قدیم شهر بوده. این برج نظیر برج معروف بابل میباشد که طبقه - طبقه بر روی یکدیگر ساختمان نموده و آنرا بالا برده بودند.

اینگونه برجهای بزرگ را بزبان بابلی زیگورات نامیده اند و اکنون هم بهمین اسم معروف است. زیگوراتهای موجود در چوخه زنبیل بزرگترین برجی است از این نوع که تاکنون پیدا شده و در عین حال کاملترین و سالمترین آنهاست و تنها زیگوراتی است که در ایران وجود دارد. در هر حال بنای تاریخی بسیار معتبر و ذی قیمتی است که از دوره عیلام تاکنون در خاک نهفته بوده است.

سائیده شده بود و نیز چهار لوح بزرگ از گل پخته دارای خطوط میخی سامی
مکشوف شد.

در سه محل دیگر بکاوش ادامه داده شد و با آجر پخته و الواحی از گل خام
مواجه شدند. در اطراف دیگر ترعه فوق الذکر حفاری نموده و به باقیمانده
دیوارهای آجری رسیدند بعلاوه محل اطاقها و پله ها نمایان گردید.

سنگهای آسیا و ظروفی از گل پخته يك قسمت از زمین اطاق را پوشانیده
بود. میان مصالح بنائی چندین آجر دارای کتیبه، منقحی یافت شد. این آجر-
های کتیبه دار بدون نظم و ترتیب میان مصالح بنائی مخلوط بود این وضعیت
دلیل بر این است که این ساختمان دست نخورده است.

در اطراف هرمی که رو بروی جنوب شرقی است کاوش بعمل آمد و دیوار-
های يك متري نمایان گردید.

در محوطه های دیگر کمانه زنی هم شد و دیوار حجاری و حتی آب هم پیدا
شد و بر اثر این کمانه زنی ظروفی از گل پخته و گردنبند بتقلید مروارید و
سنگهای اوزان و مقادیر که دارای علامت مزیزه بودند و یکدسته از سلاحهای
مختلف و اسباب مسی مخلوط با استخوان بچکان در يك ظرف خاکی و بسیاری
از مهره های عتیق بدست آمد.

تا امروز تصور میرفت که تاریخ این مکشوفات با تاریخ بابل جدید مطابقت
خواهد کرد ولیکن پس از کشفیات چوخه زنبیل تاریخ این مکشوفات را
بایستی با اواخر عیلام (تقرن هشتم قبل از میلاد) نسبت داد.

هیأت علمی فرانسه در عملیات کاوش در چوخه زنبیل تقریباً بدویست عدد
لوح دارای خطوط میخی بزبان انزانی و هزارتکه از الواح دیگر برخورد
نمود و تمام این لوحه ها از اون تاش کال پادشاه شوش و انزان حکایت میکند
و از تأسیس و تعمیر معابد و مدح و ثنای خدایسان شوش بحث مینماید. این
کتیبه ها بزبان انزانی نوشته شده و تنها يك کتیبه بزبان سامی است و نظر
باندازه و نوع خاک عموم این الواح در شهر چوخه زنبیل ساخته شده است این

محل بنظر میآید که شهر دوراداسی (Dur - Udasi) باشد که در سال ۶۴۰ قبل از میلاد بتوسط پادشاه آشور، آسور بانینپال خراب شده بود.^۱
طبق کتیبه های مکشوفه شهر مزبور را اون تاش کال شاه عیلام در حدود قرن پانزدهم قبل از میلاد بنا کرده و بنای آن عبارت بود از یک هرم مرکزی بار ارتفاع ۳۰ متر تقریباً با یک محوطه مربعی شکل که هر ضلع آن ۴۰۰ متر طول داشته و یک محوطه حصار مانند دیگر تقریباً بمساحت ۱۰۰ هکتار قسمت مسکونی شهر را محدود مینمود.

این بود تاریخچه بسیار مختصری از گذشته شوش پایتخت قدیمی ایران.

۱- آسور بانینپال در ضمن کتیبه ای که در بابل بدست آمده گوید دبدوراداسی آدمم تمام شهر را گرفته همه اهالی را اذم شمشیر گذراندم . در خود این شهر یکماه توقف کردم . فشون من از ای تی ته (Itite) (آب دیز کنونی) عبور کرده بشهر بید بونا کی (Bide Baunaki) (تپه ده نو) رسیده آنجا وشهرهای آنطرف رود را گرفته و خراب کردم عیلامیها تصور نمیکردند که فشون من بتواند از آب عبور کند .

منابع و مأخذ

- ۱- یادداشت‌های ژان دمرگان
G. De Morgan
- ۲- کاتالوگ آثار باستان کلمه در موزه لوور
Perrot - et - Chipiez
- ۳- تاریخ صنعت پریشی پنه
Masperot
- ۴- تاریخ شرق ماسپرو
Masperot
- ۵- اولین تمدن یا تمدن‌های اولیه ژان دمرگان
G - De Morgan
- ۶- تاریخ سومر و اکد کینگ
King
- ۷- تاریخ بابل کینگ
King
- ۸- تاریخ شرق جدید هال
R. Hall
- ۹- انسانیت در قبال از تاریخ ژان دمرگان
De Laporte
- ۱۰- بین‌النهرین و تمدن بابل و آشور
De Laporte
- ۱۱- تاریخ آشور المستد
Olmstead

یک قرارداد بازرگانی

بین

ایران و فرانسه

بقلم

مهندس جبار کبیر قائم مقام

این قرارداد که در سال ۱۲۶۳
قمری (۱۲۲۶ خورشیدی =
۱۸۴۷ میلادی) بین ایران و
فرانسه انعقاد یافت ولی با تمام
کوششی که سفیر وقت فرانسه
برای مبادله آن بکار برد، هرگز
مبادله نشد تاریخچه‌ای جالب
دارد و تجزیه و تحلیل وقایعی
که در جریان انعقاد آن روی
داده است معرف صحنه‌هایی
حساس از رقابت‌های دول اروپائی
در ایران و نکاتی مهم از علل
بمروزیها و باشکست‌ها در روابط
بین‌المللی است که بدست
سیاستمداران و افراد منتخب
ملتها صورت عمل می‌یابد
در بررسی تاریخچه این
معاهده، اهمیت نقش یک

سیاستمدار و فرد منتخب را در روابط بین‌المللی استنباط می‌کنیم و می‌بینیم استدراکات، اقدامات و اتخاذ تصمیمها در مسائل سیاسی و روابط بین‌دو یا چند ملت و دولت تا چه اندازه به شخصیت، کیفیات روحی، رفتار، صفات، طرز تفکر و تعقل فرد منتخب يك جامعه و دولت و نحوه توجه او بمصالح ملی و یا فردی و همچنین به پشتوانه‌های ملی او افزوده شود بستگی دارد.

اینک تا این مقدمه مختصر، بشرح تاریخیچه معاهده مزبور می‌پردازیم. بعد از آنکه روابط ایران و فرانسه در زمان ناپلئون بناپارت، بازفتن هیأت سفارت سر تیب گاردان General Gardanne قطع شد (سال ۱۲۲۴ قمری - ۱۸۰۹ م) دیگر مدت‌ها میان ایران و فرانسه رابطه‌ای نبود و بعد از سقوط ناپلئون هم، اگر چه در سال ۱۲۳۴ قمری (۱۸۱۹ م) میرزا ابوالحسن خان ایلچی، از جانب دربار فتحعلیشاه به سفارت فرانسه رفت و شش سال بعد یعنی در سال ۱۲۴۰ (۱۸۲۵) نیز یکی از رؤسای کمپانی هند و فرانسه موسوم به دبائن دوریشموند Des Bassyns de Richmond با نامه‌ای از طرف شارل دهم پادشاه فرانسه به تهران آمد. ولی باید دانست دولت فرانسه به برقراری ارتباط با ایران توجهی نداشت زیرا این دو سفارت مآلاً منتج به برقراری ارتباط و حصول نتیجه‌ای نشد خاصه که از این دو سفارت اثری در مدارک و بایگانیهای فرانسه بجای نمانده

۱- البته تأثیر عوامل دیگری مثل عوامل جغرافیائی، شرایط اجتماعی، نیروهای اقتصادی، مسائل مالی، خصایص روحی، ملیت و احساسات ملی دانیز که جمع آنها در فلسفه نوین تاریخ روابط بین‌المللی به «نیروهای مؤثر و عامل» تعبیر میشود نباید نادیده گرفت و برای اطلاع از این فلسفه بکتاب نفیس مقدمه بر روابط بین‌المللی تألیف پی‌یور نوون و دوروزل، استادان تاریخ معاصر و جدید در دانشگاه پاریس رجوع شود (۵۲۱ صفحه قطع و زیری چاپ پاریس سالهای ۱۹۶۴ و ۱۹۶۶) که مبنی است بر دو مبحث اساسی «نیروهای مؤثر و عامل» Les Forces Profondes بقلم رنوون و «نقش سیاستمدار» L. Homme d'etat بقلم دوروزل و متأسفانه این کتاب پر ارزش هنوز در مراجع رسمی تحقیق ایران شناخته نشده است. Histoire des relations Internationales. Par: Pierre Renouvin et Jean-Baptsté Duroselle.

است تا نسبت بوضع و چگونگی آن بتوان قضاوت کرد^۲ چنانکه لو فبر دو بکورت
Le Febre de Becourt مأمور فرانسه در گزارش مبسوطی تحت عنوان و شرحی
در باب روابط فرانسه با ایران^۳ در این خصوص نوشته است :

هدف این سفارت بسیار مبهم و نامعلوم است. همینقدر میدانیم که منظور
از آن، برقراری روابط بازرگانی با ایران از راه اودسا Odessa و تفلیس و
ایجاد تسهیلاتی برای توسعه و بسط روابط تجاری که سابقاً بین جزیره بوردون
Bourbon و حلیج فارس وجود داشته بوده است و نیز پیشقدمی کرده بودند
یک سرکنسولگری در ایران دائر شود که گاه در تبریز و گاه در تهران باشد
اما این طرح بمرحله عمل در نیامد و دنبال آنرا هم مگردیدند و در این
اجرای آن نیز اطلاعی نداریم.^۴

انعامنامه آندرینوب Andrinople در ۱۴ سپتامبر ۱۸۲۹ از ربع ۱۸۲۹

۱۲۴۵ قمری) موقعیت مناسبی برای فرانسویان بوجود آورد.

بازوگانی مشرق تسهیلات و امکانات بیشتری داشته باشند زیرا بموجب آن
قرارداد دولت عثمانی (ترکیه) فاگیر شد دست از نظارت بر دهانه رودخانه
دانوب بردارد و بالنتیجه راه بازرگانی از دریای سیاه و تنگه های بسفر در داندل
بسرزمین قفقازیه و ارمنستان و ایران باز میشود.^۵

۲- از میرزا ابوالحسن خان فقط یکی دو نامه در بایگانی وزارت امور خارجه فرانسه باقی
است که از نظر تاریخی ارزشی ندارد جز اینکه برای نشان دادن نحوه تفکر و اخلاق
میرزا ابوالحسن خان جالب است. رجوع کنید بمقاله نگارنده در مجله ینما که متن نامه های
مزبور با توضیحاتی در آنجا بچاپ رسیده است.

۳- Memoire sur les relations de la France avec la Perse از برگ ۲۸۷ تا
۳۲۷ در جلد دوم گزارشها و مدارک مربوط بایران، در بایگانی وزارت امور خارجه فرانسه.

۴- همان مجموعه، برگ ۳۲۵

۵- همان مجموعه برگ ۲۷۷ - گزارش سفیر فرانسه در سن پترزبورگ بتاريخ ۱۱ سپتامبر

۱۸۲۹ و همچنین بکتاب ژاک دروز Jacques Droze بنام «تاریخ دیپلماسی از ۱۶۴۸
تا ۱۹۱۹»، صفحه ۳۱۴ - ۳۱۵ چاپ سال ۱۹۵۹ و کتاب «تاریخ روابط بین المللی،
جلد پنجم صفحه ۱۰۷ - ۱۰۸ تألیف پی یرنووون P. Renouvin چاپ پاریس سال
۱۹۶۵ رجوع کنید.

این است که می بینیم مأموران فرانسه در روسیه و خاور میانه، در گزارشهای خود همه جا دولت متبوع خود را به برقراری روابط بازرگانی با ایران ترغیب و تشویق می کنند، اما باز دولت فرانسه ب فکر این ارتباط نیفتاد

در سال ۱۲۵۱ قمری (۱۸۳۵ م) کشتی رانی با کشتی های بخاری بین انگلستان و هندوستان از راه دریای سرخ دایر شد و همچنین دایر شدن سرویس کشتی رانی بین دانوب و ترکیه توجه بزرگانی اروپائی را بسوی آسیا جلب کرد که برای کالاهای خود بازارهایی تازه. باراههای نزدیکتر بیابند.

بدنبال این اوضاع. میان ایران و انگلیس قراردادی بازرگانی بسته شد (صفر - ربیع الاول ۱۲۵۱ مطابق باژون ۱۸۳۶) و بموجب آن، همان امتیازات و حقوق را که روسها باستناد عهدنامه ترکمانچای (شعبان ۱۲۴۳ - فوریه ۱۸۲۸) بدست آورده بودند انگلیسها نیز تحصیل کردند. بنابراین وضع و مشی روابط بازرگانی ایران بدولتهای روسیه و انگلیس در این سالها کاملاً روشن و مشخص بود و بدین جهت، توجه فرانسه رفته رفته بسوی بازار ایران معطوف گردید و یادداشتها و گزارشهای متوالی مأموران آن دولت نیز بیشتر سبب این عطف توجه میشد.

مقارن این احوال میان انگلیس و ایران بر سر مسأله هرات اختلاف شدیدی

۶- از جمله لوتیه Le Ttelier کنسول فرانسه در تفلیس مینویسد: « خلاصه مطلب اینکه فرانسه در وضع فعلی بازرگانی خود و همچنین برای آینده، باید بتجدید روابط و توسعه آن با ایران بیندیشد. از جانب ایران نیز در این زمینه اطمینان و مزایای زیاد مترتب است. انعقاد یک عهدنامه با این دولت، بسهولت امکان دارد و هنگام آن فرارسیده است که مصممانه بآن توجه شود و بلافاصله مبانی آن از هم اکنون فراهم گردد. در موقعیت سیاسی مشرق و ایران که هر لحظه انتظار وقایع و حوادث بسیار مهم میرود و بخصوص با وضع روسیه که در بروز این حوادث نقش بزرگی را خواهد داشت، وجود یک نفر از طرف دولت فرانسه که در این ناحیه از آسیا ناظر بر جریان وقایع باشد لازم و ضرور است. بایکانی نظامی ارتش فرانسه مجموعه ۱۵۱۱ قطعه ۱۴ صفحه ۴۷ - ۴۸

۷- برگ ۲۲۳ ج ۶ گزارشها و مدارک مربوط به ایران.

۸- ر. ک. بکتاب عهدنامه ها و قرارداد های ایران با دول خارجه تألیف مؤتمن الملک.

۹- ر. ک. بمجلات ۲ و ۱۰ و ۱۱ گزارشها و مدارک مربوط با ایران.

بروز کرد که منجر بتمرض نیروی انگلیس به سواحل جنوبی ایران و قطع رابطه سیاسی دولتین و عزیمت مک نیل سفیر انگلیس از ایران گردید (۱۲۵۴ = ۱۸۳۹) و دولت ایران که بناچار دست از محاصره هرات کشیده بود^{۱۰} سفیری بدر بارهای اروپائی فرستاد تا حقوق ایران را به دولتتهای مزبور تفهیم کند و نیز از طرز رفتار مک نیل در لندن به دولت انگلیس شکایت نماید. ورود این سفیر بیاریس خود از عملی بود که دولت فرانسه اگر چه آن ائتمار لازم را برای سفر ایران قائل نشد^{۱۱} مذهباً بفرستادن سفیری فوق العاده به ایران بفرستد.

این سفیر که کنت دوسرسی Conte de Sercey بود، مأموریت داشت راجع به روابط بازرگانی ایران و فرانسه و وضع مسیحیان کاتولیک در ایران تحقیق کند و در صورت امکان قراردادی نیز با دولت ایران ببندد^{۱۲} اما کنت دوسرسی برخلاف سایر مأموران فرانسه که دولت فرانسه را به داشتن روابط بازرگانی با ایران تشویق و ترغیب می کردند، در گزارش خود نوشت: «خلاصه، من چون بسیاری از ولایات و شهرهای ایران را دیده‌ام، دریافته‌ام که با موقعیت‌های فعلی توسعه و بسط دامنه بازرگانی ما با این کشور ممکن نیست»^{۱۳} و سرسی بدین سبب در مورد تجارت با دولت ایران مذاکره‌ای نکرد بلکه تنها در فرمان یکی در مورد حمایت و طرفداری از فرقه کاتولیک و آزادی ایشان و دیگری در

۱۰- به رساله جنگ انگلیس و ایران تألیف کاپیتان هنت ترجمه آقای حسین سعادت نوری از انتشارات مجله یادگار و همچنین بتواریخ دوره قاجاریه و نیز به جلد دوم تواریخ روابط سیاسی ایران و انگلیس تألیف محمود محمود رجوع کنید.

۱۱- نام این سفیر حسین خان آجودانباشی بود که چون شایستگی این مأموریت را نداشت (بلکه فقط بسبب اینکه مورد توجه و محبت حاجی میرزا آقاسی بود باین مأموریت اهزام گردید) باحرکات و رفتار نامناسب خود موجب کاهش اعتبار خویش شد. چنانکه روزنامه‌های اروپا بسدا درآمدند.

۱۲- برای آگاهی از جزئیات این مأموریت به جلد ۲۰ مکاتبات سیاسی ایران در بایگانی وزارت امور خارجه فرانسه و سفرنامه کنت دوسرسی تحت عنوان «ایران در سالهای ۱۸۳۹ و ۱۸۴۰» رجوع شود.

۱۳- برگ ۱۹۰ جلد ۲۰ مکاتبات سیاسی ایران.

خصوصاً مصونیت اماکن مذهبی و مؤسسات آنها در ایران، گرفت^{۱۴} و بفرانسه بازگشت

بدین ترتیب، ارتباط بازرگانی فرانسه با ایران باز در بوتهٔ اجمال افتاد تا اینکه در ذی حجه ۱۲۵۷ قمری (ژانویه ۱۸۴۲) دولت ایران سه تن از کشیشان کاتولیک لازاری تبعه فرانسه را از ایران اخراج کرد^{۱۵} و این وضع موجب شد دولت فرانسه بعد از مدتی تسامح و تساهل، کنت دوسارتیژ Conte de Sartiges که منشی سفارت فرانسه در اسلامبول بود برای رسیدگی بموضوع آنها به ایران بفرستد^{۱۶} و چون مقارن این احوال، کنسول فرانسه در طرابوزان نیز گزارشی جامع در مورد لزوم برقراری روابط بازرگانی با ایران و اهمیت آن بپاریس فرستاده بود^{۱۷}، بر اثر آن، دولت فرانسه به کنت دوسارتیژ مأموریت داد علاوه بر مسأله لازاریها، دربارهٔ دائر نمودن ارتباط بازرگانی ایران نیز بررسی نماید.^{۱۸}

کنت دوسارتیژ در ششم شعبان سال ۱۲۶۰ (۲۱ اوت ۱۸۴۴) به تهران وارد شد و سه روز بعد بحضور محمد شاه رسید^{۱۹} و بی و روز او از همان روزهای نخست با مخالفت های سخت سفیر روسیه مواجه گردید.^{۲۰}

سارتیژ از بدو ورود خود برای بدست آوردن امتیازاتی تجارتنی کوشش کرد و سه ماه بعد یعنی در سوم ذی حجه ۱۲۶۰ (۱۴ دسامبر ۱۸۴۴) موفق شد تعهدنامه ای از دولت ایران بدست آورد که مبنای انعقاد یک قرارداد بازرگانی باشد:

- ۱۴- این دو فرمان بتاریخ صفر ۱۲۵۶ قمری از طرف محمد شاه صادر شد و سوادى از آنها در جلد ۲۰ مکاتبات سیاسى ایران ضبط است. برگهای ۲۱۸ و ۲۲۱.
- ۱۵- برگ ۲۹۳ ج ۱۹ مکاتبات سیاسى ایران.
- ۱۶- دریکى از شماره های آینده از مسأله لازاریها و کشمکشهای سیاسى که بر سر آن روى داده بتفصیل صحبت خواهیم کرد.
- ۱۷- دك بیرگ ۱۱۱ ج ۹ گزارشها و مدارك مربوط به ایران.
- ۱۸- همان مجموعه برگ ۱۱۲ و برگ ۱۵۱ ج ۱۹ مکاتبات سیاسى ایران: دستور العمل وزارت امور خارجه بکنت دوسارتیژ بتاریخ ۱۴ فوریه ۱۸۴۴.
- ۱۹- برگ ۱۵۸ ج ۱۹ مکاتبات سیاسى ایران.
- ۲۰- همان مجموعه برگهای ۱۸۰ - ۱۸۱.

سواد نامه حاجی میرزا آقاسی به کنت دوسارتیز یا تعهد نامه بازرگانی

«عالیجاها، بلند جایگاهها، فراست و کیاست اکتناها،
دوست مهربان شفا، بهمة دولتهای فخریه ظاهر
و هویدا است که دوستی و محبت و مصافحت اولیای
دولت علیه ایران با امنای دولت بهیة فرانسه قدیم و اتحاد
هر دو بایکدیگر چون دوست صمیم میباشد از روزی که
آن عالیجاه فطانت آگاه دوست مهربان وارد این ممالک
فخریه قویمة الارکان شده بواسطه نکته دانی و عقل و فراست
و خیر و خواهی هر دو دولت ابد مدت یوما فی یوما مبانی
و داد در تشیید و [یک کلمه ناخوانا] التیام و اتحاد در ترزاید
و تأیید آمده دوستدار را بآن عالیجاه کمال و داد حاصل
گشته و محبت قلبیه کامل گردیده لهذا زحمت فراگشت
که بعد از تحصیل اذن و رخصت از اولیای دولت بهیة فرانسه
چندی اینجاها و این صفحات مکث و توقف نمایند و تعجیل
در مراجعت بوطن اصلی نفرمایند که رشته ارتباط زیاده تر
مستحکم آید و مبنای دوستی و الفت از قدیم قویتر گردد.
در باب تجارت مصدع می گردد که اگر از تجار معتبره دولت
بهیة فرانسه بقدر حوصله ممالک دارالامن و الامان ایران
صا نهالله تعالی با امتعه قابله که آلات لهو و لعب و اسباب
تعطیل خواص و عوام نباشد تشریف بیاورند و گمرک آنرا
موافق تجارت دول مستحابه بکار گذاران این دولت علیه
بی شایبه نقص و قصور رسانند و دستدار از جانب امنای دولت
علیه ایران میتواند تعهد نماید که همه جا حمایت آنها
نموده بارفاه بال معامله مال را کرده خالی از نقص و وبال
مراجعت با وطن اصلی خود نماید و اگر آلات حربیه باین
دیار آورند خود دستدار موافق سوقیه عادله ایتیاع خواهد

کرد و تشویش از عدم فروش نداشته باشند. زیاده زحمت ضرور نبوده مصدق نماید.

ایام مناعت و اقبال مستدام باد. تحریراً فی ذی حجه ۱۲۶۰.

سارتمیز بدنبال این موفقیت از دولت متبوع خود خواست که اختیارات لازم برای عقد قراردادی با دولت ایران برای او بفرستند^{۲۱} و این همان قرارداد مورد بحث ماست. اما دولت ایران که مدتها بود از اعمال نفوذها و مداخلات نامشروع دولتین روس و انگلیس بشک آلوده بود و میخواست رقیب دیگری برای آنها بوجود آورد تا از سدت تحریرات و اقدامات آنها کاسته شود، اصرار داشت دولت فرانسه سفارتخانه ای دائمی در ایران داشته باشد^{۲۲} و چون کنت دوسارتمیز عنوان نماینده رسمی و سیاسی نداشت بلکه فرستاده فوق العاده بود، دولت ایران موضوع قرارداد بازرگانی را با امروز و فردا می انداخت و نمیدانیدگان روس و انگلیس هم که نمیتوانستند دید دولت دیگری در ایران دیده داشته باشد، کنت دوسارتمیز بودن او در ایران سخت مخالفت می کردند.^{۲۳}

مدارك و مكاتبات سیاسی مربوط باین ایام تمام حاکی از کوشش و تلاش فوق العاده کنت دوسارتمیز برای انعقاد قرارداد مزبور و اصرار دولت ایران جهت دائر شدن يك سفارتخانه دائمی از طرف دولت فرانسه در تهران است ولی دولت

۲۱- برگ ۸۱ جلد ۲۱ مکاتبات سیاسی ایران

۲۲- برگ ۳۳۴ ج ۱۹ و برگ ۲۰ ج ۲۱ مکاتبات سیاسی - این نکته از فحوای گزارشهای

کنت دوسارتمیز که حاوی مذاکرات حاجی میرزا آقاسی داوست مستفاد میشود.

۲۳- برگهای ۱۹۶ ج ۱۹ و ۱۱-۱۲ و ۹۶-۹۷ و ۱۸۵ و ۱۹۸ و ۲۱۱-۲۱۲ و ۲۱۸ ج ۲۱ مکاتبات سیاسی ایران.

مخالفت روسها با فرانسویان در این زمان باندازه ای بود که حتی راضی بشنیدن تمجید و تعریف از آنها هم نبودند چنانکه دريك روز سلام که سفرای دول خارجی حضور داشتند هنگامیکه حاجی میرزا آقاسی از فرانسه و دوستی و صفای آندولت صحبت میکرد سفیر روسیه بابیچوسلکی بسیار روی بسفیر انگلیس کرد و گفت: « اینطور که معلوم میشود عالیجناب حاجی میرزا آقاسی بازم حرفها دارند که بگویند - خوبست ما برویم. » (برگ ۲۳۰ ج ۲۱ مکاتبات سیاسی ایران.)

فرانسه به‌علمی که در مدارك و اسناد موجود ذکری از آنها نشده پاسخ مثبتی باین خواست دولت ایران نمیداد، تا اینکه در ربیع‌الآخره ۱۲۶۱ (آوریل ۱۸۴۵) دولت ایران در نظر گرفت میرزا ابوالحسن خان وزیر امور خارجه را به سفارت ایران به پاریس و لندن و وین بفرستد^{۲۴}. دولت فرانسه نیز که رفته رفته به اهمیت و لزوم روابط بازرگانی با ایران پی برده بود قادر قبال آن بتواند به تجارت خود در آسیا توسعه و رونق بیشتری داده باشد با رفتن میرزا ابوالحسن به پاریس موافقت کرد^{۲۵} اما مصادف با این احوال میرزا ابوالحسن خن بیمار شد و بیماری او اجرای این نقشه را مدتی بتأخیر انداخت و گنت دوساژ تیر که از بتعویق افتادن سفر میرزا ابوالحسن خان نگران بود هر روز از تصمیم دولت ایران جو یا میشد تا اینکه حاجی میرزا آقاسی در نامه‌ای که به او نوشت از قطعی بودن حرکت میرزا ابوالحسن خان اطمینان داد:

بعد از این نوشتن دو سستی سرشته و اصل شد

و از مسطوراتش کمال استحضار و آگاهی حاصل آمد اینکه در مقام استعمال و استفسار بر آمده بودند که اولیای دولت علیه ایران چندی پیش از این وعده فرموده‌اند و بموجب شرح دولتی با اولیای دولت بهیه فرانسه نوشته اند سفیری از این دولت بآن دولت بهیه خواهند فرستاد باعث تعویق و تعطیل نفرستادن آن سفیر چیست جواب این است که اولیای دولت علیه ایران تازه باین خیال نیفتاده‌اند بلکه بعد از آمدن جناب جلال‌تمآب کونت دوسرسی بسفارت این دولت علیه، پیوسته اولیای این دولت علیه باین عقیده و اراده بوده‌اند که سفیری بزرگ بآن دولت بهیه مأمور و اسباب محاذنت و موالاتی که از قدیم فیما بین دولتین فخریمتین ایران و فرانسه ممهّد و مؤکد بوده است تشییدی

۲۴- بر کهای ۴۲ و ۴۳ و ۴۶ و ۴۷ ج ۲۱ مکاتبات سیاسی
 ۲۵- بر کهای ۶۲ و ۶۳ ج ۲۱ مکاتبات سیاسی. نامه شماره ۵ بتاريخ ۲۴ ژون ۱۸۴۵

جدید دهند لیکن چون مدتی بود که فیما بین دولتمین علییتین ایران و روم برودت و نقاری بود که و کلای دولتمین علییتین در رفع آن غوایل و برودت در ارزنة الروم گفتگو داشتند و در انتظار بودند که بعد از انجام مجلس ارزنة الروم سفیر خود را از راه اسلامبول بآند دولت بیهه مأمور و روانه دارند باین سبب این کار در تعویق و تعطیل افتاد . حال که انشاء الله حرف صلح و سازش فیما بین دولتمین علییتین ایران و روم قریب با تمام است سفیر این دولت علیه هم مقارن اتمام آن امر مأمور و اعزام آن حدود خواهد شد میباید آن دولت مهربان اولیای آن دولت بیهه را از این مقدمه مستحضر سازند که انشاء الله هرگز اولیای دولت علیه با اولیای آن دولت بیهه خلف و عده نخواهند کرده پیوسته بست عقیده و اراده هستند .

با وجود این حال ، از عزیمت میرزا ابوالحسن خان خیری نبود و تلاشها و اصرار سارتیز بجائی نمیرسید و از طرفی لزوم ارتباط بازرگانی با ایران و اهمیت بازار این کشور هم ، روز بروز برای فرانسه روشنتر و ثابتتر میشد و این نکته از گزارشی که سارتیز در همین روزها در خصوص اهمیت بازرگانی فرانسه با ایران نوشته است بخوبی معلوم میشود و این است قسمتی از آن گزارش :

هدف ثابت از سیاست انگلیسها در ایران کاملا واضح و روشن است و آن ادامه در فرستادن محصولات صنعتی خود به بازارهای این کشور و از آنجا به بازارهای دولتهای کوچکتر واقع در ساحل راست رودخانه سند است و همچنین قصد دیگر آن ، تضعیف این کشورهاست که روزی ممکن است ارتشهای اروپائی از آن سرزمینها ، بصورت راه دسترسی به هندوستان استفاده کنند . و ما میخواستیم در يك چنین

کشور مستقلی درهای بازارهایش را بروی کالاهای
بازرگانی خود بازکنیم ولی انگلستان هنوز از رقابت
بازرگانی محصولات صنعتی ما در منطقه آسیا که بخصوص
برای او، حائز اهمیت بسیار است، هیچ ترسی ندارد زیرا
در این نواحی معمولاً بیشتر منسوجات پنبه‌ای را طالبند
که انگلستان نوع بهتر و بمقدار کافی از آنرا دارد بنابراین -
این انگلستان از نظر تجارتمی در این ناحیه از جهان هیچگونه
مخالفتی با ما نخواهد کرد. ۲۷.

اما آنچه در این روزها موجب نگرانی سفیر فرانسه میشد، موضوع انعقاد
قراردادهائی بازرگانی بود که بین ایران و دولت‌های بلژیک و - پانیا بسته شده بود
و مشابه آن نیز با دولت اطریش در شرف انعقاد بود. حاجی میرزا آقاسی برای
رفع نگرانی سارتیز بار دیگر گفته بود: دولت فرانسه اطمینان داشته باشد
به محض اینکه قضیه اختلافات مرزی ایران و عثمانی رفع شود سفیر ایران
بپاریس عزیمت خواهد کرد و این سفیر مأموریت خواهد داشت قراردادهائی
در زمینه تجارت و دوستی در پاریس با فرانسه و دروین با امپراطوری اطریش و

۲۷ - گزارش شماره ۲۶ بتاريخ ۳۰ مه ۱۸۴۶ (۴ جمادی الاخره ۱۲۶۲) برگهای ۲۵۳
و ۲۵۴ ج ۲۱ ولی باید دانست با آنکه بقول سارتیز، انگلیسها در مورد تجارت با فرانسه
رقابتمی نمی‌کردند لیکن از وجود نفوذ آنها در ایران راضی هم نبوده‌اند زیرا در همین
ایام در مورد مسائل دیگری بین المللی مثل قضیه هیأت‌های مذهبی در پری چارد Pritchard
موضوع ازدواجهای اسپانیا، مسأله تضاد منافع دولتین در مدیترانه (در تونس و
مراکش) و ... بین دولتین انگلیس و فرانسه اختلاف بود. (به صفحات ۱۸۲ -
۱۸۶ ج ۵ تاریخ روابط بین المللی تألیف رنودن و صفحات ۳۴۴-۳۴۷ تاریخ
دیپلماسی از ۱۶۴۸ تا ۱۹۱۹ تألیف دروز و همچنین به س ۱۹۴ ج ۲ ناسخ التواریخ
قاجاریه چاپ نگارنده مراجعه شود) و کار این اختلافات بجائی رسید که در اوایل
سال ۱۸۴۷ لویی فیلیپ پادشاه فرانسه در خطابه‌ای رسماً قطع روابط فرانسه و انگلیس
را اعلام کرد (س ۱۸۲ کتاب رنودن و س ۳۴۷ کتاب دروز).

۲۸ - برگ ۲۶۵ ج ۲۱ مکاتبات سیاسی نامه مورخه ۳۰ ژون ۱۸۴۶

یروس منعقد کنند^{۲۹} وای بطوریکه استنباط میشود حاجی میرزا آقاسی با کنت دوسارتیژ بازی میکرد و میخواست باین ترتیب فرانسه در ایران يك سفارت دائمی برقرار نماید و ضمناً قصد داشت بدانند عکس العمل دولت روسیه که در این روزها با فرانسه میانه خوبی نداشت نسبت بموضوع يك قرارداد بازرگانی با فرانسه چیست و سارتیژ هم که بخوبی این حقیقت را درک کرده بود در گزارش خود نوشته است: «با آنکه محمدشاه و صدراعظم نهایت محبت و حسن نیت را نشان میدهند معیناً در کشوری که وقایع غیر منتظره نقش مهمی را بازی میکند و سهم بزرگی در جریان وقایع دارد، هرگز نمیتوان نه توفیق کامل در برقراری ارتباط در آینده، مطمئن شد و در این صورت بهتر این است که فعلاً تأمل کنیم و در انتظار فرصت مناسبتری باشیم»^{۳۰}

رفته رفته، بیماری میرزا ابوالحسن خان طولانی شد و ناگزیر از وزارت برکنار گردید و مسؤولیت آن وزارتخانه بموجب فرمانی مخصوص بخط محمد شاه به حاجی میرزا آقاسی واگذار گردید^{۳۱} در ۹ شوال ۱۲۶۲ برابر ۲۰ سپتامبر

۲۹ - همان برگ و همان مجموعه

۳۰ - همان مجموعه برگ ۲۶۶

۳۱ - برگ ۳۳ ج ۲۲ مکاتبات سیاسی - کنت دوسارتیژ در یکی از گزارشهای خود مینویسد: میرزا ابوالحسن خان غالباً صدراعظم و شاه را از حقایق امور و وقایع بی خبر میگذاشت و در بسیاری از موارد هم اخبار محرمانه وزارت امور خارجه به سفارت انگلیس در تهران میرسید. بنابراین میتوان چنین استنباط کرد که برکناری او از وزارت امور خارجه اگرچه بظاهر بسبب بیماری او بوده است ولی در حقیقت بخاطر همین موضوع بوده و از دستخطی هم که محمدشاه به حاجی میرزا آقاسی نوشته و ترجمه فرانسوی آن در بایگانی وزارت امور خارجه فرانسه ضبط است این نکته برمی آید. این است مفاد قسمتی از دستخط مزبور که آنرا از ترجمه فرانسوی آن مجدد آبقارسی برگردانیدیم:

«جناب حاجی، وزارت امور خارجه باید بنحوی اداره شود که هیچ يك از کارهای آن وزارتخانه از نظر و آگاهی شخص شما دور نماند زیرا امور مربوط باین وزارتخانه حائز اهمیت فراوان است و اگر کمترین غفلتی روی دهد و یا کمترین سستی ظاهر شود زیانها برای مذهب و امور حکومت و بالاخره برای مسؤولیت من در روز قیامت حاصل خواهد نمود و باید امید داشت که بالطف خداوند چنین وضعی پیش نیاید. . . . ۹ شوال ۱۲۶۲، (برگ ۳۳ ج ۲۲ مکاتبات سیاسی ایران).

۱۸۴۶) و او میرزا محمد علیخان شیرازی خواهرزاده میرزا ابوالحسن خان را که در سال ۱۲۳۴ قمری (۱۸۱۹ میلادی) جزو هیأت سفارت ایران در معیت میرزا ابوالحسن خان بدر بارهای اروپائی رفته و از روابط بادل اروپائی و کارهای وزارت امور خارجه اطلاع بالنسبه کافی داشت به نیابت وزارت امور خارجه انتخاب کرد.^{۳۲}

بر کناری میرزا ابوالحسن خان موقعیت مناسبی برای فرانسویان بود زیرا

بطوریکه سارتیز در گزارشهای خود نوشته، میرزا ابوالحسن خان باقرالتوابع میانهای نداشته است^{۳۳} اما با استنباطی که سارتیز از اوضاع ایران داشت^{۳۴} فکرائی که برای او بوجود آمد این بود که با برکنار شدن میرزا ابوالحسن خان اعزام نماینده ایران به پاریس، اگر بکلی منتفی نمیشد و یا حوادثی غیر منتظره پیش نمی آمد. باز تا تعیین شخص دیگری برای این مأموریت مدتی بتأخیر می افتاد و این فکرائی موجب تلاش بیشتر او بمنظور تعیین شخصی که بجای میرزا ابوالحسن خان به پاریس رود، گردید.

مقارن این روزها (شوال ۱۲۶۲ = اکتبر ۱۸۴۶) يك مؤسسه بازرگانی فرانسوی که در طرابوزان بود و ارتباط تجارتي با اسلامبول و مارسی داشت،

بقیه از صفحه روبرو

برای اطلاع از احوالات میرزا ابوالحسن خان که نخستین وزیر امور خارجه ایران بود به مقاله جامع آقای سعادت نوری در شماره دوم نشریه وزارت امور خارجه ایران سال ۱۳۴۵ و مقاله نگارنده این سطور در مجله یفما که ظاهرآ از نظر آقای سعادت نوری دور مانده بوده است رجوع شود.

۳۲ - برگ ۳۳ و ۷۴ ج ۲۲ مکاتبات سیاسی ایران - اینکه آقای مشیری در توضیحات رساله تحقیقات سرحدیه (ص ۱۳۵ شماره ۱ سال دوم مجله بررسی های تاریخی) نوشته اند میرزا تقیخان، میرزا محمد علیخان را به نیابت وزارت امور خارجه برگزید باید دانست برای بار دوم و بحکم سابقه بوده است.

۳۳ - در گزارش سی ام اکتبر ۱۸۴۶ سارتیز این عبارات را می یابیم: «... از رفتن میرزا ابوالحسن خان ما باید بسیار خوشحال باشیم و بخودشادباش بگوئیم زیرا واسطه خطرناکی آنها در مقام وزارت امور خارجه که غالباً حاجی را معرمانه بدشمنی و مخالفت با ما بر می انگیزت از میان روابط ما و صدراعظم برکنار شده. برگ ۲۷ ج ۲۲ مکاتبات سیاسی ایران.

۳۴ - ر. ک. به کمی بالاتر.

نامه ای به کنت دوسارتیژ نوشته بود تا از وضع و نحوه مقررات و حقوق بازرگانی در ایران باخبر شود؛ شاید دامنه کار خود را بی بازار ایران هم بکشاند. اگر چه باستناد شرح مذاکرات و نامه های متبادله بین سارتیژ و دولت ایران، وضع تجارت فرانسویان با ایران به همان روال بازرگانی ایران با «سایردول مستحابه» می بود مع هذا سارتیژ، چون معتقد بود که «مفاد نامه های مزبور در مورد بازه ای از کالاها، بطور مبهم و غیر مشخص و با ذکر عبارت «غیر ضروری»^{۳۵} نوعی فید و شرط قائل شده است»، صلاح در این دید که این ابهام بر طرف و موضوع روشنتر و مشخص تر شود و باین منظور از حاجی میرزا آقاسی خواست فرمائی در این زمینه بامضای شاه که صریحتر و روشنتر باشد و منظور دولت ایران را از عبارت «غیر ضروری» معلوم کند صادر شود.^{۳۶}

حاجی میرزا آقاسی که بعلمت نداشتن یک سیاست خارجی مشخص و ثابت، در برابر خارجیها بسیار سهل الوصول، بود و خیلی زود تحت نفوذ و تأثیر قرار میگرفت، به کنت دوسارتیژ نیز وعده کرد فرمان مزبور را موافق دلخواه او بامضای شاه برساند ولی روزی که فرمان مذکور را برای امضای محمد شاه برده بودند، مصادف بود با فردای روزی که قرارداد تجارتی با اسپانی بامضا رسیده و در آن قرارداد نیز مانند قراردادهای ایران با انگلیس و روسیه و بلژیک رعایت تساوی حقوق بین اتباع دولتین متعاین شده بود و شاه بطعنه بصدر اعظم گفته بود: «این فرمان در واقع یک قرارداد حقیقی بازرگانی است که در آن دولت ایران همه چیز میدهد و دولت فرانسه هیچ نمیدهد»^{۳۷} و شاه صدر اعظم را مأمور کرد از سارتیژ بخواهد در مقابل و گذاری این فرمان او نیز بنام دولت متبوع خود تمهیدی بسپارد که اتباع و بازرگانان ایرانی هم در کشور فرانسه متقابلا از همان امتیازات و حقوق که بازرگانان فرانسوی در ایران دارا خواهند بود، برخوردار باشند^{۳۸}. ولی سارتیژ این شرط را

Frivoles - ۳۵

۳۶ - برگ ۱۴۸ ج ۲۲ مکاتبات سیاسی ایران: گزارش ۱۰ ژوئیه ۱۸۴۷

۳۷ - برگ ۴۹ ج ۲۲ مکاتبات سیاسی ایران.

۳۸ - برگ ۵۰ همان مجموعه.

نپذیرفت و اصرار داشت فرمان بهمان نحو که تهیه شده است باهضا برسد و حاجی میرزا آقاسی که با مشکل بزرگی روبرو شده بود راه چاره را در این دید نامه‌ای بدولت فرانسه نوشته و در آن همان بیانات شاه را مبنی بر تعهد دولت فرانسه، یادآور شود اما در حدود دو ماه، موضوع با امروز و فردا گذشت و نامه مزبور نوشته نشد.

در خلال این مدت دولت ایران در نظر گرفت میرزا محمدعلیخان راجبای میرزا ابوالحسن خان بدر بار فرانسه بفرستد^{۴۱} (دی حجه ۱۲۶۲ برابر با دسامبر ۱۸۴۶) و این روزها درست مقارن با روزهای اختتام معاهده مرزی ایران و عثمانی بود که بوساطت دولتین روس و انگلیس در ارزنة الروم بسته میشد^{۴۰} و دولت ایران در نظر داشت میرزا محمدعلیخان در این سفر کار عهدنامه مزبور را نیز بانجام رساند.

انتخاب میرزا محمدعلیخان بسفارت پاریس با مخالفت شدید نمایندگان روس و انگلیس مواجه شد^{۴۱} و از این رو بدولت ایران فشار آوردند که میرزا محمدعلیخان ابتدا کار عهدنامه با عثمانی را بی پایان رساند، آنگاه بپاریس برود ولی کنت دوسارقیز معتقد بود مأموریت اصلی میرزا محمدعلیخان سفارت پاریس و مذاکره در باب روابط بازرگانی بین دو دولت است و نباید یکسره بپاریس برود و در بازگشت، به اسلامبول کار معاهده ایران و عثمانی را بگذرانند. بالنتیجه کشمکش بین نماینده فرانسه و نمایندگان روس و انگلیس از اینجا شدت یافت^{۴۲} بقسمی که پرنس دالگوروکی Dolgorouki در يك مجلس میهمانی در حضور عده‌ای از نمایندگان خارجی گفته بود: « برای

۳۹ - برگ های ۵۰ و ۵۱ همان مجموعه.

۴۰ - این معاهده چون در شهر ارزنة الروم [ارزان الروم - ارض روم - ارژ روم] بسته شد، بمعاهده دوم ارزنة الروم معروف است و معاهده اول ارزنة الروم در ذیقعد ۱۲۳۸ قمری در زمان فتحعلیشاه منعقد گردیده بود. برای متن این دو عهدنامه بمجموعه معاهدات و قراردادها تألیف مؤتمن الملك و همچنین بتواریخ دوره قاجاریه مثل نسخ التواریخ و منتظم ناصری و روضة الصفاى ناصری مراجعه کنید.

۴۱ - برگهای ۵۲ و ۱۵۴ - ۱۵۷ ج ۲۲ مکاتبات سیاسی ایران.

۴۲ - برگ ۵۱ همان مجموعه.

من تردیدی نیست که میرزا محمدعلیخان به نمایندگی ایران در بساب عالی تعیین خواهد شد و تا مسأله عهدنامه ایران و عثمانی پایان نپذیرد بیاریس نخواهد رفت و این مسأله هم تا ده سال دیگر تمام نمی شود.^{۴۳} و با این سخنان میخواست قدرت و نفوذ خود را در دربار تهران ثابت نماید.

این اعمال نفوذها و مداخلات نامشروع نمایندگان روس و انگلیس که محمد شاه و حاجی میرزا آقاسی را سخت ناراحت کرده بود، خود موجب شد توجه و تمایل شاه و صدراعظم از بجانب دولت فرانسه بیشتر جلب شود لذا مصمم شدند بپرنحوی باشد میرزا محمدعلیخان را بفرانسه بفرستند.

زمان مناسب بنظر کنت دوسارتیژ فرارسیده بود که باز موضوع قرارداد را بمیان بکشد و باین نظر بدولت ایران اعلام کرد حال که دولت ایران میخواست نمایندنده خود را بدربار پاریس بفرستد، مبنای و اصول قراردادی که بین دولتین منعقد می شود همانست که در اینجا مشخص و روشن شده است ولی اگر نماینده ایران در پاریس، در نظر دارد مطالبی دیگر مطرح نماید باید قبلا معلوم باشد. ولی حاجی میرزا آقاسی اظهار داشته بود: «انعقاد قراردادی بر اساس اصول و مطالبی که تا کنون مطرح بوده، در اوضاع و احوال امروزی نه تنها مفید فایده ای نیست بلکه بهمان اندازه مخاطراتی نیز در بر دارد.» اضافه کرده بود: «دولت ایران در وضع فعلی، در نظر ندارد از دولت اعلیحضرت پادشاه فرانسه جز دوستی و جلب حمایت معنوی تقاضائی کند.»^{۴۴} بدین ترتیب مسأله انعقاد عهدنامه بازرگانی با دولت فرانسه بلا تکلیف و مبهم ماند ولی دولت ایران در فرستادن میرزا محمدعلیخان همچنان مصمم بود و در نظر گرفته شد او را از راه سوریه و بیروت به ماریس روانه نمایند.^{۴۵} اما بالاخره میرزا محمدعلیخان در ۱۸ ربیع الاخره ۱۲۶۳ (اول آوریل ۱۸۴۷) تهران را ترک گفت که از راه تبریز و ارزنة الروم و طرابوزان به اسلامبول و سپس به فرانسه برود.^{۴۶} و چنانکه رسم سفرای آن زمان بود، در خارج از شهر تهران

۴۳ - برگ ۱۷۵ همان مجموعه - گزارش مورخه ۲۰ ژوئیه ۱۸۴۷ کنت دوسارتیژ.

۴۴ - برگ ۵۲ همان مجموعه گزارش ۱۰ ژانویه ۱۸۴۷ سارتیژ.

۴۵ - برگهای ۵۸ و ۵۹ همان مجموعه.

۴۶ - برگ ۶۴ ج ۲۲ مکاتبات سیاسی ایران و صفحه ۱۹۳ ج ۲ ناسخ التواریخ چاپ نکارنده.

و در نیم فرسنگی راه تبریز چند روزی توقف کرد تا هر آس مایل بیدار و تودیع با اومی بود بیدیدن وی برود و سرانجام، در ۲۵ ربیع الاخره (هشتم آوریل) از آنجا بسوی تبریز حرکت نمود.^{۴۷}

با عزیمت میرزا محمدعلیخان تلاش و مساعی نمایندگان روس و انگلیس برای آنکه مانع رفتن او بیاریس شوند شدت یافت و بدین مقصود دسایسی برمی انگیختند تا حاجی میرزا آقاسی نتواند پولی را که برای هزینه این سفر لازم است فراهم نماید مگر آنکه ابتدا موضوع عهدنامه ارزنة التروم پایان یابد.^{۴۸} ولی تحریکات آنها بجائی نرسید و حاجی میرزا آقاسی مبلغ هفت هزار تومان بابت مخارج میرزا محمدعلیخان به کنت دوسارتیژ داد تا بوسائلی که خود میداند بیاریس حواله نماید.^{۴۹} و ناگزیر سفرای روس و انگلیس بفکر چاره دیگر افتادند و این بود که بعنوان مختلف مدت بیست و یک روز میرزا محمدعلیخان را در طرابوزان معطل کردند و بقسمی بر او تنگ و سخت گرفته بودند که سارتیژ در گزارشی که در این زمینه بوزارت خارجه فرانسه فرستاده است نوشته بود: «میرزا محمدعلیخان و عموم همراهان او سخت بیمناکند که مبادا حادثه ناگواری برای آنها روی دهد.»^{۵۰}

مقارن همان روزها که میرزا محمدعلیخان در طرابوزان و یاد راه طرابوزان بود (اوائل رجب = اواخر ژوئن) ، نامه وزارت امور خارجه فرانسه متضمن قبول شروطی که دولت ایران برای بستن قرارداد تجارتهی پیشنهاد کرده بود رسید و در آن نامه ، وزیر امور خارجه فرانسه به کنت دوسارتیژ نوشته بود :

۴۷ - برگ ۶۸ ج ۲۲ مکاتبات سیاسی

۴۸ - برگهای ۱۷۶ و ۱۷۸ همان مجموعه .

۴۹ - برگ ۲۲۷ همان مجموعه . کنت دوسارتیژ در جای دیگر این مبلغ را شصت هزار

فرانک نوشته است (برگ ۵۹ ج ۲۲) .

۵۰ - برگ ۱۹۵ ج ۲۲ مکاتبات سیاسی - ولی مؤلف ناسخ التواریخ که مطالبی درباره

این سفر نوشته است نه تنها از مزاحمتها و گرفتاریها سخنی نگفته بلکه می نویسد: « از

بایزید و طرابوزان با مسکانتی درخورد عبور کرد و از آنجا بکشتی بخار نشسته روانه اسلامبول

گشت، ص ۱۹۴ ج ۲ چاپ نکارنده .

۵۱ - برگ ۱۹۵ ج ۲۲ مکاتبات سیاسی .

و آقای کنت ... من به پیوست این نامه ، کاغذی را که برای صدراعظم ایران نوشته شده و رونوشتی از آن نیز برای شما همراه است ، می فرستم . گمان میکنم این نامه رضایت خاطر صدراعظم را حاصل میکند و بخواست های او جواب میدهد زیرا در آن ازدوستی فرانسه برای اعلیحضرت پادشاه ایران و صدراعظم صحبت شده و در عین حال متضمن اطمینانهایی است در مورد پذیرائی کرم و شایسته ای که از میرزا محمدعلیخان بعمل خواهد آمد . در خصوص اعلام موافقتی که اعلیحضرت شاه خواسته اند ، دولت فرانسه آنرا تأیید میکند تا بر اساس متقابل ، دولت ایران قرارداد و یا فرمانی مشابه آنچه برای سایر دول مستحبه بامضاء رسیده برای بازار گانی ماهم صادر گردد . و این من چنین میدانم که این موافقت ، از همان هنگام که شما موضوع را مطرح کرده اید و اجازه یافتید قرار دادی بازار گانی با دولت ایران منعقد کنید خود بخود ابلاغ و تأیید شده بوده منتهی اینک که بآن توجهی نشده است . معذرتا باز تکرار میکنم شما تعلیمات لازم را در این مورد داشته اید و اینک هم اختیار تام دارید ...^{۵۲}

باوصول این نامه مشکل قرارداد مرتفع شد و حاجی میرزا آقاسی پس از دریافت آن با خوشحالی گفته بود: «حالا بیایید ، بتنهائی می نشینیم و قراردادی برای بازار گانی دو دولت می بندیم»^{۵۳} و سارتیژ که پیشدستی کرده متن عهدنامه را بدوزبان فرانسه و فارسی آماده کرده بود ، در همانروز آنرا بحاجی میرزا آقاسی تسلیم نمود و بدین ترتیب در ۱۸ رجب (دوم ژویه) موافقت دولت ایران برای انعقاد قراردادی که مدت سه سال کنت دوسارتیژ در خصوص آن تلاش

۵۲ - برگ ۱۵۳ همان مجموعه .

۵۳ - برگ ۱۷۴ همان مجموعه .

می کرد، بالاخره بدست آمد^{۵۴} و چند روز بعد یعنی در دهم شعبان ۱۲۶۳ برابر با ۲۴ ژوئیه ۱۸۴۷ قرارداد مزبور بین ایران و فرانسه در تهران بسته شد^{۵۵} و کنت دوسارتیژ فوراً آنرا به اسلامبول فرستاد که سفیر فرانسه در اسلامبول، متن آنرا قبل از رسیدن نماینده ایران بفرانسه، به پاریس بفرستد. از طرفی حاجی میرزا آقاسی نیز برای جلوگیری از تحریکات روسها و انگلیسها چنین وانمود کرد که میرزا محمدعلیخان دستور دارد در اسلامبول بماند تا عهدنامه ای که بین دولتین ایران و عثمانی بسته شده بتوشیح محمد شاه برسد و متن تصویب شده آنرا که برای او خواهند فرستاد در اسلامبول مبادله نماید^{۵۶}. ولی در حقیقت میرزا محمدعلیخان دستور داشت بیش از ۱۵ روز در اسلامبول توقف ننموده و فوراً بصوب پاریس حرکت کند^{۵۷}.

در اسلامبول کشتی فرانسوی موسوم به کوویه Cuvier برای بردن میرزا محمدعلیخان که بر اثر مسمای و مجاهدت بارون بورکنه Baron Bourqueney نماینده فرانسه در عثمانی، توانسته بود خود را به اسلامبول برساند^{۵۸} از مدتی پیش لنگر انداخته و انتظار او را می داشت^{۵۹}.

در اسلامبول، انگلیسها و روسها باز برای اینکه از رفتن میرزا محمدعلیخان جلوگیری کنند، آخرین تیری که در ترکش داشتند را کردند، باین معنی که یادداشتی متفقاً به میرزا محمدعلیخان فرستادند و مضمون آن این بود که سفیر ایران در اسلامبول صبر کند تا چاپساری که در راه است و متن تصویب شده

۵۴ - برگ ۳۰۲ ج ۹ گزارشها و مدارک مربوط بایران و برگ ۹ ج ۲۵
 ۵۵ - ترجمه فارسی این قرارداد بدست نیامد ولی متن فرانسوی آن که در بالای آن نوشته شده: «منقذ در ۲۴ ژوئیه ۱۸۴۷ که هنوز بتصویب پادشاه ایران فرسیده است» درج ۲۲ مکاتبات سیاسی از برگ ۱۸۸ تا ۱۹۰ ضبط است.

۵۶ - برگ ۲۲۹-۲۳۰ ج ۲۲ مکاتبات سیاسی.

۵۷ - برگ ۱۷۶ همان مجموعه.

۵۸ - برگ ۲۲۶ همان مجموعه.

۵۹ - برگهای ۱۸۵ و ۱۸۷ و ۲۰۸ ج ۲۲ مکاتبات سیاسی ایران.

عهدنامه را از تهران می آورد برسد^{۶۰} و سفیر فرانسه مقیم اسلامبول نیز که بوسیله کنت دوسارتیز از انعقاد قرارداد و دستور دولت ایران آگاه شده بود و میدید میرزا محمدعلیخان از فشار نمایندگان روس وانگلیس بیمناک شده و در حال تسلیم شدن است، نامه ای بصورت يك اتمام حجت ولی مؤدبانه بدین مضمون برای میرزا محمدعلیخان فرستاد:

۲۱ اوت ۱۸۴۷ (۹ رمضان ۱۲۶۳)

«..... با ورود چاپار تهران این جانب از قطعیت حرکت شما با اطلاع شدم و اکنون باردیگر و برای آخرین دفعه، آن عالیجناب را بموقعیت مهم و اهمیت تصمیم متوجه مینمایم که او امر رسیده از دربار تهران حاکی بر این است که آنجناب بیش از پانزده روز نباید در اسلامبول توقف نمایند. توقف کشتی کوویه نیز که دولت اعلیحضرت پادشاه فرانسه، مشفقانه در اختیار آن جناب گذارده اند نباید بطول انجامد و تا بیست و ششم اوت بیشتر در اسلامبول نخواهد بود. مضمون کلیه مکاتبات متبادله بین اینجناب و آنجناب را شخصاً به تهران خواهم فرستاد که در جریان وقایع و تصمیمات باشند^{۶۱}».

چاپاری که باید میرسید و نمایندگان دولتین روس و انگلیس امیدوار بودند حامل متن تصویب شده عهدنامه است و وصول آن موجب عقب افتادن حرکت میرزا محمدعلیخان خواهد شد، بالاخره رسید اما برخلاف انتظار آنها

۶۰- برک ۲۰۸ همان مجموعه - مؤلف ناسخ التواریخ می نویسد: « وزیر مختار روس و انگلیس از وی خواستار شدند که دوماه در اسلامبول متوقف باشد و از بهر آنکه سفارت فرانسه برایشان ناگوار بود رضا نمیدادند که دولت ایران با فرانسه از در اتفاق و مهربانی باشند و طریق تجارت فراز کنند و از فرانسه سفیری در ایران متوقف باشد و از نیک و بد در میان دولتها سخن کند و توقف میرزا محمد علیخان را در اسلامبول از پی آن می جستند که تدبیری اندیشیده باشند که اولیای دولت ایران حکمی بنفع وزارت او صادر کنند».

ص ۱۹۴ ج ۲

۶۱- برگهای ۲۰۹ و ۲۱۰ ج ۲۲ مکاتبات سیاسی ایران.

نه تنها حامل عهدنامه مصوبه نبود بلکه دستخطی از شاه همراه داشت که به میرزا محمدعلیخان دستور داده شده بود بیش از پانزده روز در اسلامبول نماند^{۶۲} و میرزا محمدعلیخان، ناگزیر به تهیه مقدمات حرکت خود پرداخت. وزرای مختار روس و انگلیس چون از تصمیم میرزا محمدعلیخان آگاه شدند بدست و پا افتادند و بطوریکه مؤلف ناسخ التواریخ نوشته است، نامه‌ای با نوشتند که «تا کنون ما از قبل خود خواستار بودیم و پذیرفتار نشدید، اینک از قبل دولت خواهش میکنیم که دو ماهه در اسلامبول توقف کنید. میرزا محمدعلیخان در جواب گفت که شما رضا ندهید که من حکم دولت خویش را فرو بگذارم و مورد عتاب و عقاب آیم. روز دیگر کار بر آن نهادند که در سرای تیتوف^{۶۳} انجمن شوند و در این امر سخن کنند روز دیگر که مجلس آراسته گشت میرزا محمدعلیخان احکامی که از کارداران دولت داشت ظاهر ساخت و مکشوف افتاد که جز سفارت فرانسه داخل هیچ امری نتوان شد.^{۶۴}

با این مشکلات، میرزا محمدعلیخان در ۱۴ رمضان (۲۶ اوت) ۶۵ با کشتی کوویه بطرف پاریس حرکت کرد و خبر حرکت او چون به کلنل شیل Sheil و پرنس دالگوروسکی وزرای مختار انگلیس و روس رسید، برآشفتنند و یادداشتی متفقاً به حاجی میرزا آقاسی فرستادند و در آن، از رفتار دولت ایران که ایشان را آنچنان اغفال کرده بود، سخت کله کردند^{۶۶}. ولی بهر حال، میرزا محمدعلیخان در بندر تولون Toulon بخاک فرانسه وارد گردید و در آنجا با احترامات و تشریفات شایسته‌ای نظیر آنچه بموجب مقررات دولتی برای یک مارشال

۶۲- برکهای ۱۷۶ و ۲۱۳ و ۲۱۴ معان مجموعه.

۶۳- وزیر مختار روسیه در دربار باب عالی.

۶۴- ص ۱۹۴ ج ۲ چاپ نگارنده.

۶۵- برگ ۲۳۰ ج ۲۲ مکاتبات سیاسی - ناسخ التواریخ نوشته است میرزا محمدعلیخان

۲۷ روز در اسلامبول بود. ص ۱۹۴ ج ۲

۶۶- برگ ۲۳۰ ج ۲۲ مکاتبات سیاسی.

فرانسوی بعمل می آید از او استقبال شد^{۶۷} و از آنجا با همراهان خود در هفتم شوال ۱۲۶۳ (۱۸ سپتامبر ۱۸۴۷) پاریس رسید.

در پاریس، مهمانخانه رن Hotel du Rhin واقع در میدان واندوم Vendome را برای اقامت او تعیین کردند^{۶۸} و آبه دسگرانژ Abe Desgranges که آشنائی و وقوف کامل بزبان فارسی و عادات و رسوم شرقی ها داشت برای مهمانداری او معین شد^{۶۹}.

ولی این گونه رفتار و احتراماتی که از طرف اولیای دولت فرانسه نسبت به میرزا محمدعلیخان بعمل آمد، موجب گردید میرزا محمدعلیخان بسبب کم ظرفی، موقعیت شخصی و مسؤولیت سیاسی خود را فراموش کرده، بجای حفظ متانت و وقار، بر تکبر و غرور خویش بیفزاید.

وزیر امور خارجه فرانسه در نامه ای که برای کنت دوسارتیژ فرستاده شرح این سبکسریها را بتفصیل نوشته است و بی مناسبت نیست قسمتی از آنرا در اینجا بیاوریم:

« آقای کنت. من هیچیک از توصیه ها و نظرات شمارا که درباره این سفیر و بخصوص در مورد ضعف نفس او بمن نوشته بودید از نظر دور نداشتم^{۷۰}. محمدعلیخان

۶۷- برکهای ۲۰۵ و ۲۰۶ همان مجموعه: نامه وزارت جنگ فرانسه بوزارت خارجه بتاریخ ۱۰ اوت - بنابر نوشته مؤلف ناسخ التواریخ در تولون «حاکم شهر او را بمکانی تمام در آورد و بفرمود تا طبل سلام بکوفتند و توپهای کشتیهای جنگی را آتش درزدند و عرض راه سه کالسکه حاضر داشت و از دو طرف راه سربازان را بر صف کرد و در منزلی نیکو فرود آورد و بعد از ورود او صاحبان منصب با جامه های نظام بدیدار او آمدند و شب دیگر حاکم شهر، او را بتماشاخانه دعوت کرد». ص ۱۹۴ ج ۲

۶۸- برگ ۲۲۰ ج ۱۱ گزارشها و مدارک سیاسی ایران.

۶۹- برگ ۲۲۶ ج ۲۲ مکاتبات سیاسی ایران.

۷۰- کنت دوسارتیژ در نامه مورخه دوم اوت ۱۸۴۷ خود نوشته بود: «اینک بگذرد جرات میدهم که از عالی جناب تقاضا کنم با سفیر ایران با نهایت لطف و مهربانی رفتار شود و با او از صدر اعظم با تحسین و تمجید گفتگو فرمائید و همچنین در مذاکرات خود از کشور او تعریف بسیار نمائید» (برگ ۱۹۹ ج ۲۲) و نیز در گزارش دیگری بتاریخ آوریل همان سال

بسیار سهل و آسان تحت تأثیر قرار میگیرد و هیچ اقدامی نمی کند مگر بر اثر تلقینات اطرافیان، بخصوص القآت منشی جوان و کم تجربه ای که با او است - چنانکه جهالت و سبکسری و غرور بی حد او موجب شده است سفیر به کارها و اقداماتی مبادرت کند که تأسف آور است و بر اثر همین تلقینات است که سفیر پیش از آنکه بحضور اعلیحضرت پادشاه شرفیاب شود، در مورد چگونگی تشریفات، انتظارات و توقعاتی کاملاً غیر معقول و غیر منطقی داشت. او میخواست هنگامی که بحضور شاه شرفیاب میشود، چون رسم و معمول در فرانسه سفر را از نشستن در حضور شاه منع کرده است، شاه هم بایستد و یا اگر شاه نمی ایستد او هم بنشیند. مسجود گرانزه او را متوجه ساخت که هر کشور رسوم و آداب و عاداتی خاص خود دارد و سنن و تشریفات هر کشور مخصوص بخود آن است. سفرای خارجی هنگامی که بحضور پادشاه فرانسه میرسند و استوارنامه های خود را تقدیم می نمایند در برابر پادشاه که نشسته است، می ایستند و جز این نباید کرد ولی بموقع خوردن شام و یادرنمایشهایی که در دربار برپا میشود و ایشان دعوت داشته باشند، میتوانند نشست و حال آنکه در دربار ایران بنحو دیگریست ولی میرزا محمدعلیخان در ادعای خود اصرار می ورزید و میگفت اگر پادشاه باید او را نشسته بپذیرد و او بایستد پس این قرار در آینده برای سفرای فرانسه هم که بایران می آیند باید ملحوظ گردد و سفر

بقیه از صفحه دو برو

درباره تاریخچه زندگی میرزا محمدعلیخان و صفات و اخلاق و تحصیلات و خانواده او مطالب مفصلی نوشته است. (از برگ ۷۳ تا ۷۸ ج ۲۲) که در جای خود قسمتی از آنرا نقل خواهیم کرد.

در جلسات رسمی حق نشستن در حضور پادشاه ایران را نداشته باشند.

چون این توقع هم با اساس و منطقی تر از توقع اولی نبود، ناگزیر باو گفته شد که او در این سفر مأموریتی برای عقد قراردادی در زمینه تشریفات پذیرائی سفر ندارد. علاوه اگر چنین قراری گذاشته شود تصور می رود موضوع عهدنامه مودتی که بالفعل مورد بحث و بین دو دولت در حال انتقاد است در بوته اجمال بماند زیرا نماینده پادشاه فرانسه که در تهران است اگر نتواند از همان حقوق که نمایندگان سایر دول برخوردارند، بهره مند گردد، بدون تردید در ایران نخواهد ماند ...

بعد از این پاسخ، میرزا محمد علیخان دست از اصرار و دعوی خود برداشت و برای شرفیابی بحضور اعلیحضرت عازم کاخ کمپی یمنی Compiègne گردید.^{۷۱}

۷۱- برگ ۲۲۶-۲۲۷ ج ۲۲ - مؤلف ناسخ التواریخ این داستان را بنحو دیگری ضبط کرده و این است قسمتی از مندرجات آن کتاب: «... مسیو کیزو، کلمه ای چند از میل خاطر پادشاه بدیدار او بگفت. محمد علیخان در پاسخ گفت که هر گاه ما در پیشگاه شاهنشاه ایران حاضر می شویم جامه ای درمی پوشیم که آن خاص حضور است و چون میان دولتین اتحاد حاصل است در این حضرت نیز با آن جامه حاضر خواهم شد. دیگر آنکه سرتیج [منظور کنت دو سارتیو است] ایلچی فرانسه که در ایران اقامت دارد در حضرت پادشاه رخصت جلوس دارد مرا نیز اجازت نشستن میباید. مسیو کیزو نیم ساعت مهلت نهاد و پادشاه خویش را دیدار کرده باز آمد و پاسخ چنین آورد که لوی فیلیپ میفرماید که سفیر ایران در مجلس نخستین چنان با مادر آید که بر پادشاه ایران درمی آید و از این پس در هر مجلسی اجازت نشستن از بهر اوست. میرزا محمد علیخان عرض کرد امروز با دیگر روزها بیسنتی ندارد. اگر امروز مرا اذن جلوس نیست هیچ روز نخواهم نشست. دیگر باره مسیو کیزو بدرگاه رفته اذن جلوس او بیاورده. (ص ۱۹۵) و چون این شرح را با مندرجات نامه وزارت خارجه فرانسه که به سفیر خود در تهران نوشته است و بالطبع برخلاف حقیقت نمیتواند بود، مقایسه کنیم باین نتیجه میرسیم که میرزا محمد علیخان در بازگشت بایران بمنظور اینسکه در انظار اولیای ایران شخصیت و اهمیتی برای خود کسب کرده باشد، حقایق قضیه را بخلاف جلوه داده و مؤلف ناسخ التواریخ هم که همزمان با او بوده بیانات و دعاوی او را بکمان صحت و اعتبار، عیناً نقل نموده است.

با وجود این احوال، چون دولت فرانسه در سیاست بازرگانی خود به برقراری ارتباط تجارتمی با ایران و مشرق علاقمند بود، این سبکسریها و بدادائیها و همچنین این رفتار تکبرآمیز میرزا محمد علیخان را نادیده گرفت و با احترام و تشریفات شایان توجهی از او پذیرائی نمودند بقسمی که در روزی که میرزا محمد علیخان برای تقدیم استوارنامه خود بحضور پادشاه فرانسه میرفت (۱۶ شوال مطابق با ۲۷ سپتامبر) دو کالسکه از کالسکه‌های سلطنتی که هر يك با هشت اسب کشیده میشد و بطرز بسیار عالی و مجللی تزئین شده بود برای بردن سفیر فرستادند و سفیر با پسرش عبدالوهاب خان و دو نفر از کارمندان تشریفات وزارت امور خارجه و آبه دکرانتره و يك افسر از گارد مخصوص در کالسکه اول و بقیه اعضاء سفارت بانفاق موسیو ویدال Vidal مترجم سفارت فرانسه که از تهران با سفیر آمده بود در کالسکه دوم سوار شدند و در پیشاپیش کالسکه‌ها دو صفا از سربازان سواره نظام حرکت می‌کردند و با این تشریفات به قصر کمپی‌ینی رفتند.

در مدخل کاخ، دو گروهان پیاده و يك دسته موزیک، مراسم احترام نظامی بجا آوردند و در حیاط تشریفات کاخ بوسیله گارد ملی و دسته گارد سلطنتی نیز احترامات نظامی بعمل آمد.^{۷۲}

پس از پایان مراسم شرفیابی، میرزا محمد علیخان با کلیه همراهانش بتماشای يك مانور نظامی که در همان حدود ترتیب داده شده بود حضور یافتند و سپس از طرف شاه و ملکه و خانواده سلطنتی نیز با گرمی و محبت پذیرائی شدند.^{۷۳}

بدنبال این تشریفات، عهدنامه بازرگانی که متن و سواد آن پیشاپیش توسط کنت دوسارتیز در تهران تنظیم و بدولت ایران ارائه شده بود به امضا رسید و سرانجام، دو ماه و چند روز بعد، میرزا محمد علیخان از بندر مارسسی بصوب ایران بکشتی نشست.^{۷۴} ولی در اسلامبول چاپاری از ایران

۷۲- برك ۲۲۱ ج ۱۱ گزارشها و مدارك سیاسی.

۷۳- برك ۲۲۶ ج ۲۲ مكاتبات سیاسی ایران.

۷۴- در ۲۵ ذی حجه ۱۲۶۳ مطابق با ۴ دسامبر ۱۸۴۷: برك ۲۵۹ ج ۲۲ مكاتبات سیاسی.

رسید و عهدنامه ای را که میرزا تقیخان وزیر نظام (امیر کبیر بعدها) در ارزنة الروم با دولت عثمانی بسته بود باو سپرد که باکارداران دولت عثمانی مبادله نماید.^{۷۵}

در اسلامبول ، بار دیگر ضعف نفسی که در میرزا محمد علیخان بود ، کار خود را کرد باین معنی که بنا بر نوشته میرزا جعفر خان مشیرالدوله ، نمایندگان روس و انگلیس چهار هزار تومان رشوه باسم جایزه سلطانی باو داده باصرار و ابرام نوشته موافق دلخواه دولت عثمانی از او گرفتند.^{۷۶} و این نکته را لسان الملك نیز عیناً در ناسخ التواریخ ضبط کرده است .^{۷۷} و چون این دو نوشته را با یادداشتهای کنت دوسارتیز که در شرح احوال میرزا محمد علیخان نوشته است تطبیق کنیم به صحت مندرجات آنها پی می بریم . سارتیز در مورد میرزا محمد علیخان نوشته است :

میرزا محمد علی خان بهیچ دسته ای بستگی ندارد ولی بی کمان از هیأت های خارجی و اشخاصی که بقام او احتیاج داشته اند تعارفات و پولهای می گرفته است همچنانکه میرزا ابوالحسن خان وزیر امور خارجه سابق و حاجی میرزا آقاسی از این گونه پیشکش ها و تعارفات گرفته اند و میگیرند . اما نمیدانم که بسبب این ارتشاء و فساد زیانی بحال کشور و دولتش مترتب شده باشد و بهمین سبب هم اعتقاد کامل دارم در موقعیتی مخصوص که الحال در پاریس دارد رفتار او هرگز مضر باحوال فرانسه نخواهد بود .^{۷۸}

۷۵ - ناسخ التواریخ ج ۲ ص ۱۹۶ .

۷۶ - ر.ک به متن رساله تحقیقات سرحدیه مندرج در شماره ۱ سال دوم مجله بررسیهای تاریخی ص ۱۴۱

۷۷ - صفحه ۱۹۷ ج ۲

۷۸ - برگ ۷۵ ج ۲۲ مکاتبات سیاسی ایران - سارتیز در پایان شرح حال میرزا محمد علیخان چنین اضافه کرده است : «میرزا محمد علیخان بهیچوجه مورد محبت و توجه روسها نیست زیرا از آنها غویش نمی آید اما بدون آنکه علاقه خاصی هم نسبت بانگلیسی ها داشته باشد بیشتر تمایلش بجانب آنهاست .» برگ ۷۶ همان مجموعه .

و از اینجا میتوان نتیجه گرفت که احتمالا میرزا محمد علیخان در پاریس هم پس از انعقاد عهد نامه بازرگانی، از پیشکشها و تعارفات دولت فرانسه کامی شیرین کرده است و از جمله، قدر مسلم اینکه کلیه مخارج او و همراهانش در مدت اقامت در فرانسه و همچنین هزینه رفت و آمد او از اسلامبول تا فرانسه و بالعکس را دولت فرانسه داده بود^{۷۹} و بالنتیجه مبلغ هفت هزار تومانی که دولت ایران برای خرج سفر او داده بود خواه ناخواه برای وی باقی مانده است.

اما با تمام این احوال، باید دانست آنچه از عهدنامه مزبور انتظار میرفت بالاخره بدست نیامد زیرا تساهل دولت فرانسه در مبادله عهدنامه که قرار بود در ظرف ششماه مبادله شود، موجب شد فرصت های مناسب از دست رفت، باین معنی که عهدنامه مزبور تا ماه محرم ۱۲۶۴ (دسامبر ۱۸۴۷) بعللی که در مدارک رسمی شرح داده نشده^{۸۰} بدست فراموشی سپرده شد تا اینکه بر اثر یادآوریه های مکرر کنت دوسارتیژ دولت فرانسه در اواخر دسامبر هیأتی را بریاست دانو Dano نامی که خود او برای منشی گری سفارت فرانسه در ایران تعیین شده بود مأمور بررسی و تحقیق بیشتر درباره امکانات بازرگانی فرانسه با ایران و چگونگی بهره برداری از مفاد قرارداد مورد بحث نمود و دانو با این مأموریت بصوب ایران حرکت کرد^{۸۱} اما هنوز بایران نرسیده بود که انقلاب فوریه ۱۸۴۸ در فرانسه وقوع یافت و حکومت پادشاهی در آن کشور به جمهوری تبدیل شد.

در تهران، کنت دوسارتیژ، با آنکه در بادی امر با حرارت بسیار میگفت «او هرگز جمهوری را برسمیت نمی شناسد و هزار بار ترجیح میدهد خود

۷۹- برك ۲۲۰ ج ۱۱ گزارشها و مدارک سیاسی ایران.

۸۰- تنها اقدامی که در این فاصله مدت صورت گرفت تغییر مقام کنت دوسارتیژ مأمور فوق العاده فرانسه بود که از ۲۴ نوامبر به مقام وزارت مختاری ترفیع یافت (برگ ۲۵۲ ج ۲۲ مکاتبات سیاسی) و بدین ترتیب دولت فرانسه در تهران دارای سفارتخانه دائمی شد.

۸۱- برك ۱۱۴ ج ۱۰ گزارشها و مدارک سیاسی.

را نوکر و خدمتگزار لوئی فیلیپ بداند تا مامور عالیقدر جمهوری،^{۸۲} ولی خیلی زود تغییر عقیده داد و پرچم سه رنگ جمهوری فرانسه را بر بالای عمارت سفارت فرانسه در تهران برافراشت.

گزارش جامعی که دانو از بررسی ها و تحقیقات خود بیاریس فرستاد^{۸۳} و بعد هم نامه های متوالی سارتیز که در خصوص بلا تکلیفی خود مینوشت بالاخره موجب شد دولت جمهوری فرانسه پس از فراغت از مسأله انقلاب دوباره بفکر تجارت با ایران بپفتد و باین نظر نهدنامه مورد بحث را برای تشریفات مبادله با تحف و هدایائی بوسیله مسیو دانو ارسال داشت^{۸۴} ولی هنگامی به تهران رسید که محمد شاه روز پیش در گذشته بود (ششم شوال ۱۲۶۴ قمری = ۵ سپتامبر ۱۸۴۸) و ناصرالدین شاه در معیت میرزا تقی خان امیر کبیر بسوی تهران میرفت.

دانو خود را به تمریز رسانید ولی میرزا تقی خان بجهانه اینکه زمان مناسب نیست و شاه در حال حرکت به تهران است بعلاوه هنوز از روابط شاه مرحوم با حکومت جمهوری فرانسه اطلاعی ندارد او را نپذیرفت^{۸۵} و در تهران هم چون استوارنامه ای از جانب دولت جمهوری برای سارتیز نرسیده بود، کنت دو سارتیز هر قدر تلاش می کرد خود را نماینده دولت جمهوری بشناساند، میرزا تقی خان زیر بار نمیرفت.

در این گیرودار بمناسبت جلوس ناصرالدین شاه قرار بود تعدادی نشان و امتیاز به سفرای دولت های خارجی مقیم تهران داده شود. کنت دو سارتیز هم در این ماجرا سعی و تلاش بسیار می کرد باو نیز نشانی اعطا شود و چون از دریافت نشان مأیوس شد در حال خشم، نشانی را که محمد شاه باو داده بود برای دولت ایران پس فرستاد و این امر موجب رنجش دولت ایران از او گردید و تصادفاً در همین روزها استوارنامه او از طرف رئیس جمهور

۸۲- رساله چاپی دیپلماسی فرانسه در ایران، ص ۱۰۰ بفرانسه که نه نام مؤلف و نه اسم ناشر آن معلوم است.

۸۳- متن این گزارش از برگ ۱۲۲ تا ۱۳۱ جلد ۱۰ گزارشها و مدارک سیاسی موجود است.

۸۴- برگ ۲۸۳ ج ۲۲ مکاتبات سیاسی و ص ۱۱ رساله دیپلماسی فرانسه.

۸۵- ص ۹ دیپلماسی فرانسه در ایران.

فرانسه رسید و روزی که برای تقدیم استوارنامه خود بحضور ناصرالدین شاه رفت، هنگامی که شاه نامه او را پس میداد، سارتیز پیش رفت تا آنرا از دست شاه بگیرد ولی ناصرالدین شاه دست خود را پس کشید و نامه را به او نداد و به رئیس تشریفات دربار سپرد و این عمل رنجش باطنی شاه را نسبت به سفیر فرانسه نشان میداده.^{۸۶}

پس زین تاریخ، کنت دوسارتیز هر اندازه برای بتصویب رساندن عهدنامه منعقدۀ تلاش کرد بجائی نرسید و امیرکمیر در پاسخ او گفته بود: «این عهدنامه بین پادشاه سابق ایران و دولت سلطنتی فرانسه بسته شده و اینک رژیم حکومت فرانسه تغییر کرده است. بهتر است بنشینیم و عهدنامه ای که منافع طرفین را متقابلاً محفوظ بدارد، مشابه همان قراردادی که ایران با دولت بلژیک بسته است، بنسجیم»^{۸۷} و بدین نحو، دولت ایران به کنت دوسارتیز فهمانید دیگر او در دربار ایران، آن مقام و موقعیت را ندارد که بتواند سیاست سابق خود را تعقیب نماید.

کنت دوسارتیز که در وضع ناگواری قرار گرفته بود در ۴ جمادی الاخره ۱۲۶۵ (۲۷ آوریل ۱۸۴۹) اتمام حجتی از طرف دولت فرانسه بانضمام سواد موافقتنامه دولت ایران با انعقاد قرارداد مزبور بدولت ایران فرستاد ولی دولت ایران بدان ترتیب اثری نداد و سارتیز بالنتیجه از تهران خارج شد و انتظار داشت که دولت ایران او را فراخواند و بهمین جهت از تهران قاطر ابوزان را در ظرف چهارماه طی کرد.^{۸۸}

بدین ترتیب قراردادی که پس از سه سال تلاش و کوشش نماینده فرانسه (از شعبان ۱۲۶۰ تا شعبان ۱۲۶۳ قمری) بمرحله انعقاد رسید با تمام اهمیت و

۸۶- ص ۱۱ و ۱۲ دیپلماسی فرانسه در ایران.

۸۷- ص ۱۲ همان کتاب - دریک گزارش سیاسی که پنج سال بعد از این وقایع تنظیم گردید، در خصوص قبول نشدن این قرارداد نوشته شده است: «مخالفات های شدید و محرمانه دروس وانگلیس مانع اتمام کار این قرارداد شده». (برک ۳۰۳ ج ۹ گزارشها و مدارک سیاسی) و در دستور العمل سیاسی که در محرم سال ۱۲۷۱ قمری (سپتامبر ۱۸۵۴) به مسیو بوره Bourée وزیر مختار فرانسه در ایران داده شده نیز همین مطلب را می بینیم (برک ۹ ج ۲۵ مکاتبات سیاسی).

۸۸- برک ۳۰۳ ج ۹ گزارشها و مدارک سیاسی و برک ۹ ج ۲۵ مکاتبات سیاسی.

ارزشی که برای دولت فرانسه می داشت بر اثر تساهل، آن دولت و بعد هم بی ظرفی، جاه طلبی و شتابزدگی همان نماینده و از ظرفی به سبب بیداری و دوران دیشی خاص امیر کبیر بدست فراموشی سپرده شد و بطلان آن، نقش مهم سیاستمدار و يك فرد منتخب جامعه و دولت را در تاریخ روابط بین المللی بار دیگر بشبوت رسانید.

مقدمه :

ارزش علمی تحقیق در باره
چگونگی و تاریخ پیدایش خط
و باز شناخت قوم و ملتی که مبدع
و مخترع آن بوده است بیش از
آنست که بتوان در چند صحیفه
بیان و عیان ساخت.

در این مقدمه بحد مقدور
مختصری بعنوان سر آغاز و
بیان مقصود متذکر است. اگر
بنظر تحقیق و واقع بینی بنگریم،
اختراع خط برای بشریت در
زمان خود آن اندازه ارزش و
اعتبار داشته است که امروز
تسخیر سیارگان سما و مسافرت
بکرات و فضا دارد. آنگاه
میتوانیم بهتر و بیشتر بارزش و
اهمیت این اختراع شکرف
پی ببریم که منصفانه قضاوت کنیم

ایران

محمد مدن جهکان

بقلم

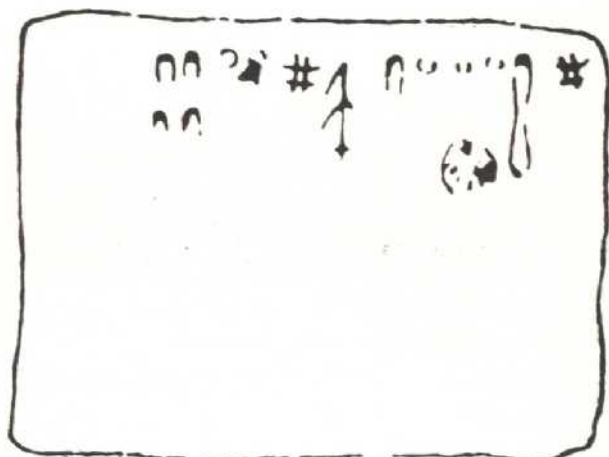
رکن الدین همایون فرخ

و بدانیم که همه ابداعات و ابتکارات و اکتشافات بشر مدیون و مرهون اختراع و پیدایش خط بوده است. اگر بشر، موفق با اختراع خط نشده بود، مسلماً به اختراع خط ریاضی (شماره نویسی) که آنهم گونه ای خط بوده است توفیق نمی یافت، و اگر این توفیق برای اودست نداده بود بدیهی است نمی توانست محصول تجربیات و تفکرات هفتاد قرن خود را مدون و منظم سازد تا در اثر مرور این تجربیات هر نسلی با احاطه و در دسترس داشتن پژوهشهای نسلهای گذشته بدانش های تازه تری راه یابد و دست یازد و بر آنها نیز بیفزاید و نتیجه آن اختراعات و اکتشافات کنونی گردد با این توضیح، اصل، پیدایش و اختراع خط بوده و فرع آن، اینهمه ابداعات و ابتکارات.

با پژوهش و ژرف نگری توان دانست که عامل اساسی و اصلی فرهنگ و مدنیت بشریت، خط و ریاضیات است.

بطوریقین، اگر نیاکان ما موفق با اختراع خط و پی بردن بدانش ریاضی نشده بودند، راه ورود ما به بهشت دانش مسدود مانده بود و همچنان در زندگی بدوی اسیر و درگیر بودیم. نمونه زنده این حقیقت روشن توجه بزندگانی اقوام بدوی موجود در کره زمین است. این اقوام و قبائل که هنوز هم در قسمتی از استرالیا و جزایر جاوه و سوماترا و کرانه های آمازون و قسمت هایی از آفریقای مرکزی زندگی میکنند، همه از خانواده بشرند و در سرنوشت خاندان بشری بانیاگان مایکسان بوده اند (تحت هر شرایط و نظریه) زمانیکه بشر از نظر صوری تکامل یافت و از عصر حجر بدرآمد، این اقوام وحشی امروزی نیز آن زمان با آنان هم پایه همان راه را پیموده اند. دلیل بارز این واقعیت، آشنائی این قوم باتیرو کمان و زندگانی قبیله ای و قومی است، نیاکان مان نیز زمانی مانند این قبائل بصورت قبیله زندگی میکرده اند و تمدن آنان در سطح تمدنی بوده است که امروز قبائل وحشی دارند. قبائل وحشی در اثر بی اطلاعی از خط و عدد نویسی، فرهنگ زبانیشان بیشتر از هزارواژه نیست و تنها میتوانند بشماره انگشتان دست و پایشان از دانش ریاضی آگاه باشند. اینست که هم چنان در همان سطح ده هزار قبل باقی مانده اند.

نیاکان مادر اثر آگاهی به رمز خط بشاهراه ترقی رهبری شدند. متفکران



مكس شماره ۱ - صورت حساب ، از تبة سيلك - پارتكنند - ماد جنوبي مربوط به هزاره سوم .



عكس شماره ۲ - مهره‌های استوانه‌ای مخطط به خطوط علامتی، مكشوفه از تپه مارلیك .

و شیوخ قوم آنچه تجربه میآموختند و می‌اندیشیدند، می‌توانستند ثبت کنند و همین ثبت اندیشه‌ها بمرور بنیان علوم و دانشها را گذاشت و طی چند هزار سال آزمایش و تجربه و بهره‌مند شدن در تجربیات نسل‌های گذشته بنیان فرهنگ و دانش امروزی پی‌ریزی شد. اینجاست که به حق باید گفت: «مادر همه دانشها و پدیده‌ها خط بوده است».

بنابراین هر قوم و ملتی که در اختراع خط و آگاهی بر ریاضی پیش‌گام و پیش‌آهنگ بوده است بر جامعه بشری حقی بزرگ دارد و به جاست جامعه بشری این ملت پیشرو را بشناسد و پاسش بدارد و او را پدر تمدن و دانش جهان بخواند.

چرا تا امروز درباره شناخت این قوم و ملت پژوهش کافی نشده است؟

باید گفت تحقیق درباره ملل قدیمه و تمدنهای گذشته، بمعنی واقعی و اساسی از قرن هفدهم میلادی آغاز گردیده و بمرور این دانش نوره کمال را پیموده است. گرچه ابوریحان بیرونی در اواخر قرن چهارم هجری دست به تحقیق درباره خط زده بود لیکن بعلمت فقد و سائل تحقیق بدیهی است که پژوهش‌های او نمی‌توانست صد در صد مقرون به حقیقت باشد. در زمان ابوریحان بیرونی و ابن ندیم از تمدنهای گذشته جز افسانه‌هایی در خاطرها بجا نمانده بود و کاوش باستان‌شناسی آنهم از طریق علمی عملی نمی‌بود.

محققان و دانش‌پژوهان غرب از اواخر قرن هفدهم در تحقیق علمی و کاوشهای باستان‌شناسی پیش‌گام بوده‌اند و چون در اثر تحقیق و تجسس و پژوهش دریافته‌اند که ملل غرب پایه‌گذار خط و دانش ریاضی نبوده‌اند و در آن سهمی نداشته‌اند و در نتیجه از این رهگذر افتخاری نصیب و بهره ایشان نمی‌گشت شور و شوقی در راه این تحقیق نشان نداده‌اند گرچه در باره خط لاتین تحقیقات بسیار کرده‌اند و همچنین شك نیست که اروپائیان بوده‌اند که راه و رمز خواندن خطوط «مرد» - فراموش شده، ملل دیگر را کشف کرده‌اند و در باره خطوط باستانی اقوام و ملل تحقیقاتی ارزنده کرده‌اند و از این راه حقی بزرگ به گردن محققان قرون بعد دارند. لیکن این تحقیقات بهیچوجه و هیچگاه در راه شناختن ملت

مبتکر و مبدع خط نبوده و تنها در باره صرف و نحو و اشتقاق و جمله بندی، صدای حروف، تعداد حروف، مشابهات حروف و صور گوناگون آنها و این قبیل مسائل به تحقیق پرداخته اند.

بر اساس نوشته های موجود میتوان گفت که اروپائیان در باره خط اطلاعات کهنی ندارند و تا کنون هیچگونه سند و مدرک علمی ارائه نشده است که محققان اروپائی چه در گذشته و چه حال در آن از مخترع خط نام و نشانی بدست داده باشند.

محققان و نویسندگان ایرانی و عرب بمراتب بیشتر از اروپائیان در باره خط تألیفات و آثار دارند و بخصوص در رشته علم تجوید و ارتباط آن با خط آثار گوناگونی در زبان فارسی و عربی موجود است، در حالیکه از قرن هفدهم به بعد در اروپا این نظریه به تبعیت از نظرات دانشمندان ایران و عرب کم کم ظهور کرد. محققان اروپائی بر اساس این زمینه کوشیده اند که ثابت کنند الفبای عربی هم از روی حرکات لب و زبان و جهاز صوتی و ادای صداها اختراع شده است لیکن این کوششها بی نتیجه و بی حاصل ماند و مورد توجه صاحب نظران قرار نگرفت زیرا مبنای آن بر اساس تعصب و نظر و اغراض خاصی نهاده شده بود. هم چنین محققان اروپا زمانی کوشش داشتند که این نظریه را عمومیت دهند مبنی بر اینکه الفبای حرفی را بازار گانان فنیقی از روی خط نقشی مصری ساخته اند.

اروپائیان در مورد پیدایش خط لاتین معتقدند که شخصی کادموس نام این خط را از دیگر ملل آموخت و با تغییر و تحولی آنرا بیونان ارمقان برد. بنا بر این خود معترفند که خط را از ملل دیگر آموخته اند و در این پدیده و اختراع مقلدند نه مبتکر.

در این گزارش مختصر نظراتی که از طرف محققان اروپا در باره چگونگی و پیدایش خط اعلام شده است بطور اختصار آوردیم و بجاست نتیجه نظرات آنها را نیز متذکر شویم ما حاصل و نتیجه تحقیقات آنها در یک جمله مختصر و موجز چنین است:

« تاریخ پیدایش خط و قومی که آنرا ساخته است و نیز مبتکر و مخترع خط حروفی، تاکنون شناخته نشده و در حقیقت برای محققان هم چنان در برده ابهام باقی و لاینحل مانده است » .

باید گفت علت لاینحل ماندن این تحقیق و پی نبردن به حقیقت بیشتر در اثر بدست نداشتن مدارك و اسناد لازم و راهنما بوده است. لیکن اینك خوشبختانه طی ده سال اخیر با کوششهای پی گیر و دقیقی که در خاور میانه و آسیای مرکزی و قسمتی از هندوستان انجام گرفته آنگاه اسناد و مدارك قابل توجهی بدست آمده است که میتواند برای حل این مسأله غامض و گنگ بسیار مؤثر و سودمند و رهنمون باشد.

نویسنده این مقاله بر اساس آثار و مدارك و اسناد بدست آمده و هم چنین با استفاده از آثار و اسنادی که پیش از این در اختیار محققان بوده و نظرات و تحقیقاتی که در گذشته توانسته است راهی بسوی حقیقت از میان تاریکیها بگشاید و زمینه را بر اساس تحقیقات وسیع تری آماده سازد، تحقیقات ویژه و هشتمانی بعمل آورده است که در دو بخش آنها را طرح و در معرض مطالعه و مذاقه علاقه مندان به تحقیق در این رشته قرار میدهد .

پیش از طرح موضوع لازم است اشاره ای به نظرات گذشتگان و محققان درباره چگونگی پیدایش خط بشود و سابقه ذهنی بدست آید تا خوانندگان ارجمند مستحضر باشند که تا این زمان عقیده محققان در این باره بر چه مبنایی بوده است . اکثر محققان معتقدند که ملت مبدع و مبتکر خط نقشی و علائمی چینیها بوده اند و این نظر بر آن پایه است که چینیها بنا بر اسنادی که بدست دارند بر اساس افسانه ای ادعا میکنند که خط نقشی و تصویری آنها در آغاز هزاره سوم پیش از میلاد بوسیله یکی از پادشاهان چین ابتکار و اختراع شده است . لیکن کهن ترین سندی که از خط نقشی بدست دارند متعلق بدوران سلطنت پادشاهان بن (Yin) است که در حدود قرن یازدهم پیش از میلاد سلطنت میکرده اند.

گروهی دیگر عقیده دارند که نخستین خط تصویری و نقشی را مصرها

وجود آورده اند و ملل دیگر از آنها اینگونه خط را آموخته اند. و خط حرفی را هم بازرگانان فنیقی از روی خط نقشی مصری اختراع کرده بودند. دانشمند پارسی بولسار نیز نظریه ای درباره پیدایش خط اوستائی اعلام داشته است که قابل توجه و درخور مطالعه است.

تحقیقاتی نیز اسقف دیاسوردولاندا از کتاب درینگر بدست میدهد که نتیجه مطالعاتی است درباره خط نقشی و علائمی دو قوم مایا و آرتنگ در آمریکای مرکزی.

اینک با بدست آمدن خطوط علائمی و نقشی که در کاوش های باستان-شناسی اخیر ایران بدست آمده است و توجه بقدمت این خطوط باید گفت نظرات محققان گذشته مردود است زیرا:

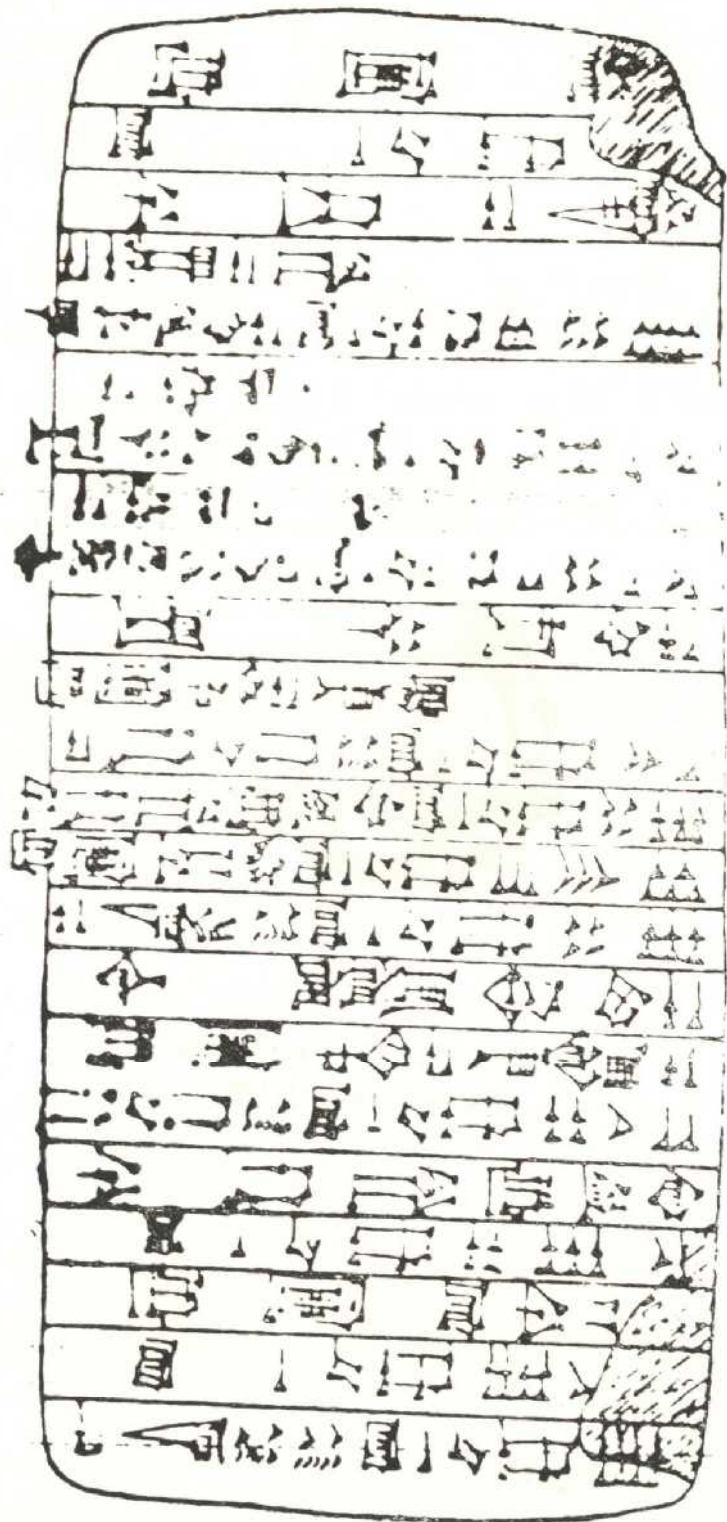
چینی ها مدعی اند که در آغاز هزاره سوم با اختراع خط نقشی توفیق یافته اند. حال اگر آثار بدست آمده مخلوط در ایران به هزاره پنجم پیش از میلاد برسد آیا مسلم نیست که چینی ها این خط را پس از اینکه دو هزار سال در ایران رایج بوده از ایرانیها آموخته اند؟ بخصوص با توجه بداستانی که از پیدایش خط خود یاد می کنند و آنرا به یکی از پادشاهان باستانی خود منسوب میدارند و مشابهت و همانند بودن این داستان با داستان ایرانیها درباره تهمورث که خط را از دیوها فراگرفت و سپس به همه جهانیان آموخت.

با تجسس و کاوش در می یابیم که در میان هیچیک از ملل راجع به پیدایش خط و تاریخ آن نه تنها سند و روایتی نیست بلکه تنها ایرانیها هستند که درباره پیدایش خط داستانهای باستانی دارند و درباره مخترع و مبتکر آن سخن گفته اند.

آیا همین توجه و سابقه کهن درباره پیدایش خط در ایران نمیتواند ما را به حقیقتی رهنمون باشد؟ چگونه ممکن است ایرانیها در سه هزار سال قبل از این درباره مخترع خط و قوم و ملتی که خط داشته است بدون واقعیت و حقیقت سخن گفته باشند؟ گر این گزارشها فقط افسانه بوده پس چرا ملل دیگر از دیرباز چنین افسانه ای ندارند؟ و حتی بصورت افسانه ملی هم متوجه و متذکر خط و مخترع و مبدع آن نشده اند؟ هنگامی این افسانه در ایران جلب



عکس شماره ۳ - مهره های استوانه ای
مکشوفه از تپه های مارلیک



عکس شماره ۴ - خط - و مری - میخی مربوط به

اول هزاره دوم قبل از میلاد

توجه میکنند که آنرا با قدمت خط و آثار مخطوط بدست آمده بسنجیم و همبستگی میان قدمت و دیرینه گی آثار مخطوط را معیار کار و تحقیق قرار بدهیم. درباره تهمورث شاه يك افسانه و يك سند تاریخی بدست داریم که در بخش اول این مقاله به نقل آنها خواهیم پرداخت.

اما درباره اینکه آیا مصری‌ها واقعاً و حقیقتاً مبدع و مبتکر خط نقشی و علائمی (هیرو گلیف) بوده‌اند باید گفت. با تحقیقاتی که در این مقاله انجام یافته نشان داده شده است که بر اساس حفاریات و کاوش‌هایی که در بین‌النهرین و مصر انجام گرفته و آثاری که بدست آمده است ثابت شده که در اواخر هزاره چهارم پیش از میلاد، کاسی‌های ایرانی (کاشی‌ها) با سیاه‌پانی که بساز و برک نوین جنگی که تا آن زمان هیچک از ملل آنچنان ساز و برگ نظامی نداشته‌اند به بابل تاختند و پس از تصرف بابل در حدود ۹ قرن در آنجا فرمان راندند و از آنجا بشمال آفریقا (مصر) نیز رفتند و از طرف دیگر قومی از کاشی‌ها که بنام هیگس‌ها یا هوسس‌ها یا هوسیا که تغییر لهجه یافته نام هوزها که همان خوزها یعنی مردم ساکن خوزستان باشند پس از اینکه فنیقی‌ها را در خلیج فارس منکوب و تار و مار کردند آنها نیز بمصر رفتند و چند قرن در مصر فرمان راندند و بنیان تمدنی پیش‌رفته را در مصر بنیاد نهادند. سایکس نیز این تحقیقات را در تاریخش منعکس ساخته و باین حقیقت معترف است. بنابراین چنانکه در بخش نخست این مقاله خواهد آمد مادها که مبدع و مبتکر خط و کاسی‌ها و خوزها که قبائلی از ماد بودند با خط آشنائی داشتند و وسیله آنها و سومری‌های ایرانی خط به بین‌النهرین راه یافت و آرامی‌ها و آشوری‌ها از آنها خط را آموختند و بوسیله کاسی‌ها، خط نقشی و علائمی به مصر راه یافت و در آنجا بصورتی تکامل یافته رواج گرفت. (عکس شماره ۱۲)

خط حروفی را هم چنانکه در متن بخش اول این مقاله تحقیق کرده‌ایم، ایرانی‌ها بوجود آورده‌اند و خط میخی حروفی از ایشکارات و اختراعات ایرانی‌هاست.

در بخش دوم این مقاله بنام خط پارسی، باستناد تحقیقاتی که در بخش

نخست انجام گرفته درباره خط فارسی کنونی تحقیق شده است که اساس و پایه آن از کجاست و از چه خطی مشتق است و از ساخته های کدام ملت است. آیا در واقع تغییر یافته و یا تکمیل شده خط کوفی است آنچنانکه تا کنون شهرت داشته و بنا بر این نوعی خط سامی و عربی است و یا اساس و پایه و منشاء دیگری داشته است؟

در بخش خط فارسی پس از گذشت یک هزار و سیصد و هشتاد سال نشان داده ایم که خط کنونی نستعلیق اساس و مایه و منشاء آن خط فارسی و ایرانی بوده نه خط عربی و کوفی و خط امروز نسخ عربی هم خطی ایرانی و با اصطلاح خط فارسی است. هم چنین چگونگی تکامل خط فارسی را از قرن اول هجری تا این زمان و شیوه های مختلفی که در این خط وسیله مبتکران ایرانی بوجود آمده و مشاهیر خوشنویسانی که خود صاحب سبک و شیوه بوده اند آنان را بر شمرده ایم تا تاریخی از خط فارسی و چگونگی تکامل آن بدست داده باشیم. از آنجا که خط و ریاضی مادر همه اختراعات و پدید آمده هاست و در حقیقت نخستین سنگ بنای عظیم مدنیت همانست و این سنگ زیر بنای شگرف را ایرانیها پی افکنده و بنیان گذاشته اند، از این روی بجا و بایسته است که این مقاله «ایران مهد تمدن جهان» نامیده شود.

بخش اول - خط ایرانی

«ارزش جهانی هر قوم بستگی بقدمت خدمت»
 «آن ملت بتمدن بشری دارد، تنها، تحقیق»
 «در تاریخ، زبان، خط، هنر و فرهنگ»
 «میتواند معیاری برای این ارزیابی بدست»
 «دهد» (۱)

اساس و پایه تمدن هر قوم و ملتی بر سه اصل استوار است: دین، خط، ریاضی. پژوهش درباره تمدن هر ملتی لازمه اش تحقیق در اطراف دین و خط و دانش ریاضی آن ملت است.

۱ - نقل از کتاب تاریخ کتاب و کتابخانه های شامشاهی ایران بقلم نگارنده نشریه وزارت فرهنگ و هنر - ۱۳۴۵

ملتی که فاقد هر يك از این سه اصل باشد تمدن آن ملت متزلزل و ناقص و مبتدی است. برای بررسی و نشان دادن ارزش جهانی تمدن و فرهنگ ایران پژوهش و تحقیق درباره خط و ریاضیات و دین ایرانیان باستان حائز کمال اهمیت را دارد.

نویسنده در این رساله میکوشد تحقیقاتی را که تنها درباره پیدایش خط در ایران باستان و ایران پس از اسلام بعمل آورده است در معرض مطالعه خوانندگان قرار دهد.

اختراع خط برای بشریت در حقیقت بدست آوردن مفتاح و کلید قفل گنجینه علوم و رموز بوده است. اختراع خط، نخستین و ارزنده ترین گام برای ایجاد بنای عظیم تمدن و فرهنگ جهانی بوده است. بشر با این اختراع شکفت-انگیز توانسته است به ثبت افکار و عقاید و نظرات هزاران سال تجربه و تحقیق خود بهره ور گردد. اینست که باید گفت پیدایش خط بزرگترین گام برای پیشرفت فرهنگ و ادب و هنر بشر بوده است و هر ملتی که در این راه پیش گام و پیش آهنگ بوده است، سهمی بسزا و برجسته در ترقی و تکامل تمدن اولیه جهان داشته است و از همین رهگذر است که محققان و کاوشگران ملل دیگر کوشیده اند تا آنجا که امکان دارد بنحوی از انحاء این اختراع و ابداع شکفت-انگیز را بخود منسوب دارند و خود را در تکامل و یا پیدایش آن سهم سازند.

متأسفانه تا کنون تاریخ تحقیقی کامل ایران در دوران باستان تدوین و تنظیم نیافته و هنوز باید در انتظار کاوش های تازه و بدست آمدن اسناد زنده دیگری بود که قطعاً در روشن ساختن تمدن و فرهنگ ایران باستان بسیار مهم و ارزنده خواهد بود. آن مقدار اسناد و مدارکی هم که تا کنون در آثار کاوش های پنجاه ساله اخیر بدست آمده است متأسفانه در باره آنها تحقیقات و پژوهشهای لازم نشده است، با اینهمه با بدست داشتن اسناد و مدارک پراکنده ای که نویسنده در اختیار داشته است میکوشد از آنها استفاده کند و بدانها استناد جوید و با همین اسناد و مدارک تا حدود امکان در روشن ساختن نکات تاریک تاریخ گذشته ایران و در نتیجه بشریت بکوشد.

فلات ایران، سرزمینی است که مهد مدنیت جهان بوده و این حقیقت روز بروز بر اثر کاوشهای تازه و بدست آمدن آثار و اسناد روشن تر میگردد. دکتر جوزف کالدول رئیس قسمت انسان شناسی موزه ایالتی ایلینوی نیز بانویسنده در این نظر هم رأی است. او نیز میگوید: «مردم فلات ایران همی بسزا در ایجاد تمدن اولیه جهان دارند و منطقه بین النهرین تنها منشاء کلیه ابداعات و کشفیات اساسی نبوده است».

نخستین گامی که بشر برای رهائی از عصر حجر برداشته توفیق در بدست آوردن طریق ذوب آهن بوده است، زیرا بطوریکه خواهیم گفت با وجود آمدن ابزار آهنی راه برای بسیاری از ابداعات و اختراعات که در زندگی بشر مؤثر بوده هموار گردیده است.

ذوب سنگ آهن وسیله آتش انجام گرفته و ملت هائی در این کار توفیق یافته اند که به رمز آتش افروختن پی برده بوده اند و با آتش و نیروی شکر ف آفر حرارت آشنائی داشته اند

آنچه مسلم است و در آن بحثی نیست اینست که ایرانیها نخستین ملتی بوده اند که با آتش دست یافته و بخواص و نیروی مفید آن پی برده بوده اند. گذشته از داستانهای ملی و اساطیری، اساساً آئین مهری و مفی و سپس احترام با آتش در آئین زرتشت بهترین سند و مؤید این نظر است.

بدیهی است آشنائی با آتش و خواص آن و ایجاد آتشگاههای بزرگ آنان را بدوب فلزات رهنمون بوده است. باستان شناسان چک اسلواکی و هیات باستان شناسی آمریکائی که در کرمان بررسی های تاریخی میگردند پس از تحقیق دقیق اعلام داشته اند که نخستین کوره ذوب مس را در جهان ایرانیان ساخته اند.

با اعلام این نظر باید پذیرفت، کسانی که راز و رمز ساختن کوره ذوب فلز را دریافته بوده اند بدیهی است که در ساختن کوره ذوب آهن هم توفیق یافته بوده اند.

ادوات آهنی و مفرغی که در کاوش های نقاط مختلف ایران بدست آمده



عکس شماره ۵ - مهره استوانه‌ای متعلق به انوبانی نی شاهک مادی باللهه ایشثار
متعلق به نیمه دوم هزاره سوم پیش از میلاد.



عكس شماره ۶- پيكره انوباني ني يادشاه لوانئي والهه ايشتارسريل زهاب واين جهان.

است از دیرینه ترین ادوار تاریخی است و هنوز اکتشافات و کاوشهای عمیق در ایران بطور وسیع و علمی انجام نگرفته و گاه گاه بر حسب اتفاق از نقاط مختلف فلات ایران این آثار بدست آمده است.

پیدایش خط در زمان ایران باستان

برای بحث و اظهار نظر درباره پیدایش خط در ایران باستان ناگزیر باید نظری اجمالی بوضع اجتماعی و سیاسی فلات ایران در هزاره ششم قبل از میلاد بیافکنیم و تمدن ایران را در هزاره ششم در نظر آوریم تا زمینه تحقیق و بحث برای اظهار نظر درباره پیدایش خط ایرانی و زمان تقریبی آن آماده شود و در یابیم نظراتی که درباره خط ایرانی تا کنون اعلام و اظهار شده است تا چه اندازه قرین صحت و حقیقت بوده است.

در شمال غربی و فلات مرکزی ایران اقوامی آریائی زندگی میکردند که باستان شناسان آنان را بطور کلی و مطلق ماد میخوانند و می نامند سرزمین ماد بر سه قسمت تقسیم می شده است :

۱- ماد آتروپاتن که همان آذربایجان باشد، ماد آتروپاتن، از شمال غربی به اورارتو (بعدها ارمنستان) و شمال آلبانی و امتداد کرانه های خزر و فواحی پر جنگل کاسپیان - کادوسیان - گلها و قبایل کوچکتر دیگری که امروز طالش - کیلان - مازندران - خرم آباد - شهبوار و دیلمان نامیده میشوند محدود بود و از مشرق بناحیه کوهستانی خراسان ورشته کوههای کوپت (این سرزمین متعلق بیارت های ایرانی بود که خاک ماد را از آسیای میانه جدا میکرد).

بخش کرانه دریای خزر رود های گرگان، و اترک را هیرکانیا میخواندند و قسمت جنوبی سرزمین ماد را کویرلم یزرع فلات مرکزی ایران در بر گرفته بود.

قسمت دوم : پارتا گناماد خوانده می شد و این قسمت شامل اصفهان و قم وری و همدان میگردد.

قسمت سوم : ماد پائین یا میانه که از شمال بجهال البرز و جنوب گوه رود که بموازات زاگرس بجنوب شرقی کشیده می شده است.

در قسمت جنوب شرقی این قسمت هم بیابانهای شوره زار دشت کویر قرار داشت و سمنان و دامغان و قسمتی از همدان و شاهرود تا حدود قزوین را شامل میگردید.^۱

ماد باستانی که همان ماد آتروپاتن باشد در حقیقت قسمتی از قدیم ترین سرزمین فرهنگ و هنر ایران است. ایرانیهایی که در این قسمت زندگی میکرده اند فرهنگ و هنری پیشرفته داشته اند.

ماد باستانی را باید مادر فرهنگ و هنر ایران باستان شعرد بخصوص در بخش کیلان و مازندران و طالش و دیلمان و املشت ورود بارچون ساکنان این نواحی در بنیان گذاری فکر و هنر پیش کام بوده اند و مدنیت این قسمت درخشش و فروغی جهانتاب داشته است.

تاریخ تحقیقی و قطعی و دقیق اینکه ماد باستانی چه زمانی تر کیب یافته و بوجود آمده است ممکن نیست؛ لیکن آنچه را آثار و اسناد موجود تسابت میکند و کاوشهای اخیر بشوئ میرساند اقوام ایرانی این قسمت را باید از قدیم ترین اقوام ایرانی دانست.

تشکیل دولت ماد در قرنهای بعد نباید این توهم را پیش آورد که اقوام ماد همزمان با تاریخ تشکیل دولت ماد بوجود آمده اند. اقوام مادی که باید آنها را قبائل مادی خواند هر يك در نواحی جداگانه و مستقل در محدوده جغرافیائی فلات ایران که قبلا آن را درسه قسمت مجزا نشان دادیم قدرت و اقتداری داشتند و در حقیقت حکومت های محلی بوده اند و ضمناً تمدن هر قبیله با قبیله دیگر تفاوت داشته است، بعضی در سطحی بالاتر و برخی در حدی پائین تر. قرنهای قبائل ماد که همه از يك قوم و ملت بودند در کنار یکدیگر بصورت قدرتهای محلی و کوچک قبائلی میزیستند. لیکن وجود يك دشمن قوی و نیرومند که از غرب سرزمین های آنها بوجود آمده بود و دست به تهاجم و تجاوز میزد، این قبائل را بر آن داشت که بایکدیگر علیه دشمن مشترك آشور متحد شوند و از اینجا حکومت مستقل ماد بزرگ بوجود آمد.

۱- هر تافلند و دیا کونف با این تقسیم موافقت.

پیش از اینکه اتحادیه قبائل ماد، بنام شاهنشاهی ماد تکوین یابد، دی‌پی رستان (دی پورستان - دیورستان - سرانجام طبرستان) مرکز تمدنی عالی و درخشان بوده است و داستانهای تاریخی قومی ایران که بنام اساطیر تاریخی نامگذاری شده باین تمدن درخشان اشاراتی دارد که فردوسی طوسی شاعر حماسه سرای ایران نیز از آن یاد کرده است و توجه ما برای آغاز پیدایش خط ایرانی باین نکته و این نقطه لازم است و اینک با اطلاع از چگونگی تمدن قبائل ماد قبل از تشکیل شاهنشاهی ماد بآن میپردازیم.

چنانکه یاد شد، مادهادارای فرهنگ و تمدنی پیش رفته بوده‌اند و بنا بر آثار مکتشفه از کاوشهای علمی، آنها با ذوب مس، آهن، طلا، نقره و پرورش اسب آشنائی داشته‌اند و از کانهائی که در سرزمین‌های آنها بوده استفاده میکرده‌اند و محصول صنایع ظریفه آنان از آهن و مس و زیورهای سیم و زر به کشورهای همجوارشان صادر میگرددیده است. آشوری‌ها و ملل دیگر ساکن در بین‌النهرین از مشتری‌ها و خریداران این امته بوده‌اند و یکی از علل تجاوز آشوری‌ها به سرزمین مادها طمع در گنجینه‌های زر و گله‌های اسب بوده است. از همه عجیب‌تر آنکه مادها نخستین ملتی هستند که از نفت برای سوخت استفاده میکرده‌اند و این ماده را برای روشنائی مشعل و آتشگاهها بکار می‌برده‌اند و هم چنین از قیر طبیعی در امور ساختمانی استفاده میکرده‌اند بطوریکه در ازمنه بسیار دور در اروپا نفت را بنام کاشفان آن روغن مادی میخواندند و می‌شناختند.^۱

باید گفت لهجه‌های تالی، تالشی، گیل و مازندی همه باقیمانده زبان مادی کهن است و به همین دلیل می‌توان گفت که زبان پارسی کنونی از زبان مادی ریشه و سرمایه گرفته است و دلیل این مدعا آنکه زبان این قسمت را هم زبان ماد شرقی خوانده‌اند.

در کاوشهای اخیری که در همدان بوسیله پروفسور دیوید استرناخ انجام

۱ - تاریخ هرودت جلد اول ص ۱۱۹. بگفته هرودت پارسیان نفت را رادنیاسا می‌نامیده‌اند.

یافته در تپه - نوشی جان کاخ سلطنتی یکی از پادشاهان ماد بدست آمده است. این کاخ در دو طبقه است و طبقه دوم آنرا از چوب ساخته بوده اند و برای تهویه هوای اتاقهای ساختمان منافذی تعبیه کرده بوده اند که بسیار جالب توجه است و بنا باظهار و عقیده باستان شناسان طرز معماری این کاخ و برج و باروهای استحفاظی و مستحکمی که در اطراف آن ساخته شده است بهترین سند و دلیل معماری بسیار پیش رفته و مترقی مادیهاست و شاهدهی زنده از مدنیت درخشان ملت ایران.

هنوز تاریخ تحقیقی بنای این کاخ را تعیین نکرده اند و پس از پایان حفاری و نقش برداری که در سالهای آینده انجام خواهد گرفت قطعا تاریخ بنای آن را نیز روشن خواهند کرد.

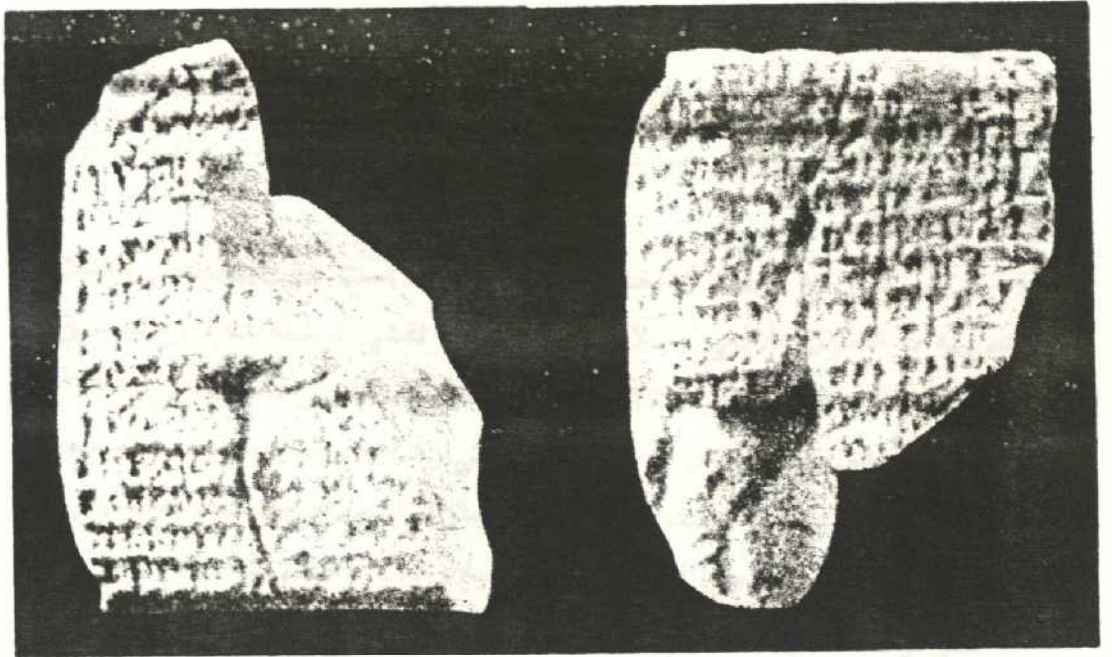
در کاوشهای تپه سیلک که خاک اصلی ماد بوده است هفت سند خطی بدست آمده که با خطوط علائمی (عکس شماره ۱) و نقشی نوشته شده و مستشرق و محقق ارجمند م. دیاکونف آنرا خط مقدس یا نگارش مقدس می نامد.^۱ و معتقد است که متعلق به اواخر هزاره چهارم پیش از میلاد و اوائل هزاره سوم است. لیکن دانشمند شهر هر تسفلد قدمت آنها را پیش از آن زمان دانسته و عقیده دارد که بدلائلی متعلق به پنجهزار سال پیش از میلاد است. (عکس شماره ۹)

نظر هر تسفلد را کشف مهره های استوانه ای مخطوط و نگین های منقوش بخطوط علائمی در تپه مارلیک^۲ تا کید میکند. نمونه این مهره ها و نگین ها از نظر خوانندگان خواهد گذشت. (عکسهای شماره ۲ و ۳)

و از طرفی سیر تکاملی خط علائمی و نقشی ایرانی و تبدیل آن بخط میخی ایرانی قدمت آنرا ثابت میکند و باید گفت ظهور خط هیرو گلیفی ایرانی را نباید کمتر از پنجهزار سال قبل از میلاد دانست. بر طبق نظر دانشمندان خط شناسی پیدایش خط، نخست از علائم و نقوش

۱- تاریخ ماد. ص ۱۳۶

۲- سلسله پادشاهی مادی دیوک، در میان دره سفیدرود تا نزدیک همه ان و از شمال بهمازندان یعنی مسیل کنونی منجیل و رودبار فرمانروایی میکرده اند، بنظر این جانب تمدن بدست آمده در تپه چراغعلی مارلیک متعلق باین دودمان است.



عكس شارة ۷ - خطوط مادی



عكس شماره ۸ - خطوط مادی

آغاز گردیده و مهره‌های استوانه‌ای و غیر استوانه‌ای را با نقوش و حکاکی نفوس و علائم برای مهر کردن سر کوزه‌ها و خمیرها و سبدهای اجناس و یا لوازم و یا دارائی خود بمنظور معرفی و حفظ مالکیت بکار می‌برده‌اند و بمرور زمان و گذشت دوران این علائم و نقوش مختصر شده و علائم بجای حروف بکار رفته است. هم اکنون تعداد زیادی از اینگونه مهرها که روی گل مهر شده است بدست آمده و تعدادی از آن در مجموعه نفیس آقای مهدی محبوبیان در نیویورک نگاهداری میشود که عکس نمونه‌ای از این مهرها که مربوط بدوران قبل از پیدایش خط حرفی است در اینجا از نظر خوانندگان ارجمند خواهد گذشت. با پیداشدن این مهرها باید گفت چون پیدایش خط نقشی و علائمی با تعبیه این مهرها آغاز گردیده پس میتوان دریافت که یافت شدن این آثار در سرزمین ایران سند دیگری است بر اینکه آغاز و پیدایش خط نقشی و علائمی با توجه به قدمت آثار بدست آمده از سرزمین ایران بوده است.

در فصل بیست و هفتم مینوی هرد و جلد اول شاهنامه فردوسی، ضمن داستانهای اساطیری و افسانه‌ای شاهان ایران آمده است که تهمورث پس از تسلط بر دیوان به دیوبند (اسیر کننده دیوها) نام آور شد. تهمورث دیوهائی را که اسیر کرده بود خواست بکشد، دیوها از تهمورث خواستند که جانشان را به بخشند و آنها در برابر این گذشت، باو هنر نویسندگی خواهند آموخت. فردوسی این داستان را چنین آورده است:

کشیدندشان خسته و بسته خوار	بجان خواستند آنکهی زینهار
که ما را مکش تا یکی نوهنر	بیاموزی از ما کت آید ببر
کی نامور دادشان زینهار	بدان تا نهانی کنند آشکار
چو آزادشان شد سر از بندوی	بجستند ناچار پیوند وی
نبستن بخسرو بیاموختند	دلش را بدانش بر افروختند
نبستن یکی نه که نزدیک سی	چه رومی چه تازی و چه پارسی
چو هندی و چینی و چه پهلوی	نگاریدن آن کجا بشنوی

۱- از آقای محبوبیان سپاسگزارم که عکس این مهرها و بسیاری از اشیاء متعلق به مجموعه خود را برای تحقیق از نیویورک برایم ارسال داشته‌اند.

فردوسی آورده است که سی گونه خط به تهمورث شاه پیاموختند و سپس از شش خط بنامهای رومی و تازی و هندی و چینی و پهلوی که شش می شود نام می برد. با توجه باصل و بنیاد این داستان که خواهیم آورد باید گفته شود که چون فردوسی قصد تحقیق نداشته است و رعایت شعر را هم میکرده است آنچه را در دست داشته شعر سروده است لیکن از این اشعار نکته جالبی هم میتوان در یافت و آن اینکه چینی ها، رومی ها، عرب ها و هندی ها خط را از ایرانیان فرا گرفته اند زیرا پایه خطوط ملل دیگر همه از خطوطی است که تهمورث از دیوان آموخت.

اما اصل این داستان آنچنانکه در کتاب پازند دانی مینوی خرد فصل ۲۷ در بندهای از ۲۳-۲۱ آمده است «از تهمورث (ث) نیک آئین سود این بود، کوش گجسته اهریمن دروند (دروغزن نایاک) سی سال به بار داشت^۱ و هفت گونه دیویری (Diviri) که آن دروند نگاهداشت باو پیدا آورد.^۲

و در کتاب دیگری بنام پازند ائو گمدئیجا بند ۹۱ آمده است که «و آن تهمورث زیناوند پس رویونگهان بود که دیوان دیو، اهریمن را به بار داشت و هفت گونه دیویری از او بیاورد».

در تاریخهای کهن ایران که ماخذی از پهلوی در دست داشته اند نیز بر این داستان اشاراتی هست از جمله در فارسنامه ابن بلخی چنین آمده است: «... و آثار او آنست کی اول کسی بود کسی خط پارسی نهاد و زینت پادشاهان ساخت از اسبان برنشستن و بارها بر چهار پایان نهادن و اشکرها به نخجیر بدست آوردن و از بشم و موی حبامه و فرش ساختن و کهندز مراو بنا کرده است»^۴

در تاریخ طبری نیز آمده است «... و شأن وزینت ملوک و اسب نشستن و زین بر نهادن او آورد و اشتر بجهان او آورد و خر بر اسب او افکنند تا استر آید

۱- متوجه می شویم که در اصل داستان سی سال است که کوش گجسته در بند تهمورث بوده نه سی گونه خط.

۲- مینوی خرد و پازند سنسکریت لندن - ۱۸۷۱

۳- چاپ لیستراخ و نیکلسون - کمبریج ۱۳۳۹ هجری ص ۲۸.

۴- درباره کهندز سخن خواهیم گفت و این اشاره در فارسنامه بسیار ارزنده است.

واسترا را باربر نهاد و یوز را شکار او آموخت و پارسی را او افکند و خط او نوشت .

محققان بیگانه برای آنکه اختراع خط را بدیگران نسبت دهند نظر داده‌اند که مقصود از دیوها در داستان تهمورث آرامی، هاستند و مستندشان اینست که ایرانیها بیگاتگان را دیو میخوانده‌اند؛ بی پایه و بی اصل بودن این نظریه را روشن می‌کنیم و آن اینک :

ایرانیها (مادیهای ساکن طبرستان که درباره آنها به تفصیل سخن خواهیم گفت) به سران و سروران خود دیو می‌گفتند و آن بمعنی بزرگ و سرور بوده است. و این واژه در زبان فارسی سابقه دیرین دارد. مانند دیوسالار و دیوچاه و مانند آن.

در اینجا بجاست درباره خط و حقایق از افسانه‌ای که از تهمورث شاه یاد کردیم بحثی کنیم و به اصل و منشاء پیدایش خط در ایران و معرفی قومی که در ایران مخترع و سازنده آن بوده است بپردازیم.

بطوریکه پیش از این گفته شد تی‌پی‌رستان که بعدها تی‌پورستان و بعد بنام طبرستان تغییر نام داده و در شاهنامه هم آنجا را سرزمین دیوان میخوانند و در مینوی خرد هم دیدیم که دیوان دیو، «دیویری» را (خط) به تهمورث شاه آموخت، بادر دست داشتن این مطالب در می‌یابیم که شاه شاهان طبرستان یعنی «دیوان دیودی پورستان»، به تهمورث شاه خط آموخته است. اینک با تحقیق درباره واژه «دیویری»، حقایق مکتوم که تاکنون نخواستند آنرا فاش کنند و متأسفانه بعضی از محقق نمایان خواسته‌اند در اثر اغراض قلب ماهیت کنند و باز بردستی مطالبی بعنوان تحقیق درباره خط پارسی نشر داده‌اند که موجب گمراهی طالبان و انحراف پژوهندگان گردیده است آشکار می‌گردد.

ببررسی و پژوهش درباره واژه «دیویری»، و توجه به سابقه و قدمت این واژه و سیر آن در قرون و ادوار و سفر در زبانهای ملل دیگر کاملاً به حقایق تاریخی و غیر قابل تردید درباره تاریخ پیدایش خط و شناخت قومی که آنرا ابداع کرده است توفیق می‌یابیم.

داریوش بزرگ در سنگ نوشته بهستان^۱ در چند مورد دی پی را بجای خط بکار برده است که اینک بعنوان سند ترجمه آن آورده میشود:

«... تو که زین پس این دی پی بخوانی کرده من تو را باور شود آنرا دروغ میندار...»

«... باخواست اهورامزدا، مرا کرده های دیگری است که در این دی پی نوشته نشده...»

«... از این رو نوشته نشده که آنکه این دی پی پس از این بخواند او را کرده ی من گزاف نباشد...»

«... تو که زین پس این دی پی را که من نوشته ام و این پیکرها را به بینی آنها را تباہ مکن و تا بتوانی آنها را نگاهدار...»

«... اگر این دی پی را و این پیکرها را تباہشان نکنی^۲ و تا توان داری نگاهشان داری اهورا مزدا تو را دوست باد و تو را تخمه بسیار باد و دیرزی و آنچه کنی اهورا مزدا بزرگ کند...»

«... اگر این دی پی و این پیکرها را بینی و تباہشان کنی و تا توان داری نگاهداری نکنی اهورا مزدا بزناد و تخمه ات مباد و آنچه کنی اهورا مزدا براندا زاد...»

خشا پارشا، نیز در سنگ نوشته و ان ارمنستان میگوید: «... او (داریوش) فرمان داد این سنگ خارا را بتراشند بر آن دی پی نوشته شده بود، فرمان داد که بر آن دی پی نویسنده.

در کارنامه اردشیر بابکان نیز آمده و بصورت دی پی یور ثبت شده است.

۱- استاد پورد اوود در فرهنگ ایران باستان س ۱۰۹ آنرا بهستان ثبت کرده اند ولی صحیح آن بهستان است.

۲- تا کید مکرر داریوش در اینکه نوشته ها و پیکره های سنگی را محو نکنند و آنرا تباہ ن سازند حاکی از حقیقتی است که برای محققان ارزنده و قابل توجه است زیرا این تا کید نشان میدهد که دشمنان مادها آنچه را که ایشان در سنگ ها نوشته بوده اند حاک کرده اند از جمله میتوان از نقش مادی یاد کرد که نوشته و صورت های آنرا محو کرده اند. بنا باین دلیل باید گفت که مادها سنگ نوشته داشته اند نه اینکه چون از آنها سنگ نوشته در دست نیست بخط آشنا نبوده اند.

۱ ۲ ۳ ۴ ۵ ۶ ۷ ۸ ۹ ۱۰ ۱۱ ۱۲ ۱۳ ۱۴ ۱۵ ۱۶ ۱۷ ۱۸ ۱۹ ۲۰ ۲۱ ۲۲ ۲۳ ۲۴ ۲۵ ۲۶ ۲۷ ۲۸ ۲۹ ۳۰ ۳۱ ۳۲ ۳۳ ۳۴ ۳۵ ۳۶ ۳۷ ۳۸ ۳۹ ۴۰ ۴۱ ۴۲ ۴۳ ۴۴ ۴۵ ۴۶ ۴۷ ۴۸ ۴۹ ۵۰ ۵۱ ۵۲ ۵۳ ۵۴ ۵۵ ۵۶ ۵۷ ۵۸ ۵۹ ۶۰ ۶۱ ۶۲ ۶۳ ۶۴ ۶۵ ۶۶ ۶۷ ۶۸ ۶۹ ۷۰ ۷۱ ۷۲ ۷۳ ۷۴ ۷۵ ۷۶ ۷۷ ۷۸ ۷۹ ۸۰ ۸۱ ۸۲ ۸۳ ۸۴ ۸۵ ۸۶ ۸۷ ۸۸ ۸۹ ۹۰ ۹۱ ۹۲ ۹۳ ۹۴ ۹۵ ۹۶ ۹۷ ۹۸ ۹۹ ۱۰۰

عکس شماره ۹ - خط علامتی و نقشی نخستین ایرانی بر روی ظرف
 نقره‌ای از زیویه مربوط به هزاره چهارم.

𐎧	𐎱	𐎢	𐎠	𐎠	𐎠	𐎠	𐎠	𐎠	𐎠
𐎧	𐎱	𐎢	𐎠	𐎠	𐎠	𐎠	𐎠	𐎠	𐎠
𐎧	𐎱	𐎢	𐎠	𐎠	𐎠	𐎠	𐎠	𐎠	𐎠
𐎧	𐎱	𐎢	𐎠	𐎠	𐎠	𐎠	𐎠	𐎠	𐎠
𐎧	𐎱	𐎢	𐎠	𐎠	𐎠	𐎠	𐎠	𐎠	𐎠
𐎧	𐎱	𐎢	𐎠	𐎠	𐎠	𐎠	𐎠	𐎠	𐎠
𐎧	𐎱	𐎢	𐎠	𐎠	𐎠	𐎠	𐎠	𐎠	𐎠
𐎧	𐎱	𐎢	𐎠	𐎠	𐎠	𐎠	𐎠	𐎠	𐎠
𐎧	𐎱	𐎢	𐎠	𐎠	𐎠	𐎠	𐎠	𐎠	𐎠
𐎧	𐎱	𐎢	𐎠	𐎠	𐎠	𐎠	𐎠	𐎠	𐎠

𐎧 𐎱 𐎢 𐎠 𐎠 𐎠 𐎠 𐎠 𐎠 𐎠
 𐎧 𐎱 𐎢 𐎠 𐎠 𐎠 𐎠 𐎠 𐎠 𐎠
 𐎧 𐎱 𐎢 𐎠 𐎠 𐎠 𐎠 𐎠 𐎠 𐎠
 𐎧 𐎱 𐎢 𐎠 𐎠 𐎠 𐎠 𐎠 𐎠 𐎠
 𐎧 𐎱 𐎢 𐎠 𐎠 𐎠 𐎠 𐎠 𐎠 𐎠
 𐎧 𐎱 𐎢 𐎠 𐎠 𐎠 𐎠 𐎠 𐎠 𐎠

𐎧	𐎱	𐎢	𐎠	𐎠	𐎠	𐎠	𐎠
𐎧	𐎱	𐎢	𐎠	𐎠	𐎠	𐎠	𐎠
𐎧	𐎱	𐎢	𐎠	𐎠	𐎠	𐎠	𐎠
𐎧	𐎱	𐎢	𐎠	𐎠	𐎠	𐎠	𐎠

عکس شماره ۱۰- کتیبه داریوش اول بزبانهای
 پارسی باستانی . آریزانت ایلامی- بابلی

در داستان تهمورت آمده است که هفت گونه خط آموخت و این هفت گونه خط افسانه نیست زیرا ایرانیان باستان هفت گونه خط داشته‌اند و این ندیم در الفهرست به نقل از روزبه فارسی (ابن مقفع) مینویسد که ایرانیها هفت نوع خط داشته‌اند بدین نام و نشان:

۱ - دین دبیره^۱ یا خط اوستائی دبیره که اوستا را بدان می‌نوشتند.
 ۲ - ویش دبیره یا ویسپ دبیره که با آن اصوات و آهنگها و اشاره‌ها و علائم قیافه و تعبیر خواب را ثبت می‌کرده‌اند. این ندیم آنرا دارای ۳۶۵ حرف و مسعودی ۱۶۰ حرف دانسته‌اند.

۳ - گشتک^۲ دبیره که با آن عهدنامه‌ها و اقطاعات و نام‌ها و رموز را برانگشتریها مینوشته‌اند.

۴ - پاره گشتک یا نیم گشتک یا فرورده دبیره که مأخوذ از خط گشتک بوده و ۲۸ حرف داشته و علوم طب و فلسفه را با آن مینوشته‌اند.

۵ - مشاء دبیره که اختصاص بیادشاهان و خاندان شاهنشاهی داشته است و فرمانهای شاهی را با آن می‌نوشته‌اند.

۶ - راز سهریه که پادشاهان نامه‌هایی را که برای پادشاهان ملل دیگر می‌نوشته‌اند با این خط بوده است (خط محرمانه)

۷ - آم دبیره ۲۸۰ حرف داشته و آنرا باید خط عام یا عمومی دانست که برای همه مردمان بوده که دارای هشت شیوه نوشتن بوده که آذر خور متذکر آن شده و حمزه اصفهانی از او نقل میکند و پاره‌ای از شیوه‌هایش را نیز باز گویند (عکس شماره ۱۳)

۱ - ابن ندیم آنرا دین دبیره ثبت کرده است نه دین دبیره - ثبت ابن ندیم صحیح است. ملک الشعراء بهار در سبک شناسی ج ۱ - ص ۸۱ مینویسد: اصل آن دین دی پوریه است، یعنی خط دینی. جزء اول آن دین بمعنی آیین که هر بهام به همین معنی از ایرانیان گرفته‌اند و جزء دوم که دی پوریه باشد مرکب است از دی پی یعنی خط و وزارتات فاعلی و (یه) که همان یای مصدری فارسی است با (ه) ساکن.

۲ - گشتک یعنی گشته. واژگونه و این بدان مناسبت بود که با تغییر علامت حروف خط دیگری بوجود آمده بوده است و به همین جهت نام آنرا تغییر یافته گذاشته‌اند. ابن ندیم این خط را دارای ۲۴ حرف دانسته است.

بطوریکه خوانندگان ملاحظه می کنند هفت گونه خط ایرانی به همراه نامی که دارند واژه دبیریه یا دی پوریه یا دیویری نیز آمده است و آنرا بمعنی خط گرفته اند. لیکن در حقیقت این واژه معنایش خط یا نوشته نیست و در فرس قدیم ایرانیها برای نوشته و خط واژه کهمی داشته اند که درباره این واژه توضیح داده و سپس معنی واقعی دی پی را هم بیان خواهیم کرد و علت برگزیدن آنرا برای خط نشان خواهیم داد.

نوشتن واژه ایست از فرس قدیم و از دو جزء ترکیب یافته است :

۱- پیشآوندی بمعنی فرود و پائین که در سر بسیاری از واژه های فارسی هست. چون نهفتن (نی هفتن) نهادن (نی هادن) نشستن و ده ها واژه دیگر.

۲- مصدر پمس در فرس قدیم هخامنشی. پمس در اوستا بمعنی نگاریدن یعنی نقر کردن و نقاشی کردن و این معنی برای نوشتن بسیار صحیح انتخاب شده بوده است زیرا در آن زمان نوشته ها را در سنگ نقر میکردند و یا در الواح سیم و زر و یا گل پخته نگارگری میکردند و نگاریدن یعنی نقاشی کردن و نقر کردن. فردوسی هم در این مورد بجا بکار برده است که میفرماید:

چو هندی و چینی و چه پهلوی
نگاریدن آن کجا بشنوی

اما دی پی، چنانکه به تفصیل یاد کردیم چون مبتکر و مخترع خط قوم دی پی ها بوده اند این پدیده و اختراع و هنر بآنها منسوب شد و به همین مناسبت آنرا دیویری یا دی پی خوانده اند و مجازاً واژه دی پی به هنر خط نویسی اطلاق شده است. مردم و قوم دی پی رستان را دیو میخوانده اند و این نام بعدها برای سران و بزرگان آن قوم علم شده و بطوریکه در یازند ائوگمدئیجا آمده است سران این قوم را دیوان دیو می گفته اند. دئوا یا دیوها در مذهب زرتشت منظور و مقصود مردم دی پورستان بوده اند نه دیوهای مذهب ودا. و در این مورد هم برای محققان اشتباه رخ داده است. زیرا دیوها در مذهب ودا مقدسند و از فرشتگانند اما در اوستا آنها مردمی ناپاک و گمراهند و باید بآنها جنگید و به آئین مزدیسنی دعوتشان کرد. اگر دیوهای دراوستا، همان دیوهای ودا باشند چگونه ممکن است بآنها جنگید و به آئین مزدایشان خواند چون آنها از فرشتگانند.

پیداست که هنگام ظهور زرتشت و تبلیغ دین مزدا مردم قپورستان (دی‌پی‌ها) با آئین نو به ستیز برخاسته بوده‌اند و برای همین زرتشت پیروان خود را برای نبرد با آنان و دعوتشان به آئین مزدا تعلیم می‌دهد .
واژه دی‌پی که بنا بر سنگ نوشته بغستان اکنون دوهزار و شصت‌سال و اندی در زبان فارسی سابقه دارد واژه‌ایست آریائی مأخوذ از قومی از اقوام ماد و این نام در اثر اختراع خط نامی جهانی و بین‌المللی شده است .
اکنون سیر این واژه را در زبانهای ملل دیگر تعقیب می‌کنیم و از آن نتیجه‌ای که روشن‌کننده حقیقی است می‌گیریم . این واژه آریائی در زبان سنسکریت هم بمعنی خط و نوشته بصورت دی‌پی و هم لی‌پی آمده است و میدانیم در زبان هندی به «ل» تبدیل میشود .^۱

سومری‌ها نیز به خط و لوح^۲ دوپ میگفته‌اند و پیداست که دوپ از دی‌پی اخذ شده است و انتخاب این نام برای نوشته و لوح خود دلیل بر اینست که خود آنها مبدع و مبتکر خط نبوده‌اند و گرنه برای اختراع خویش نامی بزرگان خود می‌گذاشتند نه آنکه عاریت می‌گرفتند . بنابه تحقیقاتی که شده است از جمله تحقیقات پرفسور ویدل در کتابهای فرهنگ سومر آریائی و ریشه‌الغای آریائی که بسیار قابل توجه است ، با اسناد و دلائل زبان‌شناسی نشان داده شده که سومری‌ها قومی آریائی بوده‌اند .

سومری‌های آریائی که قومی از اقوام ماد بزرگ بوده‌اند در حدود هزاره چهارم پیش از میلاد در بین‌النهرین تمدنی درخشان بوجود آوردند که از تمدن قوم ماد ریشه می‌گرفت . آنان خط راجنانکه نشان دادیم از قوم ماد (دی‌پی) گرفته بودند و در نتیجه همجوار بودن با اکدها ، این ملت هم خط را از سومری‌ها آموختند و نام آن در زبان اکدی دوپو و سپس تو پوشد .

۱ - پرفسور ویدل استاد سابق دانشگاه لندن در کتاب فرهنگ - سومر آریائی نیز همین عقیده را دارد و معتقد است که در زبان‌های دیگر آریائی جز ایرانی و سنسکریت هم آمده است .

۲ - سومری‌ها نوشته‌هایشان را بر لوح‌های گلی می‌نوشتند و باین مناسبت لوح نوشته را دوپ می‌نامیده‌اند .

آرامی ها نیز از اکدی ها خط را فرا گرفتند و نام آن در زبان آرامی دوپ گردید . (عکس شماره ۴)

از نظر زبان شناسی و فقه اللغه برای محققانیکه در کار تحقیق تعصب ندارند و یا موظف به پیروی از نظری خاص نیستند تعقیب سیر و تحول يك واژه بهترین راهنمای گویای حقایق است .

ریشه واژه دی پی را که برای خط برگزیده شده شناخته ایم و دانستیم که این واژه منسوب به قومی است که در طبرستان میزیسته اند و آغاز تمدنشان در حدود هزاره ششم پیش از میلاد بوده است . بنا به آثاری که در کاوشهای اخیر بدست آمده در حدود هزاره پنجم پیش از میلاد خط علائمی و نقشی را بوجود آورده اند .

خط علائمی و نقشی دی پی بطوریکه نمونه هائی از آن که از روی مهره - های استوانه ای و نگین های عقیق مکشوفه از مارلیک و دیگر نقاط طبرستان عکس برداری شده (عکس های شماره ۵ و ۶) کاملاً شباهت به خط میخی دارد و مشهور است که خط میخی حروفی خلاصه شده و مأخوذ از این خط بوده است .

بطوریکه در صفحات آینده خواهد آمد پس از گذشت چند قرن مادها موفق شدند که از روی خط علائمی و نقشی دی پی خط حرفی اختراع کنند . از آنجا که حروف این خط به دانه های میخ شباهت دارد محققان قرون اخیر برای باز شناخت آن از دیگر خطوط آن را بنام خط میخی خوانده اند و رنه نام آن در زبان فرس هخامنشی چنانکه در سنگ نوشته بغستان آمده ، دی پی بوده است .

دی پی در زبان فارسی مشتقاتی دارد مانند واژه های دبیرستان ، دبیر ، دبیه ، دیباچه ، دیوان و دیبا و همه این واژه ها دلالت بر اصالت در زبان فارسی دارند .

نکته دیگری که نشان میدهد ایرانیها مبدع و مبتکر خط بوده اند . تنوع خطوط ایرانی در عصر باستان است . بطوریکه نشان داده شد ، ایرانیها هفت گونه خط داشته اند جز هنر و ارش و خط مانی . باید گفت ملتی که در ساختن خط

𐎠𐎢𐎡𐎢𐎠𐎢𐎡𐎢𐎠𐎢𐎡𐎢𐎠𐎢𐎡𐎢𐎠𐎢𐎡𐎢𐎠
 𐎠𐎢𐎡𐎢𐎠𐎢𐎡𐎢𐎠𐎢𐎡𐎢𐎠𐎢𐎡𐎢𐎠𐎢𐎡𐎢𐎠
 𐎠𐎢𐎡𐎢𐎠𐎢𐎡𐎢𐎠𐎢𐎡𐎢𐎠𐎢𐎡𐎢𐎠𐎢𐎡𐎢𐎠
 𐎠𐎢𐎡𐎢𐎠𐎢𐎡𐎢𐎠𐎢𐎡𐎢𐎠𐎢𐎡𐎢𐎠𐎢𐎡𐎢𐎠
 𐎠𐎢𐎡𐎢𐎠𐎢𐎡𐎢𐎠𐎢𐎡𐎢𐎠𐎢𐎡𐎢𐎠𐎢𐎡𐎢𐎠
 𐎠𐎢𐎡𐎢𐎠𐎢𐎡𐎢𐎠𐎢𐎡𐎢𐎠𐎢𐎡𐎢𐎠𐎢𐎡𐎢𐎠
 𐎠𐎢𐎡𐎢𐎠𐎢𐎡𐎢𐎠𐎢𐎡𐎢𐎠𐎢𐎡𐎢𐎠𐎢𐎡𐎢𐎠
 𐎠𐎢𐎡𐎢𐎠𐎢𐎡𐎢𐎠𐎢𐎡𐎢𐎠𐎢𐎡𐎢𐎠𐎢𐎡𐎢𐎠
 𐎠𐎢𐎡𐎢𐎠𐎢𐎡𐎢𐎠𐎢𐎡𐎢𐎠𐎢𐎡𐎢𐎠𐎢𐎡𐎢𐎠
 𐎠𐎢𐎡𐎢𐎠𐎢𐎡𐎢𐎠𐎢𐎡𐎢𐎠𐎢𐎡𐎢𐎠𐎢𐎡𐎢𐎠
 𐎠𐎢𐎡𐎢𐎠𐎢𐎡𐎢𐎠𐎢𐎡𐎢𐎠𐎢𐎡𐎢𐎠𐎢𐎡𐎢𐎠
 𐎠𐎢𐎡𐎢𐎠𐎢𐎡𐎢𐎠𐎢𐎡𐎢𐎠𐎢𐎡𐎢𐎠𐎢𐎡𐎢𐎠
 𐎠𐎢𐎡𐎢𐎠𐎢𐎡𐎢𐎠𐎢𐎡𐎢𐎠𐎢𐎡𐎢𐎠𐎢𐎡𐎢𐎠
 𐎠𐎢𐎡𐎢𐎠𐎢𐎡𐎢𐎠𐎢𐎡𐎢𐎠𐎢𐎡𐎢𐎠𐎢𐎡𐎢𐎠
 𐎠𐎢𐎡𐎢𐎠𐎢𐎡𐎢𐎠𐎢𐎡𐎢𐎠𐎢𐎡𐎢𐎠𐎢𐎡𐎢𐎠

عكس شماره ۱۱ - خط میخی آشوری - منشور سینا خراب مربوط به قرن هفتم قبل از میلاد .



عکس شماره ۱۲ - خط کاسیان - کاسی ها
هزاره سوم از بابل .

صاحب اینهمه قریحه و استعداد بوده چگونه ممکن است اصل آنرا از ملتی دیگر عاریت گرفته باشد؟

در باره ملت مبدع و مبتکر خط نظرات دیگری نیز هست. از جمله اینکه گفته میشود در جنوب و جنوب غربی فلات ایران قومی میزیسته اند بنام عیلام یا ایلام. وعقیده دارند که آنها خط را اختراع کرده اند و ایرانیها هنر و فن خط را از آنها آموخته اند. در باره این نظریه وبطلان آن وتحقیق درباره عیلام نظرات تازه ای وجود دارد که در بحث دیگری بنظر خوانندگان ارجمند خواهد رسید.

بند دوم از بخش اول

معیار ارزیابی نیروی درك و سنجش ومیزان ترقی فکری يك ملت، بستگی مستقیم بمیزان اطلاعات آن ملت بر علوم ریاضی دارد. از آنجا که دانش ریاضی پایه و اساس همه علوم است اگر در یابیم که ملتی در آگاهی از این علم ودانش شماره نگاری در دوران باستان پیش گام ملل دیگر بوده است، همین آگاهی میتواند بهترین معیار وسند تفوق تمدن آن قوم بر سایر اقوام همزمان خود باشد.

تعلیم وآموزش دانش ریاضی بدون آگاهی بر رمز شماره نگاری امکان پذیر نیست ودانش ریاضی را نمیتوان بدون ثبت وضبط تنها باتکای حافظه بدیگران نقل داد.

هر قومی که مبدع ومبتکر خط ریاضی (شماره نگاری) بوده است همین ابتکار وآگاهی گواه ارزنده ایست بر اینکه آن قوم در کلیه مظاهر مدنیت از اقوام وملل هم عهد وهمزمان خود پیشی داشته ودراآموزش دانشها پیش آهنگ کاروان جهان بوده است.

گاه شماری وستاره شناسی و هیأت، اینها همه دانشهایی است که پایه و اساس آن بردانش ریاضی وآگاهی بر شماره نگاری نهاده شده است. در این بحث میکوشیم ملتی که خط ریاضی (شماره نگاری) را ابداع کرده است بشناسیم.

این نکته مورد قبول عموم محققان اروپائی است که در قرن دهم میلادی عددنویسی هندسی از شیراز باروپا رفته است. پیش از آن تاریخ اروپائیان شماره کاردینال یعنی عدد هندسی امروز را نداشتند و عدد نویسی آنها ابتدائی بود و باشیفر رومانیک (اوردینال) مینوشته اند. بدیهی است عدد نویسی اوردینال بکار محاسبات و ریاضی نمی آمد و از آن ممکن نیست در امور محاسباتی و اقتصادی استفاده کرد و از همین رهگذر است که پیشرفت علوم در اروپا از قرن دهم به بعد انجام گرفته و زمینه ای برای پیشرفت علوم ریاضی و فیزیکی آماده شده است.

دائرة المعارف بریتانیکا^۱ در این باره مینویسد: «باید ریشه و اصل عدد نویسی و پیدایش آن را در سرزمین ایران و هند جستجو کرد».

بطوریکه تحقیقات عمیق و مستند علمی استاد ذبیح بهروز در باره گاه شماری و عددنویسی و ابتکار ایرانیها در اختراع عددنویسی نشان میدهد، ایرانیها بوده اند که خط شماره نویسی را ابداع کرده اند و نام گذاری عددها که در همه زبانها مأخوذ از زبان فارسی است مؤید این حقیقت میباشد.^۲

متأسفانه بادر دست بودن مدارك و اسناد بسیار محققان و مورخان عرب از روی تعصب نوشته اند که ارقام هندسی از هند آمده است. در حالیکه واژه هندسه، خود معرف ملت نامگزار آنست زیرا هندسه معرب اندازه است و در این حقیقت جای هیچگونه بحث نیست. زیرا اگر جز این است، پس ریشه واژه هندسه در عربی چیست و از چه واژه ای مشتق و مأخوذ است؟

عرب چون بمعنی و مفهوم اندازه - و دانش اندازه - آشنا نبوده است، آن را با شتاب و بغلط هم بکار برده. و آنرا برای محاسبه گرفته است. بهر حال دانش شماره نویسی از پدیده های ایرانیان باستان است. بزرگترین کشف ایرانیها در دانش ریاضی اختراع صفر (۰) است و کسانی که در ریاضیات دارای معرفتند میدانند که ریاضیات بدون صفر یعنی هیچ.

۱- سال ۱۹۲۹

۲- چون بحث نویسنده در این رساله فقط پیرامین خط دور میزند و این تنها اشاره ای به ابتکار ایرانیها در دانش ریاضی است طالبان مطالعه بیشتر در این زمینه بکتاب خط و فرهنگ استاد ذبیح بهروز مراجعه فرمایند.

شکفت اینست که محققان اروپائی بدون بررسی دقیق شماره نویسی را «شیفر عربیک» خوانده‌اند در حالیکه قوم عرب عدد نمی‌شناخته و کاملاً از این دانش بری بوده است. در این نظر مورخان عرب متفق‌القولند که در زمان خلافت عبدالملک بن مروان برای نخستین بار در دستگاه حاکمه عرب بکمک ایرانیان دیوان و دفتر بکار آمد و از آن زمان عربها با اصطلاحات دیوانی و امور محاسباتی آشنا شدند.

ایرانیان در هیات و نجوم از سرآمدان این دانشند و میدانیم که هیات و نجوم با ریاضی سروکار دارد. برای آگاهی از این حقیقت آنچه را که ابن‌ندیم درباره کشف کتابخانه تهمورث در جی کهندژ مینویسد بسیار قابل توجه و دقت است. بنوشته او براساس نامه‌ای که در آن کتابخانه بدست آمده منجمان و ستاره شناسان ایرانی وقوع توفان را سیصد سال پیش از حادثه پیش‌بینی کرده بوده‌اند.

اشاره ما در اینجا به آگاهی ایرانیان از دانش ریاضی تنها بدین نظر است که بدانیم قوم و ملتی که توانسته باشد بزرگترین پدیده بشری یعنی عدد نویسی را کشف کرده باشد و با این وسیله مفتاح علوم را در دسترس بشریت و مغزهای متفکر آن قرار بدهد، بسیار بدیهی و طبیعی است که استعداد خلاقیت داشته و حق همین است که چنین قوم و ملتی را در اختراع خط پیش‌گام و پیش‌آهنگ بشناسیم.

چند پاسخ به نظراتی مجعول و تحقیق درباره حقایقی مکتوم

۱. - عیلام یا ایلام یا اتران

«آلان»

در اروپا از قرن هفدهم به بعد تحقیق درباره ملل آسیائی بمناسبت‌هایی که جای بحث آن در این مقال نیست باب شد، بعضی از محققان اروپائی بنا به نظراتی که حقایق آن بر محققان واقع بین امروز ایران پوشیده و پنهان نیست کوشیده‌اند مجعولاتی برای تاریخ خاورمیانه بتراشند و حقایقی را تا آنجا که امکان دارد با استفاده از بی‌خبری آنروز ملل خاورمیانه قلب

ماهیت کرده و پژوهندگان را به گمراهی اندازند از جمله معمولات خلق وجود دولت و ملتی سامی است در جنوب ایران بنام عیلام و نسبت دادن بسیاری از پدیده ها و اختراعات ایرانیان باین اقوام خیالی و واهی.

مورخان بزرگ قدیم که نام ملل و اقوام را در آثار خود آورده اند از جمله ابوریحان بیرونی نامی از ملت عیلام و دولت عیلام نبرده است. مسعودی در مروج الذهب و ابن ندیم در الفهرست که درباره خطوط بسیار دقیق و عمیق بحث کرده اند هیچگاه نامی از خط آرامی و ایلامی نبرده اند. اینجاست که میگوئیم این نام ساخته و پرداخته محققان قرون اخیر است.

دانشمندانیکه پس از اسلام درباره خط تحقیقاتی کرده و آثارشان موجود است بشرح زیر معرفی میشوند :

- ۱ - عبدالله بن مقفع (ابن خردادبه - روزبه فارسی) ۲ - آذر خور پور زرتشت معروف به محمدتو کلی . ۳ - محمد بن عبدوس جهشیاری ۴ - حمزه اصفهانی
- ۵ - ابن ندیم ۶ - ابوریحان بیرونی ۷ - محمد خوارزمی ۸ - قاضی ساعد اندلسی
- ۹ - ابن بلخی ۱۰ - عمر خیام نیشابوری .

آثار این دانشمندان بطور مستقیم و یا نظرات و اقوالشان بطور غیر مستقیم در دست است و خوشبختانه نمیتوان بدانش و بینش آنان شك برد و آثارشان را مجموع و ساختگی دانست. در آثار و اقوال این دانشمندان که خوشبختانه هشت تن از ده تن آنان ایرانی هستند نام و نشانی از خط آرامی یا ملت عیلام و خط آن داده نشده است.

ابوریحان بیرونی در آثار الباقیه سخن از بوداسف نامی بمیان آورده که بزعم او درسی و پنجم قرن قبل از میلاد میزیسته و در ایران خطی اختراع کرده بوده که فرا گرفتن آن بسیار دشوار بوده است.

میدانیم که ابوریحان به زبان سنسکریت آشنائی داشته و به ماخذ تاریخی پیش از اسلام نیز آشنا بوده و در آثارش از آنها استفاده میکرده است بنابراین گفته او را باید منقول از نوشته های کهن دانست. ابوریحان هم چنین اختراع و ایجاد خطی را به زرتشت نسبت میدهد.

Handwritten text in a cursive script, likely a signature or a name, written in black ink on a light-colored background. The text is arranged in several lines, with the most prominent line containing a long, flowing signature.

عکس شماره ۱۳ - خط پارسی مأخوذ از خط اوستائی .

ایلام - اکت - سومر

لورمان Lonrman در سال ۱۸۷۲ میلادی کلمه ای را که بحدس سونگیری خوانده بوده است باشغار تورات یکی گرفت و در نتیجه نام سومری را با تعبیراتی چند برای قومی که در عصری بسیار کهن در خوزستان میزیسته اند و تمدن بس درخشانی بوجود آورده بودند از خود اصطلاح کرد.^۱

ویدل استاد پیشین دانشگاه لندن در باره اصطلاح من در آوردی سومر در آغاز فرهنگ سومر آریائی مینویسد: ... نام سومر اکنون به کهن ترین ملت تمدن آریائی غیر سامی بین النهرین اطلاق میشود لیکن تا کنون چیزی کشف نشده که آن قوم خود را بدین نام خوانده باشد.

خوشبختانه با کاوشهای علمی که در سالهای اخیر وسیله لوناورد وولی در کرانه فرات بعمل آمد و شهر اور کشف شد به بسیاری از مجهولات پاسخ داده شد و معلوم گردید که این ملت (منظور سومری) ملتی آریائی و ایرانی بوده و بهیچوجه بانژاد سامی همبستگی نداشته است.

سرپرستی سایکس در تاریخ خود نتیجه کاوش وولی را آورده و در این گزارش آمده است که این قوم آریائی با تمدنی درخشان در حدود پنجاه هزار سال پیش از میلاد و با اصطلاح قبل از واقعه توفان در آن سرزمین سکنی داشته اند.

در کاوشهاییکه وسیله هیأت های آمریکائی در نیپ پور Nip Poor هندوستان بعمل آمد، الواحی کشف شد که بانشر متن آنها ده سلسله از پادشاهان آنجا شناخته شد که سابقه تاریخی نداشتند. کاوش هائیکه در کرانه رود سند بنام موهن جو دارو شده است این نظر را تأیید کرده است که تمدن موجود در کرانه فرات در شهر اور بنام اصطلاحی سومری با این تمدن هندی کاملاً یکسان و همانند است. در روی مهره هائی که بدست آمده خطوطی نقش شده که کاملاً با خطوط سومری هایکی است. وولی در باره زبان و خط سومری ها مینویسد:

دنوشته هائی که در حفاریها بدست آمده بزبان همان قوم است و خط و زبان این نوشته ها با مشخصات خط و زبان سامی ها کاملاً مغایرت وجدائی دارد و ضمناً

۱ - ماخوذ از کتاب خط و فرهنگ استاد ذبیح بهروز.

مذهب سومری ها هم خدا پرستی بوده و پرستشگاه هایشان را زیگورات می نامیده اند .

خط آرامی

آنچه مسلم است تا این زمان نه در کتیبه ای و نه در نوشته ای و نه در تاریخی کهن سال نام قومی آرامی نیامده است و نه از این قوم خط و نوشته ای در دست است . این ندیم نیز از خط و زبان آرامی سخنی نگفته است . عجب اینجاست که در کتاب عزرا که تاریخچه اسارت قوم یهود و ویرانی خانه اورشلیم و غارت خانه یهود بفرمان نبوکود و نضر (بخت النصر) و آزادی آنان بفرمان کوروش کبیر شرح داده شده چنین آمده (در باب چهارم) که بزرگان فلسطین نامه ای به خشایارشا می نویسند و در آن کتاب آمده است که این نامه بخط و زبان آرامی نوشته شده بود تا شاه بتواند شخصاً بخواند .

از طرف دیگر میگویند خط پهلوی از خط آرامی گرفته شده است . در صورتیکه اساس این نظر اشتباه است زیرا خط پهلوی خود خطی مستقل نیست بلکه شیوه ای است از خط اوستائی (دین دبیره) هم چنانکه خط پارتی نیز شیوه دیگری بوده است از خط اوستائی . خط پهلوی (پارتی) و خط ساسانی شیوه های دیگر خط اوستائی است زیرا الفبای خط پارتی و ساسانی . الفبای اوستائی است که در زمان اشکانیان (پارتی ها) نویسندگان ۴۹ حرف اوستائی را که از یکدیگر جدا نوشته می شدند ، سر هم نوشتند و شیوه خاصی بوجود آوردند که خط پارتی (پهلوی) خوانده شد . در زمان ساسانیان شیوه دیگری از همان خط برای از میان بردن آثار و مظاهر دوران اشکانیها وضع گردید که نام آنرا پهلوی ساسانی گذاشته اند . این درست بدان می ماند که خط های نسخ و نستعلیق - شکسته - ترسل - ریحان - رقاع - ثلث - طغرا - غبار را هر یک خطی جدا بدانیم در حالیکه اینها همه از خط فارسی پیرآموز مشتق هستند و هر یک شیوه ای از آن خط بشمار میروند که از روی تعلیق و یا نسخ اخذ شده اند . خط مستقل خطی است که از لحاظ تعداد حروف و شکل حروف با خط دیگر اختلاف و تمایز کلی داشته باشد بنابراین متوجه

می‌شویم که موضوع اقتباس خط پهلوی از خط آرامی يك نظر مغلطه آمیز و انحرافی است.

میگویند: «خط آرامی و زبان آرامی، خط و زبانی بوده است که تمام کشورهای شاهنشاهی ایران میتوانسته‌اند بآن بنویسند و بخوانند و آن زبان را بفهمند. این خط بمراتب از خط میخی آسانتر بوده و به همین علت قبول عامه یافته بوده و همه بآن خط مینوشتند و میخوانده‌اند.»

باید در جواب گفت: اگر يك چنین خطی در سراسر کشور پهناور شاهنشاهی هخامنشی و سپس اشکانی و بعد ساسانی رواج کلی داشته و همه بآن مینوشتند و میخوانده‌اند، پس چه شده است که تا امروز هیچ نوشته و کتابی باین خط و زبان خاص بدست نیامده است و از طرفی با وجود و شیوع این خط و زبان (آرامی) پس چگونه خط اوستایی پهلوی ساسانی رایج بوده و بآن مینوشته‌اند و آنچه از زمان هخامنشیان از آثار مخطوط بدست است بزبان فرس قدیم و بخط میخی حروفی است و بعد بخط پارسی و سپس ساسانی؟

با این توضیح می‌بینیم که موضوع این خط و زبان ساخته شده و مجعول است. آنچه در این باره میشود گفت اینکه: زبان و خط ایرانی بوده و بآرامی تحریف شده و یا اینکه خط آدم دبیره بوده که بآن خط همه می‌نوشتند لیکن زبان مخصوصی که در فلات ایران زبان مشترك بوده است و همه ملل شاهنشاهی با آن آشنا بوده و بصورت يك زبان بین‌المللی رایج بوده است، زبان فرسی قدیم ایران بود که از زمان مادها زبان رایج بین اقوام مادی بود و اینک در این باره توضیح بیشتری میدهیم:

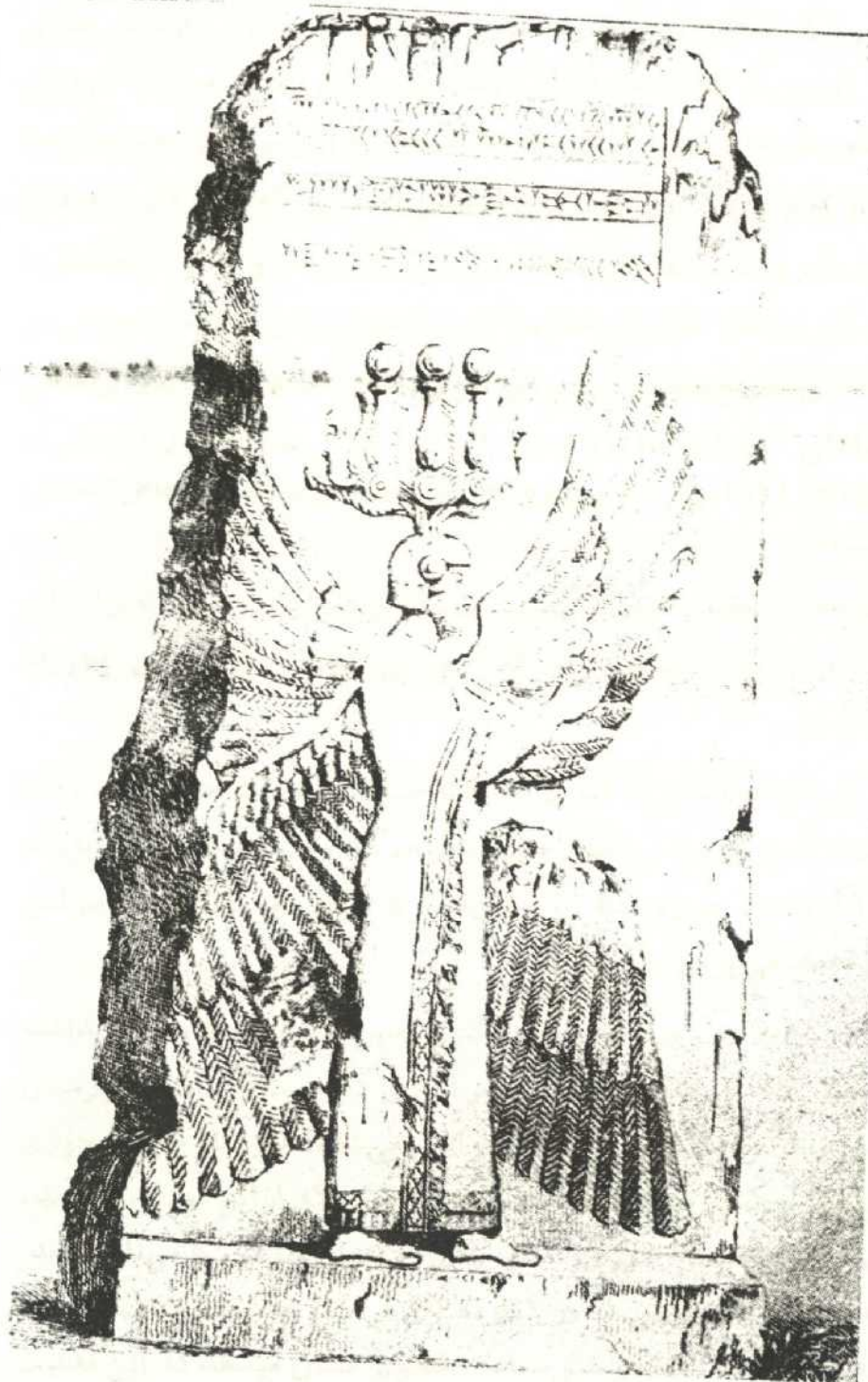
در دوران ماد، پس از اینکه قبائل مختلف ماد اتحادیه‌ای تشکیل دادند، زبان ماد میانه که مادر زبان فرس قدیم است، زبان مشترك میان قبائل ماد شد و همه قبائل ماد با این زبان مشترك گفتگو میکردند و در نتیجه در ماد آدرپاتن ماد میانه و دیگر قبائل همه با این زبان آشنائی داشتند و همه قبائل بوسیله این زبان مشترك بایکدیگر گفتگو میکردند و وسعت و گسترش این زبان به قوم کاسی و انزان‌ها نیز کشید و دیری نپائید که در سراسر فلات پهناور ایران يك زبان مشترك و عمومی شد. (عکسهای شماره ۷ و ۸)

م. دیا کونف نیز در این باره نظری دارد و میگوید: «... از بخش علیای دره قزل اوزون گرفته بسمت مشرق تادشت کویر، سرزمینی بود که آشوریان آن را کشور ماد بمعنی بیط کلمه میخواندند و بخشی از این سرزمین تحت حکومت آشور قرار داشت، اگر از روی نام های اشخاص و اما کن که تا خط قزوین همدمان رایج بود داوری کنیم، در این منطقه نیز زبان کوتی - لولومی - حکمفرما بوده. لیکن در نقاط شرقی تر خط مذکور با وجود زبان یادشده بخصوص در اسامی اما کن بتدریج عنصر زبان ایرانی تفوق داشت، ظاهرأ در آغاز این همان زبان قبیله ای آریزانت ها بود که در اتحادیه قبائل ماد نقش زبان مشترک میان قبیله ها را ایفا میکرد و سبب رواج آن بخصوص در اسامی خاص اشخاص همین است.»

باتوجه باین حقیقت میتوان گفت منظور از زبانی که در کتاب عزرا از آن یاد شده همین زبان آریزانت است که آریزانی بوده و به آرامی تحریف گردیده است.

در دوران هخامنشی ها که در حقیقت جانشین دوات ماد هستند زبان آریزانت ها گسترش بیشتریافته و ملل دیگر هم که تحت انقیاد درآمده بودند آنرا فرا گرفتند، چون وسیله این زبان مشترک ایرانی می توانستند در سراسر کشور شاهنشاهی ایران رفع نیاز کنند.

اما خط ایلامی؛ در خوزستان ملتی بدین نام و نشان وجود نداشته و این نام نیز ساخته و مجعول است. بنا بر آثاری که بدست آمده در خوزستان ملتی میزیسته که بنام انزان یا انشان خوانده می شده اند و آنها خود را خوزی یا هوسی یا او کسی میخوانده اند. در نوشته هائی که از این قوم بدست آمده مردم آن سرزمین خود را خوزی و کشورشان را انزان سوسونکا می نامیده اند. چنانکه گفتیم آثار تمدنی که در کناره های فرات و خوزستان بدست آمده عیناً در هند نیز کشف شده و حتی شباهت خطوط نشان میدهد که این مدنیت از یک ریشه واصل سیراب می شده اند و بر این توضیحات باید اطلاعات زیر را نیز افزود:



عکس شماره ۱۴ - پیکره کوروش کبیر سردر دمان هخامنشی و نوشتہ معروف :
« منم کوروش ، شاه هخامنشی » این پیکره هنوز در دشت مرغاب پابرجاست .

کینگ King در کتاب خود بنام سومر وا کد از نتیجه حفاریهای پمپلی Pompelly که در اطراف عشق آباد انجام گرفته سخن بمیان آورده و از جمله از يك ظرف سفالین یاد میکند که ساخت آن از نوع ظروف سفالینی است که میتواند حد فاصل تمدن دوران حجر و دوره آهن و مفرغ خزر و ایلام (بزعم او) را بدست دهد (عکسهای شماره ۱۱ و ۱۰)

کینگ ظروف سفالین زرد رنگی نیز در حفاریهای خود بدست آورده که کاملاً مانند ظروف بدست آمده از حفاریهای دره گز گرگان کهن است. از طرفی لازم است به نکته دیگری هم توجه شود و آن اینکه پروفیسور م. رستون ریف، در باره گنجینه کشف شده در ترنگ تپه گرگان در مجله آثار قدیمه مصری^۱ بحثی بمیان آورده که برای اثبات نظریه ما بسیار جالب است. کشف گنجینه ترنگ تپه بسال ۱۸۴۱ انجام گرفته است و اشیاء بدست آمده شامل زیورهای زرین و سیمین و ظروف سنگین و سفالین و ابزارهای پیکار از مس و جالبتر از همه جامی زرین است که بر روی آن چهره دو تن سومری نقش شده است.

این آثار توانست رابطه مستقیمی بین تمدن دره گز و تپه انو و اشیاء یافت شده در عشق آباد بدست دهد و بزعم باستان شناسان و کاشفان آن نفوذ تمدن ایلام را در این نواحی به ثبوت برساند.

از طرف دیگر نمونه های زنده و جالب همین تمدن که بغلط بنام ایلام خوانده شده چنانکه یاد کردیم در خوزستان و سند هند نیز بدست آمد و نفوذ يك مدنیت در خشان آریائی را در حدود شش هزار سال قبل از میلاد مسیح در تمام این حدود ثابت و مشخص کرد.

در اینجا لازم می آید بار دیگر توجه خوانندگان را به بحثی که در آغاز این مقال کردیم معطوف داریم. چنانکه نشان داده شد در حدود شش هزار سال پیش از میلاد حدود کرانه های خزر مسکن قوم آریائی ماد بود که به قبائل مختلفی تقسیم می شدند و مجموع قبائل ساکنان آن حدود را که در

۱- شماره ۶ بخش نخست ژانویه ۱۹۲۰

تپورستان، گمیل، مازندران و دره های قزل اوزن سکونت داشتند و از نظر فرهنگ ارقبائل پیش رفته مادای بزرگ بودند بنام آلان، ها میخواندند و می نامیدند. دلیل بارز این مدعا آنکه کلیه دره ها، کوه ها و رودهاییکه در این حدود بوده اکثرآ بمناسبت ساکنان آن نواحی بنام آنها دره آلان، کوه آلان رود آلان خوانده می شده و بهترین سند و مدرک برای تأیید این نظر ثبت شد حدود العالم است که کتبی است در جغرافیای عمومی و در حدود اوائل قرن چهارم هجری تألیف گردیده و مسلم است که مؤلف این کتاب به کتابهای کهن تبری که در دست داشته بی نظر نبوده است.

در این کتاب ارزنده و نفیس به هیچ صورتی نام و نشانی از ایلام یا عیلام یا آرام نیست بلکه همه جا سخن از کوه آلان، رود آلان و مردم آلان است. با توجه باینکه در زبان فارسی تبدیل م^۱ به ن و هم چنین ل^۲ به ر سابقه دارد، آلان در لهجه هائی آرام شده و از طرفی چون در تورات سخن از مردم عیلام رفته محققان بدون تعمق و غور و بررسی این غلط را پیش آورده اند که مردم سرزمین خوزستان عیلام نام داشته و در نتیجه عیلامی بوده اند.

در کتاب عزرا که در آن از مردم عیلام یاد شده چنین آمده است که آنها ساکن اورشلیم بوده اند و با رسارت نو کودنضر در آمده اند و سپس کورش کبیر آنها را آزادی بخشیده است و هیچگاه آن قوم سامی در کرانه های خزر و یا سند هند و یا حوزستان نزیسته اند. نفوس عیلام یاد شده در تورات بسیار اندک بوده است بطوریکه پس از آزادی و بازگشت باورشلمیم دیگر از آنها در تاریخ نامی نیست. همین اشتباه بزرگ موجب گمراهی های بسیار در تاریخ شده است. چنانکه گفته شد باقرائنی که بدست داریم پیدایش خط متعلق به قومی آریائی ساکن در کرانه های خزر بوده است و چون آن قوم دی پو نام داشته اند خطی که ساخته اند بمناسبت نسبت بس آنها دی پی نامیده شده و دی پورستان (طبرستان) که زادگاه این قوم بوده نیز جزو منطقه آلان هابوده

۱- چون نردبام = نردبان - دمب = دنب - سمبه = سنبه .

۲- چون استخر = استخر - سوراخ = سولاخ - دیوار = دیفال .

است و سرکردگان و بزرگان این قوم را نیز دیو میخواندند و ماد استان دیوان طبرستان و تهمورث شاه را به نقل از مینوی خرد و شاهنامه یاد کردیم. تمدن قوم آلان یا آرام به نواحی جنوبی مادای بزرگ نفوذ کرد و سراسر کرانه های خلیج فارس تا سندهند را از یک طرف و تا قسمت اعظمی از بین النهرین را از طرف دیگر فرا گرفت

اقوام خوزی و سومری و کاسی که از مادی های آریائی بوده اند از تمدن آلان ها بهره مند و بر خوردار شدند و خط نخستین را از قوم آلان آموختند و وسیله خوزی ها و سومری ها و کاسی ها این دانش به اقوام سامی آموخته شد. خطی که دی بی ها ساخته بودند خطی علائمی و نقشی بود و خوشبختانه در کاوشها و حفاریهای تبه مارلیک و دیگر قسمت های مازندران و همچنین زیویه کردستان از این خطوط نمونه هایی بدست آمده است (عکسهای شماره ۴۰۳)

در حفاریهای مارلیک ۱۱ مهره بدست آمده است که بخطوط نقشی منقوش است و این مهره ها در زمان باستان بجای مهر بکار میرفته و غالباً بانقوش و علائمی خاص منقوش و مشخص هستند که هر یک از این علائم نمودار منظور و مقصودی بوده است. چگونگی پیدایش خط علائمی و نقشی را قبلاً شرح داده ایم و نیاز به تکرار و بازگو کردن نیست. در اینجا نیز عکس نمونه ای از این مهره ها که بر روی اشیاء وسیله گل مهر شده است (بجای لاک در قرنهای بعد) از نظر خوانندگان خواهد گذشت. (عکس شماره ۲)

دکتر فرانکفورت تحقیقات بسیار جالب و ارزنده ای در باره مهره های استوانه ای انجام داده است که در کتابی بنام مهره های استوانه ای نشر یافته است. مهره های کشف شده در مارلیک برای مطالعه و خواندن و تحقیق در اختیار پرفسور کامرون استاد خطوط باستانی خاور میانه در دانشگاه میشیگان آمریکا گذاشته شده است.

بنا باظهار نظر این دانشمند خط شناس خطوط منقور روی این مهره های استوانه ای متعلق به هزاره سوم پیش از میلاد است و خطوط آنهم از نوع علائمی و نقشی است که قبل از پیدایش خط میخی بکار میرفته است.

برای آشنا شدن به نظراتی که تاکنون درباره پیدایش خط از طرف خط‌شناسان اعلام گردیده است بجاست باین قسمت از کتاب «خط و تحول آن در شرق»^۱ توجه کنیم. در کتاب یادشده در باره خط میخی چنین آمده است: «این خط (میخی) باتفاق آرای محققین خط و خاورشناسان، نخستین بار از سومری ها برخاسته و از چهار پنجهزار سال پیش از میلاد مورد استفاده و استعمال آنها بوده است. اما این خط که بصورت اشکال (شکل‌ها) و مانند هیرا کلیف بوده بعد از آن اشکال و بصورت ساوه نظری درآوردند و در زمان سارگن حدود هیجده سده پیش از میلاد این خط به همه طوایف سامی نژاد و سامی زبان سرایت کرد و مادی‌ها این خط را از آسوری‌ها و عیلامی‌ها فرا گرفته و در دست آنها از صورت نموداری و آهنکی بشکل الفبائی درآمد و این خود قدم بزرگی بود که شاهان ماد برای آسان کردن خط میخی (کیونی فرم) برداشتند».

برای آنکه نامفهوم بودن این تحقیق و نکات انحرافی آن آشکار شود پیش از اینکه به مطالب نادرست این نظرات پاسخ دهیم لازم است توجه خوانندگان ارجمند را به نظرات چندتن از دانشمندان و باستان‌شناسان که بطور اختصار می‌آوریم جلب کنیم:

وان لون آمریکائی و پیش از او ژرژ اسمیت انگلیسی و دمرگان فرانسوی در باره سرزمین ایلام یا انشان یا انزان سوسونکا، تحقیقاتی دارند و بر اساس کاوشهایی که طی شصت سال اخیر انجام گرفته اطلاعات تازه تری در باره ایلام و سومر (بزعم آنها) نشر یافته و سرپرسی سایکس هم درباره سومری‌ها مطالبی دارد که بیشتر نظری و جنبه حدس و گمان دارد.

با مطالعه و بررسی مطالب وان لون و ژرژ اسمیت و دمرگان بهیچوجه نمیتوان گفت که ایشان درباره سرزمین ایلام یا انزان و سومر و مردم آن اظهار نظر قاطعی کرده باشند. ماحصل و چکیده اطلاعات و معلومات ایشان را استاد جمال زاده در ترجمه کتاب داستان بشر تحت عنوان ایرانیان چه کسانی

بودند و چه کردند و چه می کنند؟ آورده است. در این کتاب مینویسد :
 «دوره عتیق تمدن ایلام که پایتخت آن شوش (نزدیک شوشتر کنونی) بوده،
 «تعلق به چهار هزار سال قبل از ازمینه تاریخی دارد. کلمه ایلام بمعنی کوه است و،
 «خود اهالی کشور خود را، انزان سوسونکا می خواندند یکی از طوایف،
 ساکن ایلام موسوم به هوسی یا خوزی یا اوکسی بودند که نام خوزستان از اسم،
 آنها آمده است.»

«چنانکه گذشت از جمله نواحی مهم ایلام یا انزان (انسان) نام داشته که،
 «رفته رفته با لفظ ایلام مترادف شده بود و چون جایگاه کورش کبیر،
 «بوده در تاریخ کسب شهرت نموده است ولی ظاهرأ محل واقعی آن هنوز بدرستی،
 «معلوم نگردیده است.»

«ایلام خط مخصوصی داشته که از خط دیگری گرفته نشده بود،
 «و احتمال داده اند که از فکر و ابداع خود مردم ایلام باشد. در آن اوقات،
 «ظاهرأ هنوز ایرانیها خط نداشتند.»

اینک با توجه به نظرات خاورشناسان نکاتی را از گفته های ایشان مـورد
 تحقیق و بحث و تحلیل قرار میدهم و پیش از بیان نظرات خود بنکاتی از
 گفته های ایشان اشاره میکنیم :

۱ - سومری هارا عموم خاورشناسان آریائی شناخته اند (پس دیگر جای
 بحث در این مورد نیست).

۲ - خط میخی را متعلق به سومری ها دانسته اند و معترفند که از طرف آنها
 بملل سامی نژاد آموخته شده است.

۳ - سرپرسی سایکس هم باستناد تحقیقات باستان شناسان نظر میدهد که
 تاریخ ایلام باید در حدود پنج هزار سال پیش از میلاد باشد.

۴ - برای ایلامی ها خط مخصوصی قائلند که از خط دیگری گرفته نشده و
 آنرا محصول ابداع و ابتکار خود ایلامی ها دانسته اند.
 سرپرسی سایکس در پایان نظرات خود نوشته است «در آن اوقات ظاهرأ

ایرانیها هنوز خط نداشته اند. گفته سایکس بطرزی است که نشان میدهد به نظر خودش اطمینان ندارد. زیرا جمله را با کلمه (ظاهراً) آغاز کرده است. معذک چون این نظر غالب خاورشناسان است میگوئیم:

آریایلامی ها و سومری ها آریائی هستند و ساکن قسمتی از فلات ایران چگونه آنها را ایرانی شناسیم و بنا بر این چه ملتی هستند؟

اینک با طرح نظرات خاورشناسان به دست مجدداً بمطالب یاد شده از کتاب خط و تحول آن در شرق، که قبلاً آوردیم عطف توجه کنیم و نظرات ضدو نقیض آنرا در یابیم و تحقیق را از لابلای ستور آن جستجو کنیم در این کتاب نوشته شده است: «قاطبه محققان و خط شناسان متفق القولند که خط وسیله سومری ها اختراع و اشاعه و نشر یافته است، این صحیح و قدمت آنرا هم در پنجهزار سال قبل از میلاد مسیح دانسته اند. در اینهم بحث نمیکنیم و قبول داریم اما اینکه: «این خط بصورت اشکال و مانند هیرا کلیف بوده و بعدها آن اشکال را بصورت ساده تری در آوردند، باید پرسید چه کسانی بصورت ساده تری در آوردند. سومری ها یا سامی ها؟ ... و در زمان سارگن ... معلوم نیست کدام سارگن اول یا دوم؟ ... این خط بهمراه ایف سامی نژاد و سامی زبان سرایت کرد ... پس آشکار است که وسیله آریائیهای سومری و ایلامی به سامی ها آموخته شده است و اما نظریه بعد: «و مادی ها این خط را از آسوری ها و ایلامی ها فرا گرفته و در دست آنها از صورت نموداری و هم آهنگی بشکل الفبائی درآمد و این خود قدم بزرگی بود که شاهان مادی برای آسان کردن خط میخی (کیونی-فرم) برداشتند»

خوانندگان ارجمند با توضیحاتی که در آغاز و پایان مقال داده ایم اینک متوجه می شوند که چگونه خاورشناسان و باستان شناسان کوشیده اند قلب ماهیت کرده و حقایق را گمراه کننده نشان بدهند و آنرا واژگونه جلوه دهند. آنها نمیتوانند منکر شوند که بنظر آنها خط را سومری های آریائی ساخته اند و نمیتوانند انکار کنند همان خط علائمی بدست مادی های آریائی بصورت الفبائی درآمد است. لیکن با مغلطه و گرداندن مطالب و مسائل میکوشند که نشان بدهند ایرانیها خط نداشته اند و خط را از ملل سامی گرفته اند.

جای تعجب است. خودشان معترفند که خط را سومری‌ها یا ایلامی‌های آریائی از (نظر مافرقی نمیکنند) اختراع کرده اند و سامی نژادان از آنها گرفته اند. چنانکه گفتیم مگر سومری‌ها و ایلامی‌های آریائی، مادی و ایرانی نبوده اند؛ ماد بمعنی بسیط کلمه است، همچنانکه امروز ایران و ایرانی بسکار می‌رود. بنابراین چه معنی دارد که گفته شود مخترع خط سومری‌ها و ایلامی‌های آریائی (ایرانی) بودند و سامی‌ها از آنها خط را فرا گرفتند و ایرانی‌ها (آریائیها) خط را از سامی‌ها آموختند و سپس آنرا تکمیل کردند.

خود ایرانیها سازنده خط هستند و آنوقت خط را از دیگران که خودشان بعاریت گرفته اند می‌آموزند، چگونه ممکن است ایلام در بخش و سیمی از فلات ایران خط اختراع کند و به مردم هم زبان و هم نژاد و همسایه اش که در حدود بختیاری و اصفهان و همدان وری بوده اند این دانش را نیا آموزاند ولی سامی‌ها از دور دست از آنها فرا گیرند و مجدداً از راهی دور به ایرانیها منتقل کنند؟ این فرضیه بسیار مستبعد است و غیر معقول. اگر ایرانیها از علم خط اطلاعی نداشتند چگونه توانستند چیزی را که از آن بسی اطلاع بوده اند به کمال برسانند؟

و آن اینکه: ایرانیها (قوم آلان) که در قسمت جنوبی دریای خزر زندگی میکرده اند مخترع و کاشف خط بوده اند و پس از اینکه در سرزمین مرکزی ایران و خوزستان مستقر شده اند خط را در سرزمین های جنوبی و جنوب غربی فلات ایران رایج کرده اند و بیگانگان که از این اقوام خط آموخته اند چنان پنداشته اند که اقوام جنوبی و جنوب غربی (بزعم خاور شناسان ایلامی و سومری‌ها) مبدع و مبتکر خط بوده اند. و اینکه گفته ایم خط میخی دی پی‌ها وسیله مادها به خط الفبائی ۴۴ حرفی تبدیل و تکمیل شده است در صحت این نظریه شکی نیست.

بطوریکه در نوشته های داریوش کبیر در بغستان آمده و در این تحقیق قسمت هائی از آنها آورده ایم داریوش چند بار متذکر است که آیندگان نوشته های او را محو و خراب نکنند و برای کسانی که در حفظ و نگاهداری آنها بکوشند از او رازمذا بزرگی خواسته است و برای کسانی که به خرابی آنها

دست یازند نفرین کرده است . این تذکر داریوش مسلم است که مسبوق
 بسابقه ای است و آن اینکه : چون آثار مادی ها را دشمنانشان آشوریها در
 تاخت و تازهایشان خراب کرده بوده اند اینست که داریوش از آیندگان
 میخواهد که به چنین کار ناشایست دست نزنند . هم اکنون در سر پل زهاب
 پیکره سنگی موجود است متعلق بدوران ماد که جای نوشته های این پیکره
 سنگی هست و نشان میدهد که آنرا محو کرده اند و خود صورت هرا هم خراب
 کرده اند که شناخته نشوند . یکی از عللی که از دوران ماد آنرا سنگ نوشته
 بدست نیست اینست لیکن يك نویسنده سندهارزنده ارائه میدهد که حاکی
 است از اینکه در دوران ماد خط میخی ۴۲ حرفی رایج بوده است . و آن
 پیکره سنگی کورش بزرگ است در دشت مرغاب که در بالای آن کتیبه ای
 داشته است بخط میخی ۴۲ حرفی و این نوشته چنین بوده است : منم کورش
 شاه هخامنشی ، و بدیهی است که چون کورش بلافاصله پس از آخرین پادشاه
 ماد بسطنت رسیده است . نمیتوان تصور کرد که در زمان او خط بطور خلق -
 الساعه بوجود آمده باشد . قطعاً در دوران مادها خط الفبائی ۴۲ حرفی بوده که
 کورش و هنرمندان زمان او از آن زمان آموخته بوده اند سندیگری که این نظر
 را تأیید میکند لوح اکتشافی در همدان از آریارامند پدر اسیتاسپ نیای
 داریوش کبیر است که هم اکنون موجود و خط میخی ۴۲ حرفی است . و مسلم
 است در کاوشهایی که در سالهای آینده در هنگمتانه باستانی قرار است انجام گیرد
 آثار و خطوط دوره ماد بدست خواهد آمد و در تکمیل این معلومات کمک
 شایانی خواهد کرد . (عکس شماره ۵)

چند نکته دانستی

۱ - معنی نام ایلام را چنین توجیه کرده اند که چون ناحیه سکونت آن
 قوم آریائی کوهستانی بوده است آنجا را ایلامتو میخوانده اند . یونانیها هم
 آنجا را الیمائیس میگفته اند . ایرانیها آنجا را فرخود و مردم آنجا سرزمین
 خود را انزان سوسونکا می نامیده اند . در کتیبه شاهپور هم نام آنجا شوشینکا
 آمده است .

استرابون و تاریخ نگاران اسکندر نام آنجا را سوسیاننا یا سوزیس که مأخوذ از سوسونکاست و در زبان یونانی جلگه معنی میدهد ثبت کرده اند .
کوههای این ناحیه بنامهای کوسینا - پره تکین - مردیا - الیمائیس و اوکسیا نامیده می شده است .

آنچه مسلم است الحاق ایلامتو بدیناسبت کوههای این ناحیه از طرف ملل دیگر بوده است و هیچ ارتباطی با بنی عیلام یاد شده در تورات ندارد که آنها منسوب به یکی از پنج پسران سام فرزندان نوح بوده است ، محل سکنی بنی عیلام را تورات در نزدیک دریای نمک یا بحر العیت میگوید و در کتاب عزرا در باب چهارم از سفر پیدایش که نام بنی عیلام آمده است مینویسد که شماره اسیران یهود و می اسرائیل در بابل ۴۲۳۶۰ تن بوده اند و سپس شماره هر قوم و قبیله ای را هم به تنهایی بدست میدهد و از آن میان ۱۲۵۴ تن از بنی عیلام هستند که پس از آزادی از طرف کورش کبیر به اورشلیم بازگشته اند و هم چنین در باب هشتم از همان کتاب مینویسد که بفرمان اردشیر دوم آنچه از قوم بنی عیلام بود در بابل بازمانده بودند بدعزر کاهن آنها سپرده شدند که با هدایا و اموالشان با اورشلیم و وطنشان بازگردانده شوند و از بنی عیلام هفتاد تن بوده اند که این بار به اورشلیم بازگشته اند .

باید گفت که اگر منظور از بنی عیلام اقوام و ساکنان ایلامتو باشد پس چرا بعد از آزادی که باید به میهنشان بازگردند به اورشلیم رفته اند و در تورات وطن آنها اورشلیم یاد شده است و حتی در زمان اردشیر که هفتاد تن بازمانده آنها بوده اند باز هم به اورشلیم عودت داده شده اند ؟ پس مسلم است که ایلامتو جز عیلام و بنی عیلام تورات است .

جزو هیات کوشکر دمرگان دانشمند نامی پروفیسور فادر شیل بوده است که درباره زبان خوزی (ایلامی) و خط آن مساعی بسیار بکار برده گرچه نتوانسته است آنرا بصورت کامل بخواند ولی اطلاعاتی که بدست میدهد برای پژوهشگران قابل توجه است . او عقیده دارد که واژه های ایلامی بك سیلابی است که بیکن دیگر چسبیده شده اند و اشتقاق و صرف لغات در زبان آنها مأخوذ از زبان عالیتری است (بنظر ما این زبان عالی زبان مادی بوده است) .

خط ایلامی که در کاوش های شوش بدست آمده عبارت است از علائم و نشانه هایی که هر يك برای منظور و مقصودی بکار میرفته این خطوط را بر روی الواح خشتی نقش میکرده اند و سپس خشت را می بخته اند که دوام داشته باشد. آنچه مسلم است این خطوط از خود خوزی هاست. اخیراً (در سال ۱۳۴۵) يك لوح بزرگ سنگی با خط ایلامی در شوش بدست آمده است. نویسنده کاملاً بدین نظر عقیده است که زبان خوزی (ایلامی) همان زبان فرس قدیم ایران بوده است که به خاصیت قوم و قبیلدهای کمی اختلاف لفظ دارد و برای اثبات این نظرات بجماست نام های دوازده گانه ماهمار از زبان خوزی (ایلامی) با ماههای فرس هخامنشی بسنجیم:

فرس هخامنشی

خوزی یا ایلامی

آدو کئش	خادوکانو
تور و واهر	تور و و ماير
تئئی گارسی	ساا کور یزی ایس
گرم پد	گرما باتاش
درن ناجی	تورنا بازیش
کارباشیا	کایر بی شیا ایش
باگابادی	باگی ئی ایش
ورکانا	بارکاشانا
آحی یادی	خاشیاتئی ایش
اناماک	خاناما کاش
سامیا	سامیاما فتاش
وی خانان ^۱	میکانا

۲ - درباره کیومرث باید گفت که نام کیومرث را در داستانهای اساطیری کلد شاه گفته اند و لقب او از طرف مردم کیومرث (بی مرگ و جاودانی) بوده

۱ - نقل از گزارشهای باستان شناسی کرد آورده محقق ارجمند و عالیقدر آقای محمدتقی

است و این گل‌شاه در حقیقت مخفف کیل شاه است یعنی شاه کیل و میدانیم که کیل سرزمین کیلان کنونی است و نشان میدهد که او همسایه تبورستان بوده و اینست که از قبیله همجواری خود (دی‌پی‌ها) خط را آموخته است و پس از اینکه قدرت و شوکت بدست آورده و در سراسر خط آلان فرمانروائی می‌کرده سبب رواج خط بتمام قبائل ماد گردیده است.

نتیجه: از پژوهش و تحقیقی که ضمن بررسی نظرها و اکتشافاتی اخیر بدست آمده و تطبیق آن با حقایق تاریخی که از دیرباز چه در افسانه‌های ملی و چه در تواریخ بیگانگان بدان اشاره شده و بجا مانده، این نتیجه حاصل است که ایرانیها نخستین ملتی بوده‌اند که با اختراع خط توفیق یافته‌اند هم چنانکه نخستین ملتی بوده‌اند که کیش و آئین یکتا پرستی داشته‌اند. اینک با توجه باینکه ایرانیها مخترع خط الفبائی بوده‌اند شایسته و بجاست که ایران را مهد تمدن جهان بخوانیم و بدانیم.

سروش پارسارا می‌ستائیم- ای قوی‌ترین جوانها، ای
 دلیرترین جوانها، ای ورزیده‌ترین جوانها، ای
 چابکترین جوانها و ای شجاعترین جوانها- شما که
 مزدیسنی هستید در ستایش سروش پارسا غفلت نورزید.
 بسیار دور از این خانه، بسیار دور از این ده، بسیار
 دور این شهر، بسیار دور از این کشور رانده شونید،
 نیاز مندیها، بدیها و آفت‌ها.

اوستا

تاریخی

اسلحہ سرد در ایران

بقلم

رومانوسکی دُوبنی

قبل از اینکه در مورد اسلحه ساخت ایران و چگونگی آن بحث شود باید دید که در ساختمان اسلحه ایرانی چه مواردی بکار میرفته است. شك نیست که سلاح های برنده و سوراخ کننده و قطع کننده آن زمان همگی از فولاد ساخته میشده ولی بطور حتم همه فولادهای آن دوره يك شکل و یکسان نبوده است چون اولاً جنس و طرز تهیه آنها در هر منطقه و شهر و ثانیاً بامهارت سازنده فرق میکرده است ولی در بین کشورهای اروپائی مخصوصاً فرانسویها و آلمانیها بطور کلی تمام سلاحهای ساخته شده در شرق را اسلحه دمشقی

مینامیدند زیرا اروپائیان جز با مردم سواحل شرقی مدیترانه کمتر با مردم آسیای مرکزی تماس حاصل میکردند. اصولاً اروپائیان کلیه سلاحهای شرقی را که در روی آن بطرز مشرق زمین خطوطی نقر شده مییافتند اشتباهاً اسلحه دمشق میگفتند.

برای بررسی این موضوع بایستی بتاریخ جنگهای صلیبی مراجعه کرد چون نخستین افراد اروپائی که در اردوی سربازان صلیبی مشرق مدیترانه یعنی طول سواحل سوریه (ساحل) و شهرهای دیگر کماره مدیترانه پیاده شدند و باممال مشرق زمین در آن حوالی ارتباط پیدا کردند برای اولین بار فولاد آبدیده را در دمشق مشاهده نمودند که مورد توجهشان قرار گرفت. چون تا آن تاریخ هیچ یک از صنعتگران و جنگجویان اروپائی اطلاعاتی درباره فولاد آبدیده نداشتند بدین علت این نوع سلاحها مورد عارقه و اقبال آنها قرار گرفت.

در آن زمان مرکز تهیه و ساخت اسلحه دمشق شهر قاهره و بازار فروش آن شهر تاریخی دمشق بود که از بیشتر نواحی مشرق زمین اسلحه فولادی برای فروش باین شهر فرستاده میشد و اروپائیان که بصیرتی در مورد فولاد آبدیده و انواع و اقسام آن نداشتند هر گونه اسلحه فولادی را بنام دمشق میشناختند در حالیکه صنعتگران سوریه و قاهره هرگز نتوانسته بودند فولاد آبدیده درجه یک تهیه نمایند و آنچه میساختند در معرض فروش قرار میدادند فولاد آبدیده درجه سوم و چهارم بود که در کشورهای آسیائی به فولاد شامی معروف بود. بهمین دلیل فولادی را که اروپائیان برای اولین بار در سواحل مدیترانه شرقی یعنی در سوریه و لبنان فعلی دیدند که مورد توجه آنها قرار گرفت فولادی بود که در سطح آن خطوط مارپیچی مشاهده میکردید و این همان فولاد آبدیده درجه چهار مشرق زمین بود که به فولاد شامی معروف بوده است و نمونه برجسته این فولاد شمشیر شماره ۷۷ موزه نظامی می باشد. (عکس شماره ۱)

اروپائیان تا آن زمان قادر به تهیه این مواد نشده بودند و بهمین علت از بهترین خریداران فولاد شرقی بشمار میرفتند زیرا رمز ساختن این فولاد

در انحصار صنعتگران هندی و ایرانی بود که هرگز حاضر بافشاء رموز و آموختن طرز ساختن فولاد بدیگران نبودند و بهرور زمان در اثر فقدان و کمبود استادکاران ماهر صنعت مزبور از میان رفت.

زمانیکه اروپائیان بوسایل امروزی و میکروسکوپ دسترسی نداشتند و ساختن فولاد آبدیده کشف نگردیده بود نمی توانستند چنین فولادی را بوجود بیاورند ولی امروزه بوسیله میکروسکوپ و وسایل دیگر بر موز تهیه و اسرار ساخت آن واقف گشته اند مع الوصف هنوز هچیت از معادلت روپائی جز کشور روسیه نتهانسته اند فولاد آبدیده را نظیر آنچه که در مشرق زمین میساختند تهیه نمایند.

چرا صنعتگران ایرانی در تهیه فولاد خوش نقش مشهور شدند

در قرون گذشته کشور ایران تنها همسایه نیرومند و مقتدر هندوستان بود که از بزرگترین خریداران فولاد آبدیده هند بشمار میرفت. کشور هند از نظر موقعیت جغرافیائی در محلی قرار گرفته که دارای معادن آهن سولفور به بسیار غنی می باشد که در کوهپایه های هیمالیابند و فور یافت میشود و مردم آریائی هند اولین کسانی بودند که توانستند آهن را استخراج و ذوب و احتیاجات خود را بر طرف سازند و حتی بعدها فولاد را بصورت گوی و شمشهای مکعب شکل در آورده و علاوه بر مصرف داخلی بکشورهای خارج مانند کشور ایران که یکی از بهترین خریداران آن فولادهای گوی شکل بود میفروختند و حتی هم اکنون هم ممکن است از آن نمونه گویها در بازار ایران یافت شود.

علل توجه اروپائیان به اسلحه مشرق زمین

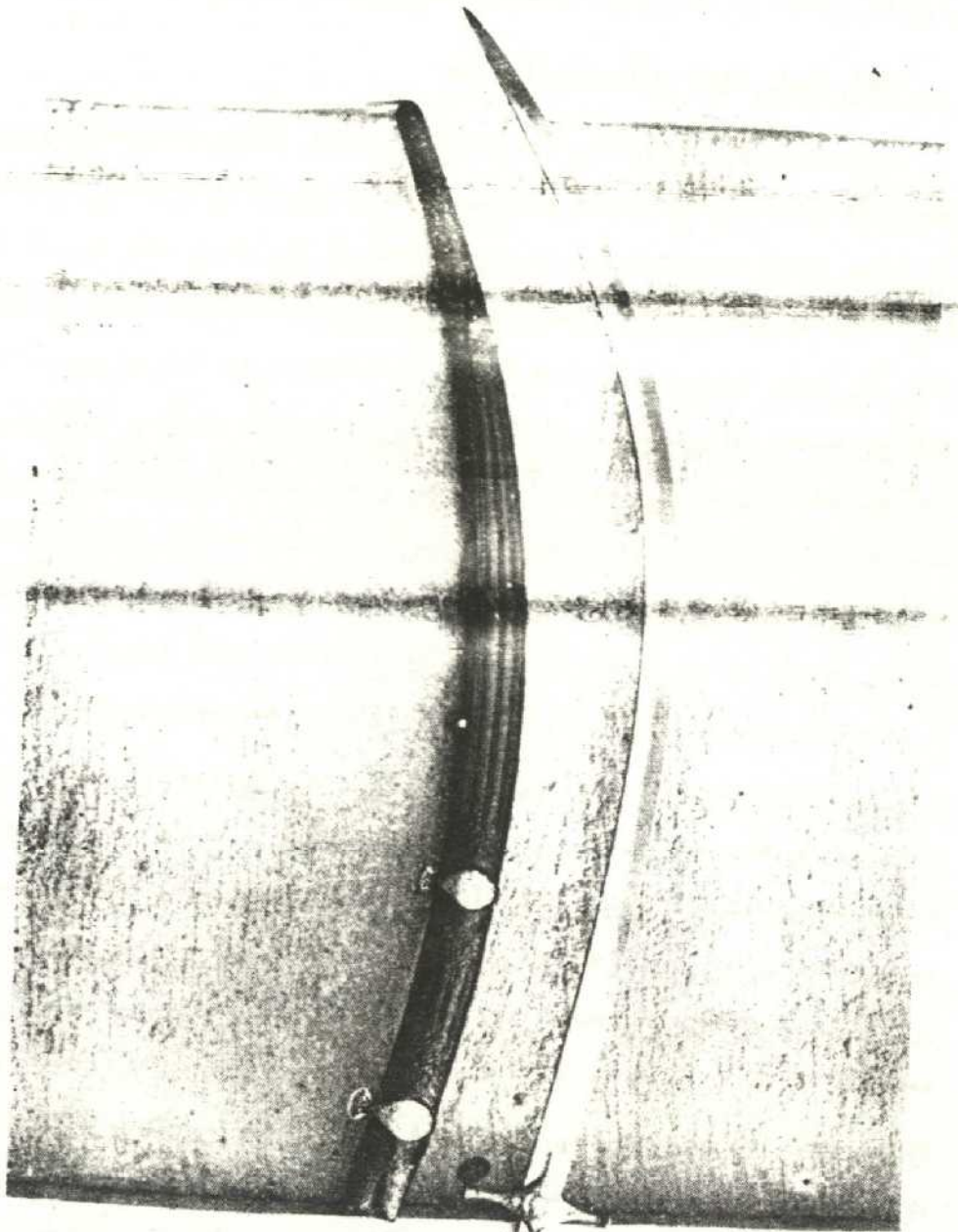
اشتهار فولاد آبدیده بخاطر نرمی و قابل انعطاف بودن اعجاب آور و همچنین چکش خواری آن بدون گرم کردن است. پس از پنجاه سال که از عمر فولادسازی دوره معاصر میگذرد امریکائیهها هنوز هم نتوانسته اند چنان فولادی را که صنعتگران ایران و خاور میانه در قرون پیشین میساختند بسازند. حکایات زیادی در افواه از کیفیت عالی این نوع فولاد وجود دارد؛ مثلاً میگویند باوچهای ایران بایک ضربه شمشیر کردن جمازه ای را قطع میکردند و یا اینکه بایک

شمشیر خوب ایرانی توانسته اند با يك ضربه دو تیغه شمشیر پولادی انگلیسی را در آن واحد ببرند و با يك دستمال معلق در فضا را دو نیم کنند.

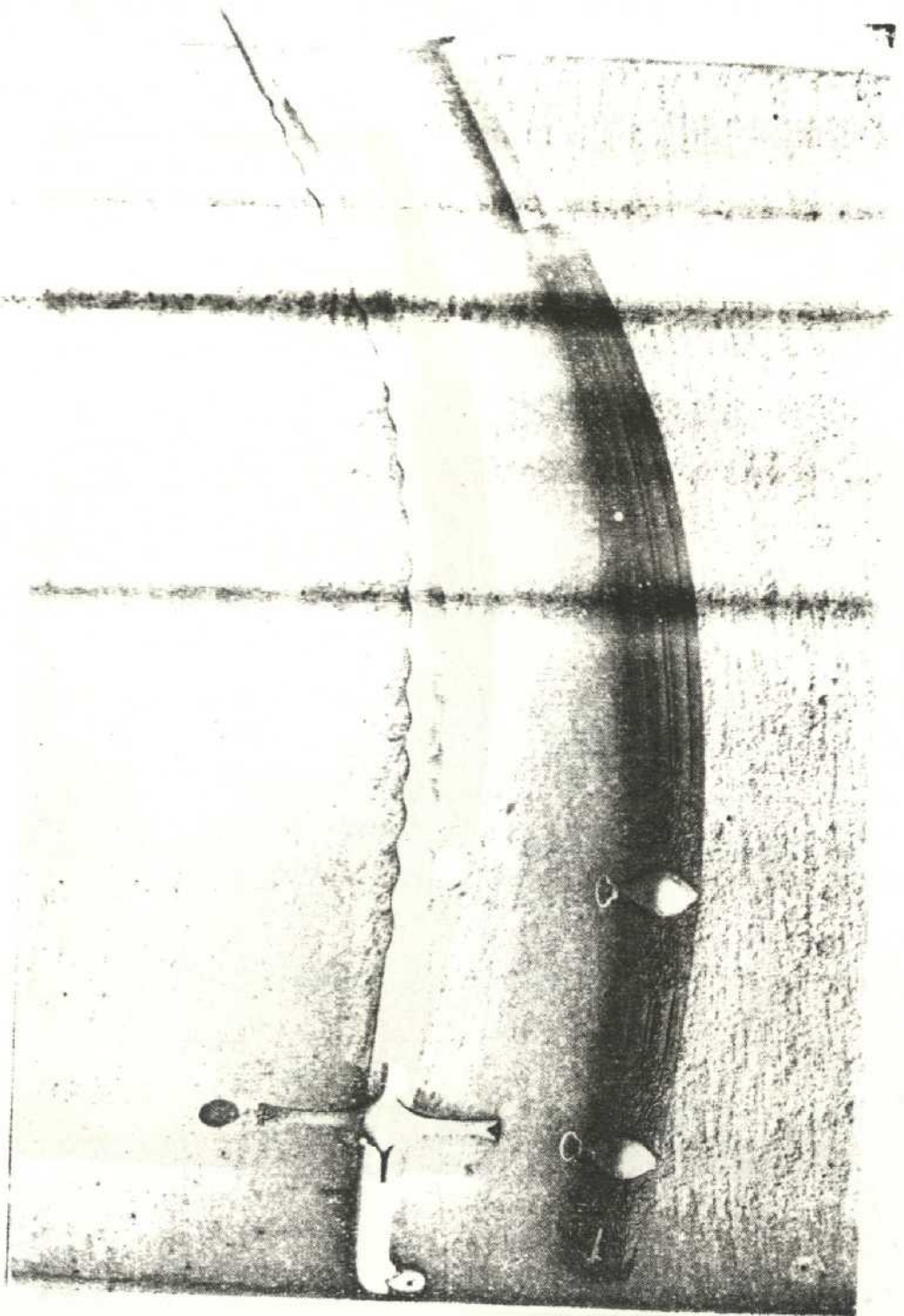
محل اصلی تهیه پولادهای آبدیده

محل اصلی تهیه پولادهای آبدیده بسیار ممتاز کشور هندوستان بوده و بطوریکه قبلاً اشاره شد اروپائیان به سبب مرخورد اولیه با آن در دمشق اشتباهاً آنرا بشهر دمشق نسبت دادند. از روی شواهد و قرائن چنین بنظر میرسد که شهر گلگند هندوستان مرکز اصلی تهیه پولاد درجه یک آبدیده بوده است ولی بطور کلی شمال هندوستان و دامنه کوه های سلسله جبال هیمالیا و جزیره سیلان مهد این صنعت عظیم محسوب میشود. تهیه این نوع پولاد هنگامی امکان پذیر بنظر میرسد که دسترسی بمعادن آهن خالص و مس باشد آریانیهای مهاجر در شمال هندوستان به سبب وفور آهن خالص پس از تحمل زحمات زیادی توانستند پولاد آبدیده مرغوبی را تهیه و در دسترس دنیای آنروز قرار دهند و آهنگران کاروان آریائی مهاجر در هند توانستند انواع مختلف پولاد عالی را ساخته و مردم مشرق زمین و دنیای غرب را مفتون زبردستی و هنرمندی خود سازند.

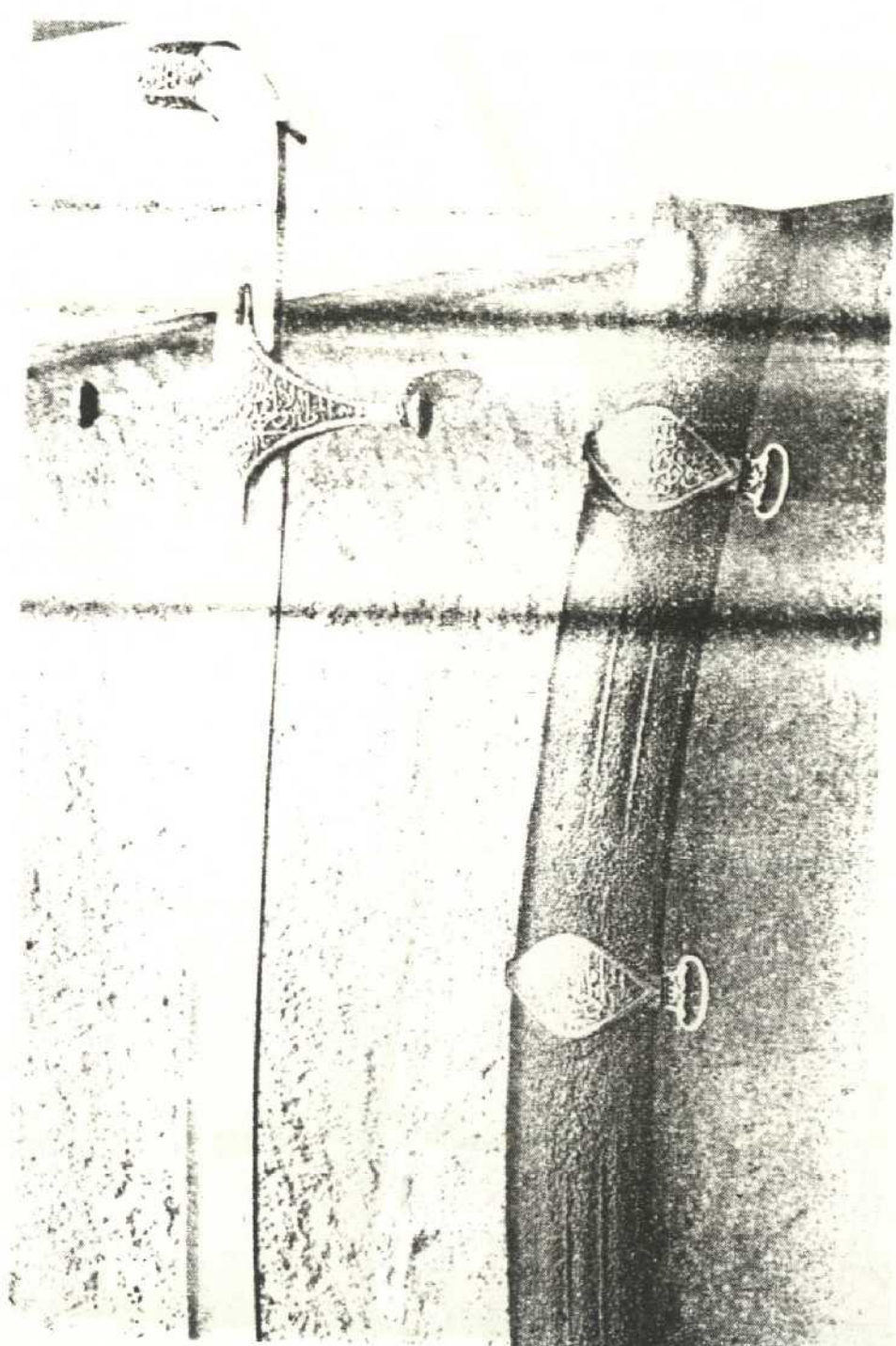
استعداد و هنرمندی آریانیهای هند و ایران در طرز تهیه پولاد آبدیده درجه یک در دنیای قدیم معروف بود زیرا از ۲۰۰۰ سال قبل از میلاد مسیح با آهن و صنایع قدیمی مشتق از آن آشنائی داشتند و سایر مردم آسیا و خاور میانه سعی میکردند که در این باره از هندیها و ایرانیان تقلید نمایند. از طرفی چون ایران مرکزی فاقد معادن آهن خالص بود و آهنی که استخراج میگشت دارای مخلوطی از گوگرد بود و همین ناخالصی سبب نامرغوبی پولاد میگردد بهمین جهت طریقه جدیدی برای تهیه پولاد ابداع نمودند و از این راه توانستند سلاحهای پولادین بی عیب و نقصی بوجود آورند. برای اینکار ابتدا ناچار بودند که آهنهای مستعمل را ذوب نموده و بکار برند و پولاد تقریباً مرغوبی را بدست بیاورند. تهیه اشیاء و اسلحه پولادی باین طریقه با تمام امتیازاتی که همراه داشت زیاد مقرون بصرفه نبود زیرا هنگام تهیه پولاد و عمل آوردن آن مقدار زیادی از آن بهدر میرفت بهمین علت ایرانیان مجبور شدند که پولاد آبدیده را از کشور



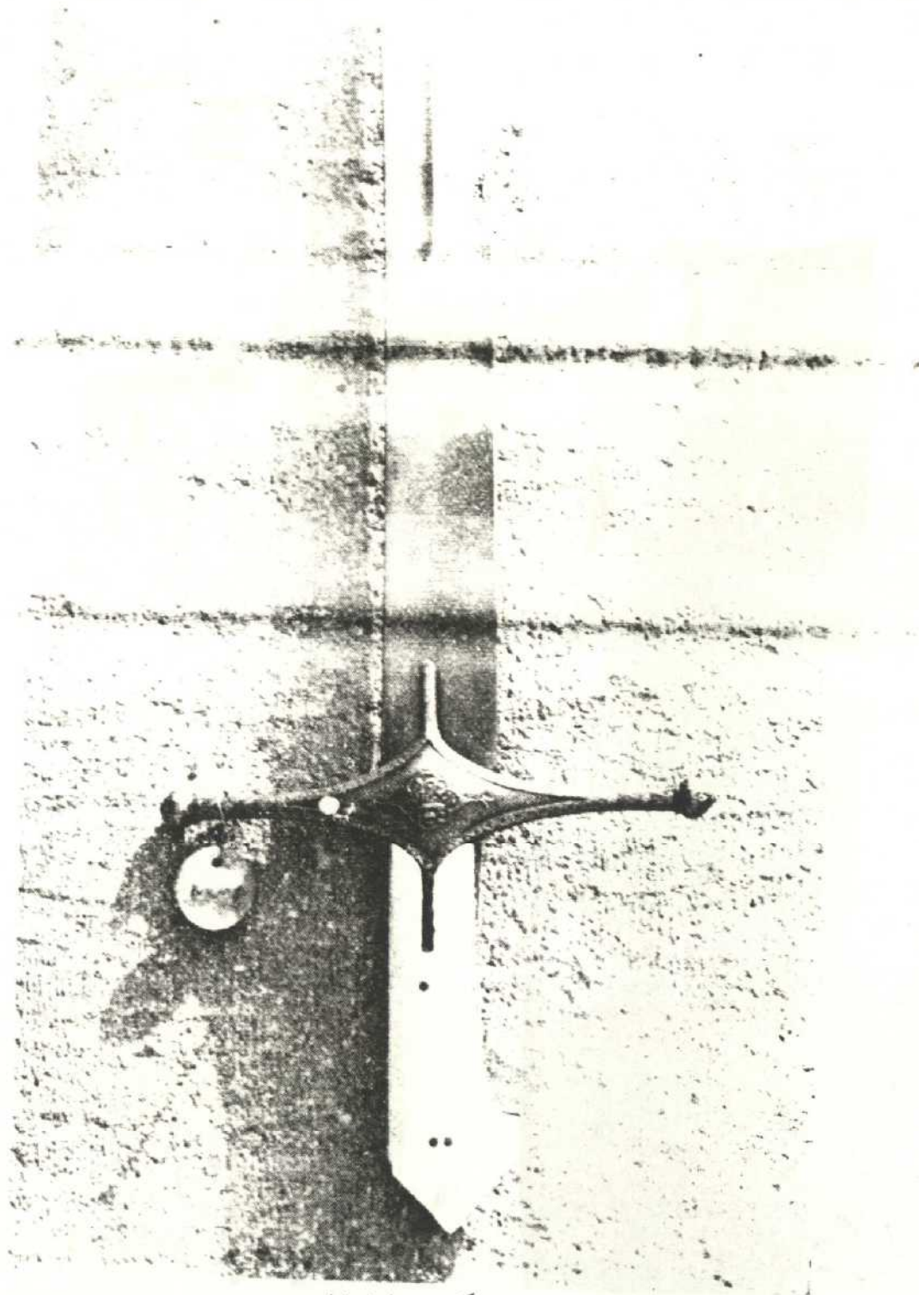
(عكس شماره ۱)



(عكس شمارة ٢)



(عكس شماره ۳)



(عكس شماره ٤)

هند وارد کنند تا بتوانند صادر کننده بهترین سلاح آنروز باشند. با توجه باینکه ایرانیان از نقطه نظر آهن خالص در مزیقه بودند مع الوصف در صنایع پولادسازی (حتی زمانی که آهن مستعمل بکار میبردند) بهترین تهیه کننده پولاد آبدیده آن عصر بودند. اکنون برای اینکه مطالعه و بررسی مشتاقان سلاحهای قدیمی آسان گردد و حق مطالب بهتر ادا شود لازم است که مقدمتاً توضیحاتی چند درباره طرز تهیه پولاد آبدیده مشرق زمین داده شود.

چگونه پولاد سازی در ایران و مشرق زمین متداول گردید.

در زمان قدیم مرکز پولادسازی ایران ایالات خراسان و کرمان و شهرستان قزوین و شیراز بود و پولاد آبدیده بصورت خام از هندوستان مخصوصاً از حیدرآباد وارد ایران میشد. در این مورد توضیحات و تشبیهات زیادی راجع به پولاد هندی وجود دارد که نشانه ارزش این ماده در ایران سده های پیشین است. البته هندوستان استخراج و ذوب آهن را مدیون آریائیهای مهاجر بآن کشور است زیرا آریائیها نخستین قومی بوده اند که با آهن دست یافته و آنرا بتمام جهانیان آنروز شناسانده اند. طبق یادداشتهای شاهزاده آندره زونیکوردسکی Prince Andre Zvenigorodsky سفیر و سیاستمدار روسیه تزاری در دربار صفویه که مرد دقیقی بوده است و کلیه وقایع زندگی سیاسی خود را یادداشت و برای تزار روس فرستاده بود و تزار روس در یادداشت های خود خاطر نشان میسازد شاه قزلباش (شاه عباس کبیر) گفت سلاح و کلاه خودها و چهار آئینه های (چهار آئینه عبارت از چهار صفحه فولادی است که در روی زره بر سینه و پشت و پهلو نصب میگردند) نظامیان در کشور ایران ساخته میشود و ما پولاد را فقط از سرزمینهای شاهنشاهی خود در هند فراهم میکنیم و زره های ظریف و شفاف را از ممالک چرکس (قفقازیه) میآوریم.

باید در نظر داشت که اظهارات شاهنشاه بزرگ ایران در زمانی گفته شده است که تهیه سلاح سرد در ایران باوج اهمیت رسیده بود و بازار فروش آن رونق بسزائی داشته است.

تاورنیه و شاردن فرانسوی دو مسافر معروف قرن هفدهم در زمانی که رونق

سلاح سرد ایران چشم سلحشوران عالم را خیره ساخته بود راجع باهمیت اسلحه ایران نکات قابل توجهی را در سیاحت نامه خودشان ذکر نموده اند. تاورنیه می نویسد مواد اولیه سلاح سرد ایران از شهر کلکته وارد میشود این ماده عبارت از فولاد آبدیده است که بصورت گویهای شکافدار و شمشهای مکعب میباشد که بکشور ایران صادر میکنند. شکاف این گویهای مدور از آن جهت ایجاد میگردد تا تجارت اسلحه جنس آنرا به خوبی تشخیص دهند. وی در سر مقاله خود اظهار میدارد که برای تیغه هر شمشیر نصف یکی از این گویها را بمصرف میرسانند.

شاردن فرانسوی در کتاب سیاحت نامه خود می نویسد بوسیله همین فولادهای آبدیده است که ایرانیان در ساختن تیغه های زیبای دمشقی مهارت دارند مواد اولیه این تیغه های معروف بصورت گویهای مدور یا شمش های مکعب کوچک می باشد که از هندوستان خریداری مینمایند.

محققاً فولادهائی که از هندوستان بایران وارد میشد بسیار خالص بود. مهارتیکه استادکار ایرانی در بعمل آوردن آن بکار میبرد سبب مرغوبیت اسلحه ایرانی میگردد، و خوبی جنس بازار فروش بسیار عالی بوجود میآورد و بعلت توسعه روز افزون صنایع فولادی گاهی اوقات گویها و سیله ایرانیان بکشورهای دیگر صادر میگردد. انگلیسیها امروزه آن گویها را Vroz مینامند.

در اوایل قرن نوزدهم که این گویهای کوچک به لندن رسید شرکت فولاد پادشاهی انگلستان آنرا مورد مطالعه قرار داد و نتیجه کلی مطالعات مؤسسه فوق الذکر را پوسن و کارشناس شرکت چنین اظهار مینمایند:

این موضوع عبارت از اثر آب شدن فوری فلز خالص است بدون اینکه حالت آهن نرم و مذاب را پیدا نماید.

فولاد جوهر دار شرق و فعل و انفعالات شیمیائی آن

فولاد جوهر دار، آهن ذغال شده ایست که تبلور آن مربوط باثر ترکیب آهن و ذغال می باشد و خطوط زیبائی که در سطح آن دیده میشود همان اثر

تبلور است و از طرف دیگر سرد شدن تدریجی این ترکیب آهن ذوب شده بی‌ذغال است که در این زمینه اهمیت بسزائی دارد.

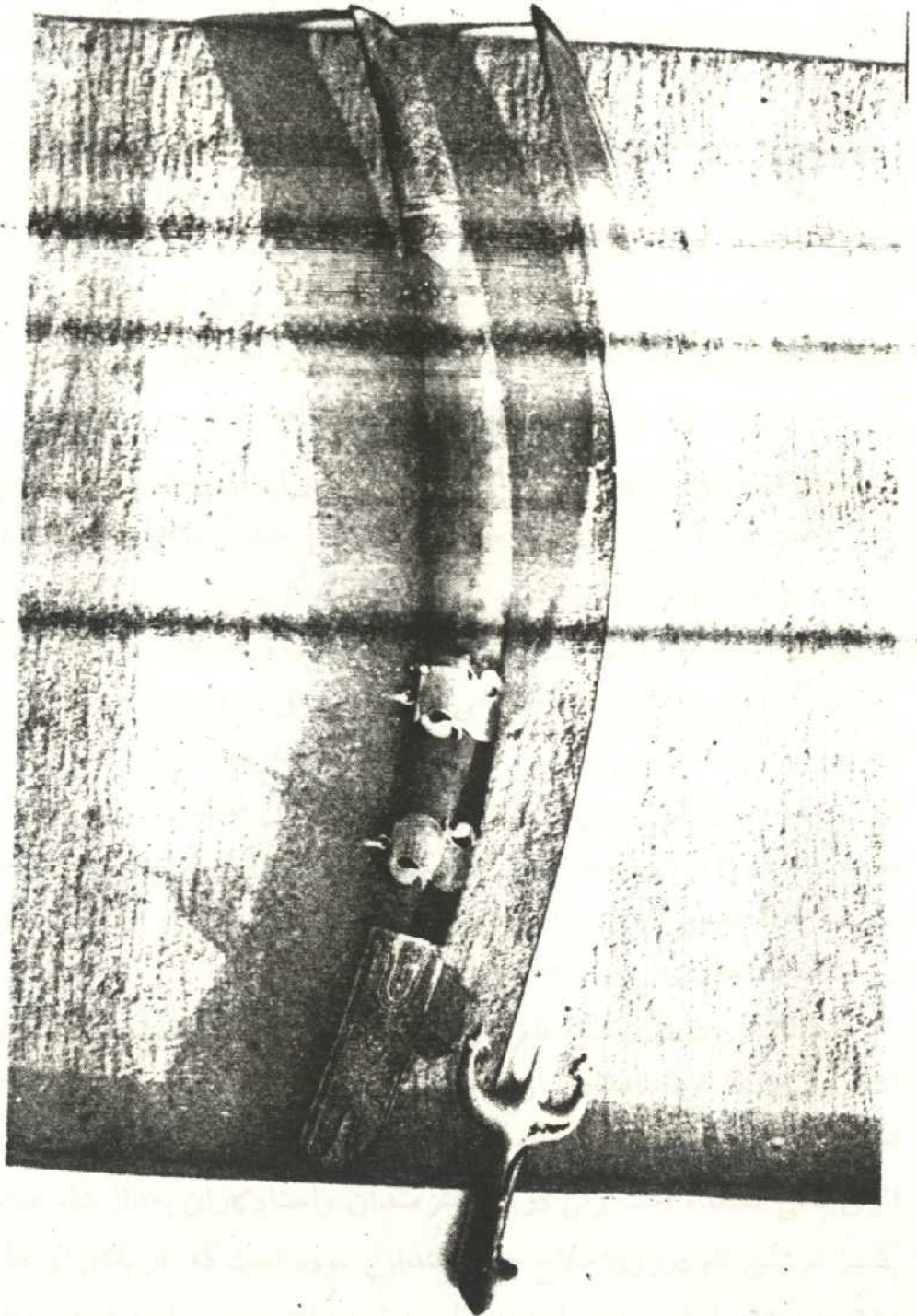
بویان دانشمند معروف فرانسه و رئیس زرادخانه پاریس در سال ۱۸۲۲ با آنکه در آن موقع صنعت فلزکاری بی‌پایه امروز نرسیده بود موضوعی را که بعدها مورد تأیید دانشمندان فلزشناسی واقع گردید پیش‌بینی کرده بود و آن عبارت از این بود که برای بدست آوردن پولاد خالص اگر در کوره آهن مذاب کربن کمتر از آهن مصرف گردد با اندازه کربن مصرف شده پولاد بدست خواهد آمد و مقداری آهن مخلوط با کربن در قسمت تحتانی کوره باقی خواهد ماند.

مایع بدست آمده هنگام منجمد شدن تدریجی ذرات پولاد نبش که بیشتر خاصیت ذوب شدن را دارا می‌باشند گردهم جمع میشوند و از سایر مواد کربن و آهن جدا می‌گردند توده ذرات متصل شده بهم پولاد آبدیده است که رنگش از پولاد جوهردار اصل کم‌رنگتر و استحکامش بیشتر می‌باشد زیرا هنوز مواد آهنی این مایع بدست آمده از اندازه معمول زیادتر است حال اگر این عمل در کوره برعکس دفعه قبل تکرار شود یعنی مقدار کربن مصرفی را بیش از آهن مصرف شده در کوره ریخته و بعمل ادامه دهند پس از ذوب مواد بدست آمده بصورت غیر قابل تجزیه در می‌آید و این دفعه مقدار کربن مذاب در قسمت کف کوره باقی خواهد ماند که تمایل ممزوج گردیدن با مواد بدست آمده دارد و چون با آهن کربنی تر کیب شود دو نوع افت یا ماده بدست می‌آید یکی پولاد خالص یا پولاد کربنی و دیگری پولاد کربنی مخلوط با آهن خواهد بود. ولی هنگام سرد شدن کوره این عناصر که در موقع ذوب شدن با هم مخلوط بودند تمایل پیدا میکنند که از هم جدا شوند در همین لحظات است که خاصیت تبلور شدن فلز آغاز میگردد و پولاد جوهردار بوجود می‌آید زیرا در حال فعل و انفعال هستند یعنی برای جدا شدن از یکدیگر یا وصل شدن یکدیگر در تکاپو می‌باشند و این اصل مهم فیزیکی همیشه ثابت و پایدار است حال اگر مقداری از این ماده را بشکل داخواه در آورده و اسیدی بر سطح آن مالش دهیم خطوطی که در روی پولادهای معروف به پولاد دمشقی مشاهده

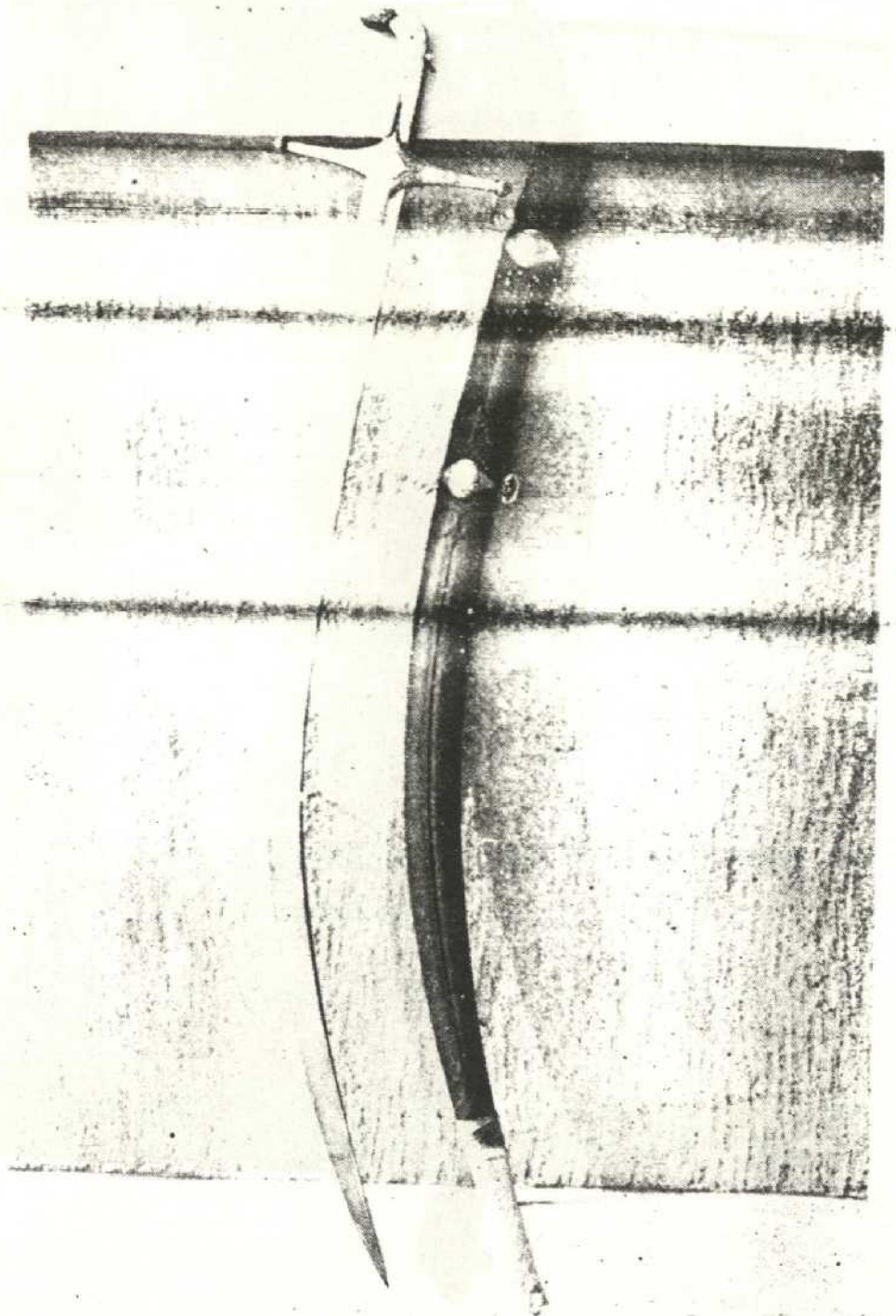
میشود در روی آن ظاهر خواهد شد که این خطوط دارای دو قسمت متمایز تیره و روشن خواهد بود. خطوط تیره اثر اسید در روی قسمت های خالص تر فولاد و خطوط روشن اثر اسید در روی آن قسمتی از فولاد است که کربن بیشتری را جذب نموده است در نتیجه اثر اسید بر روی آهن چنین حالت تیره و روشن حاصل میگردد زیرا مقاومت و استحکام آهن کربن دار در مقابل اسید زیادتر از آهن خالص می باشد، کربن که بطور نامرتب در روی این فلز پخش گردیده است دو عنصر بوجود می آورد که پیدایش فولاد آب دیده از آن است و بدین است که هر قدر قدرت عمل سرد شدن بیشتر باشد یعنی سرعت منجمد گردد نقوش بدست آمده برجسته تر و آشکارتر خواهد بود.

در زمانیکه ساختن و استعمال سلاح سرد در ایران و مشرق زمین رواج کامل داشت هر یک از فولادهای جوهر دار اسامی جداگانه ای داشتند و هر ناحیه نامی مخصوص برای محصول خود انتخاب کرده بود و هر کشور تعداد زیادی از اینگونه اسامی را بر روی فولادهای آب دیده خود قرار میدادند که جمگجویان و اسلحه سازان قدیمی و ماهر مشرق زمین نامهای مذکور را بخوبی میشناختند ولی امروزه این گونه اسامی تقریباً متداول نیست ولی مع الوصف هنوز کم و بیش از اعقاب اسلحه سازان قدیمی در ایران باقی مانده اند که با برخی از سلاحهای قدیمی و نامهای آنها آشنائی دارند و اسامی و اصطلاحات قدیمی را مانند هندی، قم هندی، خراسانی، قزوینی و غیره در مکالمات خود بکار میبرند.

اما باید دانست نوشتن نام سازنده بر روی سلاح از قدیم معمول بوده است و با اینکه از نام اسلحه سازان معروف زمان شاه عباس کبیر مانند اسدالله اصفهانی و پسر هنرمندش کلبعلی و شاگردانش زمان و صدیق وعده زیادی اثری باقی نمانده است ولی در بین هنرمندان و استادکاران بعد از شاه عباس کبیر نوشتن نام در روی سلاح چنان متداول بوده است که هر یک برای جلب مشتری بیشتر اسامی خود را بدون نظر سوئی باطلا بر روی تیغه شمشیرهایی که می ساختند نقش میکردند.



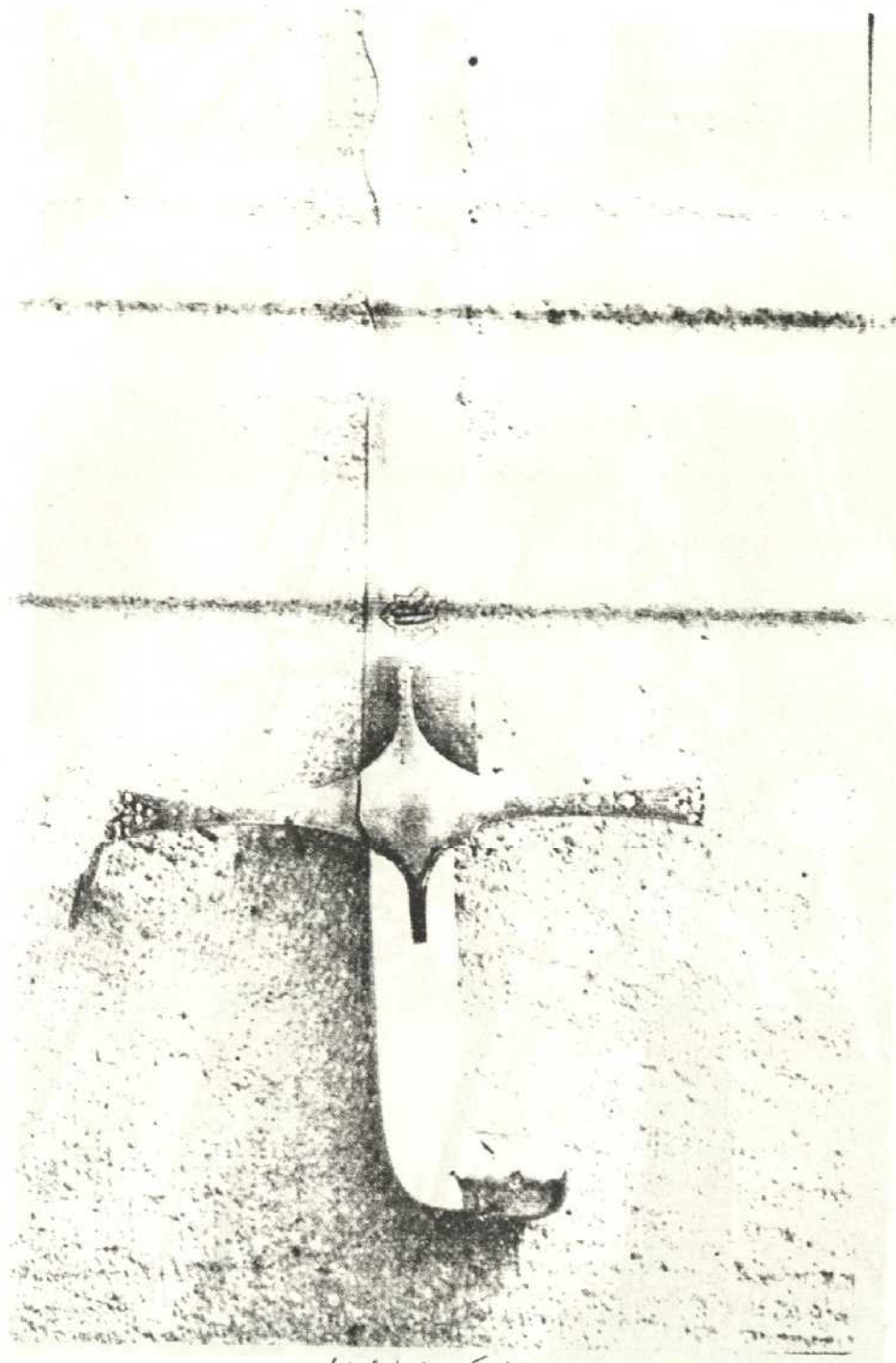
(عكس شماره ۵)



(عكس شماره ٦)



(عكس شمارة ٧)



(عكس شماره ۸)

تشخیص اسامی و معانی آنها

تشخیص معانی و اسامی فراموش شده انواع فولاد هائی که ذکر گردید سبب تولید اشکال زیادی برای اسلحه سازان جدید گردیده است زیرا برخی از فولادهای آبدیده قدیمی دارای نامهای جغرافیائی مانند خراسانی، لاهوری، شامی، قزوینی، شیرازی و هندی می باشند ولی تشخیص اسامی بعضی دیگر از روی نقوش آنها بسادگی انجام میگردد مانند فولادهای جوهر دار اکبری 'Akbari'، بگومی 'Begumi' و طبن 'Taban' از نمونه کارخان پیداست که در آن زمان اشتهار و معروفیتی داشته اند چنانچه آقای برنس (Burnes) سیاح معروف انگلیسی که در سال ۱۸۳۶ به هندوستان و افغانستان و بخارا مسافرت کرده بود در سیاحتنامه خود چنین مینویسد در کابل از سه شمشیر که یکی متعلق بشاه عباس کبیر بود دیدن نموده را عنما اظهار داشت که جنس شمش آن از نوع فولاد اکبری است و شمشیر دیگری که نام نادر شاه افشار در روی آن طلا کوب گردیده بود از فولاد بگومی ساخته شده بود و سومین شمشیر که از قزوین فرستاده شده بود از فولادی بنام قره خراسانی تهیه شده و نقوش فولاد آن را نقش بدر میخواندند با این تفاوت که فولاد شمشیر سومی خطوط عادی نداشت و سطح آن از لکه های تیره رنگ در همی پوشیده شده بود و هر سه شمشیر بسیار سبک و خوش دست بودند و آنکه از همه گران قیمت تر بود تیغه اش منحنی تر بنظر میرسید و هر سه شمشیر بمجرد اصابت با اشیاء سخت تر از خود مانند ناقوسی بصدا در میآمدند.

اکنون در موزه نظامی ارتش شاهنشاهی ایران شمشیرهای بسیار عالی و ظریف و همچنین سنگین وزنی موجود می باشد که اوصاف آنها با تشبیهاتی که توسط آقای Burnes اظهار شده است مشابهت داشته (عکس شماره ۲ و ۳) و به شمشیرهای دوره شاه عباس کبیر از نظر ظرافت و سنگینی شباهت کامل دارند. بنظر سیاح انگلیسی شمشیر سومی که فولاد آن قره خراسانی و نقوش آنرا بدر نامیده بودند و بدوره شاه عباس نسبت میدهند، مطابقت با شمشیر شماره ۶۵۰ موزه نظامی دارد (عکس شماره ۴)

بجز این دو شمشیر که خوشبختانه بر حسب اتفاق اسامی نظیر آنان بر روی شمشیرها حک گردیده است بقیه اسامی جغرافیائی که شنیده میشود برای تشخیص پولادها تقریباً فایده ای نخواهد داشت.

در ایران پولادیکه بیشتر مورد توجه مردم واقع گردیده پولاد نقش دار است که بهترین انواعش طبن و اعلاترین نوع طبنی با سم قرق نردبان (جمل سنه) نامیده میشود نمونه هایی از این نوع پولاد در عکسهای شماره دو و سه دیده میشود تمام انواع سلاح نبرد در موزه نظامی ارتش شاهنشاهی ایران موجود میباشد که در شماره های بعدی از نظر خوانندگان گرامی خواهد گذشت.

بقیه دارد

یکی از ویژگیهای زبان فارسی ،
ساختن واژه از بانگ و آواهاست
این در بسیاری از زبانهای جهان
هست و فارسی نیز یکی از آنها
است .

این که میگوییم : خش خش
کاغذ ، چکاچاک شمشیرها ، های
هوی مردم ، خور خور خواب و
شر شر آب . واژه های نخستین
این عبارتها همگی از آواز هایی
که از آن چیزها بر می خیزد
ساخته و پدید آمده است .

بکرشته از اینگونه واژهها
نیز در زبان فارسی بدستیاری
«کاف» یا جانشین آن «ها» که در
انجام بسیاری از واژههای فارسی
درمیآید و معنی های گوناگون
بآنها میدهد ، پدید آورده میشوند

تفنگ

پوشینه آن در ایران

بسلم

یگی دکا

مانند : توتك ، سوتك ، بدبدك ، سرسرك ، غرغره ، فرفره ، ترقه و جزاینها. از اینگونه است واژه «تفك» که در این گفتار سخن ما در پیرامون آن و ابزاری که باین نام خوانده میشده ، دور میزند .

واژه ی «تفك» نیز همچون واژه های پیشین که از آواها پدید آمده اند ، از صدای «تف» با افزودن کافی بانجام آن ساخته شده و بکار رفته است . «تف» صدای بیرون آمدن هوا از دهان و دمیدن با فشارست و «تفك» ابزار چوبی بوده میان تهی بدراوازی يك نیزه که گلوله هایی از گل ساخته در درون آن می نهادند و بزور دمیدن و بف کردن ، آن گلوله های کوچک گلی با فشار از سر لوله به بیرون پرتاب میگردید و پرنده گان کوچکی مانند گنجشك و کبوتر و سار را از راه دور شکار میکرد و چون بهنگام دمیدن در لوله و پرتاب شدن گلوله ها ، صدای «تف» از آن بر میخواست از اینرو این ابزار را بفارسی «تفك» یا «تفك دهان» می نامیدند .^۱

همین گونه است واژه «فشك» (فشنگ) که نخست نام بازیچه ی کاغذی بوده که در درون آن شوره و باروت پرمی کردند و با آتش زدن فتیله و سوختن باروت صدای «فش فش» از آن بر میخواست و بدان «فششه» نیز می گفتند .

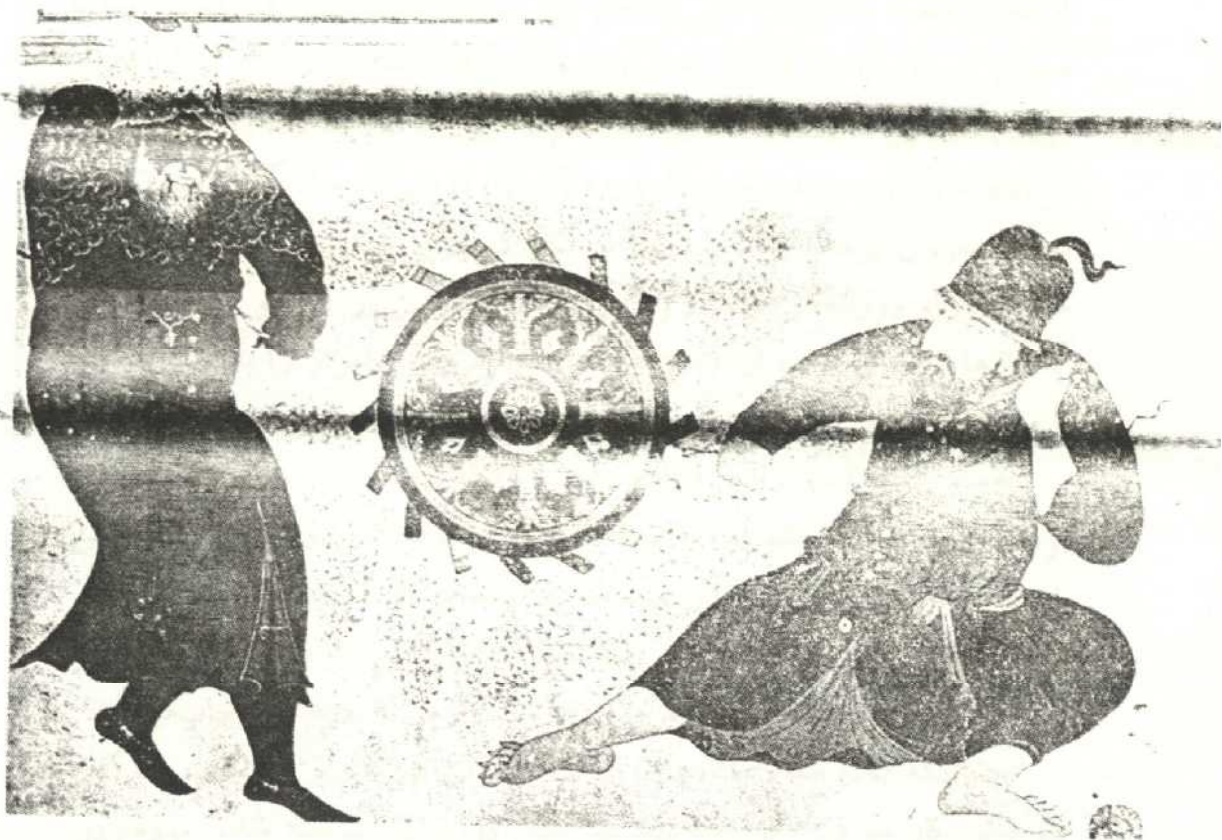
يك سند نقاشی از اینگونه «فشك» ها که در آتش بازیها بکار میرفته از سده ی هشتم هجری (عکس شماره ۱) در دست داریم که در اینجا بچاپ میرسد . چنانکه گفته شد «تفك» یا ابزار لوله ی میان تهی که برای شکار پرنده گان کوچک بکار میرفت ، از ازمه ی بسیار پیش در ایران شناخته شده بوده و در دیوانهای چکامه سرایان و برخی فرهنگهای فارسی ، نمونه های چندی از آن می توان بدست آورد .

انوری چکامه سرای نیمه ی دوم سده ی ششم هجری ، در یکی از چکامه های خود می گوید :

جان خصم از تیر سیمرغ افکنت بر شاخ عمر

باد لُرزان در برش چون جان گنجشك از تفك

۱- «تفك» بضم اول و فتح ثانی و سکون کاف، چوب دراز میان خالی که با گلوله و زور نفس بدان گنجشك و امثال آن زنده و تفك آهنی را نیز گویند. برهان قاطع .

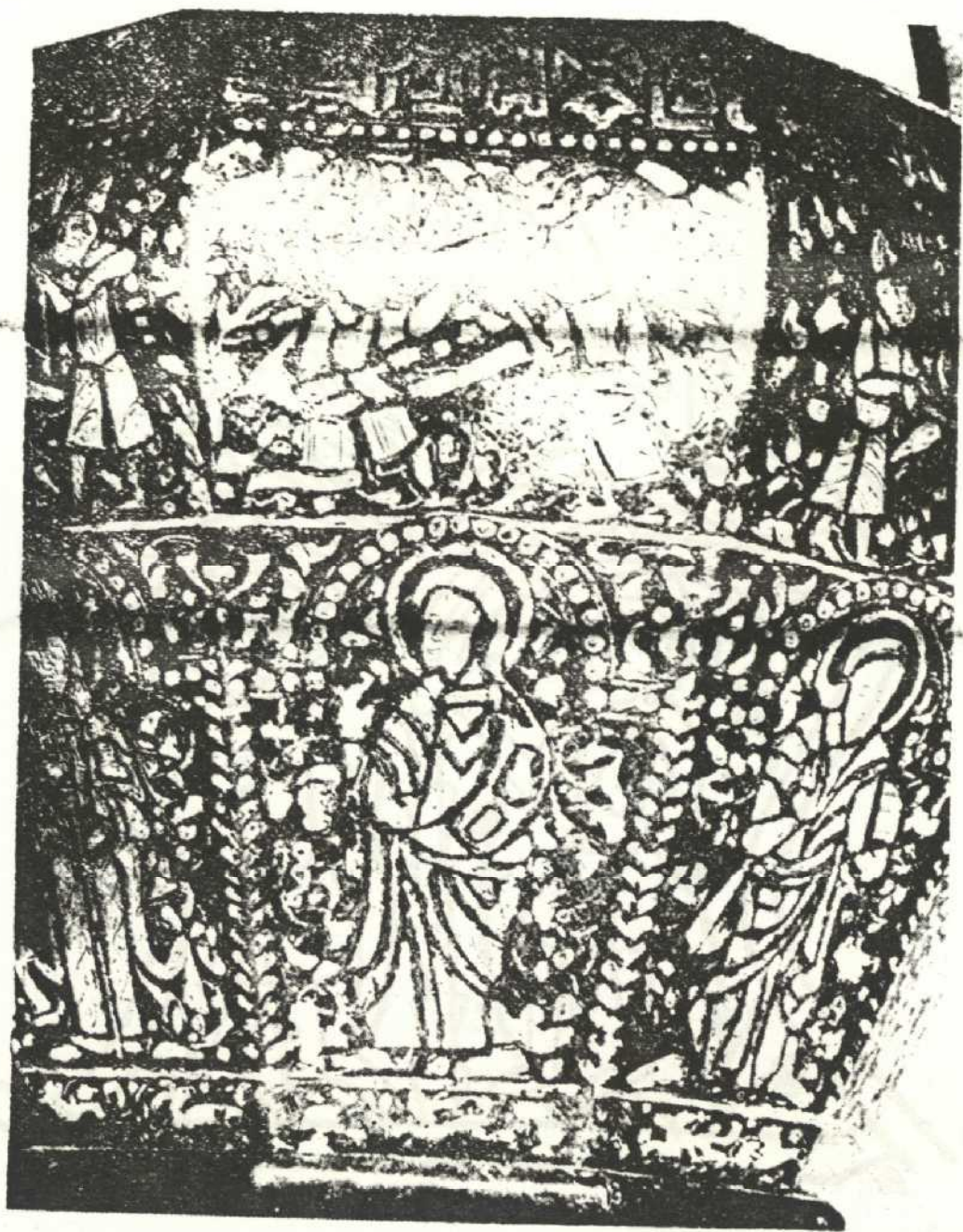


عكس شماره ۱- تصويرى از يك آتش بازى كه امروزه به آن «چرخ فلک» مى گوييم. سده هشتم هجرى-
کتابخانه تويقايو سراى استانبول





عكس شماره ۳ - بخشی از ابرویق اثر ابراهیم موالیه - سده هفتم هجری



عکس شماره ۴ - بخشی از آفتابیه مفرغی زرکوبی شده از سال ۶۴۰ هجری قمری.

و این قدیم ترین نمونه‌ی است که نویسنده تا کنون از این واژه در کتب فارسی دیده است و اگر جستجوی بیشتری شود چه بسا پیشینه‌ی این واژه بزمانهای بسیار پیش از آن نیز برسد.

اما قدیم ترین نگاره‌ی که از «تفك» بر روی آثار دوره‌ی اسلامی بازمانده چند نقش کنده‌گری و ترصیع شده است که بر روی چند ظرف فلزی از سده‌ی هفتم هجری دیده می‌شود و این نگاره‌های كوچك از دیده‌ی نشان دادن چگونگی بکار بردن این ابزار شکاری قدیم، بسیار پر ارزش بوده و شاید تنها مدرک از این گونه باشند.

نخستین نگاره در درون ترنجی بر روی يك آفتابه‌ی برنجی است که بدست کنده‌گر زربردستی بنام استاد «احمد الذکی النقاش الموصلی» در تاریخ ۶۲۰ هجری قمری ساخته شده است. (عکس شماره ۲)

در درون این ترنج دومرد در زیر درختی نشان داده شده‌اند که یکی از آنان بر روی زمین نشسته و جامی را در دست خود بلند کرده و دیگری پرنده‌ی را برای شکار با «تفك» نشانه رفته است، کوئی این مجلس مضمون این عبارت ابوالمظفر یوسف بن المقتفی المستنجد بالله خلیفه‌ی عباسی (۵۶۶ - ۵۵۵ هجری قمری) را نمایش میدهد که گفته :

«چه چیز خوشتر از این است که آدمی در باغ میوه‌ی به نشیند و همه‌ی پرنده‌گان كوچك را که بآن در می‌آیند شکار کرده بخورد و این تنها بدستیاری تدبیر ۱ انجام پذیرست»^۲.

بر روی ابریق فلزی دیگری که آن نیز در همین سالها بدست «ابراهیم ابن موالیه» ساخته شده، در درون یکی از ترنجها، باز همین موضوع تکرار و شکار مرغی با «تفك» نشان داده شده است. (عکس شماره ۳)

۱- تدبیر از ریشه‌ی «دبق» بمعنی چسب و سریشم می‌آید و آن يك گونه تله یا حيله برای هکار پرنده‌گان بوده است بدین گونه که چوب‌هایی را با چسب‌های قوی سبز رنگ پوشانیده در لای شاخه‌های درخت‌ها می‌گذاشتند تا پای پرنده‌گان بآنها بچسبند و نتوانند پرواز کنند و گرفتار شوند.

۲- انس‌العلاء بوحش‌الفلا - تألیف محمد بن منقلی چاپ پاریس ۱۸۸۰ م ص ۸۲

همچنین بر روی آفتابه‌ی مفرغی زر کوبی شده‌یی از همان «احمدالذکی»، که ۴۰ سال ۶۴۰ هجری قمری ساخته شده و جزو مجموعه‌ی «هومبرگ»، نگاهداری می‌شود، همین داستان در نقاره‌های بالای ظرف نشان داده شده است. (عکس شماره ۴)

نقاره‌های چهارم و پنجم از این گونه شکار پرندگان را بر روی ظرفی که در سال ۶۵۸ هجری قمری بنام ملك الماصر صلاح الدين يوسف (۶۵۸-۶۳۴ هجری قمری - از امرای ایوبی حلب که بدست مغول بر افتادند) ساخته شده، می‌توان دید. (عکس‌های شماره ۵ و ۶)

جای شکفتی است که هنوز نمونه‌ی ششمی از این گونه نقاره‌ها بر روی آثار هنری اسلامی دیده نشده است و در نقاره‌های آثار گوناگون و کتابهای دوره‌های بعد با آن که بنا به اشاره‌ی متون ادبی و شعرها هنوز این ابزار شکاری شناخته شده بوده است، اثری از آن نمی‌توان یافت.

~~بجز نمونه‌های مصور که در بالا آوردیم، در یکی از شعرهای محمود ابن یحیی الدین طغرابی معروف به ابن یحیی از چکامه سرایان سده‌ی هشتم هجری (در گذشته بسال ۷۶۹ هجری قمری) اشاره‌یی به شکار گنجشک بوسیله‌ی «تفک» شده و چنین آمده است:~~

مرد ثابت قدم آنست که از جا نرود
 و رچه سرگشته بود گرد زمین همچو فلک
 همچو سیمرغ که طوفان نبرد از جایش
 نه چو گنجشک که افتد بدم از باد تفک

از نوشته‌های ابی العباس احمد بن علی بن عبدالله الشهاب قلقشندی (۸۲۱ - ۷۶۵ هجری قمری) در کتاب «صبح الاعشی»، که بسال ۸۱۴ هجری قمری تألیف گردیده، چنین دانسته می‌شود که «تفک» بنام «الزبطانه»^۱

۱- این واژه در متن اصلی صبح الاعشی «الزبطانه» نوشته شده بوده و ناشر نسخه آن را از روی قاموس فیروزآبادی «الزبطانه» تصحیح کرده و ابی القاسم محمد العریبی در کتاب «دره القواس فی اوام الخواص» چنین پنداشته که این واژه در اصل «السطانه» از ریشه بقیه در صفحه روبرو

« یعنی ابزار چوبی به بلندی يك نيزه که میان تهی بوده و شکارچی گلوله‌های کوچک کلی را در توی لوله آن گذاشته ، در آن می‌دمیده و گلوله به تندی از آن بیرون بسته ، پرنده‌گان را می‌کشته‌است ، در مصر شناخته شده بوده و بکار میرفته‌است . این نویسنده این ابزار را با عبارت « كثيرة الاصابة » ستوده است ^۱ و نیز بنا با اشاره‌ی «دمیری» در کتاب «حیوة الحیوان» گویا گوشت کنجشک هائی که بدین گونه شکار می‌شده بسیار خوشمزه و لذیذ بوده است ^۲.

محمد کاشغری در کتاب «دیوان لغات الترك» که سال ۱۰۷۵ هجری قمری در بغداد بزبان تازی تألیف کرده «تووک» (Tuwek) را يك واژه‌ی جگلی پنداشته و چنین نوشته است: « پوست شاخه‌ی درخت بید (خلاف) و یا هر شاخه‌ی تر دیگر را مانند پوست ماهی بطور قلفتی در می‌آورند و بوسیله‌ی آن گلوله‌های کوچک را به کنجشک‌ها پرتاب کرده شکار می‌کنند و این ابزار را ازنی بوریا (قناة) نیز می‌سازند» ^۳.

این ابزار با همین نام تا اواخر سده‌های نهم و دهم هجری در میان مردم و نویسندگان و شاعران ایران شناخته شده بوده و بکار می‌رفته‌است ولی هنگامی که تفنگ‌های فلزی باروتی که در آغاز بافتیله و سپس با «دنگ» و «چخماق»

بقیه از صفحه روبرو

سبط و سبوط بمعنی باریک و کشیده پدید آمده ولی گروهی نیز در عربی بودن آن تردید کرده‌اند زیرا این واژه بصورت «Zebrotana» در زبان اسپانیایی و بصورت «Savbacane» در زبان فرانسه بکار می‌رود که در فرهنگ J.B Niolas آن را «توفک» و «فوتک» و «دیفک» معنی کرده و برخی فرهنگ نویسان نیز با اشتباه آن را «کمان گروه» دانسته‌اند.

۱- خود عبارت صبح الاعشی چنین است: « و منها الزبطان وهی آلة من خشب مستطيلة - کالرمح مجوفة الداخل يجعل الصائد بندقة من طین صغیرة فی فیه وینفخ (بها) فیها فتخرج منها بعدة فتصیب الطیر فترمیة و هی كثيرة الاصابة » صبح الاعشی الجزء الثاني، الصنف السادس (آلات الصيد) چاپ قاهره ۱۳۳۱ هجری قمری .

۲- حیوة الحیوان دمیری چاپ ۱۳۵۰ هجری قمری جلد ۲ ص ۱۰۵

۳- «تفک»: لغا شجر الخلاف یزرع [و] لغا القضیب الرطب مثل الشبور مثل یرمی به المصفور بالبنادق و كذلك یتخذ من القناة.

دیوان لغات الترك چاپ آنکارا، قسمت فا کمیلیه ص ۱۹۵ و جلد یکم ص ۳۸۸

و «قوه» آتش می گرفت از حدود سده‌ی هشتم هجری در ایران زمین نیز بکار برده شد، از این واژه سود جسته آن را نام این ابزار جنگی گرم و نوین گردانیدند و هرآینه آن را تا میانه‌های سده دوازدهم هجری همچنان «تفك» می گفتند و می نوشتند.

چنانکه در عالم آرای عباسی که بسال ۱۰۲۵ هجری قمری تألیف شده در چندین جا آنرا همچنان «تفك» نامیده و این شعرها را بمناسبت سخن بساد کرده است:

تفك شد ز خون ساقی بزم جنگ که در آستین داشت نقل فرنگ
ز دود تفك اندر آن رزمگاه مه نو چو ابروی خوبان سیاه^۱
محمد قلی سلیم تهرانی که بسال ۱۰۵۷ هجری قمری از جهان در گذشته گفته است:

تفك كودر جهان سوزی تمام است ز جوش عطسه گفتی در ز کام است
همو گفته:

تفك از هر طرف افتاده بر خاك جدا از دوش گشته مار ضحاك
باز گفته:

تفك خود بر سر هم تل هزاران جهان کشمیر و آن تل كوه ماران
شاعر دیگری گفته:

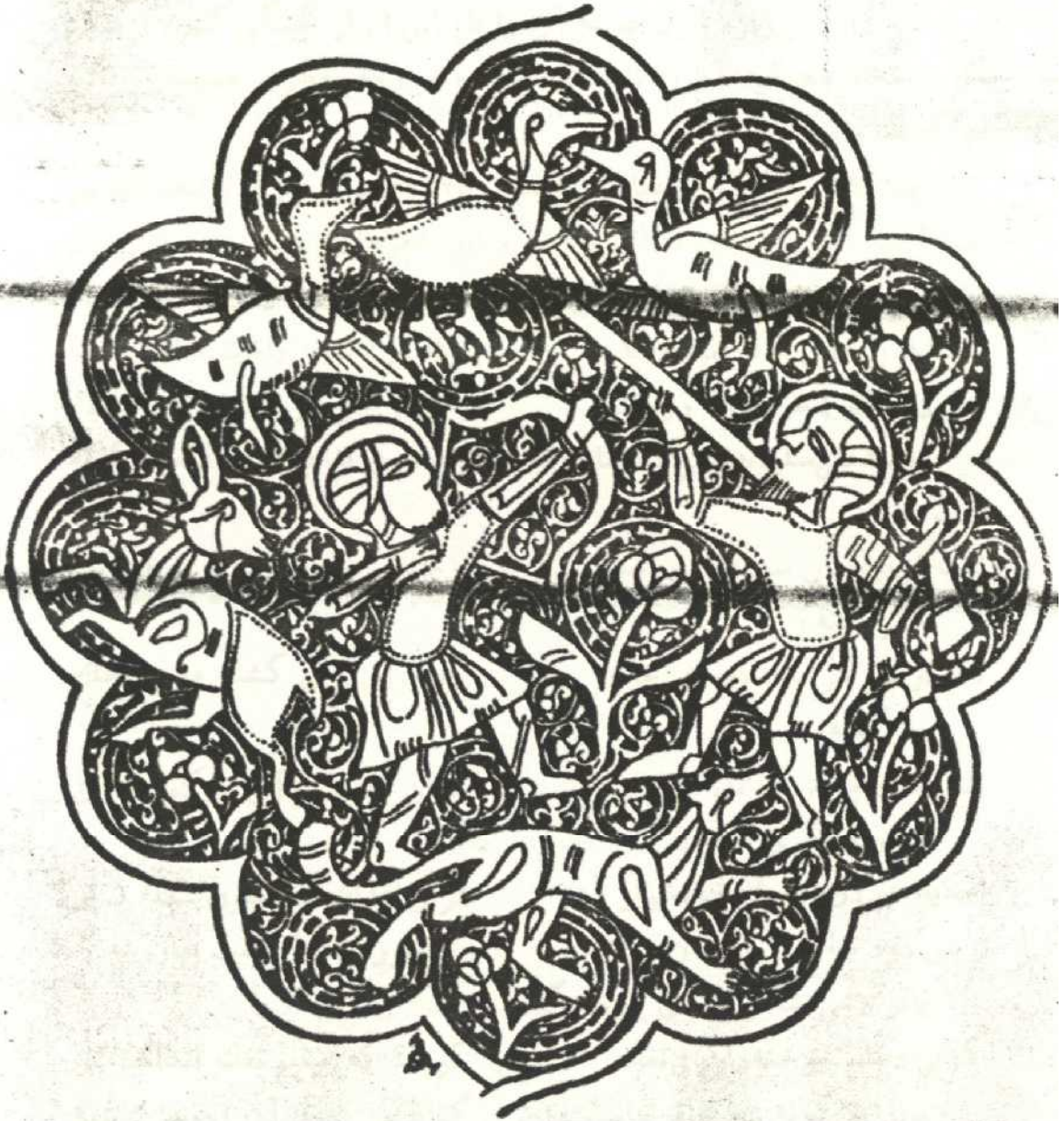
تفكها اندر آن صحرای خونخوار شرار افشان همه چون شعله نار
ز بس دود تفك بر آسمان شد رخ خورشید در ظلمت نهان شد^۲
یا قراکشی شاعر سده‌ی یازدهم گفته:

گویى دستم سوخته داروی تفك گویا که بیایم تفك انداخته‌ای
« از این گونه شعرها فراوانست و اگر در کتابهایی که در آن زمانها نوشته شده بنگریم خواهیم دید در همه جا آنرا بصورت «تفك» نوشته اند^۳ و چون

۱ - عالم آرای عباسی جلد ۲ ص ۹۳۵

۲ - چهل مقاله‌ی کسروی ص ۲۵۳

۳ - در آذربایجان هنوز هم این دو واژه را بشکل «تفك» و «فشك» بکار می‌برند و در گویش بلوچی تفك را «توپك» (باواو مجهول) می‌گویند.



عكس شماره ۵ - بخشی از طرف فلزی بنام ملك الناصر از سال ۶۵۸ هجری قمری



عكس شماعة ٦ - بخشى الاظرف فلزي بنام ملك الناصر از سال ٦٥٨ هجرى قمرى .

تازیان دوواژه «تفك» و «فشك» را از فارسی برداشته اند آنها را «تفكه» و «تفق» و «وفشكه» می خوانند و «تفكات» و «تفافیق» و «فشك» جمع می بندند... اما درباره واژه های تفنگ و فشنگ که امروز بکار می رود، باید دانست که در فارسی همیشه پیش از باو کاف نونی درواژه ها می افزایند و این شیوه را ما از باستان ترین زمان می یابیم.

در این دوواژه نیز چون در زبانها نونی پیش از کاف افزوده شده کاف، کاف گردیده و اینست شکل آنها که دیگر گونه شده، به عبارت دیگر تفنگ و فشنگ شکل عامیانه‌ی واژه هاست بدانسان که «زیرنگ» شکل عامیانه‌ی «زیرك» است. ۱

بهرسان این ابزار با همین نام تا پایان سده‌ی نهم و آغاز سده‌ی دهم هجری در میان مردم و نویسندگان و شاعران شناخته شده بوده و بکار می رفته است، لیک هنگامی که تفنگ‌های فلزی که با باروت و قتیله و سپس با دهنک و چخماق و قواش گرفته کار می کرد بایران نیز رسید، از این واژه سود جسته آنرا نام این جنگ ابزار آتشین نوین گردانیدند. لیک در هر حال آنرا نامیانه‌های سده‌ی سیزدهم هجری، همچنان «تفك» می نامیدند. درباره‌ی این که این جنگ ابزار نوین اروپایی برای نخستین بار، کی و با دست چه کسی بایران آورده شده، هنوز نمی توان بطور یقین چیزی گفت ولی امیدواریم که در گفتار دیگری این داستان را مورد گفتگو قرار دهیم.

مآخذ و منابع

- «Asr Orientalis» ، جلد دوم - گفتار D. S. Rice ۱۹۵۹
- ۲ - ترجمه‌ی دیوان لغات الترك کاشغری - آنکارا - ۱۹۴۱
- ۳ - چهل مقاله‌ی کسروی - ۱۳۳۵ - تهران .
- ۴ - درة الغواص فی اوہام الخواص - تالیف ابی القاسم محمد الحریری -
چاپ سنگی
- ۵ - دیوان انوری .
- ۶ - صبح الاعشى - تالیف قلقشندي - قاہرہ - ۱۳۳۱ هجری قمری
- ۷ - عالم آرای عباسی - چاپ سربی - تهران
- ۸ - فرهنگ نظام
- ۹ - کافنامه ، نوشته‌ی احمد کسروی - ۱۳۳۰ - تهران
- ۱۰ - لب التواریخ تالیف سید یحیی قزوینی - ناشر سید جلال الدین تهرانی .
- ۱۱ - المنجد .

سیری در نخستین

روزنامه‌های ایران

در دو شماره گذشته از مجله وزین و سودمند بررسی‌های تاریخی از روزنامه‌های دولتی که در عهد ناصرالدین شاه منتشر می‌شد بطور خیلی مختصر بحث گردید.

روزنامه‌های دولتی که در عهد مظفرالدین شاه منتشر می‌شد یا دنباله روزنامه‌های عهد ناصری بود یا تقلیدی از آنها و در بیداری افکار همان قدر اثر داشت که جراید عهد ناصری. مهمترین آنها عبارتست از:

روزنامه شرافت
وزیبائی و هنرنفیس‌ترین جراید دوران قاجاریه است. شماره اول آن در ماه صفر سال ۱۳۱۴

نگاشتر

دکتر محمد اسماعیل رضوانی

هجری قمری منتشر شده و شماره آخرش در صفر ۱۳۲۰ انتشار یافته یعنی مدت انتشار آن شش سال طول کشیده و مجموعاً ۶۵ شماره منتشر شده است.

روزنامه شرافت به تقلید روزنامه شرف که ذکر آن گذشت منتشر شده و اختصاص بشرح حال بزرگان ایران و جهان داشته است و شرح حال هر بزرگی که آمده تصویر او نیز بقلم مصور الملک با هنر سیاه قلم چپ شده است برای ~~وقوف بر هنر خطاطی و نقاشی در عهد مظفری بهتر از این روزنامه سندی در دست نیست.~~ مورخ نیز با در دست داشتن این روزنامه بشرح حال و تصویر تعداد زیادی از رجال آن زمان دسترسی پیدا می کند. (عکس شماره ۱)

در شماره قبل مجله بررسی های تاریخی ص ۱۷۳ تصویری از روزنامه ایران سلطانی روزنامه ایران سلطانی آمده است. این روزنامه دنباله روزنامه ایران است با این تفاوت که از نظر ظاهر تغییر یافته و به روزنامه های زمان ما شبیه تر شده است.

هر شماره ای چهار صفحه و هر صفحه ای سه ستون و یک یا ورقی دارد و در سال ۱۳۲۱ هجری قمری انتشار آن آغاز گردیده و از ۲۸ شعبان ۱۳۲۳ کلمه سلطانی حذف شده و باز بنام ایران انتشار یافته است. روزنامه وقایع اتفاقیه، دولت علیه ایران، ایران، ایران سلطانی و سپس ایران همه یک روزنامه اند.

روزنامه هائیکه تا کنون ذکر کردیم همه هفتگی بوده اند نخستین روزنامه ای که بطور روزانه انتشار یافته روزنامه خلاصه الحوادث است که اولین شماره آن روز دوشنبه چهارم جمادی الاخر ۱۳۱۶ هجری قمری منتشر شده و مدت پنجسال دوام یافته و تمام روزهای هفته باستثنای یکشنبه و جمعه منتشر می شده است و مشتمل بوده بر اخبار تلگرافی خارجی که توسط خیرگزاری رویتر برای انتشار در هند و دیگر روزنامه ها مخابره می شده است. قسمتی از مقدمه شماره اول آن بعنوان نمونه نقل میشود:

شهر المحرم الحرام
١٣١٢

روز اول



بیت منیر کبیر ان سالانہ کتب خانہ اور کتاب

از دارالانشاء و نشر و تالیف و تصنیف و طباعت و توزیع



الکتاب

مقالہ عظیمہ اشغال حضرت امیر حسین شاہ شاہ مظفر الدین شاہ قلی محمد سلطان

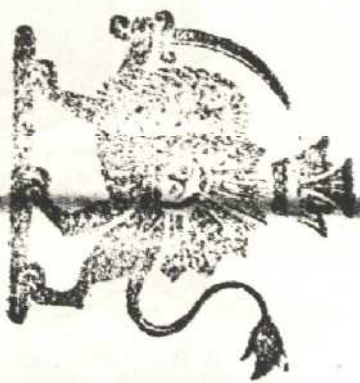
۱۳۳۰ - - - - - جوادى الثاني

ماتة جوارم دسائير ماه اوليه

۱۹۰۳ ميلادى (۱۳۲۱)

استاذ آينه نور ماهى سه كوزان

№ 914



ذخيرة الحو ال دث

ليرة ليهند و جواردهم

اين روزنامه يرميه سولى امام يكتيبه

وحسه همه روزه بطبع مرسه

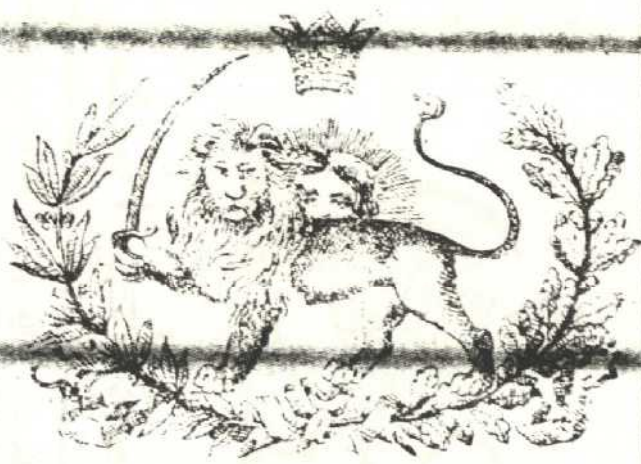
مصحف روزنامه

محل فروش (چاپخانه وراكو بزرگان)

مرگونه ، مقاله عقيدة ، اعلاناتيكه ساقى اصلاح دولت و ملت نايهند

ماتة جوارم دسائير ماه اوليه ۱۹۰۳ ميلادى (۱۳۲۱) استاذ آينه نور ماهى سه كوزان

اداره ناصری، مطبعه
 مرسه مظفریه تبریز است
 آقای میرزا محمد ذبیحی
 شعبه غزواتی حجه اکرام
 یست میل بحری
 مطابق روشن ماه مسیحی
 سنه میسادی



ناصری

قیمت ورق
 رایج دولت علیه ایران
 یکساله ۲۲ فرود و از ده هزار
 شش ماهه ۱۲ فرود و شش هزار و سیصد
 سه ماهه ۷ فرود و سه هزار و سیصد
 قیمت یک فرود و پانصد و سیصد
 در خارج قیمت اجرت پست
 افزوده میشود

(۲۱۳۱)
توالمین

صاحب استیاذ کماله کف برادر سپاهی	بر مکتب	روزنامه آرازمی
تورده بیست و نهمی ۱۱۳۰ میلادی	مردم	تجربیه بیستم شهر طبرستان اولی ۱۳۲۲ هجری
تایید و تایید بیست و نهمی	مردم چهارصد و شصت	قیمت یک نفره چهارده ری است
در تمام فرقه کماله کف شامی و مصر و ایران و قزاقستان	در تمام بیست و نهمی	در تمام بیست و نهمی
قیمت کلان طبعی که از آن گرفته شود، نصف قیمت دارد	سال نخست	در کلان طبعی که از آن گرفته شود، نصف قیمت دارد

الوند اشترک مالیات	بسم الله الرحمن الرحيم	اداره روزنامه اوب
... ..	اوب
...

روزنامه اوب صورتی است که در این روزها در خفاقی قیمت یک نسخه از آن در هر شماره است
 اما در صورتی که در این روزها در خفاقی قیمت یک نسخه از آن در هر شماره است

سید اوردوز دولت رئیس جمهوری مالک المارونی از
 اولین رجال سیاست عالم بیانی میسر روس
 در این

سید اوردوز دولت رئیس جمهوری مالک المارونی از
 اولین رجال سیاست عالم بیانی میسر روس
 در این

سید اوردوز دولت رئیس جمهوری مالک المارونی از
 اولین رجال سیاست عالم بیانی میسر روس
 در این

سید اوردوز دولت رئیس جمهوری مالک المارونی از
 اولین رجال سیاست عالم بیانی میسر روس
 در این

نمونه آلات سالانه

دارالمعادن اسلامبولی بونت ۴ جیدی سم
 دیگر عتبات بروت و ستاره ۰۵ جیدی سم
 عتبات بروت ۲۵ گران
 عتبات هندوستان و ستاره ۱۲ رونی
 عتبات روس و ستاره ۱۰ رونی کافندی
 عتبات اروپ و هندوستان ۲۵ گران
 یک نمونه
 اجرت بونت همیجا به برهه اداره است



سلیقه و اداره ستاره اختر

مدیران و والدی در عازره مخصوصه است
 کورهای صدفی با نواره با نواره شام
 جامع است
 اسامی و لایه کرام در عتبات دور و نزدیک
 کاهی در صفتاً خیرین نگاشته خواهد شد
 سه شنبه ۹ شهر شوال سنه ۱۳۰۲
 ۹ خوز دودی و ۲۱ ماه زانویه ۱۸۸۷

در این روزنامه هرگز جو قانع و اخبار و از سلیقه ستی و لایقیت و هم الفب و دیگر سلیقه هندی سخن گفته میشود. هفتگی یکبار می آید. ۰ اوراق
 و پوستهای سرورمند باستان بایر کتم خواهند شد. در وقت کتب و کتبهای که برون بونت ندارد کافه هائی که برون بونت ندارد قبول خواهند شد.

«امروز روزی نیست که مردم با چشم و گوش بسته آسوده و خاموش نشسته غفلت و هوشیاری و خواب و بیداری و عقل و جهل و باخبری و بی خبری را یکسان تصور نمایند و وسیله ای برای این آگاهی جز روزنامه‌جات عالم نیست و از طرف دیگر مشتری روزنامه‌جات عمده شدن برای همه کس مقدور نمی‌باشد و گذشته از این، روزنامه‌جات تا بدست شخص می‌رسد مطالب عمده و مفید آن غالباً کهنه است لذا اداره انطباعات ایران محض خدمت بعموم ابناء و وطن عزیز خود این جریده مختصر یومیه را که حاوی خلاصه اخبار مهمه یومیه تمام عالم و هم مختصری از وقایع عمده داخله مملکت می‌باشد به عنایت و یاری‌الله و توجهات خاطر خطیر همایون شاهنشاه جهان پناه خلدالله سلطانه احداث و ایجاد نمود. (عکس شماره ۲)

بحوه توزیع روزنامه
مهمترین روزنامه‌های دولتی در عهد ناصری و مظفری
در ریافت بهای آنها همین هائی بود که ذکر شد این روزنامه‌ها از طرف

دولت جهت حکمرانان ایالات و ولایات ارسال میشد
و حکام موظف بودند که آنها را به اشخاص بزرگ و برجسته بقبولانند و بهای
آنها دریافت و بمرکز ارسال دارند و این یکی از وظایف مهم و احياناً دشوار
حکام محسوب می‌شد زیرا اکثر رجال به خرید آن رغبت نشان نمی‌دادند
و گاهی بر سبیل شوخی باین روزنامه‌ها زورنامه می‌گفتند.

این نحوه توزیع که حکام و بزرگان در خرید آن یکنوع اجبار داشته‌اند
باعث می‌شد که یکنوع توفیق جبری نیز برای بالارفتن سطح معلوماًتشان
نصیب آنان گردد معذک نباید پنداشت که این روزنامه‌ها با همه طول و تفصیل
اثری مهم و شدید داشته‌اند اینها نرم نرمک سطح اطلاعات عمومی را بالا می‌برده‌اند
و روزنه‌های تنگ و طولانی از دنیای خارج آنهم فقط بر روی شاهزادگان و
اعیان و حکام می‌گشوده‌اند.

روزنامه‌های غیر دولتی روزنامه‌های غیر دولتی بود. اینها نیز دو دسته بودند
عهد ناصری و مظفری
روزنامه‌های غیر دولتی که تأثیری شدید در بیداری افکار داشت
دسته‌ای که در داخل منتشر می‌شدند و روزنامه‌های که

در خارج انتشار می یافتند. روزنامه های داخلی در بیداری افکار اثری بیش از روزنامه های دولتی نداشتند زیرا دارندگان آنها در کار خود آزاد نبودند اما روزنامه هائیکه در خارج از ایران انتشار می یافت صاعقه وارمی درخشید و زوایای تاریک میزها را روشن می کرد. مدیران آن که از دسترس اولیای امور دور بودند متارعدمی غریبند و مثل برق روشنی می بخشیدند. این روزنامه ها گاهی پنهان وزمانی آشکار وارد کشور می شد و دست بدست و دیار بدیار می گشت و خفتگان وادی بیخبری را از خواب غفلت برمی انگیزخت مادر اینجا ابتدا به ذکر روزنامه های داخلی می پردازیم و سپس از روزنامه های خارجی یاد می کنیم.

این روزنامه که در تبریز منتشر می شده و اولین شماره آن اول شوال ۱۳۱۱ هجری قمری انتشار یافته است و وابسته بدربار ولیعهد مظفرالدین میرزا بوده و مدیرش در آغاز محمدندیم - باشی مدیر مدرسه مظفری تبریز بوده مدتی هم تحت نظر اقبال الکتاب اداره شده و سرانجام به مدیری عدل الملک منتشر گردیده است در صفحه اول شماره اول سال اول چنین نوشته شده است :

« مقصود کلی از طبع و نشر آن انتشار برخی مطالب مربوطه به علوم و تمدن و تجارت است که اطلاع بر آنها موجب نتایج حسنه خواهد بود . »
اهمیت این روزنامه در بیداری افکار کمتر از روزنامه های دولتی تهران و حتی روزنامه های ملی داخلی نبوده است بخصوص برای محققینی که در سپر آزادی در ایران مطالعه می کنند بسیار سودمند است. (عکس شماره ۳)

اولین شماره این روزنامه پنجشنبه یازدهم ماه رجب ۱۳۱۴ هجری قمری اولین سال پادشاهی مظفرالدین شاه و آخرین شماره اش پنجشنبه ۲۹ ماه محرم ۱۳۲۵ اولین سال پادشاهی محمدعلی شاه انتشار یافته است و مجموعاً ۴۳ شماره منتشر شده و صاحب امتیاز آن مرحوم محمد حسنخان ذکاء الملک فروغی بوده است . بر تمام جراید ملی از

نظر نفاست و زیبایی خط و کاغذ امتیاز دارد. از حیث مقالات علمی هم وزین ترین روزنامه هاست هفته ای یک شماره منتشر می شده و تمام مقالات آن علمی و تربیتی بوده است. اخبار در آن درج نمی شد مگر اخبار اختراعات و اکتشافات. در اولین شماره آن اعلانی صادر شده که: «هر کس حرفی سودمند داشته باشد بواسطه این جریده میتواند بگوید و در راه حب وطن گامی و راهی پوید».

از جمله مقالات سال اول آن اختراع فن طبع بوده است و رساله مفصاح العیون فی المملک، شرح حال پاستور و بالاخره مطالبی راجع بعلیل پیشرفت فنکیها یا بقول خود روزنامه «فرنگ چه شد که اینطور ظریف و قشنگ شد بسحر سحره یا کرامت برره».

این روزنامه محققاً در بالابردن سطح اطلاعات عمومی مردم سهمی بسزا داشته است (عکس شماره ۴)

روزنامهٔ ادب
این روزنامه از سال ۱۳۱۶ هجری قمری بمذیریت مرحوم ادیب الممالک فراهانی سخنور بزرگ قرن اخیر ابتدا در تبریز و سپس در مشهد و تهران انتشار یافته شرح این روزنامه در تاریخ مطبوعات و ادبیات ایران در دورهٔ مشروطیت و تاریخ جراید و مجلات ایران تألیف صدر هاشمی و در مقدمه ای که بردیوان مرحوم ادیب الممالک نگاشته شده و نیز در شماره ۲۰ سال دوم دورهٔ جدید کاوه داده شده است. در میان این چهار نوشته مقدمهٔ دیوان ادیب را که بقلم مرحوم وحید دستگردی میباشد ترجیح داده و عین آنرا با حذف مطالب غیر لازم در این جا میآوریم:

«در ۱۳۱۶ که مدرسه لقمانیه در تبریز باز شد ادیب الممالک نایب رئیس مدرسه گردید. در همان سال روزنامهٔ ادب را در تبریز با خط نستعلیق انتشار میداده بعد از مدتی انقطاع با خط نسخ انتشار داده از این قسمت نسخ که مصور بود دو نسخه منتشر شده روزنامه اش توقیف گردید و ادیب هم عازم تهران شد لیکن در منزل گاه اول از اسب بزمین خورده دستش شکست پس از بهبودی دو باره یک نمره روزنامهٔ ادب را منتشر ساخت نسخه سوم روزنامه ادب

مصورمقارن با ۱۵ شعبان ۱۳۱۷ است در اوایل سال ۱۳۱۸ از تبریز به قفقاز رفت و از آنجا به خوارزم سفر کرده چندی در نزد پسر محمد امین خان خان خیوه بسر برده و از آن جا بمشهد مقدس رفته و از چهاردهم رمضان ۱۳۱۸ تا شوال ۱۳۲۰ روزنامه را در مشهد انتشار داده.

مرحوم ادیب در سال ۱۳۲۱ به تهران آمد و در زمان مظفرالدینشاه به انتشار ادب در تهران پرداخت شماره اول روز ۲۷ رجب (عیید میث) ۱۳۲۱ منتشر شده است روزنامه ادب حاوی مقالات علمی و ادبی و اخبار داخلی و خارجی است برای نمونه قسمتی از یک مقاله از شماره سی و دوم سال سوم منتشر در ۲۲ رمضان سال ۱۳۲۲ نقل میشود:

«خرافات اهل اروپا - بر صاحبان درایت پوشیده نماند که اروپائیان کلیه اوها و خرافات را بسکنه مشرق نسبت داده و خود را از عقاید فاسد و همیه بری میدانند دانایان ساحت مشرق نیز بواسطه بیخبری از ظنون و عقاید ایشان این معنی را مسلم داشته و یقین کرده اند که این حجابهای تیره و تار فقط پرده ابعاد مردم شرق است و در فضای ممالک غربیه ابداً اینگونه حجب پرتو افکن نشود... اینک شرحی از اوها و تصورات باطله اهل اروپا را ذیلا نقل کرده و ضمناً از برادران آسیائی خود خواهش میکنیم که نادانی دیگران را سرمایه دانش خود ندانسته در پی آن باشند که از طرق دیگر خود را بر قیام غربی برسانند:

در ترجمه یکی از اشعار انگلیسی که محل اعتنای ذوات محترم ایشان است چنین بنظر رسیده است که چون مولود روز دوشنبه بدنیا آید مدت العمر خندان و گشاده رو باشد و چون در سه شنبه متولد شود همواره بانعمت و برکت زیست کند و چون در چهارشنبه بزاید خوشخوی و نیک اخلاق بود.

اهالی داینمارک در تولد اطفال حالات قمر را دخیل تقدیرات الهی شمرند چنانکه گویند اگر در حین ولادت طفل نور ماه بزیادت بود در پی این فرزند کودکی از جنس او باز آید و اگر روشنی قمر مایل بنقصان باشد مادرش دیگر به جنس وی آبستن نشود و نیز پندارند اگر در وقت زادن طفل ماه در حوضیض



قانون

قیمت اشتراك سالانه

در طهران ۲۰ فران

سایر ولایات داخله ۲۵

خارجه ۳۰

رئیس مبرز ملک خان باظم الدوله

اتفاق عدالت رقی

بریده در دفتر خانه کپانی انطباعات شرقی در کوچه لومبارد نمره ۳۸ در لندن

محل توزیع در طهران و تبریز کتابخانه تربیت

ایران وارثب حکوم و طبایان ترقی افانهای وافر جمع
 نمودند و بدون المی این روزها ملک کسانم منبری ترقی
 دادند بین عزم مبارک که از اطراف ایران قدری که
 بتواند روزنامه جات و کتابچه های مفید انتشار دهند که
 از آن جمله یکی همین جریده قانون است

الرحمن الرحیم
 السلام
 فی صفة ۰۰ التماون
 دستوراً یعنی باصوله خبر المهندین
 المارشاد المستقیم و انور عقولنا
 لنعلمک فی منساج العدل
 غنافة الصالحین يوم القیامه
 ان بچیدن سبب خود را از وطن
 بر ملک خارجه متفرق شده اند

ایران مخلوقات از نعمات خدا داد . سیزدی که همه
 این نعمات را باطل گذاشته نبودن قانون است
 هرچسکس در ایران ملک هیچ چیز نیست زیرا که
 قانون نیست

مترقه آن اشخاص بشموز که
 ایران تطبیق میکنند سالها در این
 طبر می توان بان بیمارکان که در
 جزئی امدادی رسانند . پس از
 این عقیده متفق شدند که بجهت
 آن بهتر از یک روزنامه آزاد هیچ
 در
 در وطن درست که معنی و قدرت
 فهمیده اند در این چهار پنج
 افتادند باطراف دنیا و بهر وسیله
 و بجهت بگدائی از دولتخواهان

حاکم تعیین میکنیم بدون قانون . سرریب مزبور
 میکنم بدون قانون . حقوق دولت را میفروشیم بدون
 قانون . بندگان خدا را حبس میکنیم بدون قانون
 خزانه میبخشیم بدون قانون . شکم پاره میکنیم بدون
 قانون .

در عهد درباریس در تقییس دومصر در اسلامبول
 حق در میان ترکمن هرکس میداند که حقوق دو وظایف
 او چیست .

در ایران احدی نیست که بداند قصیر چیست و
 خدمت کدام .
 فلان مجهد را بجهت قانون اخراج کردند .

شماره نخست

Eq. No

1311

Sh. Akhbar, Hon. Board
CALCUTTA

قیمت اشتراک

(سالانه) (ششماه)

(هند و بنگاله)

(۸ روپیه) (۱۰ روپیه)

ایران و افغانستان

(۳۵ قران) (۱۰ قران)

علائق سایر

(سالانه)

(بند و بیسم ایچ انگریزی)

سال سی و پنجم

جلد المیزان معجم المیزان جدیدی خواهد می شود

از هر کسی و صاحب بلا اشتراک اول او به مقدم

گرفته میشود

روز نامه مقبول (روز نامه مقبول)

شماره ۴ و ۱۱

(رجهت نبرد سی)

۱۳۱۱

(جلد المیزان)

۱۳۱۶ اصوی پور کر رود

(بازار کبکج کاکه کته)

(کلبه انور با مدیر کل)

(جلال الدین احمینی)

(مؤید است)

(دیو کی ف، س)

(مؤید زاده ام، ای است)

(نبرد و شنبه طبع و سه شنبه)

(توزیع میشود)

المیزان

۱۳۱۱ هجری

۱۳۱۱ هجری

مطابق اول ژانویه ۱۹۲۷ میلادی

که علامه اش این بود در راه آخن ایران که

زندگی داد شاعری بهاری

THE KODKABE NASSERI.



کدکاب نصری

شاهان چهارم
اداره خانه کدکب ناصر
بسی محله سازگار بزرگ رود بنگل نمبر ۲
و عمارت مخصوصه است
صاحبان امتیاز انامیر و اصطفی و دیگر سببها
آوردند و خارج از اداره بهمان اقامت از اصطفی
شیخ الاسلامی در این مدرسه تالیف این کتاب کرده اند
و متعلق است
اسامی و محاوره کلامی و غیره در این کتاب مذکور است
هر روز چندین اخبار نامه بطبع می رسد
این کتاب در روزنامه های دیگران را دارا و مسئول نیست
الراجح که در این کتاب و غیره که در این کتاب مذکور است
مردم از جمع ۱۱ مجاری اکثری باشند هر چه

الاقبال
وقت اشتراک سالیان
در بیست و نوا
دوازدهم هندوستان بنام ایران و عربستان
دوازدهم مالک عرب و ایران و عثمانی و غیره
قیمت اصلان در کتب مطبوعه است که در این
قیمت یک نسخه از این اخبار نامه در هر روز
آمرت کتب همه اخبار نامه اداره است
قبل از گرفتن این اخبار نامه باید قیمت سالانه
بفکلاس بدهند و در هر ماه رسد
هر کس طلب اخبار نامه بخواهد باید اطلاع یابد
کافه کتب بپوشیده اند و در کتب نمیشود
مطابق ۲۲ جنوری ۱۳۰۲ شمسی

مردم از جمع ۱۱ مجاری اکثری باشند هر چه
بسی محله سازگار بزرگ رود بنگل نمبر ۲
و عمارت مخصوصه است
صاحبان امتیاز انامیر و اصطفی و دیگر سببها
آوردند و خارج از اداره بهمان اقامت از اصطفی
شیخ الاسلامی در این مدرسه تالیف این کتاب کرده اند
و متعلق است
اسامی و محاوره کلامی و غیره در این کتاب مذکور است
هر روز چندین اخبار نامه بطبع می رسد
این کتاب در روزنامه های دیگران را دارا و مسئول نیست
الراجح که در این کتاب و غیره که در این کتاب مذکور است
مردم از جمع ۱۱ مجاری اکثری باشند هر چه

در زمانه زمان پندی تحریف ایرانیان و زمانه درست
تقریباً در هر روز اخبار نامه در کتب مطبوعه
تقریباً در هر روز اخبار نامه در کتب مطبوعه
تقریباً در هر روز اخبار نامه در کتب مطبوعه

عنوان مراسلات

میرزا علی محمد خان کاشانی
صاحب امتیاز و نگارنده
روزنامه (تربا) در مصر
محل اداره بشارع عابدین

Mr. Ali Mohamed
Khan Kachani
Rédacteur, Propriétaire
du journal "Suroya"
Abdine
Le Caire (Egypte)

قیمت اعلان سطر دو فرنگ
است - در صورت تکرار باید
باداره گفتگو شود



۱۳۱۶ - ۱۸۹۸

قیمت آبونه سالیانه

در ممالک محروسه ایران
سه شش قران ۳۶
در اسلامبول و سایر بلاد عثمانی
چهار مجید سفید ۴
در قفقاز و سایر شهرهای روسیا
ده منات ۱۰

در ممالک فرنگستان و امیرکا
بیست و پنج فرنگ ۲۵
در هندوستان و چین
دوازده رویه ۱۲
در مصر و اطراف مصر
سه ریال مصری ۳

وجه پوست همه جا بعهده اداره است

روزشنبه دوم شهر جمادی الثانی سنه ۱۳۱۷ هجری مطابق ۶ شهر اکتوبر سنه ۱۸۹۹ مسیحی

این روزنامه هفت یکبار در روزشنبه طبع و در یکشنبه تقسیم میشود و از هر گونه وقایع بولوتیک و سیاسی و علوم و فنون و صنایع و ادبیات و تجارت و غیره سخن میگوید مقالاتیکه نافع بحال دولت و ملت باشد بکمال ممنونیت قبول و طبع و نشر میشود مراسلاتیکه با اداره میرسد در صورت انتشار و عدم آن صاحبش حق استرداد ندارد بابت های بدون نمر قبول نمیشود

باشد طفل بیمار اش پیش از سن رشد بمیرد و اگر در سال کبیسه متولد شود با مادرش در یکسال بمیرد و عقیده ایشان هم بر این است که کودکان را قبل از غسل تعمید خطر جانی بسیار است و چون تعمید یافت از آن اخطار نجات یابد و گمان کرده اند که اگر دندان طفل ابتدا از طرف بالا آید بگوید کی خواهد مرده. (عکس شماره ۵)

روزنامه‌های خارج از کشور

قدیم ترین روزنامه ملی است که در خارج از ایران انتشار روزنامه اختر یافته شماره اول آن روز پنجشنبه ۱۶ ذیحجه ۱۲۹۲ قمری در اسلامبول منتشر شده و در میان جرایدی که در خارج چاپ میشده و در بیداری افکار مؤثر بوده مقام پیش کسوتی دارد. سر مقاله شماره اول آن چنین آغاز میشود:

«روزنامه و گازت روشنائی بخش آفاق مدنیت است و کمل الجواهر آفاق ترقی ملک و ملت فلک دانش راماهی است تابان، آسمان هنر رامهری است درخشان، راستی جویان را مجموعه لطائف آثار است آگاهی خواهان را جریده خلاصه افکار تقویم وقایع گذشته و حال است، امنیت افزای سلامت زمان استقبال گازت که به نیت پاک در خدمت قومی کوشد آن گروه بختیارترین مردم خواهد بود و بدین وسیلت گوی نیکنامی را در گوی انسانیت تواند بود گازت که بر استکاری و استقامت باشد جلیس ظریفان پاک ضمیر است و انیس ادیبان آگاه و خیر، ندیمی است بی مزاحمت مصاحبی است بی نفاق مخبری است بی غرض خادمی است با ارادت محرمی است بی خیانت همدمی است بی ریا رفیقی است صدیق ناصحی است مشفق تاریخی است ناطق لاجرم دارالسلطنه اسلامبول که امروز به نیک بختی پایتخت یک دولت بزرگ اسلام است و چشم و چراغ ممالک متمدنه طوائف انام در این مرزوبوم که مجمع بحرین معارف و علوم است به السنه چند لغت‌های گوناگون گازتها و روزنامه‌ها طبع و نشر شده و اهل آن لسانها از مطالعه آنها حصه مند

میباشند روانیست که در همچنان پایتخت معظم اقلایک روزنامه فارسی نباشد که هم فارسی دانان در این ممالک نتیجه را از وقایع و اخبار جهان و از آنچه بکار احتیاجات حالیه می آید بزبان شیرین و دلنشین آگاهی دهد و هم واسطه مزید روابط مناسبات ملل عظیمه شرقستان که امروز ما را لازمتر از آن چیزی نیست بوده باشد و بدین وسیلت اسباب پیشرفت هر گونه اتحادات مطلوبه و ترقیات سوریه و منوبه در اقطار مشرق زمین فراهم گردد و نیز بدین وسیلت نتایج حسنه بسیاری که بمناسبت مقام و سخن منکشف خواهد گردید حاصل آید

روزنامه اختر مورد اعتنای کامل بزرگان عصر بوده و از روزنامه های بسیار وزین بشمار میرفته است . این روزنامه لا اقل ۲۳ سال منتشر شده است . مرحوم براون که مدت انتشارش را بیست سال دانسته و مرحوم صدر هاشمی ۲۲ سال هر دو اشتباه کرده اند این روزنامه در طول ۲۳ سال از نظر قطع و شکل تغییرات زیادی یافته است . (عکس شماره ۶)

روزنامه کوبنده ترین و پرمصداترین روزنامه ای که در عهد ناصری در خارج از قانون ایران انتشار یافته روزنامه قانون است این روزنامه در لندن پایتخت انگلستان منتشر شده . در روزنامه صور اسرافیل درباره آن چنین قضاوت شده است : «چریده قانون جناب پرنس ملکم خان برای بیماران و خستگان مرض جهل و بی خبری حکم نوش دارو داشت و مرده های چند هزار ساله را از کورهای غفلت و نادانی بر می انگیخت»^۱ آقای تقی زاده نیز درباره نوشته های ملکم چنین گفته است «نوشته های او مؤثرترین کتب و مقالات بود»^۲.

درباره شرح حال مدیر این روزنامه یعنی ملکم خان ناظم الدوله تا کنون چند اثر مفید برشته نگارش در آمده است یکی مقدمه ای که آقای محیط طباطبائی بر جلد اول از کتاب «مجموعه آثار میرزا ملکم خان» نگاشته، دوم شرح طولانی و بسیار مفیدی که آقای دکتر فریدون آدمیت در کتاب «فکر آزادی» بیان کرده و قریب به ۹۰ صفحه از کتاب مذکور را بشرح حال او

۱- روزنامه صور اسرافیل شماره ۵ صفحه ۸

۲- خطابه آقای تقی زاده در باشگاه مهرگان ص ۴۰

اختصاص داده است سومی شرحی است که در کتاب «سیاستگران دوره قاجار» نگاشته خان ملک ساسانی آمده. در کتاب عصر بیخبری نیز شمه‌ای از شرح حال او آمده است. بهر حال خلاصه‌ای از زندگانی او چنین است: در سال ۱۲۴۹ (سال مرگ عباس میرزا نایب‌السلطنه) در اصفهان متولد شده پدرش میرزا یعقوب از ارامنه جلفای اصفهان بوده که مسلمان شده یا لاقلاً دعوی مسلمانان می‌کرده است در ده سالگی برای تحصیل بفرانسه رفته و در نوزده سالگی به ایران مراجعت نموده. در ۲۴ سالگی که جنگ ایران و انگلیس بر سر هرات رخ داده همراه فرخ‌خان امین‌الملک برای مذاکرات صلح به پاریس رفته است در بازگشت به ایران اولین سیم تلگراف را بین کاخ گلستان و باغ لاله زار ایجاد نموده زیرا وی قسمتی از تحصیلات خود را در مدرسه عالی پلی‌تکنیک پاریس انجام داده به این ترتیب نام خود را برای همیشه در تاریخ ارتباطات تلفن و تلگراف ایران ثبت و ضبط کرده است. درسی و یکسالگی بواسطه تأسیس فراموشخانه از ایران تبعید گردیده و به اسلامبول رفته است در آن جا بواسطه میرزا حسین‌خان سپهسالار مورد عفو قرار گرفت و مستشار سفارت ایران در اسلامبول شد و تا ۳۹ سالگی در همین سمت ماند. در ۴۱ سالگی سفیر ایران در لندن گردید تا مقدمات پذیرائی ناصرالدین‌شاه را که اولین مسافرت خود را می‌خواست انجام دهد فراهم سازد وی مدت شش سال در این سمت ماند. در سال ۱۳۰۶ در سفر بعدی ناصرالدین‌شاه به اروپا امتیازنامه لاتار را در ایران از شاه گرفت. وی می‌خواست در ایران همان کار را بکند که اکنون بخت آزمائی ملی انجام میدهد اما پس از بازگشت شاه به تهران به تحریک اتابک امین‌السلطان امتیاز او بعنوان اینکه خلاف شرع است لغو گردید در نتیجه ملکم سخت بر آشفت و روزنامه قانون را انتشار داد.

تعداد شماره‌هایی که منتشر شده بسیار کم است. در تاریخ جراید و مجلات ایران نوشته شده: «روزنامه قانون در چهار صفحه بقطع وزیری با چاپ سربی مجموعاً بیست و چهار شماره منتشر شده». آقای محیط طباطبائی در مجموعه‌ای که از آثار میرزا ملکم‌خان بچاپ رسانده و آقای دکتر فریدون آدمیت در کتاب

فکر آزادی تعداد شماره‌ها را ۴۲ ذکر کرده اند^۱ بهر حال در ابتدای انقلاب مشروطیت ۲۴ شماره آن بهمان صورت اصلی کلیشه شده منتشر گردیده است. از اختصاصات روزنامه قانون این است که با قلمی بسیار ساده و عوام فهم نوشته می شده در نتیجه هر کس به خواندن آن رغبت می کرده است در آن دوره که مغلق نویسی رواج داشته و هر نویسنده ای سعی می کرده کلام خود را آرایش دهد نوشته ای ساده نوی قید و روان فوق العاده مطلوب عامه قرار می گرفته است برای اینکه نمونه ای از نوشته های او بدست دهیم قسمتی از مقاله شماره اول را در این جا می آوریم:

«هیچکس در ایران مالک هیچ چیز نیست زیرا که قانون نیست حاکم تعیین می کنیم بدون قانون حقوق دولت را می فروشیم بدون قانون بندگان خدا را حبس می کنیم بدون قانون خزانه می بخشیم بدون قانون شکم پاره می کنیم بدون قانون. در زندان در پاریس در انگلیس در مصر در اسلامبول حتی در میان تر کمن هر کس میدانند که حقوق و وظایف او چیست در ایران احدی نیست که بداند تقصیر چیست و خدمت کدام . . . هیچ امیر و شاهزاده ای نیست که از شرط زندگی خود بقدر غلامان سفرای خارجه اطمینان داشته باشد حتی برادران و پسرهای شاه نمی دانند فردا صبح بعراق عرب مخفی خواهند شد یا به مملکت روس فرار خواهند کرد.»

جای شگفتی است که شماره های آن تاریخ ندارد. طبق آنچه که در کتاب فکر آزادی صفحه ۱۱۰ نوشته شده اولین شماره قانون در اول رجب ۱۳۰۷ انتشار یافته است.

ملکم پس از انتشار این روزنامه دیگر مورد مهر ناصرالدین شاه قرار نگرفت و از کارها رانده شد و مدت ده سال در حال معزولی بسربرد در سال ۱۳۱۶ در زمان پادشاهی مظفرالدین شاه سفیر کمبر ایران در ایتالیا شد و ده سال نیز در این سمت زیست در سال ۱۳۲۶ که به سن ۷۷ سالگی رسیده بود و سه سال از انقلاب مشروطیت ایران گذشته بود در پاریس بدرود جهان گفت وی

۱- مجموعه آثار میرزا ملکم خان صفحه ۵- فکر آزادی ص ۱۱۰.

با اینکه نقاط ضعف بسیار دارد از رجال روشنفکر و از بزرگان عهد ناصری بود، روشنفکری که در روشن ساختن مردم و بخصوص رجال دربار لحظه‌ای فارغ نه نشست فارسی را خیلی شیرین و روان می‌نوشت ادبائی که در تطور و تحول نثر فارسی مطالعه می‌کنند از مطالعه آثار او بی‌نیاز نیستند شیوه نگارش او بعدها مورد تقلید سایر نویسندگان قرار گرفته و در تبدیل نثر مطلق و بیچیده و دما به نثر ساده نمویی بی‌تأثیر نموده است. (عکس شماره ۷)

روزنامه شماره اول این روزنامه روز دهم جمادی الثانی ۱۳۲۱

حبل‌المتین هجری قمری (۱۸۹۳ میلادی) در کلکته انتشار یافته و قریب به چهل سال انتشار آن ادامه داشته و در این مدت طولانی بارها گرفتار تعطیل و توقیف شده است. حبل‌المتین پس از درج مقاله اساسی عبارت از وقایع و حوادث ایران بتفصیل و کشورهای مصر و عراق و عثمانی و غیره و ترجمه تلگرافات خارجی و مقالات مختلف میباشد.^۱

در شماره ۲۷ روزنامه اختر صفحه ۴۲۶ سال بیستم سه شنبه ۸ رجب ۱۳۱۱ خیر انتشار آن چنین آمده است:

داین هفته از پوست هندوستان کاغذی به انضمام نسخه دوم روزنامه حبل‌المتین که بلفت فارسی و بامضای جلال‌الدین الحسنی در کلکته زینت افزای عالم مطبوعات اسلامی شده بعنوان مبادله به اداره رسید. . . مقاله‌ای بسیار خوب و مفصل در منافع جراید نگاشته به آواز بلند هموطنان خود در ابشاهراه ترقی و تمدن دعوت مینماید امیداریم که نفس ایشان کار گر آید.

مرحوم ادوارد براون می‌نویسد: «این نشریه قدیمی‌ترین روزنامه (مجله) مرتب فارسی است که هنوز هم انتشار مییابد و دارای موقعیت مهمی بخصوص در میان افراد تحصیل کرده و در محافل مذهبی مییابد و صاحب نفوذ و مقام ممتازی در بین طبقات مذکور است قسمتی از حبل‌المتین همیشه به مواضع مذهبی اختصاص دارد و قهرمان اتحاد اسلامی بشمار میرود.»^۲

۱ - تاریخ جراید و مجلات ایران جلد ۲ ص ۲۰۱

۲ - تاریخ مطبوعات و ادبیات ایران ص ۲۳۴

مرحوم کسروی اینگونه اظهار عقیده میکند: «این نامه هفتگی از همه روزنامه های آن زمان بزرگتر و بنامتر می بود و در هندوستان چاپ شده و آزادی برای سخن راندن می داشت یکی از چیزهایی که مایه رواج آن گردید این بود که حاج زین العابدین تقیوف پول بسیاری فرستاد که روزنامه بعلنای بهجت و دیگر جا بی پول فرستاده شود از اینجا پیوستگی میان روزنامه و علما پدید آمد و شادروان شیخ حسین مقانی که این زمان در هند شریعتی دوتن مرجع تقلید می بودند بستایش حبل المتین برخواست و مردم را بخواندن آن برانگیخت»^۱ باری حبل المتین روزنامه ای بسیار مفید بوده و در میان روزنامه ها آنکه تا کنون از آن اسم بردیم مهم حبل المتین در بیداری ایرانیان بیشتر بوده است و هر صاحب نظری آنرا ستوده است. مرحوم وحید دستگردی در ستایش آن گفته است:

در آن زمان که نمود از جریده نام و نشان شمیم این گل نشنیده بود هیچ مشام
 دید نغمه صور و همه عظام ریم شدند زنده و گشتند سروران عظام
 نبود نامه حبل المتین اگر در هند نه از جریده در ایران نشانه بود نه نام
 (عکس شماره ۸)

این روزنامه در شهر بمبئی در هندوستان با چاپ سنگی و کوب
 خط تعلیق منتشر میشده آغاز انتشار آن سال ۱۳۰۹
 هجری قمری بوده است. این روزنامه در هشت صفحه
 روزهای جمعه انتشار می یافته و حاوی اخبار جهان و ایران بوده است برای نمونه
 یک خبر از صفحه ۵ شماره چهارم آن که روز جمعه ۲۱ جمادی الاخر ۱۳۰۹
 منتشر شده است عیناً نقل میشود:

«جهاز آتشی از همه بزرگتر - امروز در جهازات آتش تمام دول آسیا و یورپ
 جهازی که از همه بزرگتر باشد جهازیست که در دو سال پیش دولت فرانس به
 اتمام رسانید و آن جهاز را هم بنام دولت خود فرانس نامیده است ... طول
 آن جهاز مقدار ۳۶۱ فیت و عرض آن ۴۹ فیت و عمق آن ۲۶ فیت است که هر یک

فیت عبارت از ۱۲ گره باشد و این جهاز حمل شمشیر ارتن مال است که هر یک تن هشتاد من بمبئی و هر یک من بمبئی سه من و سه چهاریک بوزن تبریه-زاست و اما جهازیکه فی الجمله از جهاز مذکور کوچکتر است جهازیست که دولت انگلیس دارد و آن جهاز در بلده کلائید انگلند در کارخانه (رسل اند کمپنی) ساخته شده است طولش ۳۳۳ فیت و عرضش ۴۸ فیت و عمقش ۲۸ فیت است که امروز در تمام دنیا یک جهاز شرعی است که آن بررگتزر جهازی در جهرات شرعی یافت نمیشود و آن هم خاصه دولت امریکاست و حمل بمبهر ارتن مال است (عکس شماره ۹)

روزنامه
ثریا

شماره اول آن روز شنبه چهاردهم جمادی الاخر سال ۱۳۱۶
(۱۸۹۸ میلادی) در قاهره مصر انتشار یافته صاحب امتیاز
و نگارنده آن میرزا علی محمد خان کاشانی بوده است در

شماره اول آن در باب نکارش این روزنامه مقوله ای دارد که قسمتی از آن چنین است:
«امروز برای تنبیه و آگاه نمودن ابنای وطن که غالب روش اجانب
ندانند و از سیاست مغربیان که ظاهری چون چهره خوبان آراسته و باطنی چون
دل دوزخیان کاسته دارند بیخبر و از مکر و کیدشان غافلند هیچ بهتر از نصیحت
و ذکر نیست... امروز برای ما ایرانیان که طالب خدمت وطن هستیم شرط
قدرت قلم و قوت قدم خدمتی بهتر از نشر روزنامه و همت و اقدام در این امر
یست.»

این روزنامه به اشترک دو نفر اداره می شد. یکی میرزا علی محمد سابق الذکر
و دیگر سید فرج الله تاجر کاشانی مقیم مصر. در سال دوم پس از آنکه شماره ۲۷
منتشر شد شرکت فسخ گردید و میرزا علی محمد به انتشار روزنامه دیگری
بنام «پرورش» که ذکر آن خواهد آمد پرداخت. روزنامه ثریا ابتدا در قاهره سپس
در تهران و بعد در کاشان انتشار یافته است. (عکس شماره ۱۰)

روزنامه
حکمت

این روزنامه در سال ۱۳۱۰ هجری قمری (۱۸۹۲ میلادی) سه سال قبل از
قتل ناصرالدین شاه در قاهره به مدیریت میرزا مهدیخان زعیم الدوله
انتشار یافته و در حدود بیست سال دوام یافته است. مرحوم ادوارد

براون چنین اظهار عقیده می کند:

« حکمت نیزیکی از مطبوعات قدیمی است که در روزگار پیشین شهرت شایان توجهی داشته و در تشویق شیوه نگارش پارسی سره بدون ترکیبات عربی تعمدمی ورزیده است یکی از فصول قابل توجه این نشریه اشعاری در بحر طویل بنام فریاد وطن بوده است^۱»

مرحوم کسروی در کتاب مشهور خود بخش یکم صفحه ۱۴ چاپ چهارم چنین می گوید:

«... میرزا... فیروز... فیروز... روزنامه او را که دیده ام ولی از نیکیش آگاه می باشم این مورد دانشمندی بود و کتابها نیز نوشته و شعرهای وطنی نیز می سروده»

مرحوم صدر هاشمی چنین بیان می کند:

«مرحوم زعیم الدوله بالغ بر هشتاد سال عمر نمود و از این هشتاد سال قریب شصت سال آنرا در مصر توقف داشت و اول کسی بود که روزنامه بزبان فارسی منتشر کرد... در روز دوشنبه ۴ محرم ۱۲۳۳ قمری در مصر رخت از جهان فانی بر بست و به سرای جاودان شتافت»^۲ (عکس شماره ۱۱)

پس از آنکه میرزا علی محمد کاشانی از شرکت در انتشار
 تریادست کشید در شهر قاهره به انتشار روزنامه دیگری
 پرداخت بنام «پروورش» شماره اول آن روز جمعه دهم
 ماه صفر ۱۳۱۸ (۱۹۰۰ میلادی) منتشر شد از ثریا تندتر و مفیدتر بود و برای نمونه
 چند سطر از شماره ۲۰ روزنامه صفحه ۱۰ نقل میشود:

«چند حاجی برای مشورت در کارها مجلسی تشکیل داده اند حاجی
 رضای بزاز مجلس را افتتاح کرده در فواید مشورت صحبت نموده میگوید.
 قال الله تبارک و تعالی امرهم شورى بینهم كما قال عز و جل و شاورهم فی الامر...
 نص صریح کتاب و شریعت حضرت ختمی مآب است که در هر طریق رفیق مشورت
 باید بود و در امور جمهور شوری کرد... خداوند در قرآن طریقه استبداد و خود
 خیالی را منسوخ فرموده و مکرر به کنایه از آن حکایت میکند. مثلاً بلقیس

۱ - تاریخ مطبوعات و ادبیات ایران جلد اول ص ۳۵۶

۲ - تاریخ جراید و مجلات ایران جلد دوم ص ۲۲۹

✽ نمرة مسلسله ۲۶۵ ✽

صحیفه ۱ ✽ سال هشتم ✽

شماره ۱ ✽

(قیمت سالانه در ممالک)
(محروسه ایران)
(چهل قران تازه)

(در ممالک روسیه و قفقاز)
(دو مئات)

(در ممالک هندوستان)
(پانزده روپیه)

(در مصر و فرنگستان)
(یک ایرانی انگیسی)

حکمت

۱۳۱۰

✽ عنوان مراسلات ✽
(و مکالمات)

(میرزا محمد مهدی مستوفی)

(دکتور تبریزی)

(دبیر و مدیر روزنامه)

(حکمت) مدرس مصر

Adresse

Da Mirza M. Mehdy
Bay Tabrizy

Directeur - Rédacteur

du journal

HEKMAT

au (Caïre Egypte)

(قیمت روزنامه و اعلان پیشگی باید داده شود) (اجرت اعلان هر سطر)
(این روزنامه در هر سه روز یکبار چاپ می شود) (پنج فرنت است)

این روزنامه از سیاست و علوم و طب و فنون و صنایع و اختراعات و انشافات و ادبیات و تجارت سخن گوید

شبه ۲۰ محرم ۱۳۱۷ هجری ۱۱ خرداد ماه ۱۲۰۴ کبانی ۳۰ مه ماه ۱۸ ایاز رومی ۱۸۹۹ میلادی ✽
۵۲۹۱ از طوفان نوح ۲۱ - میدان ماه ۵۶۵۹ - عبری ۲۳ - اثنس ۱۶۱۵ - دقلدیانوس قبطی ✽

و تموین مسائب شده و از شاهراه اعتدال مشرب
و مسلك و حسن عقیدت خود بیرون نشد
و سرموي از خدای پرستی و پادشاه ستایی و وطن
دوستی و ملت نوازی انحراف نجست . فویب
دشمنان این ودوات نخورد . تیر خدعه و حیله

✽ ستایش و پرستش و سپاسداری ✽
✽ ستایش کنم ایزد پاك را ✽
✽ که گویا و بینا کند خاک را ✽
بنام ایزد . سپاس خدای را . که این
روزنامه هفتمین سال خویش را در نیک خواهی

(عنوان مراسلات)

علیحده (برروش)
سندوق المخصوص

نمبر ۴۳۹

Mirza Ali
Mohamed Khan
Parvarach
la boite speciale
N. 439
Caire (Egypte)

پرویش

۱۳۱۸ : ۱۹۰۰

(قیمت آبونہ سالیانہ)

در ایران چهار تومان
تقدیریه ده منات

اسلامبول و سایر ممالک

غنی چهار مجدی

اروپا ۲۵ فرانک

هند و چین ۱۲ روپہ

مصر چهار ریال

این روزنامہ ازادست و ہفتہ یکروز روز جمعہ طبع میشود

(روز جمعہ ۱۰ شہر صفر المظفر ۱۳۱۸ ہجری مطابق ۸ شہر ژون ۱۹۰۰ مسیحی)

شماره (۱۴) نمره (۳۸)

سال دوم

صفحه (۱)

(عنوان مراسلات)

قاهره مصر

(اداره)

چهره نما

JOURNAL
CHEHREH NAMA
CAIRO - Egypt

اعلان - طری

یکفرق در اکثر
اداره رجوع شود

ظروف

و با کتبی بدون
نفر قبول نخواهد شد

چهره نما

۱۳۲۲ - ۱۹۰۴

جریدة مصور

۲۰ صفر ۱۳۲۴ هجری مطابق ۱۶ بریل ۱۹۰۶ میلادی

(قیمت آبونہ سالیانہ)

مصر و قطر مصر

۳ - ۴ روپے

ممالک دولت عہ بران

۳ - ۴ تومان

بلاد محروسہ عثماني

چهار مجیدی ۴

انگلند هندوستان

دہ روپیہ ۱۰

قفقاز بہ ترکستان

ہشت منات ۸

اروپا چین یدت

فرانک ۲۰

ہرچہ بر شماره بفرزائیم بر قیمت افزوده نمیشود

این روزنامہ مصور و آزاد و بدون القاب موقتاً ماہی سه بار و بعد ہفتہ کی طبع و توزیع میشود

سیاسی

فہرست مندرجات

افق آسمان - سیاسی چندی از کدراہرہای تیرہ

سیاسی - موکب نابود شدہ ملک ہندوستان -

طوفان آرزو و وحشت و دہشت زای وقائع مؤملہ و بدایع

مسموعات و مشہودات اصنہان - انگلیس در خلیج

ملکه سما باشراف قومش خطاب کرده میگوید: «یا ایها الملا افتونی نمی امری ما کنت قاطعه امرأ حتی تشهدون» یعنی در امر من فتوی بدهید زیرا من بدون صوابدید شما امر قاطع نکنم باز هم در قصه موسی و فرعون می فرماید: «قال الملا من قوم فرعون ان هذا ساحر علیم یرید ان یخرجکم من ارضکم فماد اتامرون» یعنی اشراف قوم از برای بعضی دیگر گفتند موسی ساحر دانائی است میخورد خداك شما از شما بستند در این چه می کنید.

مجلد الاسلام در شماره ۲۹ سال سوم روزنامه ندای وطن مورخ شعبان ۱۳۲۷ قمری درباره مدیر پرورش اینطور اظهار عقیده میکند:

خدمات و زحمات مرحوم علی محمد خان مدیر ثریا و پرورش بعالم آزادی ایرانیان از چیزهایی است که احدی نمیتواند تردید و انکار نماید مطالبی که از نه سال قبل در جریده پرورش می نوشت که ما امروز جرأت انتشار اینگونه مقالات را نداریم و حرفهائی در مسافرت فرنگ بشاه مرحوم و وزراء ملتزم راکب عرض کرد که مدیر طیمس لندن با آنهمه آزادی نمیتواند بوزراء انگلیس بگوید، ادوارد براون نیز چنین اظهار عقیده میکند:

پرورش بعد از قانون آرا دمنش ترین روزنامه ایرانی در تمام مطبوعات فارسی در عصر استبداد بوده است و بجهت آهنگ تند و حملات ندید خویش به اصول اداره و تشکیلات دولت ایران مخصوصاً بعلت انتقاد سخت از روش و عملیات مخالف میهن پرستی امین السلطان موجبات تهییج افکار عامه و نفرت مردم را از دربار پدید آورد. (عکس شماره ۱۲)

این روزنامه ابتدا در اسکندریه و سپس در قاهره منتشر شده است شماره اول آن در آخر محرم ۱۳۲۲ انتشار یافته مندرجات آن از روزنامه های اختر، ثریا، حکمت و پرورش کمتر نیست اما تقدیمی که آنها دارند ندارد بین انتشار آن و ایجاد حکومت مشروطه در ایران بیش از دو سال فاصله نیست اینک چند سطر از شماره ۱۲ سال دوم ۲۰ محرم ۱۲۴۴ بعنوان نمونه نقل میشود:

در شماره گذشته از اسامی و موضوع مجلس مبعوثان یاسنیات (سنا) و پارلمان

دول مشروطه و جمهوری شمه ای بیان کردیم اینک به تشریح این دو مجلس میپردازیم تفاوت مجلس پارلمان دول مشروطه با مبعوثان جمهوری این است که دول مشروطه يك مجلس بسیار بزرگی از اعلیٰ علمای مجربین مملکت تشکیل میدهند که تمامی کارهای سیاسی و ملکی دولت در آنجا مشاوره می شود و در مقابل آن ملت هم از جانب خود يك مجلس و کلائی تأسیس میکنند که این مجلس کارهای پارلمان را اولاً تنقید و اصلاح کرده در اجرای اصلاحات عامه بدقیق امور جمهور ارشاد طریق مینمایند امروز اداره امور دول انگلیس و آلمان و **اگریش در تحت نظارت پارلمان میباشد و فرانسه و امریکا و سوئیس و بلژیک** جمهوری است .

مدیر روزنامه چهره نما عبدالمحمد ایرانی ملقب به مودب السلطان و پس از فوت او بر سرش مودب ایرانی بوده است . (عکس شماره ۱۳)

تیسفون

بسم

ستوان دوم مشویر شجاعی

تیسفون در هفت فرسخی جنوب
بغداد در دو جانب دجله واقع
است.

در باره وجه تسمیه و اسم
آن نظریات مختلف ابراز شده
است. بزبان پهلوی آنرا
تیسفون می‌گفتند مدائن اسمی
است که اعراب بر خرابه های
دو هرگز وصل بیسکدیگر یعنی
کتیسفون^۱ و سلوکیه گذارده-
اند و آن دو شهر را سه قرن پیش
از میلاد (تقریباً) سلوکی ها
بنیاد نهادند.

سلوکیه در جهت باختری
دجله بنام «سلو کوس نیکاتر»
نام گذاری شده است.

نام کتیسفون را که اعراب
برای اختصار تیسفون نامیدند

معلوم نیست از کجا گرفته اند گرچه بنظر یونانی میآید ولی احتمال دارد که از یک اسم قدیمی فارسی اخذ شده باشد.

این پایتخت در کتب مورخین و گویندگان و نویسندگان بنام های: تیسفون، مدائن، ایوان مدائن، طاق مدائن، طاق کسری، ایوان کسری، تخت کسری، بارگاه خسرو و ایوان خسرو ذکر گردیده است.

تیسفون پایتخت دولت ساسانی و مقر شاهان ایران در زمان خسرو انوشیروان به منتهای وسعت خود رسید. تیسفون نام بزرگترین شهر از چند آبادی بود که مجموع آنها را بزبان سریانی «ماهوزه» Mahozé میخواندند و گاهی ماخوزه ملکا (یعنی شهرهای پادشاه) مینامیدند و نیز «مدیناتا» یا «مدینه» (شهرها) میگفتند و عرب این لغت را المدائن خوانده است. مجموع این شهرها را بزبان پهلوی شهرستان میخوانده اند.

در اوایل دولت ساسانی مدائن مشتمل بر هفت شهر بود. مورخان عرب و ایرانی که کتب خود را در زمان ویرانی یا زوال مدائن نوشته اند تعداد آنها را باختلاف ذکر کرده اند. بهر حال تیسفون و شهر وه اردشیر که همان سلوسی قدیم است از مهمترین شهرهای مدائن بشمار میرفته اند.

در سال ۵۴۰ میلادی که انوشیروان انطاکیه و سلوکیه را فتح کرد برسم پادشاهان ایران اهالی سلوکیه را به تیسفون کوچانید و در قسمت خاوری دجله جای داد این شهر تا یک قرن بعد که اعراب عراق را فتح کردند پابرجا بود و نام آن تبدیل به شهر رومیها شده بود، بعضی از مورخان ذکر کرده اند که شهر مزبور بشکل انطاکیه ساخته شده بود. در داستانها آمده است که این شهر را طوری شبیه انطاکیه بنا کرده بودند که هر یک از مهاجرین منزل خود را بآسانی یافت. کسری در آنجا چندین حمام و یک میدان اسب دوانی بنا نمود و بسکنه آن امتیازات و عنایات مخصوص مبذول داشت از جمله مسیحیان را آزادی مذهبی اعطاء نمود. اهالی این شهر مستقیماً تحت نظر شاه قرار گرفتند و هر گاه مجرمی به آنجا پناهنده میشد کسی حق نداشت متعرض او بشود. آمین گوید: «پایتخت ایران وضعی داشت که در موقع جنگ غلبه بر آن ممکن نبود، تیسفون در جانب شرقی دجله و وه اردشیر در سمت غربی آن واقع بود.

ارتباط این دو شهر در آغاز فقط بوسیله يك جسر میسر بود، اما چون آمدورفت را کفایت نمیکرد شاهپوردوم در عنفوان جوانی يك جسر دیگر بر دجله بست تا آیندگان از پلی وروندگان از پل دیگر بگذرند فردوسی شاعر حماسه سرای ایران ساختمان این پل را چنین ذکر کرده است:

چنین تا در آمد در این پنجسال	و وقت آن کودک فرودمان
نشسته شبی شاه در تیسفون	خردمند مؤبد به پیش اندرون
خروش آمد از راه اروند رود	به مؤبد چنین گفت هست این درود
چنین گفت مؤبد بدان شاه خرد	که ای نیک دل نیک پی شاه کرد
کنون مرد بازاری و چاره جوی	ز دکه سوی خانه دارند روی
جو بر دجله يك بردگر بگذرند	چنان تنگ راه بر می بسرند
بترسد همی هر کس از بیم آب	چنین بر خروشد چو گیرد شتاب
چنین گفت شاهپور با مؤبدان	که ای راهبر نامور بفرودان
یکی پل دیگر بساید زدن	شدن را یکی راه و باز آمدن

شکل تیسفون

تیسفون دارای حصاری بشکل نیمدایره با برجهای زیادی بود. وسعت زمینی که بین شط و این حصار افتاده بود بطوریکه آثار آن هنوز دیده میشود تقریباً به ۵۸ هکتار میرسد و این همانست که آنرا مدینه العتیقه (شهر قدیم) میگویند. در مشرق تیسفون محله اسپانبر Aspanbar واقع بوده که امروز بقعه سلمان پاك است.

این بیت از قصیده معروف خاقانی مؤید این امر است:

هر کس برد از مکه سبچه ز گل حمزه پس تو ز مدائن بر سبچه ز گل سلمان
بقعه سلمان پاك که از آثار دوره اسلامی است در این ناحیه قرار دارد و زیارتگاه مسلمین میباشد و هم در آنجا آثار خرابه های بسیار موجود است که طاق کسری را احاطه کرده اند این اراضی ظاهراً باغ و بوستان کاخ شاهی بوده است.

زاویه دیواریکه امروز آنرا بوستان کسری، میخوانند در حقیقت بقیه دیواری است که باغ گوزنان خسرو را احاطه میکرده است. اراضی محله اسپانبر

از سمت جنوب محدود به بستر قدیمی دجله میشده است در این محل تلی هست که آنرا خزانه کسری مینامند و ظاهر آبندان بنای عظیمی در زیر آن پنهان میباشد.

در مغرب دجله آثار حصاری دیده میشود که مساحتی قریب ۲۸۶ هکتار را احاطه نموده است. این شهر سلوسی است که قدیمترین قسمت های پایتخت بشمار میرود. اردشیر اول بخشی از آنرا مجدد بنا کرد و آنرا وه اردشیر نام نهاد. مصالح ساختمانی این شهر از بابل آورده شده و قسمتی از ساکنین این شهر نیز از بابلی ها بودند و از سلوکیه سوریه اهمیت آن بیشتر بوده است. سلوکیه معظم ترین شهر و بر حسب نوشته استرابن بعد از اسکندریه مصر مهم ترین شهر بوده و در حدود ۶۰۰/۰۰۰ نفر جمعیت داشته است و از لحاظ زیبایی و عظمت سرآمد شهرها و از انطاکیه سوریه برتر بوده است.

شهر حصاری آجری که به خندق محدود میشده داشته است و وه اردشیر بسیار بزرگ و کویچه های آن سنگ قرش و در کنار هر خانه ای آغلی جهت نگاهداری چارپایان موجود بود. بازار شهر بزرگ و تجار و سوداگران بسیاری منجمله تجاریهودی داشته و در نتیجه شهری ثروتمند و پر جمعیت و مردمش در عیش و عشرت و تن آسایی بسر می بردند.

شهر وه اردشیر مرکز عیسویان ایران محسوب میشد. ابنیه متبرکه و مزارعی مانند کلیسای سن-رکس Sant Narkas و مکتب روحانیان که در قرن ششم تأسیس شده بود کلیسای بزرگ سلوسی که هنگام آزار عیسویان در زمان شاهپور دوم خراب شده بود، پس از مرگ این پادشاه مجدداً بنا گردید و چندین بار بکمک نقدی دولت روم مرمت یافت. در حدود پنج کیلومتری شمال وه اردشیر شهر کوچک درزیدان Darzanidhan واقع بود. شهر دیگری موسوم به ولاشاباز (سابات - والاش آباد) که از تأسیسات ولاش (بلاش) بشمار می آید در ساحل راست ظاهراً در مغرب وه اردشیر قرار داشت.

مدائن از هفت شهر باسامی معینی که در تلفظ آنها اختلاف وجود دارد تشکیل میشد گویا پنج شهر از آن هفت شهر در زمان یعقوبی یعنی قرن

سوم هجری وجود داشته است از این قرار: شهر قدیمی یعنی تیسفون و يك میلی جنوب آن اسپانبر و مجاور آن رومیه که هر سه در جانب خاوری دجله قرار داشتند در جانب دیگر بهر سیر که اصل آن وه اردشیر است و در يك فرسخی جنوب آن سابات که بنا بقول یاقوت حموی ایرانیان آن را بلاش آباد (ولاش آباد) مینامیدند.

در دو طرف دجله کاخهای سلطنتی برپا بود و در زمان شاهپور دیه کاخ کوچک زیمائی در خارج سلوسی مشرف بردشتی که آزا شجار کوچک و ثناک و سرو پوشیده بود ساخته شد. دیوار اطرافها مزین بنقوشی بود که پادشاه را در حال شکار حیوانات وحشی نشان میداد.

پادشاه معمولاً در کاخ سلطنتی تیسفون خاص اقامت داشت و قصر او نزدیک شط واقع بود محتمل است که این کاخ همان کاخ سفید باشد. اما این کاخ از آغاز قرن چهارم چنان رو به ویرانی نهاد که اثری از آن باقی نماند و بهمین علت است که مورخین بعدی کاخ سفید و ایوان کسری را طاق کسری دانسته اند و آن تنها اثری است که تا امروز از ابنیه و عمارات پادشاهان ساسانی در آن محل پایدار مانده است. در اواسط قرن دوم هجری که منصور خلیفه عباسی خواست بغداد را بسازد مصمم شد طاق کسری را خراب نموده سنگ و آجر آنرا در بنای شهر جدید بکار برد. خالد برمکی وزیر ایرانی او هر چه سعی کرد خلیفه را از این تصمیم وحشیانه بازدارد مؤثر واقع نشد اما چون بخراب کردن طاق شروع کردند معلوم شد که خرج و زحمت خراب کردن آن از ساختن و تهیه کردن آجر و سنگ بیشتر است. لذا از خراب کردن طاق منصرف شدند و ایوان کسری چنانکه یاقوت حموی آنرا متذکر شده است از خطر نابهنگامی که به آن روی آورده بود رهائی یافته بجای خویش استوار ماند. چندی بعد مقداری از سنگهای آنرا برای باروی قصر جدید تاج در بغداد که در سال ۲۹۰ هجری قمری بامر مکتفی خلیفه عباسی ساخته شد بکار بردند. ساختمان طاق کسری یا ایوان کسری را بخسرو اول نسبت میدهند. بعقیده محقق عالیقدر هر تسفلد این بنا مربوط بزمان شاهپور اول میباشد.

لیکن مسیو روتر روایات متداوله را تأیید کرده است و گوید طاق کسری بار گاهی است که خسرو اول بنا نهاد مجموع خرابه های این کاخ و متعلقات آن مساحتی بعرض و طول 400×300 گز را پوشانیده است در این مساحت آثار چند بنا دیده میشود علاوه بر این طاق کسری عمارتی است در فاصله ۱۰۰ گز در مشرق طاق. طاق کسری تنها قسمتی است از کل عمارت که ۴۸ متر ارتفاع، ۵۱ متر طول و ۳۳ متر عرض دارد در طرفین آن چهار تالار بزرگ که هر یک ۲۳ متر طول و شش متر عرض داشته بیکدیگر مربوط و متصل بوده است. تمامی عمارت شاید از ساروج منقش یا سنگهای مرمر یا چنانکه بعضی از نویسندگان جدید ادعا کرده اند از صفحات مسین زراندود و سیم اندود پوشیده بوده است. در زیر طاق بزرگ رواقی بنام آپادانا یا تالار بار بوده که ۳۵ متر ارتفاع و ۴۳ متر طول و ۲۵ متر عرض داشته و مقر شاهنشاه بوده است. تا سال ۱۸۸۸ تالار بزرگ مرکزی برپا بوده اما در آن محل جناح شمالی اش خراب شده اکنون جناح جنوبی آن نیز در شرف انهدام است.

۶ طاقنمادر اطراف طاق هلالی قرار گرفته و ضخامت دیوارهایی که طاق بزرگ بر روی آن استوار بوده است در پائین ۷ متر و در جائیکه شروع میشود ۴ متر و در آخرین نقطه هلالی یک، متر قطر دارد.

در سقف تالار ۱۵۰ روزنه بقطر ۱۲ تا ۱۵ سانتیمتر تعبیه کرده بودند که نوری لطیف از آنها بدرون میتافت و برای تهویه نیز تنبوشه های سفالین که در حدود بیست سانتیمتر قطر داشته در آن بکار برده بودند تا هوای کاخ را خنک کنند شکوه و جلال کاخ باستانی پادشاهان ساسانی بطوری بود که اشخاصی را که برای بار اول باین محل قدم نهاده بودند چنان مات و مبهوت میکرد که بی اختیار بزنانودر میآمدند. بار عام در تالار های طاق کسری بر گزار میشد در روز معین جماعت کثیری بدر گاه رومی نهادند و در اندک مدتی تالار بزرگ پر میشد و کف و دیوارها را هم باقالی می پوشانیدند و هر جا که قالی بردیوار نبود تصاویر معرق (موزائیک) که با مر خسرو ساخته شده بود میکوبیدند از جمله این نقش ها تصاویری بود که محاصره انطاکیه و محارباتی را که در حوالی

این شهر واقع شده بود نشان میداد. تخت سلطنتی را در آخر تالار می نهادند و در پشت پرده آنرا پنهان میکردند صاحبان درجات عالی و اعیان و بزرگان بفواصل مقرر از پرده می ایستادند و نیز مأموری در آنجا می گذاردند که مقام بزرگان را از قرار گاه جماعت جدا کند تا گاه پرده بکنار میرفت و شاهنشاه بزروی تخت ظاهر میشد که بر بالش زربفت تکیه داده و جامه زربفت پوشیده بود تاج که مرصع به زروسیه و مروارید و یاقوت و زمرد بود بوسیله زنجیری از طلا بسقف آویخته بود. این زنجیر چنان نازک بود که از دور دیده نمیشد چون شخص از مسافتی نگاه میکرد می پنداشت که واقعا تاج در نظر شاه قرار دارد در صورتیکه این کلاه چنان سنگین بود که هیچ سری تاب نکامداشتن آنرا نداشت.

جلال کاخ باستانی پادشاهان ساسانی موضوع گفتگوی مورخین و جغرافی نویسان عرب واقع گردیده و در این باره از بیست کلام دریغ نکرده اند. یعقوبی میگوید: «ارتفاع آن طاق بلند به ۸۰ ذراع میرسید. یاقوت حموی از چگونگی آجرهای آن طاق سخن رانده گوید هر آجر یک ذرع طول داشت و کمتر از یک وجب عرض. حمدالله مستوفی گوید: «صحن آن سرای ۱۵۰ گز بوده و در آنجا صفاهای بزرگ وجود داشته است».

اصطخری در مسالك و ممالك توصیف مدائن را در زمان خود چنین نوشته: «مدائن شهری کوچک است قدیم سخت عظیم بوده است از بغداد تا آنجا یک وحله و آرامگاه پادشاهان بوده است، ایوان کسری آنجا است و به سنگ و گچ بنا کرده اند. اکسره را هیچ بنا عظیم تر از آن نبوده است».

ابن خردادبه گوید: «کاخ کسری در مدائن از همه بناهاییکه با گچ و آجر ساخته شده بود بهتر و زیباتر است و بیتی چند از قصیده بحریری را که در وصف این ایوان سروده نقل کرده است.

«ایران از شکفتی بنا پنداری شکافی است در پهلوی کوهی بلند، کوهی رفیع است که کنگره هایش بر قلل رضوی و قدس مشرف است.

کس نداند که آدمی آنرا برای آرامگاه جنبیان ساخته است یا جن برای آدمیان.^۱

معهودی مینویسد : عظمت و شکوه کاخ کسری بفسیر امپراطور روم نموده شد و آن مورد تحسین واقع گردید ولی او وقتیکه ملاحظه نمود که شکل عمارت در جلو بیقاعده و نامنظم است تعجب نمود و سبب آنرا جویا شد اطلاع دادند پس زنی آنرا مالک بود که بهیچ قیمتی حاضر بفروش نشد کسری هم نخواست آنرا بزور بگیرد. سفیر فریاد کرد : این نامنظمی و نقص بمراتب زیبا تر از هر بعضی میباشد که بتمام معنی کامل است.

بهمین مناسبت در نیکوکاری بانیش واستحکام این بنا چنین گفته اند :
جزای حسن عمل بین که روزگار هنوز خراب می نکند بارگاه کسری را
شاعر شهر ایرانی خاقانی شروانی چون در سفر مکه و زیارت بغداد ویرانه -
های کاخ شاهی ساسانیان را که شکسته و نمونه جاه و شکوه دیرین ما بوده از
دریچه چشم جویان و کریان نگر است قصیده نغزی سروده است که مطلع آن
با این بیت شروع میشود :

هان ای دل عبرت بین از دیده نظر کن هان

ایوان مدائن را آئینه عبرت دان

تصرف مدائن در سال ۱۶ هجری

پس از فتح نبرد قادسیه عمر سعد لشکر خود را برای مدت ۲ ماه استراحت داد تا هم سربازان عرب استراحت نمایند و در ضمن نیز قابلهای متعددی برای نبرد بعدی فراهم آورند. خود عمر سعد نیز بعد از چندی به حیره وارد شد و پس از گذشتن از فرات نزدیک برج بابل آمده و تمام آن نواحی را تصرف نمود تا اینکه خود را بکنار دجله رسانید و آماده پیش رفتن بسوی مدائن

۱ - وکان الایوان من عجب الصنعة

جوب فی جنب ارض عن جلس

مشمخر تغلوله شرفات

رفعت فی رؤس رضوی و قدس

لیس یدری اصنع انس لجن

سکنوه ام صنع جن لانس

گردید. در نبردی که بین سپاهیان عرب و ایرانیها اتفاق افتاد عرب به موفقتیت بدست آورده و سپاهیان ایران را بعقب راندند. زمانیکه اعراب نگاه خیره شان از آن طرف رود بطاق کسری افتاد این فرزندان وحشی صحرا به پایه های حیرت انگیز آن که آوازه ی آنرا دورا دور شنیده بودند به هیبت نگر بسته یکمرتبه از حلقوم هزاران از این اعراب صحرا نورد صدای تکبیر بلند شد و همگی با آواز گفتند: *الله اکبر* و چنین خیال کردند منزل و مقصود یگانه خداوند بآنها توسط پیغمبرش وعده داده بود همین است که حالا بآن رسیده اند.

باید یاد آور شد *ناحیه عربی این شهر یعنی سلوکیه قدیم* و طرف راست ساحلی رودخانه است حکاماتی داشت که محکمتر از آن بود تا با اعراب و آنیکه اعراب در اختیار داشتند بتوانند از عهده کشودن آن بر آیند. ولی این ناحیه در اثناء محاصره بعلت عدم وجود مواد غذایی و قحطی متصرف و باطاعت اعراب درآمد.

پادشاه ساسانی هنوز از مواضع خود دفاع میکرد و با اینکه *سائل دفاعی* کمی در اختیار داشت بدفاع دلیرانه مشغول بود آنچه که بیشتر او را بدفاع بر می-انگیخت فراوانی آب بدجله و عدم قدرت قایق های جنگی اعراب بود. یزدگرد مدتی باین ترتیب توانست حملات آنها را بی ثمر گذارد ولی همینکه باو خبر دادند مسلمانان بدجله نزدیک شده و میخواهند از آنها با قایق های نیرومند عبور کنند از تیسفون خارج گردیده و دفاع مدائن را به مهران رازی سپرد و بانوان حرم و شاهزادگان و مقداری از مال و منال را به حلوان فرستاد ولی قسمت اعظم ثروت و اسباب و ظروف زرین و سیمین و جواهرات و فرش و اشیاء گرانبها در خزائن باقی ماند.

بنابر این مدائن بدون جنگ بتصرف سپاهیان اسلام درآمد.

در تیسفون غنائمی بدست اعراب افتاد که هیچوقت از مخیله آنها خطور نکرده بود و از دیدن قصور و عمارات مجلل و باشکوه و باغهای عالی مات و مبهوت گردیدند. حتی از تشخیص اموال و غنیمت هائیکه بدست آوردند عاجز بودند و نمیتوانستند بفهمند که چیست اکثر آنها طلا را برای اولین بار در اینجا دیدند.

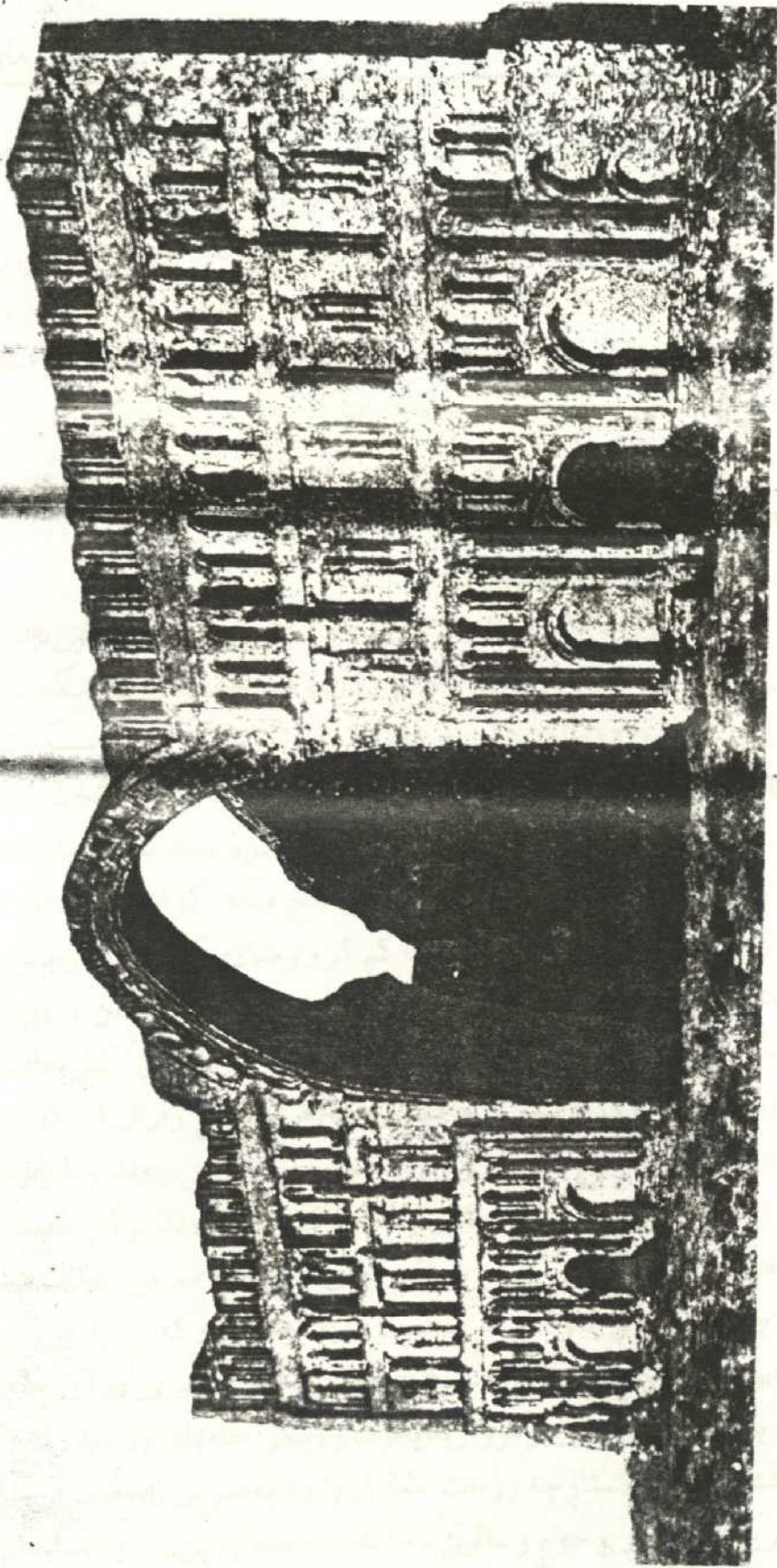
از جمله این اشیاء گرانبها یکی قالی زربفتی معروف به «فردوس شاهی»
یا بهارستان کسری بود که طول آن ۷۰ و عرض آن ۶۰ آرش بود.

موثر Muir این فرش را چنین توصیف میکند: این فرش باغی را نمایش
میداد که خاکش از طلا و زمین آن از نقره و چمن آن از زمرد و جویبارش
از مروارید بوده است و نیز اشجار و گلها و ریاحین آن تماماً از خرده های
درخشان الماس و یاقوت و سایر جواهرات گرانبها تشکیل یافته بود.

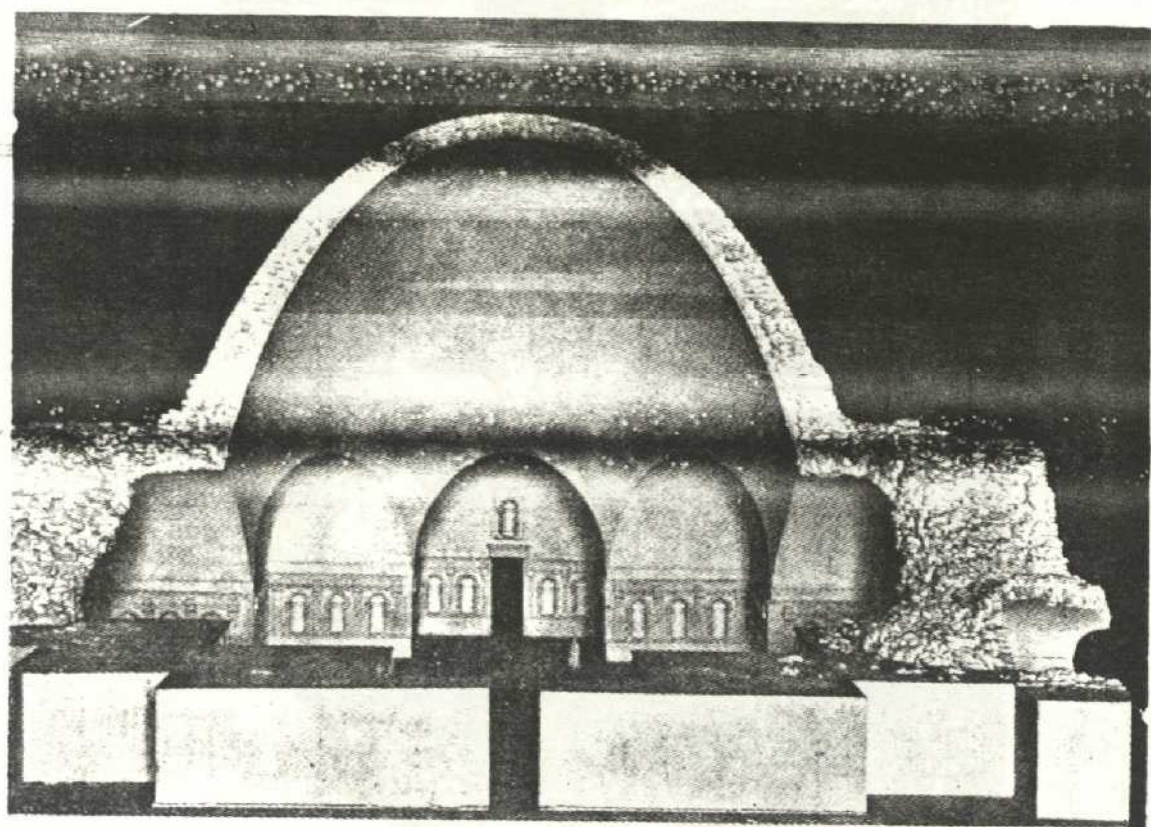
طبری میگوید: سعد چون بمدائن آمد کسی را نیافت نگاه کرد گوشکی

و باغهای خوش دید این آیت بخواند: کم تر گویند جنات و عیون و زروع و مقام
کریم و نعمت کانوافیهافا کهین.

در شهر فرود نیامد و با ایوان فرود آمد و آن ایوان هنوز در مداین بجاست ۱۲۰
آرش پهنای آن صفاست و ۶۰۰ آرش طول آن و همه خشت آن از سنگ تراشیده و
بدان بنا کرده و ۱۲ ستون بر رواق زده هر ستونی ۱۰۰ آرش از سنگ تراشیده
و آن کسری بن قباد بن فیروز کرده است و در روز مظالم آنجا تخت زربفتی
سعد بدان ایوان درون شد و هشت رکعت نماز کرد بیک سلام سپاسداری فتح
را و این نماز سنت است از پیغمبر که روز فتح مکه گزارد و سعد این نماز عام
بگزارد و عمر و بن مقرن را بر غنائم حاکم کرد و منادی کرد که هر چیزی بیابد
نزدیک وی آرد تا بر مسلمانان قسمت کنند و بعد از آن بمدائن درون شد و در
کوشک کسری فرود آمد چندان خانه ها دید که عدد آن کس ندانست مگر
خدای عزوجل از زر و سیم و جامها و جواهر و سلاح و فرش لشکر پراکنده
شدند و آن مالها جمع کردند و نزدیک عمر و بن مقرن می بردند و تا اموال بسیار
جمع شد خمس آنها بیرون کرد و همه را قسمت کردند بر آن شصت هزار
مرد هر مردی را ۱۲ هزار درهم رسید سوای آنچه به عمر بن خطاب فرستادند
و آن چیزها بود که نتوانستند شکست و از آن جمله بود که در پل نهر روان شتری
یافتند و بر و صندوقی و در آن صندوق حقه و پیراهن کسری در آن حقه بود از
مروارید یافتند و در میان هر مروارید یاقوت و دیگر جامهای زربفت و تاج کسری
و انگشتری و ده دستارچه زربفت همه اینها را به عمر بن الخطاب فرستادند و
در خزینه زره از زر و خود و ساقین و ساعدین و همه زرین و ۶ زره سلیمانی و ۱۰
(۱۰)



دورنمایی از ایوان مدائن، کاخ شامشاهان - ساسانی (نقل از کتاب کیرشمن)



کروکی نمای داخل قصر تیسفون از کتاب پروفیسور گیرشمن

شمشیر گرانمایه اینهارا به عمر فاروق فرستادند و اسبی یافتند زرین و بر وی زینی از سیم گورها در آن نشانده راستر بود سیمین و آنرا نیز به عمر فرستادند و از آن چیزها که به عمر فرستادند دیگری آن بود که فرش بود ۳۰۰ آرش بطول و بعرض ۶۰ آرش که آنرا فرش زمستانی خوانند ملوک آن را بگسترانیدند در وقتی که در جهان سبزه و شکوفه نبود در کناره های آن زمرد بافته چنانکه همانند کشتزار و ریاحین بودی و از آن گورها از قسم آماک نشانده و عوض شکوفه بگوهر تعبیه نموده بودند.

چون اموال بمدینه رسید عمر بن الخطاب بفرمود که آنها را در مسجد مدینه بنهادند تا مردمان بدیدند و حیرت کردند و خلیفه آنها را بر مسلمانان آنجا قسمت نمود و آن بساط به امیر المؤمنین علی علیه السلام داد و امیر آنرا بهشت هزار درم بفروخت خلق جهان از مصر و شام و یمن روی بمدینه نهادند و آن گورها

بخریدند.

در شماره ۱۹ سال ۲۵ مجله خواندنیها ترجمه نامه ای که سعد وقاص برای عمر بن الخطاب نوشته است به نقل از کتاب «کورت فریشلر» آلمانی آمده است که چنین نوشته شده: «اطاقهای این قصر مفروش از طلاست و بجای خشت در کف اطاقها طلا نصب نموده اند ولی من تصمیم دارم که هر چه در کف اطاقها یا بردیوارها است جمع آوری نمایم و چیزهای دیگر برای تو بفرستم. در بعضی از اطاقهای این کاخ مجسمه هایی از مرمر و نقره و طلا دیده می شود و من مجسمه های زرین و سیمین را با غنائم دیگر برای تو خواهم فرستاد تا اینکه تحویل بیت المال بدهی هر یک از اطاقهای این کاخ مستور از طلا و بدون فرش است. لیکن اطاقهایی که کف آنها از طلا نبوشانیده اند فرش دارد و فرشها را قالی بافان برای اطاقهای این قصر بافته اند بطوریکه نه کوچک و نه بزرگ است و هر قطعه فرش، یک اطاق را مفروش مینماید.

در این قصر تالاری هست که مخصوص بارعام پادشاه ساسانی بوده و در آن تالار یک قطعه فرش گسترده شده که گرانبها ترین فرش جهان است و قالی بافان ایران ۲۵ سال مشغول بافتن آن بوده اند نقش آن فرش طوری است که منظره صحرا را در فصل بهار نشان میدهد و تمام علف ها و درختها و گلها و پرندگان

و جانوران در آن نقشه دارای رنگ طبیعی هستند و انسان وقتی آن فرش را از نظر میگذراند مثل اینست که يك منظره بهاری را می بیند .

در يك طرف این کاخ که من اکسون در آن سکونت دارم عمارتی وجود دارد که دارای ۱۰۰ ذرع ارتفاع میباشد و دارای ده طبقه است .

سلاطین ساسانی هنگامی که در مدائن بسر میبردند شبهای تابستان بالای آن عمارت میرفتند . وقتی قدم بطنقه دهم می نهادند هوارا خنک مییافتند و تمام وسائل راحتی آنها در طبقه دهم فراهم شده بود .

قصر سلطنتی در مکانی ساخته شده که نسبت برود دجله ارتفاع دارد و آب دجله نزدیک این قصر سوار بر آن میشود ولی معمارانی که این کاخ را ساخته اند از نقطه های دور در جاهائی که دجله ارتفاع دارد آب را بقصر آورده اند بطوریکه آب دجله بوسیله در جویهای این قصر جاری است و از فواره ها جستن می نماید و برای اینکه هر گز آب گل آلود وارد حوض نشود در قسمتی از کاخ سلطنتی يك منبع بوجود آورده اند که آب دجله بعد از ورود بآن منبع نه نشین میشود و آب زلال وارد جویها و استخرها میگردد .

طلائی که تا ام وز نصیب ما شده بقدری است که مسلمین میتوانند با آن عمارتی بسازند که بجای خشت در آن شمش های طلاکار گذاشته شود آنقدر جواهر نصیب ما گردیده که میتوانیم جواهرها را پراز جواهر کنیم و با ترازوی رومی آنرا وزن نماییم .

حفراتی که در سالهای ۱۹۳۱ - ۱۹۳۲ در ام السعائیر و الممارید (دو تپه در شرق و شمال طاق کسری) کاوش کرده اید بنیان چند کوشک ساسانی را یافته اند و اج سموت Wacht Smuth موفق بکشیدن نقشه آنها شده است مقدار زیادی قطعات ساروجی که زینت عمارات بوده بدست آمده است از قبیل نقوش برگ خرمائی و غنچه گل و نقوشیکه عربسک میخوانند Arabesque و در معماری پیشرو سبک عربسکی است که در صنایع اسلامی ظهور کرده است و اشکال حیوانات و صفحات مستطیل با تصویر خرس و گراز و صورت درخت زندگانی که طراوسان بر آن نشسته اند و آجرهائیکه تصویر پسران و دختران و شاهزادگان بر آنها رسم است پیدا شده و در میان این قطعات

شکسته مجسمه های کوچکی نیز بدست آمده است از زنان رقص و نوازندگان
عود و امثال آن .

این بنا کم کم در اثر مرور زمان و عدم توجه دولت عراق رو بخرابی رفت
تا اینکه اعلیحضرت همایون شاهنشاه آریامهر بزرگ ارتشتاران که همیشه به
حفظ و نگهداری آثار باستانی علاقه فراوانی دارند ، در سال ۱۳۴۲ اوامری از
طریق انجمن آثار ملی صادر فرمودند و قرار بر این شد که انجمن آثار ملی ب
همکاری وزارت امور خارجه و وزارت فرهنگ و هنر و یونسکو هر چه زودتر
بمرمت کاخ ساسانی بپردازد .

در سال ۱۳۴۳ هیأت باستانشناسی ایران بسرپرستی آقایان مهندس
فروغی و مهندس سیحون و نصرت الله مشکوتی نماینده وزارت فرهنگ و هنر
و معارفی معمار معروف ابنیه های تاریخی به محل عزیمت نموده و پس از بررسی
محل طاق کسری بلیران بازگشتند

در سال ۱۳۴۴ کارشناسان ایتالیائی بمحل طاق کسری عزیمت نموده ماکت
و وضع ساختمان و مخارج آنرا تهیه و برآورد نمودند . قرار است پس از تهیه
مقدمات اولیه مرمت این بنای باشکوه تاریخی آغاز گردد .

مآخذ و منابع

- | | |
|--|----------------------------|
| تالیف کریستن سن ترجمه مرحوم رشید یاسمی | ۱ - ایران در زمان ساسانیان |
| تالیف عباس شوشتری | ۲ - تاریخ ساسانیان |
| تالیف سرپرستی سایکس ترجمه مرحوم فخر داعی | ۳ - تاریخ ایران |
| تالیف فرصت شیرازی | ۴ - آثار عجم |
| تالیف لسترنج | ۵ - سرزمینهای خلافت شرقی |
| تالیف مرحوم سعید نفیسی | ۶ - تمدن ساسانیان |
| تالیف پروفسور گریشمن ترجمه دکتر معین | ۷ - ایران از آغاز تا اسلام |
| ترجمه دکتر محمد جواد مشکور | ۸ - تاریخ طببری |
| تالیف بارتلد ترجمه حمزه داود | ۹ - جغرافیای تاریخی ایران |
| تالیف کریستی ویلسن ترجمه عباس فریار | ۱۰ - تاریخ صنایع ایران |

سفالگری نیشابور

در عهد

سلجوقیان

بقلم

کامبخش فرد

نیشابور که بناهای :
ابرشهر ، ابرسهر ، برشهر و
بعقیده بعضی از مورخان
«نسیانده» یا «نسیایده» آمده ،
نسبت بنای آن بگفته جغرافیون
و اقوال مورخان به شاپور اول
ساسانی می‌رسد و شاپور دوم
به تجدید بنای آن پرداخته
است .

مینورسکی ، آتشکده
مشهور «برزین مهر» رامطابق
روایت کتاب پهلوی بندهشن،
در کوه ریوند از سلسله جبال
بینالود میدانند که بین نیشابور
و طوس است .

لسترنج، در کتاب موسوم
به «سرزمین‌های خلافت شرقی»
آورده است که نیشابور شکل

قدیمی کلمه اش در پیش از اسلام «نیوشاه پوهر» بمعنی کار نیک شاپور یا جای نیک شاپور بوده است و بجهت انتساب بشاپوردوم ساسانی که آنرا در قرن چهارم بعد از میلاد دوباره بنا کرده، بدین نام خوانده شده است.

در تاریخ بیهقی آمده است که نیشابور را شاپور بنا کرد و اصل نام آن شهر «بناشاپور» بود. پس «باء و الف» را با بدل کردند، بزبان پهلوی «نی» بمعنی بنا بود و نیشابور بمعنای بنای شاپور است.

الحاکم ابو عبدالله محمد بن عبدالله نیشابوری متوفی بسال ۴۰۵ هجری

در کتاب تاریخ نیشابور مینویسد:

شاپور پسر هرمز پادشاه استخر که عالی همت بود و رأی صائب داشت، ملك شرق و غرب او را مسخر شد، شهر قدیم نیشابور را در حوالی قهندز بنانهاد و معماران و عمله تعیین کرد که بر جوانب شهر خندق حفر کنند و پس از چندی شهر نیشابور را با قهندز (که نندز) بهم متصل کرد و بر چهار جانب شهر چهار دروازه بساخت بطوریکه در موقع طلوع آفتاب اشعه خورشید از هر چهار دروازه دیده شود. از سال ۲۳ تا ۱۲۹ هجری که ابو مسلم خراسانی قیام کرد، نیشابور مرتباً مرکز حکومت حکام اموی بوده است.

در زمان طاهریان، نیشابور مرکز حکمرانی خراسان بوده است، عبدالله بن طاهر در بیرون شهر نیشابور سرائی ساخت و آنرا دارالامان نام نهاد و به عساکر خود فرمان داد که بر حسب حال در اطراف آن عماراتی کردند و آن شهری جدا گانه شد بنام شادباخ.

در سال ۲۵۹ هجری نیشابور بدست یعقوب لیث فتح گردید و در ۳۳۴ امیر نوح سامانی به نیشابور آمد و حکومت آنجا را به سیمجور واگذار نمود.

در دوره سلطنت غزنویان مخصوصاً در زمان سلطنت سلطان محمود نیشابور بکمال رونق و آبادی رسید.

در سال ۴۲۳ طغرل سلجوقی در باغ شادباخ فرود آمد و خطبه بنامش خوانده شد.

شهر نیشابور از اواسط سلطنت سلطان مسعود غزنوی و دوران سلجوقی تا اوائل قرن هفتم که بدست مغول ویران و با خاک یکسان شد بمدت چهار

قرن در کمال عظمت و رفعت زیسته است و علاوه بر خرابیها دونوبت یکی در زمان القباخان پادشاه مغول و دیگری بسال ۸۰۸ هجری زلزله های عظیمی در این شهر اتفاق افتاد و با حوادث نکبت بار قبلی یعنی حمله مغول جلال و شکوه آن درزیر زمینهای زراعتی مدفون گردید.

سابقه کاوشهای علمی در نیشابور

بدنبال این عظمت مدفون و مفقود آقین، اویتن، و و ویلکنسن، امریکائی، نمایندگان موزه متروپلیتن در فاصله سالهای ۱۳۱۵ - ۱۳۱۸ خورشیدی در نیشابور دست بکاوش زدند. آنها که بااستناد واتنخاذاقاوال مورخان بدنبال شهر و آثار ساسانی کاوش میکردند، موفق ببازیافتن اثری مهم از ایندوران نشدند ولی بجای آن اشیائی ازدوران تمدن اسلامی را یافتند که درخور اهمیت است. محل کار آنان «تپه سبز پوشان» و «تپه مدرسه» بوده است که امروزه باخاک یکسان گردیده و خاک آن برای تسطیح زمینهای زراعتی باطراف برده شده است.

تاکنون گزارشی از نوع تمدن و وضع توزیع آثار مکشوفه ازطرف هیأت مزبور منتشر نشده است، تنها در بولتن موزه متروپلیتن شرح این حفریات بطور اجمال بیان شده است. بهمین جهت سابقه تمدن درخشان دوران اسلامی نیشابور دستخوش نظرات صادراتی است که تجار عتیقه فرنگی و ایرانی بر حسب معیارهای تاجرانه اظهار داشته اند و بنا بر این آثار عظمت این سامان درزیر عناوین «هنرچینی»، «ویا»، «اموی»، و «عباسی» پوشیده شده است.

محصولات سفالین چهار قرن اولیه اسلامی در خراسان هنر تازه، بدیع و نوظهوری قلمداد شده که با آثار سایر نقاط ایران در همین دوران اختلاف فاحش دارند و بهمین عنوان آنها را منسوب بخارج از مرزهای خراسان میدانند، در حالیکه گیره نهضت های ایرانی که در قرون متقدم اسلامی در ایران وبخصوص در خراسان بر ضد سلطه اعراب بسته شده نیز بی ارتباط باظهور این آثار نیست، چه تنفر از اعراب و ایجاد وحدت و جنبشهای تازه همچون آئینه انعکاس خود را بر هنر و فن روزگار افکنده است.

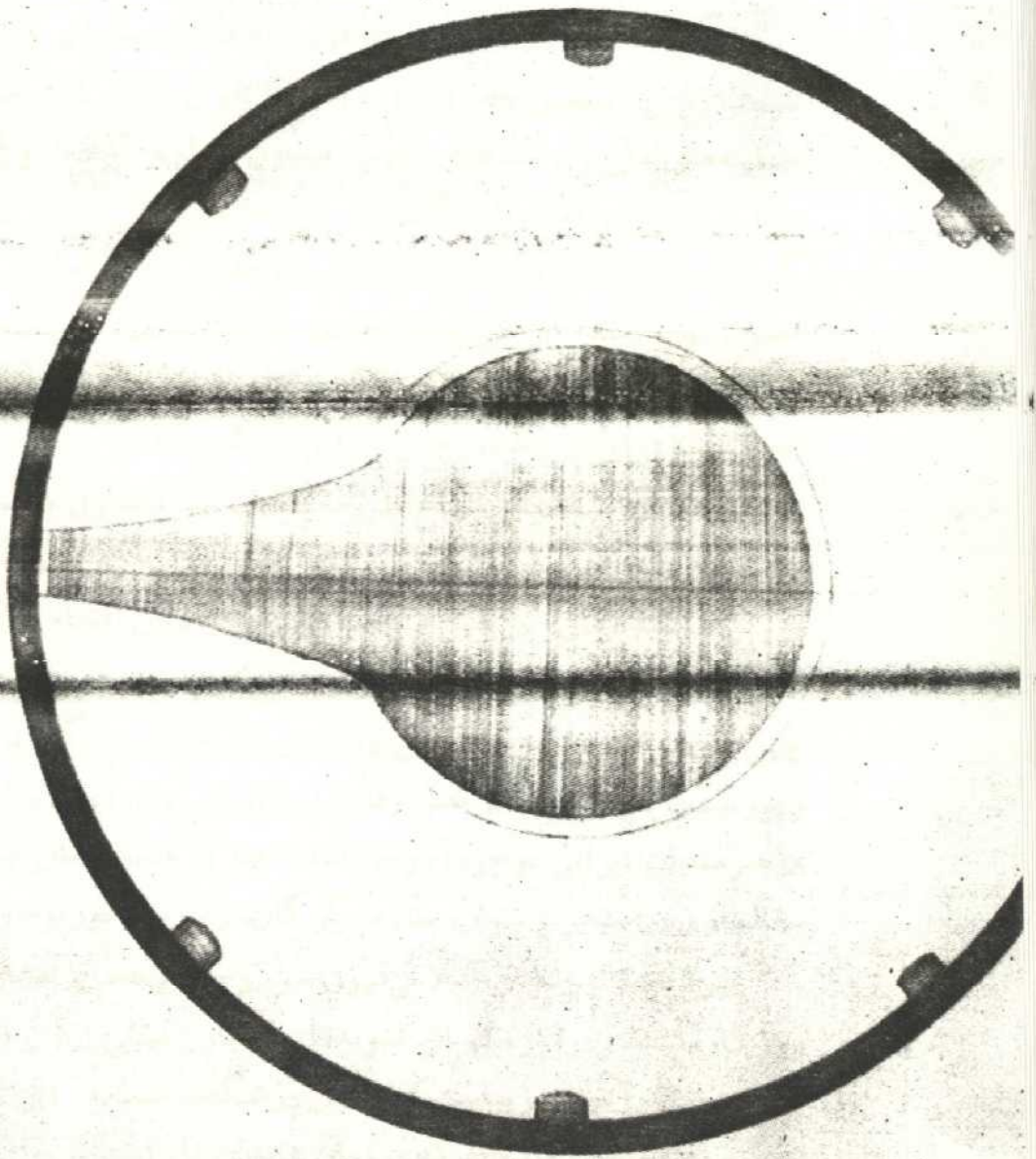
انگاره سفالگران زبردست طاهری ، صفاری ، سامانی و سلجوقی بیشتر ظروف زرین و سیمین ساسانی بوده است با نقوش شکار گاه ، مناظر دربار ، حماسه های ملی و داستانهای قدیمی همچون بهرام و آزاده . و از نظر ساخت سفال و تزئین و لعاب باید گفت که : فن سفالسازی از دیرباز در ایران آغاز گردیده و تزئینات امایدار از زمان کاسیها (حدود ۱۲۵۰ قبل از میلاد مسیح) معمول بوده است . برخی پیکره های سفالین شوش با لعاب سفید ضخیم و سفیدرنگ آرایش گردیده است و بهمین سبب احتمال میرود که حتی ساخت لعاب از سوی ایران بکشور چین نیز سرایت کرده باشد .

در دوران اشکانیان انواع ظروف با لعاب سبز متداول بوده است و عقیده بیشتر دانشمندان بر اینست که لعاب سبز یا قهوه ای رنگ ظروف چینی که در دوران سلسله هان ، در چین مشاهده میشود از ایران اقتباس گردیده است .

در نیمه اول قرن سوم هجری بغداد یکی از بازارهای آسیای برای صادرات چین بوده و نیشابور در مسیر این دو کانون اطراف کاه بزرگی برای کاروانیان ، و دور نیست که این ارتباط حس رقابت و بازاریابی و پیروزی بر تجارب چین را در هنرمندان ایرانی بوجود آورده باشد ، چه از همین زمان بتدریج مراکز سفالسازی در استخر ، شوش ، ساوه ، گرگان ، ری و نیشابور بوجود آمده است . میراث سفالین تمدن اسلامی قرون سوم و چهارم هجری نیشابور که ارمغان روزگار ماشده و در موزه تهران نمونه های بسیار زیبایی از آن وجود دارد در پاره ای موارد آنچنان زیباست که انسان در شگفت میماند . این ارمغانهای زیبا در کوره هائی پخته شده اند که در زمان مابدان نام ابتدائی داده اند .

طبیعی ترین وسیله ایجاد حرارت ، کنترل حرارت ، ترکیبات و مواد لعاب و خمیر وسیله استادان ایرانی و در همین کوره های ابتدائی با مهارت عمل شده است .

متأسفانه تا کنون از این نوع کوره های قدیمی اطلاعی در دست نبود . کوششهای مستمری که در جهت معرفت بروش ساخت و ساختمان کوره های سفالپزی شده نیز به نتیجه نرسیده بود . ترکیبات سفالینه های قدیمی و طرز



Handwritten notes in the top left corner, including the number '10' and some illegible characters.

Handwritten notes in the bottom left corner, including the number '10' and some illegible characters.

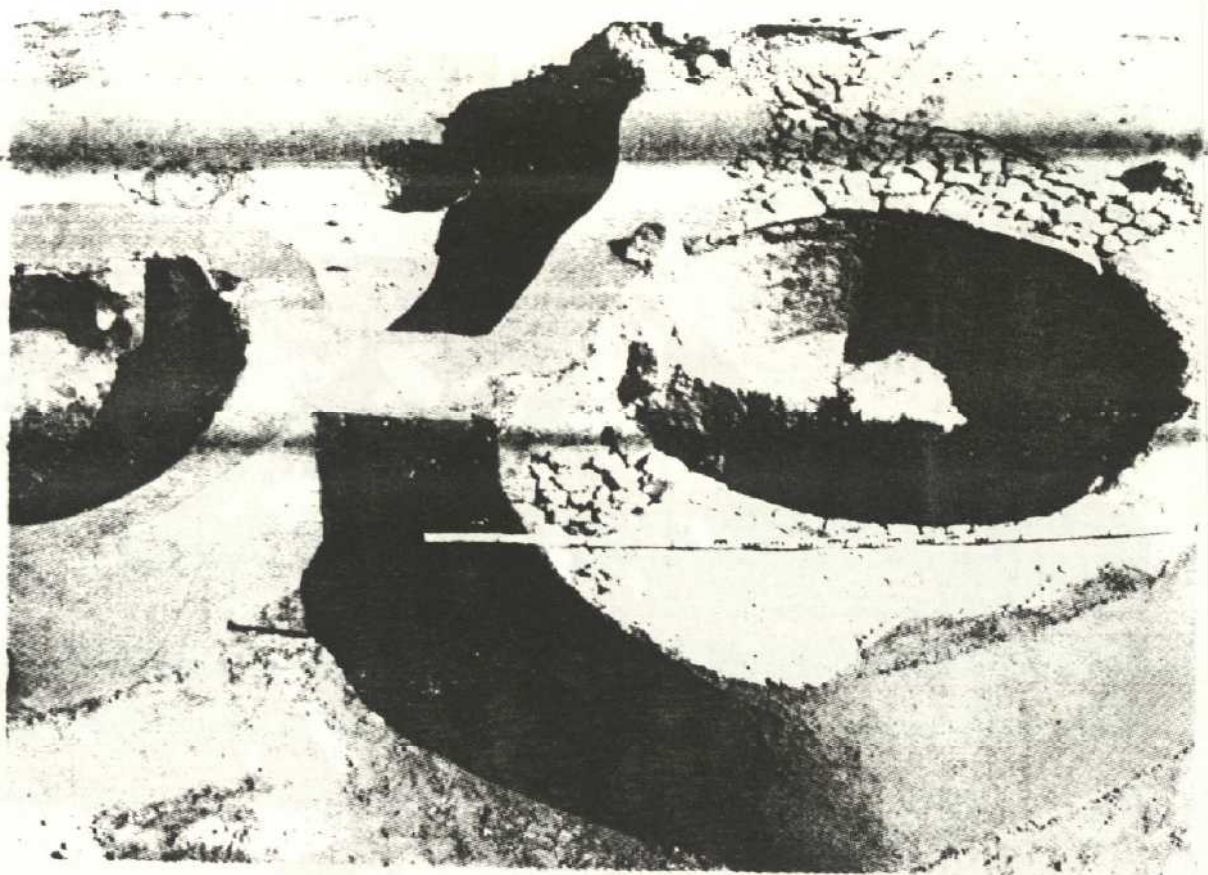
Handwritten text in Persian script at the bottom of the page, providing a description or explanation of the diagram above.



کوره شماره ۳ - بدنه استوانه‌ای فوقانی دارای سوراخهایی که محل تویپها می‌باشد
و جهت کنترل درجه حرارت بکار میرفته است.



توپه‌های سفالین - طول تقریبی ۳۰ سانتیمتر



گورده‌های شماره ۱ و ۲ در جوار یکدیگر

بعمل آوردن خمیر و تزئین و درجات حرارت و نوع سوخت همچنان در پرده ابهام مانده بود

در دو سال گذشته وزارت فرهنگ و هنر بنگارنده مأموریت داد که به نیشابور عزیمت نموده و درباره کوره‌های سفالپزی مطالعه نموده و در صورت لزوم وضعیت يك يادو نمونه آنها را از نظر کیفیت ساختمان، نوع سوخت، ابزار و آلات احتمالی و نوع سفال مشخص نماید.

طی ۲۲ روز کاوش و بررسی در دو محل شهر کهنه نیشابور، یکی واقع در شمال قریه دخرمک، و دیگری در اراضی دلك لك آشیان، چهار کوره سفالپزی عصر سلجوقی حفاری و ساختمان آنها مشخص و مقادیر بسیار زیادی سفالینه‌های لعابدار و ساده و قالب خورده از درون کوره ها کشف گردید که نشان میداد هنر سفالسازی دوران اسلامی نیشابور مربوط بهمین سامان بوده و صادراتی نیست. وجود واحدهای مکشوفه که در زیر از آنها سخن خواهد رفت حجتی بر صنعت بومی تهیه سفال در قرون پنجم و ششم هجری است که ادامه همین صنعت در دو قرن قبل از آن نیز می باشد.

کاوش در کوره‌های سفالپزی

بین آرامگاه حکیم عمر خیام و شیخ فریدالدین عطار که بیش از دو کیلومتر فاصله نیست، در بقایای ویرانه‌های قدیمی نیشابور کار گاهی بطول ۱۱ × ۱۰ متر احداث گردید. این محوطه در کنار ویرانه قدیمی تأسیسات نیشابور (احتمالاً بازار) مستقر شده است و از قرار راسته سفالپزان عصر سلجوقی بوده است. خاکبرداری از کار گاه ابتدا با سرعت انجام شد، کار گران که با اشکال تحت نظم و قاعده در میانند، برای جلب توجه ما و بدون اطلاع از منظور اصلی مابه تندی کلنگ زده و خاک را با سرعت بیرون میریزند. آرزو میکنند برای جلب رضایت، درون کوره ما را با گنجی سحرانگیز مواجه کنند. در حین کار از افسانه‌های ده که از پدران شنیده‌اند و تطبیق و تلفیق آنها با کله مرده یا کاسه لعاب خورده‌ای که کله‌گاه بهنگام شخم یا کلنگی هرز از خاک بدر آورده‌اند از ضحاک ماردوش و رذالتش و فریدون و نیکی‌اش و ساسان و گنجش، افسانه‌ها

بافته و با آب و تاب بند کر آنها می پردازند. دو نوع سفال می شناسند، یکی «کبری» است که از گنجهای ساسان است و دیگر «رئی» منسوب به ری یعنی اسلامی است و بدنبال گنج کبری شهر کهنه نیشابور را بصورت لانه مکس نحل سوراخ کرده اند.

خاکبرداری از کارگاه در عمق $1/30$ متر به نتیجه رسید و دهانه مدور آجری کوره شماره ۱ سر از خاک بیرون آورد. با حوصله تمام دیوار بدور آن پیکردی شد.

آجرهای سرخ شده کوره حکایت از حرارت گمشده ای می کرد که تپالی آن فقط پاره سفالهایی بود که جان و روح سفالگر عهد سلجوقی را با لعاب و نقش و نوشته کوفی و نسخ عرضه میکرد.

اندازه دهانه کوره $2/30$ متر و ارتفاع این دهانه تا سطح سکوی جایگاه بخت سفالینه ها 70 سانتیمتر است. این قسمت بصورت استوانه شکل قرار گرفته و دیواره داخلی آنرا یک ورقه اندود گل پوشانده است. قطر این ورقه گل 3 سانتیمتر میباشد که بر اثر حرارت کوره با استحکام آجر درآمده است، رنگ کلی آن زرد و آنجا که حرارت افزون شده بسبزی گرائیده است.

سکوی جایگاه سفالینه ها منتهی الیه استوانه را بصورت افقی و مدور بسته است.

مرکز این سکو را یک حلقه میانی فرا میگیرد که قطر کوچک آن یک متر و قطر بزرگ آن $1/60$ متر میباشد. این حلقه به هواکش کوره واجاق و دریچه سوخت منتهی میشود. زیر این حلقه را انبار یا آتشدان کوره اشغال کرده است.

سقف کوره، گنبدی شکل بوده که مرور دهور آنرا بدرون کوره ریخته است. سوراخهای مدوری بقطر 8 سانتیمتر سقف را مشبك کرده است، درون هر سوراخ از توپهای سفالین بطول 30 سانتیمتر پر شده است، توپها بشکل تقریباً مخروطی و یکجا با سقف کوره فرو ریخته اند. نوع ریزش نشان میداد که گذشته از سوراخها و توپها که به یکصد عدد میرسند، سقف

دارای حلقه میانی بوده که سفالگر قادر بوده است قبل از آتش انداختن به کوره بدرون خزیده و خاکستر و زوائد را بیرون بریزد و غیرسفال جدید را در سکوی پخت جایجا نماید. بعد از مراحل مقدماتی ایجاد حرارت و آمادگی، دهانه مدور سقف با کاهگل پوشیده می‌شده است.

سفالگر بعد از ساعاتی که لازمه پخت کامل بوده یا برداشتن هر یک از توپها مراحل و کیفیت پخت سفال را زیر نظر می‌گیرفته است و در حقیقت سوراخها و توپها بمنظور کنترل درجه حرارت در کوره ساخته شده و هنگامیکه حرارت به‌حد اکثر می‌رسیده است سفالگر با برداشتن تعداد زیادی از توپها حرارت را متعادل می‌کرده است. برای یکنواخت بودن حرارت در اطراف سکوی مدور، شش سوراخ 12×12 سانتیمتر که مستقیماً با آتشدان کوره منتهی می‌گردد، ساخته شده است که حرارت گذشته از حلقه مرکزی از این سوراخها نیز بمنحوطه سکوی پخت هدایت می‌شده است. ارتفاع کوره از دهانه آجری تا کف آتشدان $2/3$ متر و درجه سوخت با شیب تند بی‌مركز آتشدان منتهی می‌گردد و وجود خاکستر نرم و سیاه‌رنگ کف آتشدان و کیفیت ساختمان درجه و شیب آن نشان‌میداد:

که سوخت کوره با کاه بوده است، وجود مقداری کاه نیم‌سوخته در بین خاکستر نرم ثابت می‌گردد که کاه سوخت رایج آن زمان بوده است.

امروزه در نقاط دورافتاده که در نواحی بجنورد ما آنرا بررسی و چند کوره را از نزدیک دیدیم از خار مقلان استفاده می‌کنند.

کارگران سالخورده که در این کار گاه مشغول کار بودند و خود ناظر پخت سفال در گذشته نزدیک بوده یا از پدران خود شنیده بودند اظهار می‌داشتند که: کاه حرارت مداومی داشته و ۸ تا ۹ ساعتی که جهت پخت سفال لازم است سوخت بکوره رسانده شود کاه سوخت مطلوب بوده است. آتشدان کوره در زیر سکوی پخت ادامه استوانه علیای کوره می‌باشد و ساختمان آن مانند خمراهی بسیار بزرگ است که از آجر ساخته شده و شکل گرفته است.

در ضلع شرقی کوره چاهی تعبیه شده که قطر دهانه آن ۹۰ سانتیمتر و ارتفاع آن ۱۵۰ سانتیمتر است. این جاه محل زوائد و خاکستر کوره می‌باشد.

کوره شماره ۲ در جوار کوره شماره ۱ حفاری گردید که از نظر ساختمان مشابه آن بوده و فقط کمی کوچکتر است.

کوره های شماره ۳ و ۴ واقع در اراضی لك لك آشیان حفاری شدند که دارای بدنه های استوانه ای میباشند. اختلاف این کوره ها با کوره های ۲ و ۱ در ساختمان قسمت فوقانی آنهاست.

در کوره های ۱ و ۲ استوانه بالائی با ارتفاع ۷۰ سانتیمتر که سقف مثبت کنگردی بر فراز آن قرار گرفته و در کوره های شماره ۳ و ۴ استوانه بالائی از سکوی مدور بخت با ارتفاع ۱/۸۵ متر و قارأس کوره ادامه مییابد. بدنه استوانه از سوراخهای مدور محل توپها بقطر ۸ سانتیمتر تشکیل شده و تعداد سوراخها به ۱۶۰ میرسیده است، در حالیکه همین سوراخها در کوره های قبلی در سقف تعبیه شده اند.

آثار بدست آمده از درون کوره ها

در چهار کوره فوق که مورد کاوش قرار گرفتند، مقداری سفالینه های جوش خورده، گدازه شده و شکسته بدست آمد که نشان میداد در همین کوره ها پخته شده اند. به همراه سفالینه ها نیز تعدادی سه پایه بدست آمد که در بخت سفال از آنها استفاده میشده است.

سه پایه ها بمنظور تفکیک ظروف از یکدیگر مورد استعمال داشته اند. سفالگر ظروف را بر روی هم چیده و بوسیله سه پایه ها از یکدیگر تفکیک مینموده است تا حرارت موجب چسبیدن و اختلاط ظروف نشود. سفالگر اینعهد در یکدوره بخت تعداد احتمالا تاده ظرف یا بیشتر و یا کمتر را بر روی هم سوار کرده و در روی سکوی بخت قرار میداده است.

در بین مکشوفه ها تعدادی قالبهای سفالین تزئینی هست که حائز اهمیت بسیار زیادی است، این قالبها دارای نقوش منفی و دو نصفه ظرف میباشند. هنگامیکه خمیر يك ظرف آماده شد، دو نیمه قالب را بهم بسته و خمیر را با فشار دست بدنه های داخلی آن چسبانیده و پس از برداختهای اولیه قالب را از آن جدا کرده و ظرف را که نقوش قالب را بخود گرفته است در کوره



قالب سفالین

در این تصویر یک نمونه از قالب سفالین (سفالین) که برای ساختن ظروف سفالی استفاده می‌شود، نشان داده شده است. این قالب دارای سه صورت مجسمه‌شده است که در یک ردیف قرار گرفته‌اند. صورت‌ها دارای ریش و تاج‌های تزئینی هستند. این نوع قالب‌ها معمولاً در دوره‌های باستان‌شناختی مختلف استفاده می‌شده‌اند و به دلیل زیبایی و دوام آنها شناخته شده‌اند. در تصویر، این قالب در یک محیط تاریخی قرار دارد که نشان‌دهنده اهمیت این شیء در باستان‌شناسی است.



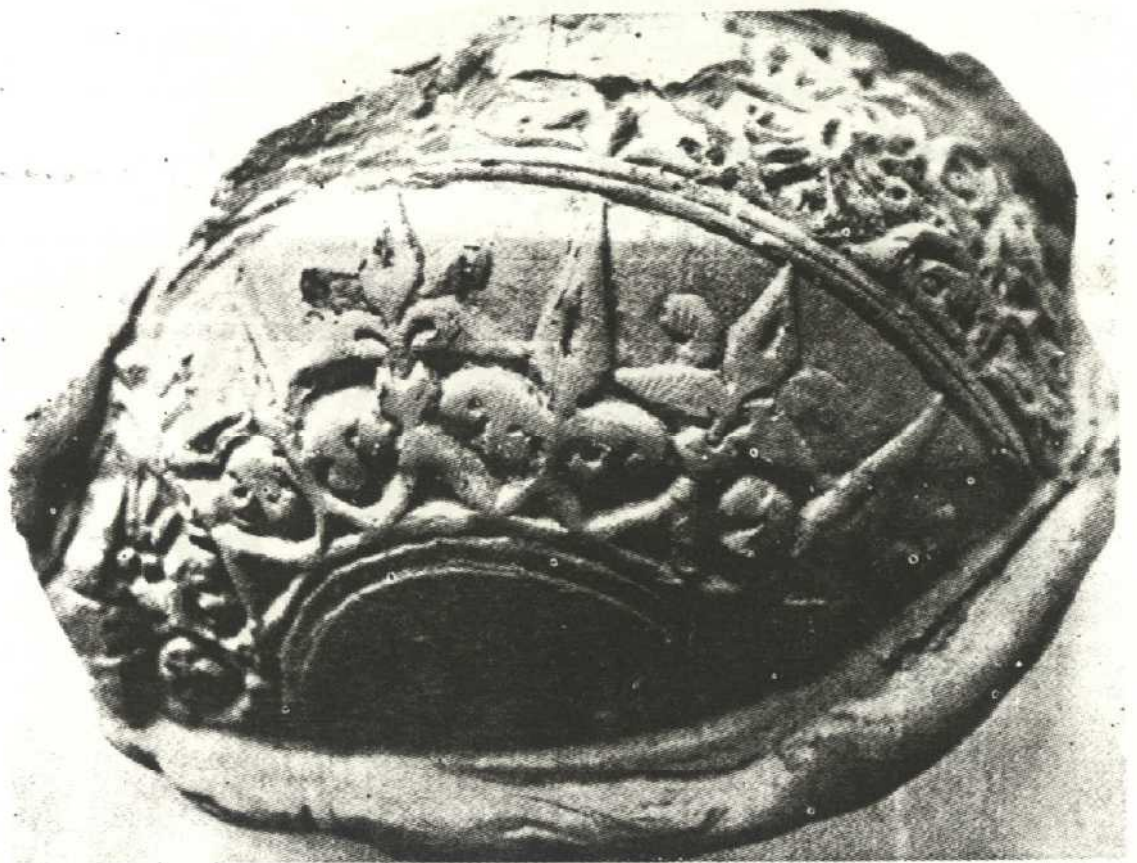
قالب سفالین با نمایش اسلیمی‌ها و گل و گیاه و حروف نسج و کلمه «المرء»



قالب سفالین که باخمیر پلاستولین پر شده است - نمایش صورت
انسانی مکشوفه از کوره شماره ۳



يك قالب سفالین - نقش شیر در نيزار و يا جنگل دوره سلجوقی مکتشفه
از کوره‌های شماره ۳ و ۴



قالب سفالین - نقش سرو در اطراف چنگل مدور سلجوقی نیشابور
از موزه ملی ایران

قالب سفالین با نوع تزئینات نباتی و احتمالاً درخت سرو. مکشوفه از کوره های سلجوقی نیشابور



نقوش توئینی يك قالب سفالین مكشوفه از كوره شماره ۳ دارای نقش زنجیره‌ای ، سر انسان ،
پیکر شیر، بال عقاب ، حیوان ترکیبی.



نمونه دیگری از قالب سفالین با نوشته‌های نسخ و نوع تزئینات ترک - ترک

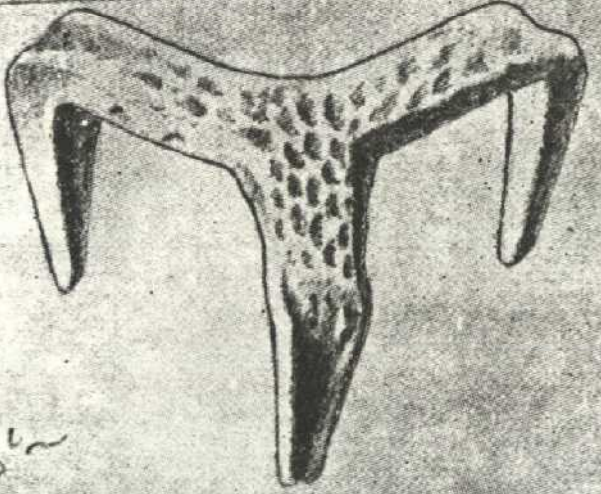


مجسمه گنجبری سرشاهزاده‌ای ازدوران سلجوقی درایران

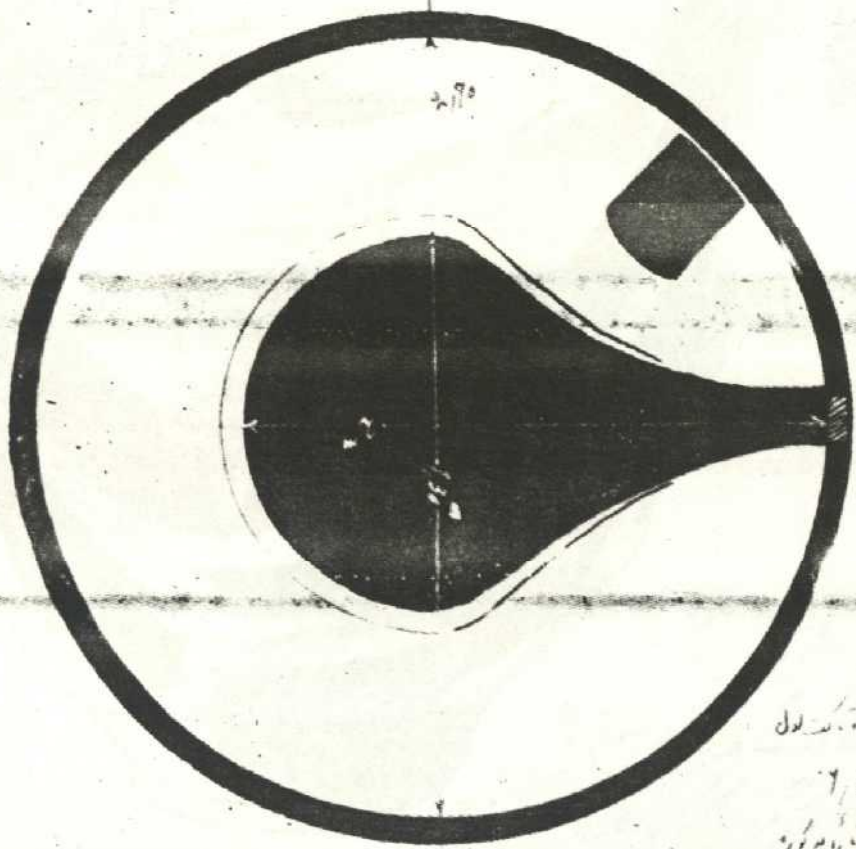


۱۱

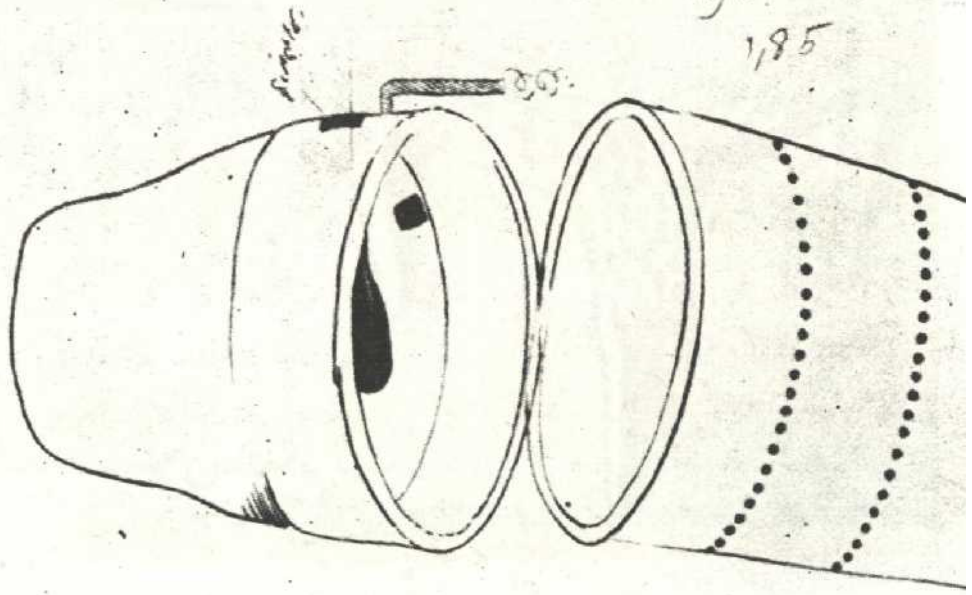
طرزوف مغزنی با بنی ترسید برآورده
 ترسید برآورده است و برآمده به ماهی
 مغزنی در یک طرفه تفکیک مغز است



سه ماه مغزنی جهت تفکیک طرزوف که برآمده است



موتور الکتریکی
 ۶,۶۰۰
 عن الکتاب
 ۱,۸۵



گروه شماره ۳ لک آهنگ

گروه شماره ۳ لک آهنگ
 ۱۳۰۴

می‌زنند (عکسهای ضمیمه نقش مثبت همین قالبهاست که باخمیر پلاستولین پر شده است).

نقوش قالبها بدو نوع تقسیم میگردند :

الف: یکدسته آنهاست که فقط در ناحیه بالاوپائین ظرف رامزین میکنند ، این تزئینات گاه از نقوش هندسی ترکیب یافته و زمانی خطوط کوفی ساده و یا نسخ را القاء میکنند . خطوط کوفی و تزئینات هندسی معمولاً در نواری محدود شده‌اند ، حد فاصل این تزئینات را نقوش پنجه‌ای ترك- ترك تشکیل میدهند و درپاره‌ای از این قالبها عبارت خط کوفی زنجیره‌ای نیز بکار برده شده است .

قالبها عموماً از سفال بدون لعاب بسیار سختی ساخته شده‌اند ، ضخامت این سفالها در بعضی ۲ و درپاره‌ای تا ۳ سانتیمتر میرسند ، دربین تزئینات آنها گل و برگهای منفرد نیز دیده میشوند .

ب : قسمت دیگری از این قالبها مشحون از گل و برگهای زیبای زمینی است که در یک نوار کمربندی قالب را احاطه میکند ، گیاهها بیشتر از ترکیب درخت سرو و گلها شکل میگیرند . برگها دارای طرح ترك ترك با زوائد منگوله‌ای میباشد . شاخه‌ها ادامه دارند و بگلهای سرنیزه‌ای شکل مربوط میشوند . گلها با اشکال بزرگ و کوچک بدو سمت باز شده‌اند .

نوشته‌های کوفی و یا نسخ فواصل گردن ظرف را فرا گرفته و یا بر تزئینات اسلیمی بدنه ظروف نقش شده‌اند . این نوشته‌ها معمولاً دعای خیر ، برکت ، نعمت ، یمن و سرور را برای صاحب ظرف آرزو کرده‌اند .

یکی از زیباترین این قالبها از نقوش سرتاسری ترکیب شده است . دور گردن ظرف را خطوط کوفی زینت میکنند . این خطوط بر زمینه گل و برگ (اسلیمیه) نقش شده و انتهای حروف با شاخ و برگهای متن ترکیب یافته‌اند . تزئینات بدنه را عموماً بازیهای شاخه و برگ و گل پر کرده و حروف درشت نسخ بر این زمینه زیبا کلمه «العز» را نشان میدهد . نقوش زیبای این قالب ، کچیریهای دوران سلجوقی را در نقاط مختلف ایران القاء مینماید . عناصر

عمده طرحهای تزئینی عبارت از خطوط بی انتها و گردش اسلامی و حروف کوفی است که در زمینه اشکال نباتات قرار داده شده است.

در دوره سلجوقی کچبری نه تنها برای تزئین مساجد بکار میرفت بلکه قصور و منازل اعیان و اشراف با کچبری تزئین میکردید. موضوعات این کچبریها غالباً عبارت از مناظر شکار، دربار و شاهزادگان و امرا میباشد. برای اینکه بهتر روابط بین تزئینات کچبری و سفال لعابی و بدون لعاب را که با قالب تزئین شده است بدانیم یک قالب سفالین دوره سلجوقی را که از درون کوره شماره ۳ بدست آمده بایک نمونه کچبری دوران سلجوقی در ایران در مقام مقایسه قرار میدهیم: قالب سفالین زیر لبه علیای ظرفی را القاء مینماید که از صورتهای انسانی شکل گرفته است، برجستگیهای چانه این صورتهای بمنزله دستگیره های ظرف بوده اند. تاج و دانه های مروارید این اشکال را زینت کرده اند.

یکی از بهترین نمونه هایی که قابل مقایسه با نقش این قالبهای سفالین است، مجسمه سر شاهزاده ایست که اصل آن در موزه متروپلیتن محفوظ است. این مجسمه از گچ ساخته شده و مختصات اصلی صورت کاملاً نمایان است، حلقه های زلف بسبک تزئین شرقی و تاج و دانه های مروارید و عیناً نقش قالب سفالین را القاء مینماید. با دقت در این مجسمه و قالب سفالین نوع تزئینات و اختصاصات صورت سازی عهد سلجوقی و ارتباط بین سفال سازی و کچبری را کاملاً میتوان دید.

قالب نکاتیف دیگر دارای تزئینات و همچنین خط نسخ که جزء نوشته ها دو کلمه «عمل محمد» خوانده میشود نشان میدهد که سازنده آن محمد نامی بوده است. در زیر کتیبه خطوط زنجیره ای قالب را مزین مینماید و پس از آن ردیف دوایری نموده شده که درون آنرا گل و برک فرا گرفته است. در زیر این نگاره ها، پیکر شیری نقش شده که بر روی بوتلهائی در حرکت است و منظور سفالگر هنرمند شاید نشان دادن شیر در جنگل و یا نیزار بوده است و پیکر شیر مشحون از حرکاتی است که نماینده القاء پوست و عضلات قوی

شیر میباشد. جنبش فوق العاده شیر کاملاً با نقش برجسته شیر تخت جمشید دوره هخامنشی قابل مقایسه است.

قالب منفی دیگر نمایش سر انسان، بال عقاب و پیکر شیر، حیوانی ترکیبی را بر متن ظرف که مرکب از گل و برگهای زمینی است نمایانده است. قدرت و زورمندی شیر، تفکر انسانی و بلند پروازی عقاب یعنی سبیل زنده آقاء هنری باستانی. چه میدیم پیکره های ترکیبی آشور و هخامنش نیز چنین حیواناتی را در نقوش برجسته و در مجسمه نشان داده است. در دوره ساسانی ظروف نقره با تصویر حیوانات و طیور معمول بوده است. یکی از جالبترین ظروف ساسانی در موزه «ارمیتاژ» منظره باستانی جنگ شیر و غزال را نشان میدهد. سبک این نوع نقش اندازی ساسانی بر روی فلز مورد توجه هنرمندان سفالگر دوره سلجوقی قرار گرفته و بجهت احیاء هنرهای باستانی و ملی و تنفر و انزجار از اعراب این نقوش را با خمیر سفال جان بخشیده اند.

زندگی و زمانه و ادوار دور و نزدیکی که بر انسان
گذشته همواره نکاتی کمابیش مجهول و مختلف و
گاه باطناً ارزشمند از شباهتهای زیستی او در بردارد که
انسان معاصر عطشان دانایی آنها است. از برای کشف
این اشتراکات و اختلافات ادر کی راستین و روحی
پژوهش گرو خواستی و الایست تا بتوان از خلال تمامی
تجربیات گونه گون حقایق زندگی انسان گذشته را
عیان ساخت و این انجام مهم بطرز قابل ملاحظه ای بمعهد
تاریخ و مورخ است.

اسناد

و مکاتبات تاریخی

مجله بررسیهای تاریخی در هر شماره
چندسندی از اسناد و مکاتبات تاریخی
خطی را که قبلاً در جایی دیگر چاپ نشده
باشد بچاپ خواهد رسانید، تا بدین ترتیب
مدارك و اسناد پراکنده تاریخ ایران
جمع آوری و برای استفاده اهل تحقیق
آماده گردد.

در این شماره :

دو سند تاریخی از شاه عباس کبیر و
کریم خان زند، راجع به اقامتگاه
نمایندگان مذهبی و خلفای مسیحی و
سوداگران به حکام و بیگلربیگیان
سرتاسر کشور صادر شده که تا سرحد
مکان تسهیلات لازم را معمول دارند.

۲۳ طغرا فرمان از شاه عباس صفوی، شاه سلیمان، کریم خان زند، نادر شاه افشار، شاه صفی، شاه سلطان حسین، فتحعلیشاه قاجار، عباس میرزا نایب السلطنه، علی مراد خان راجع به اقامتگاه نمایندگان مذهبی و خلقای مسیحی و صوداگران به حکام و بیگنریکیان سرتاسر کشور صادر شده که تا حد امکان تسهیلات لازم را معمول داشته و رضایت خاطر نامبردگان را فراهم سازند. قدیمی ترین فرامین در سال ۱۰۱۱ هجری قمری به صحنه شاه عباس رسیده و مجموعه مزبور در زمن محمد شاه قاجار بطور طومار با حضور معتمدین دربار مقابله و تهیه شده و نیز بگواهی و مهر «محمد مهدی بن مرتضی سیدالحسینی» رسیده است.

سند تاریخی زیر را فاضل محترم آقای محسن مفخم که اهتمامی خاص در جمع آوری اینگونه اسناد دارند، از مجموعه خود استنتاج کرده و برای ما ارسال داشته‌اند و ما با سپاسگزاری از ایشان بدرج آن عبادت می‌کنیم.

بررسی های تاریخی

صورت اصل فرامین سلاطین صفویه و غیره بجهة پادشاهان

فرمان شاه عباس باختصار

حکم جهانمطاع شد آنکه وزارت و رفعت پناه شمساللو وزارت والرفعه میرزا محمد وزیر دارالسلطنه اصفهان بدانند که پادشاهان فرنگی از ما خانه که آب روان داشته باشد میخواستند باید که دوخانه که در جوار یکدیگر آب روان داشته باشد فویسند تا بجهة ایشان خالی نماید که چون بدانجا آیند مهمان باشند و در این باب قدغن نمایند و در عهده شناسند.

تحریراً فی شهر جمادی الثانی سنه ۱۰۱۷

هو الله

طومار فرامین که بیست و سه طغرا فرمان است مطالب هر یک مطابق است با اصل و اصول آنها اکثری از سلاطین صفویه انارالله برهانهم و بعضی از

سلاطین دیگر که بعد بر مسند سلطنت متمکن گردیده اند میباشند و کتبه الداعی -
الدوام الدوله القايره الباهره السلطانہ فی عاشر شهر جمادی الاولی سنہ ۱۲۶۰

قد وضح الطباق بین ذواصلهم

این طومار فرامین که مشتمل بر بیست و سه فرمان است مطابق است با
اصول آنها که معهور بمهر سلاطین صفویه انارالله برهانهم است در حضور
مقابله شد و کتب الداعی فی تاسع شهر جمادی الاول سنہ ۱۲۶۰
مطلب و مهر گواهی کننده
قد وضح الطباق بین ذواصلهم

عهدہ محمد مهدی بن مر ترضی سید الحسنی الحسینی

بعضی معتمدین اخبار بمقابله بیست و سه طغرافرمان با اصول آنها نمودند
که مدعی مطابق است اگرچه در حروف اندک اختلافی داشته باشد
حرره الجانی فی شهر جمادی الاولی سنہ ۱۲۶۰

فرمان گریبمخان

فرمان تعالی شد آنکه در این اوان عمدةالمسیحیه پادری فرنیسه حکیم وارد حضور و بعرض رسانید که بموجب ارقام سلاطین جنت مقام صفویه انارالله برهانهم همیشه پادریان فرنگیان و خلیفها در ممالک محروسه ایران خانه و چارمکان داشته هر یک بر رسم و آئین خویشتن مشغول و تجارت و سودا گران آنطایفه بتجارت قیام و عشور متوجهات حسابی خود را مهمسازی عمال حریت اعمال مینموده اند مشروط بر آنکه احدی از آنها مرتکب امری که خلاف ملت مقدس اثنی عشره علیهم صلوات الله الملك الا کبر باشد بحسب ظاهر نکرده احدی را هم با ایشان رجوعی نباشد و هر گاه جماعت ارامنه بآنها ضرر و نقصانی رسانیده متعرض احوال آنها شوند بعد از ثبوت آنها را ترجمان نمایند و پادریان کرملیان و درنیکان و جروبت و کنجوخی و اگوسی و غیره که در ولایات آذربایجان از شیروان و قراباغ و دارالسلطنه تبریز و کنجه و نخجوان و قلمرو علیشکی دارالسلطنه اصفهان و الکاء فارس از شیراز و بندر عباس و سایر ممالک محروسه میباشند و در هر جا که خواسته باشند و سکنی کرده هر یک از ارامنه و عیسویان و اولاد ایشان که خواسته باشند نزد ایشان آمد و شد کرده تعلیم بگیرند و درس بخوانند نیز ممانعت نکرده چنانچه جماعت مذکوره اموات خود را در مقامی که بجهت مدفون آنها تعیین مینمایند بدستور و سنن دین خود برده دفن نمایند عایق و مانعی جهت آنها نباشد و امداد و اعانت لازمه آنها بعمل آمده احدی نسبت بایشان ظلم و ستم ننماید و در خصوص صدق ادعایات و غرض خود ارقام مذکوره را آورده بنظر رسانند

لهذا عالیجاهان بیکلر بیکیان عطا و حکام گرام و غیره عمال ولایات مجروسه
 در خصوص امور مذکورہ بنحویکه حسب الارقام سلاطین بشروط مذکورہ
 مقرر شده از آنقرار معمول و عشور متوجهات حسابی تجار و سوداگران را
 باز یافت و تخلف از فرموده مبارک جایز نداشته مراعات ایشان را منظور دارند
 و در عهده شناسند .
 تحریر فی شهر شوال المکرّم سنه ۱۱۷۷

ساراسن‌ها

و زبان آنها

بقلم

دکتر سیف‌الدین قائم‌مقامی

کسانی که با تاریخ و گذشته

قاره اروپا از قرن هشتم میلادی

بعهد، یعنی بعد از حمله مسلمین

به اسپانیا سروکار دارند، اغلب

به اسامی افراد، دسته‌جات و

اقوامی بر می‌خورند که به

ساراسن^۱ معروفند و یا بهتر

بگوئیم از ساراسن‌ها میباشند.

حال باید دید ساراسن‌ها چه

مردمی هستند، لغت ساراسن

چیست، چه معنی دارد، از

کجا آمده و مبین چه مفهومیست؟

با آنکه مورخان و نویسندگان

در این باره عمید متفاوت و

گاه متناقضی ابراز داشته‌اند،

ولی متأسفانه هیچیک تعریف

جامع و کاملی برای آن

نکرده‌اند. فرهنگ نویسان نیز

که با توجه باخبار و آثار

دیگران اطلاعاتی جمع آوری کرده و در دسترس همگان میگذارند نیز تا آنجا که نگارنده آگاهی دارد در فرهنگهای خویش هیچکدام چیزی که کافی و وافی بنظر برسد و خواننده را قانع نماید، ننوشته اند. مثلاً بعضی کلمه ساراسن را از واژه سارق عربی بمعنی دزد و برخی از لغت Sarak عبری یعنی بیابانی و فقیر گرفته اند چه ساراسن های اولیه اغلب افرادی بودند که بالشکر اسلام از طریق شمال افریقا و اسپانیا تا قلب کشور فرانسه تاختند و پس از نبرد پواتیه^۱ در سال ۷۳۲ میلادی بوسیله شارماتل^۲ از پیشروی آنها جلوگیری شد. چون لشکر اسلام را عده ای بغلط لشکر عرب تصور کرده اند لذا واژه ساراسن راهم سامی پنداشته اند در صورتیکه در بین مسلمینی که بقصد جهاد از آسیا بجناب شمال افریقا و اروپا روان شدند از سیاه حبشی تا سید قریشی و از عرب بیابانی تا عجم شهر نشین وجود داشت منتهی طبق اخباری که بمارسیده بیشتر آنها ایرانیانی بودند که از ولایات مختلف خراسان بزرگ در این امر دینی شرکت جستند و زبان آنها که زبان اکثریت افراد بود بزبان ساراسن ها معروف گردید پس زبان ساراسن ها همان زبان فارسی لهجه خراسانی بود که بعدها بتدریج با لغات عربی و ترکی مخلوط گردید و کلمه ساراسن چیزی جز خراسان نبود که طبق قوانین زبان شناسی، در اروپا «خ» آن به «س» تبدیل شد و حروف مصوته آن تحول پیدا کرد در اینجا باید یادآور شد همانطور که تمام ساراسن ها خراسانی نبودند زبان همه آنها نیز فارسی نبود و در بین ایشان افراد عرب، ترک، بربر و غیره وجود داشت که بزبان مادری خود سخن میگفتند و لی زبان ساراسن را هم میدانستند و بهمین جهت بعضی لغت ساراسن را بمعنی شرقی تصور کرده اند.

راجع با اهمیت، قدرت و حوزه فعالیت ساراسن ها که از پشت دیوار چین تا غربی ترین نقطه اروپا ادامه داشته در اینجا چیزی نمینویسم اما توجه خوانندگان را بشرح اقدامات آنها بنا بر آنچه تاریخ نویسان ضبط کرده اند جلب میکنیم

1-Poitiers

2-Charles Martel

ضمناً لازم است تذکر داد که زبان ساراسن هادرطی قرون وسطی شاید تنها زبان بین‌المللی بوده که در سه قاره آسیا، اروپا و آفریقا گوینده داشته و وسیله تفهیم و تفاهم اقوام و مللی بوده است که هیچگونه قرابت نژادی نداشته‌اند.

زبان ساراسن‌ها که در اصل فارسی و لهجه خراسانی بود در نتیجه گسترشی که بتدریج در سرزمینهای مختلف پیدا کرد به‌مرور زمان با لغات گوناگون ^{نشانهای دیگر مخلوط گردید و گاهی اوقات در بعضی لهجه‌ها حتی در بعضی} بوجود آورد که شرح و توجیه آنها از حوصله این مختصر خارج است و باید در مباحث زبانشناسی آنان را مورد مطالعه و بررسی قرار داد.

برای نشان دادن میزان رواج و نفوذ زبان ساراسن‌ها در دنیای قرون وسطی ذیلاً یکی از صفحات تاریخ را ورق می‌زنیم و بطور نمونه رونوشت یکی از اسناد سیاسی را که در اوایل قرن حاضر از بایگانی راگد در بارواتیکان بدست آمده و بزبان ساراسن‌ها است درج می‌کنیم:

بطوریکه مورخان نوشته‌اند: در سال ۱۲۴۵ میلادی شورای مذهبی اسقف‌های کاتولیک در شهر لیون در فرانسه تشکیل گردید و پس از بحث و مذاکرات مفصل مقرر داشت از طرف کلیسا دو هیأت برای تبلیغ و دعوت بآئین مسیح بدربار خوانین مغول اعزام شود. بدین منظور پاپ اینوسان چهارم^۱ یکی از فرانسیسکن‌ها موسوم به ژان پلان دو کارین^۲ را با اتفاق یک نفر مترجم و هیأت تبلیغیه دیگری را مرکب از چهار نفر روحانی بسرپرستی یکی از دو مینیکن‌ها بنام آنسلم^۳ با نامه‌هایی بدربار مغول فرستاد. این دو دسته گرچه مأموریت مشابه داشتند ولی مقصد آنها یکی نبود بدین معنی که اولی بایستی بقراقرم پایتخت امپراطوری مغول میرفت و نامه پاپ را به گیوک امپراطور مغول می‌رساند و دومی فقط دستور داشت نزد یکترین اردوی تاتار راجستجو کرده و نامه پاپ را که شامل اغفار و توبه از گناهان و دعوت بدین عیسی بود برساند. دو هیأت مزبور هر یک روانه محل مأموریت خود شدند و با پاسخ‌هایی بازگشتند ولی پاسخی که امپراطور و سران

1- Innocent IV

2- Jean Plan de Carpin

3- Anselm

مغول بنامه های پاپ داده بودند چنانچه در زیر یکی از آنها را خواهیم دید خالی از اهانت و تحقیر نبود و مادر این جاتنها در باره ترجمه همین نامه که کیو کب به پاپ اینوسان چهارم نوشته بحث خواهیم کرد.

آری، اصل نامه کیوک بیپ بزبان مغولی بود که ژان پلان دو کاربن آنرا بلائین بر گردانید اما چون در اروپا کسی بزبان مغولی نمیدانست و شاید به ترجمه لاتین آنها اعتماد نموده اند در همان موقع که نامه گیه بزبان مغولی نوشته شد ترجمه ای از آن بزبیربان ساراسن ها که در همه جا رواج داشت تهیه گردید و همراه نامه اصلی بدر باز پاپ فرستاده شد. اکنون ترجمه مورد بحث را که بقول ازروپائیان بزبان ساراسن ها بود و پلیو استاد کلژ دو فرانس برای اولین بار آنرا در مجله Remue de Lorient Chretien سال ۲۳-۱۹۲۲ در مقاله ای تحت عنوان Les Mangols et la Papawte انتشار داد عیناً در زیر نقل مینمائیم:

«منکو تئگری کوچندا»

«کورالع اولوس ننگ تالوی تونک»

«خان یرلغمز»

«این مثالست به نزدیک پاپا کلان فرستاده شد»

«بداند و معلوم کند ما نمشست (؟) در زفان (؟)»

«ولایتها کرل کنگاش کردست اوتک ایلی بندگی»

«فرستاده از ایلیچیان شما شنوده آمد»

«و اگر (ب) سخن خویش برسید تو کی پاپا کلان با کرلان جمله بنفس

خویش»

«بخدمت ما بیائید هر فرمان یاساکی باشد آن وقت بشنوائیم»

«دیگر گفته اید که مرا در شیلیم در آی نیکو باشد خویشتن را دانا کردی

اوتک»

«فرستادی این اوتک ترا معلوم نکردیم»

«دیگر سخن فرستادیت ولایتها ماجرو کرستان را جمله گرفتیت مرا

عجب میآید»

«ایشان را گناه چیست مارا بگوید این سخن ترا هم معلوم کردیم فرمان خدا را»

«چنگیزخان و قآن هر دو شنوانیدن را فرستاده فرمان»

«خدای را اعتماد نکرده اند همچنان کی سخون توایشان»

«نیز دل (۴) کلان داشته اند گردی کشی کرده اند و رسولان ایلچیان ما را

گوشتنند آن ولایتها را مردمان را خدای قدیم گوشت و نیست گردانید خزاز

فرمان خدای کسی از قوت خویشتن چگونه گوشد چگونه کیرد»

«مگر تو همچنان میگوئی که من ترسایم خدای را می پرستم زازی میکنم

می باسم توچی دانی که»

«خدای را کی میآموزد. در چه کی مرحمت میفرماید تو چگونه دانی

که همچنان سخن»

«میگوئی بقوت خدای (از) آفتاب بر آمدن و تا فرورفتن جمله ولایتها را

مارا مسلم کرده است»

«می داریم جز از فرمان خدای کسی چگونه تواند کرد اکنون شما بدل

راستی بگوئیت کی»

«ایل شویم کوچ دهیم تو بنفس خویش بر سر کرللان همه جمله یک جای

بخدمت و بندگی ما بیائید»

«ایلی شما را آن وقت معلوم کنیم و اگر فرمان خدای نگرید و فرمان

ما را دیگر کند شما را ما یاغی»

«دانیم همچنان شما را معلوم میگردانیم و اگر دیگر کند آنرا ما چی

دانیم خدای داند فی او آخر جمادی الاخر سنه اربعه اربعین و ستمائه»

بطوریکه خوانندگان گرامی ملاحظه میفرمایند ترجمه بالا با سننهای

دوسطرا اول و چند لغت ترکی بقیه بزبان فارسی است و اگر بخواهیم تاحدی

آنرا بشکل فارسی امروزی بنویسیم بصورت زیر در خواهد آمد :

منکو تنگری کوچندا

کورالغ اولوس ننگ تالوی نونک

خان یر لغمز

این نامه ای است به نزد پاپ بزرگ فرستاده شد
بداند و آگاه باشد که ما نوشتیم در زبان
ولایت های کرل کنشکاش که پیغام دوستانه فرستاده و از فرستادگان شما
شنوده آمد

و اگر بسخن خویش برسید تو که باب بزرگ هستی، با پیروان همه گی
بشخصه بخدمت ما آمد هر فردی است که پیش آن وقت بشواییم

دیگر گفته اید که مرا در طریقت در آی نیکو باشد خویشتن را دانا
(تصور) کردی پیغام فرستادی این پیغام ترا درک نکردیم دیگر بسخن فرستادید
ولایتها ما جزو کردستان را جمله گرفتید مرا عجب می آید ایشان را گناه چیست
ما را بگوئید. این سخن ترا هم معلوم کردیم فرمان خدا را چنگیز خان و
قاآن هر دو به مردم شنوائیده اند فرستاده فرمان خدای را اعتماد نکرده اند
هم چنانکه سخن تو ایشان را.

نیز جرئت داشته اند پهلوان کشی کرده اند و رسولان و ایلیچیان ما را کشتند
آن ولایتها و مردمان را.

خدای ازل نیست و نابود گرداند بجز فرمان خدای کسی از پیش خود
چگونه میکشد چگونه میگیرد.

مگر تو همچنان که میگوئی که من عیسویم خدای را می پرستم زاری میکنم
می بخشم تو چه دانی که خدای کی را میا مرزد در حق کی مرحمت میفرماید
تو چگونه دانی که همچنان سخن میگوئی.

بخواست خدای از آفتاب بر آمدن «شرق» و تا فرورفتن «غرب» جمله
ولایتها را ما را مسلم کرده است جز فرمان خدای کسی چه تواند کرد. اکنون
شما برستی بگوئید کی دوست شویم کوچ کنیم تو بشخصه بسر کردگی
پیروان همه باهم و یکجا بخدمت و بندگی ما بیایید دوستی شما آنوقت معلوم
خواهد شد و اگر فرمان خدای را نگویید و فرمان ما را طرز دیگر عمل کنید
شما را ما یاغی دانیم و چنان شما را معلوم میگردانیم و اگر چیز دیگری پیش
آمد ما چه میدانیم خدای داند. در اواخر جمادی آخر سال ۷۴۴.

از آنچه در اطراف نامه گیوک بیاب و ترجمه آن بزبان ساراسن ها ذکر شد
دو نکته زیر مستفاد میگردد :

۱- یکی از زبانهای که در زمان مغول از مغولستان تا سرزمینهای اروپای
غربی رواج و یا حداقل گوینده و نویسنده فراوان داشته زبان ساراسن ها یا
فارسی بوده است .

۲- زبان ساراسن ها یا فارسی بقدری عمیق و گسترده بوده که مکاتیب

سیاسی را بدان مینوشتند

متأسفانه امروزه در اروپا از زبان ساراسن ها و یا بهتر بگوئیم فارسی آثاری
جز بعضی لغات در زبانهای مختلف و تعداد بیشماری اسامی خاص اشخاص و
اعلام جغرافیائی چیزی برجای نمانده است ولی در سرزمینهای اروپای جنوبی
و مرکزی که تا بعد از جنگ اول جهانی بیشتر در تحت تسلط عثمانیها قرار
داشتند و زبان فارسی کمابیش در آنجا رواج داشت گویندگان فارسی زبان
هنوز وجود دارند که در شماره های بعدی در باره آنها بحث خواهد شد اما
اکنون در اروپا یک نوع گندم سیاه و چند نوع از غلات بنام ساراسن ها نامیده
میشوند که ظاهراً بومی اروپا نبوده و شاید ساراسن ها برای اولین بار آنها را
از ایران و خراسان باروپا برده و بنام خود نامیده اند .

داریوش شاه گوید :

من پارسه ام از پارس، مصر را گرفتم ، امر کردم
این ترعه را بکنند از رود نیل که در مصر جاریست
تا دریائی که از پارس بدان روند، این ترعه کنده شده
چنانکه امر کردم و کشتیها روانه شدند چنانکه
اراده من بود .

از کتیبه معروف شادوف

بخامنشیان در روایات مورخان ایرانی و عرب

بقلم

دکتر بهرام فره‌وشی

در تریخ ایران کهن، آنجا که روایات باستانی و تاریخی بهم می‌آمیزد، اوخر سلسله کیانی و اوایل سلسله هخامنشی است.

روایات مربوط به لهراسپ، گشتاسپ و بنمن کیانی اغلب با روایات تاریخی مربوط به کورش و داریوش و خشیارشا و اردشیر آمیخته است و برخلاف آنچه که تصور میشود در همین روایات داستانی بارها نام کورش و داریوش بصورت های مختلف آمده است.

چون مطالعه دقیق و تطبیقی این روایات داستانی و تاریخی می‌تواند برخی از حقایق تاریخی را روشن سازد، قسمتی از آنها یادداشت وار در این گفتار آورده میشود.

در تاریخ داستانی اغلب بخت النصر یا بخت نصر نقش يك سردار بزرگ ایرانی را بازی می کند و بنظر میرسد که این نام بابلی شکل تغییر یافته ای از نام يك سردار ایرانی بنام بوخت نرسه باشد. این معنی را بلعمی نیز معترض گشته و در جایی آورده است: «... و گویند این بخت نصر را نام بخت نرسه بوده و از عجم بود و از فرزندان کودرز».

بخت نصر که در روایات داستانی ایرانی آمده است يك نام ایرانی نیست این بخت نصر بایستی همان بخت نصر سوم باشد که نام اصلی اش نیدینتوبل Nidintubel بود و خود را از فرزندان تمونید می دانست و بردار یوش عاصی گشت و یا نبو کدنسری است که ولیعهد بابل بود و با امی تیس نواده کیا گزار پادشاه ماد در حدود سال ۷۱۵ از دواج کرد. در زیر نام تصحیف شده بخت نصر باید سرداری ایرانی را جستجو کرد. باید دید آیا «بوخت نرسه» نامی در دوران هخامنشی وجود داشته است یا داستان «بوخت نرسه» های تاریخی بعد از هخامنشیان با وقایع مربوط به بخت النصر خلط شده است و در هر حال در بسیاری از روایات «بخت نصر» همان کورش بزرگ است، ولی ابن عبری آورده است که عبری ها میگویند که قمبراسوس (کامبیز) پسر کورش، بخت النصر زمان خود نامیده میشد.

بنابر روایت بلعمی از تاریخ طبری هنگامی که لهراسپ به تخت می نشیند، بخت نصر را سپهسالار لشکر میسازد و بوی چنین میگوید:

«ولایت زمین عراق و شام و یمن تا در مغرب همه ترا و اهواز نیز تا در روم ترا و من خود به بلخ نشینم تا در ترک نگاه دارم. آنگاه بخت نصر برفت با سپاهی از در بلخ و از لب جیحون و همی شد تا بعراق رسید به شط دجله».

این بخت نصر به بیت المقدس و سپس به مصر لشکر می کشد و آن نواحی را متصرف میگردد. هنگامی که این سردار در بابل است، در بلخ لهراسپ را می کشند و پسرش گشتاسپ بر تخت می نشیند و این سردار را باز می خوانند. طبری در این باره چنین آورده است: «گشتاسپ کس فرستاد بزمن عراق و بابل که دارالملک ملوک عراق بودی و بخت نصر آنجا نشست ساخته بود، سرهنگی نام او کورش و مر بخت نصر را از آن ولایت معزول کرد و به درخویش خواند

به بلخ و مرآن طرف را بدین کورس داد و گفت بخت نصر را به در من فرست و آن اسیران بیت المقدس را اطلاق کن تا هر یک به زمینهای خویش باز شوند. این خلیفت گشتاسپ بیامد بزمین بابل و بخت نصر را به در شاه باز فرستاد به بلخ و خود به مالک عراق بنشست و منادی بانگ کرد که هر که از بنی اسرائیل ایندز اسیر است وی آزاد است. در اینجا روایت مر به طه کورس با روایات تاریخی منابع غربی و تورات مطابقت دارد. فقط هویت این گشتاسپ داستانی که به کورس فرمان رفتن به بابل را میدهد معلوم نیست. نقش این گشتاسپ که کورس تحت فرمان اوست تا اندازه ای شبیه نقش آزیدهاک آخرین پادشاه ماد و پدرزن کورس است و نیز میتوان این گشتاسپ را با ویشتاسپ پدر داریوش یکی دانست، آیا نمیتوان پنداشت که کورس جوان در ابتدای امر تحت امر عموزاده بزرگ خود ویشتاسپ هخامنشی بوده باشد؟

باز در تاریخ طبری چنین آمده است: «... پس از آن زرتشت بمرد و زپس او به ده سال گشتاسپ بمرد و پسرش بهمن به ملک عجم بنشست و باز بهمن بخت نصر را بنواخت و ولایت شام بدو داد و کورس را از آنجا باز خواند...»

در اینجا باز تاریخ و داستان سخت بهم می آمیزد و فرضیه ای که بنا بر آن گشتاسپ شاه کیانی و حامی زرتشت همان ویشتاسپ هخامنشی پدر داریوش بزرگ است تأیید میشود.

بلعمی چنین آورده است: «گشتاسپ بیمار بود و هم در آن بیماری بمرد و بهمن بجای او بنشست و در زبانها اتفاق است که از پس گشتاسپ بهمن نشست به پادشاهی و محمد بن جریر در این کتاب گاه گوید که اسفندیار برادر گشتاسپ بود و گاه گوید پسر زریر بود برادر زاده گشتاسپ و باخسار عجم درست تر است که بهمن پسر گشتاسپ بود...»

در اینجا بلعمی روایت صحیح تاریخی را بیاد داشته و از طبری که روایات درست و نادرست را بهم آمیخته است انتقاد میکند و بهمن را پسر گشتاسپ

میدانند و اگر دلیل زبانشناسی (داریوش = بهمن)^۱ را بپذیریم و بهمن را همان داریوش بدانیم گشتاسپ شاه کیانی همان ویشتاسپ پدرداریوش می شود که بنا بر روایات تاریخی در زمان سلطنت داریوش ساتراپ خراسان زمین بود که ناحیه بلخ نیز از ضمایم آن ناحیه محسوب میشود.

طبری در جای دیگر آورده است کسه بهمن بخت نصر را فرا خواند و باو گفت بار دیگر بشام رود و بیت المقدس را ویران کند. بخت نصر چهارمین از شاهزادگان را برمی گیرد تا وزیران او باشند. نام یکی از آنها داریوش بن مهری است که یاد آورد داریوش بزرگ است و بقول طبری خواهر زاده بوخت-فرسه بود. این قول طبری میتواند تا اندازه ای در روشن ساختن هویت «بوخت فرسه» یاری کند. یکی دیگر از کسانی که همراه بخت نصر میروند کیرش بن کیکوان است که خازن بهمن بود. دیگری احشویرش یا خویریش ابن کیرش بن جاماسپ است این احشویرش یاد آور خشیار شاست که نامش بهمین صورت آمده است. چهارمین همراه بخت نصر بهرام بن کیرش بن گشتاسپ است.

طبری در جای دیگر چنین آورده است: «بعد از او پسرش بلنصر شاه شد در شام و عراق و پس از یکسال عاصی شد و بهمن نامه کرد به داریوش مادی که بخت نصر در جمله آن چهار وزیر با خویشتن برده بود...» در اینجا داریوش مادی بایستی همان داریوش بزرگ باشد که مادی پنداشته شده است ولی بنا بر روایت ابن عبری، داریوش مادی که «نابوریدوس» نامیده میشود پس از کشتن بلنصر یکسال سلطنت کرد و بهنگام جلوس ۶۲ سال داشت و او پیش از کورش سلطنت کرده است و کورش این داریوش مادی را کشت.

بخت النصر در اینجا نقش کبوجیه را دارد که در هنگام لشکر کشی

۱- نکاه کنید به کتاب رزرتشت و دربار ویشتاسپ شاه در شماره ۲۰۱ سال اول مجله بررسیهای تاریخی

بمصر داریوش را با خود همراه برده بود. بازطبری آورده است که چون سه سال از ملك داریوش ماذی گذشت بهمن او را عزل کرد و کیرش الغیلمی را ملك عراق و شام میدید و بوی می نویسد که بابنی اسرائیل مهربانی کند.

کیرش همان کورش بزرگ هخامنشی است ولی هویت و اژه غیلمی دانسته نیست. نکته ای که در ضبط کلمه کیرش قابل توجه است شکل یونانی شده کلمه است و می توان پنداشت که شاید طبری از ره ایی یونانی در باره کورش متأثر بوده است و یونانی که در اصل صدای « میدهد، بصورت خوانده شده و بفارسی گردانده شده است.

بلعمی در جای دیگر آورده است: «آنگاه کیورش فرمان یافت و اخشویرش و پسرش کورش به شهری بنشستند نام آن شوش».

مسمودی در مروج الذهب چنین آورده است: «در ایام پادشاهی بهمن کورش ماذی در عراق از جانب بهمن پادشاهی داشت. در روایت دیگر آمده که کورش پادشاه مستقل بود و این پس از انقضای پادشاهی بهمن بود و کورش از شاهان طبقه اول ایران بود و این در همه کتب تاریخ قدیم نیست».

مسمودی در جای دیگر آورده است: «پس از آن دارا پسر دارا پسر بهمن بیادشاهی رسید و ایرانیان این دارا را بزبان قدیم خود داریوش گویند».

در جیب السیر آمده است: معنی بهمن که لقب اردشیر بود بلغت یونانی نیکو نیت باشد و او اول پادشاهی است که در ابتداء مکاتیب و مناشیر نام حضرت حق را ثبت کرد.

مطلبی که جیب السیر آورده کاملاً صحیح است فقط در انتساب معنی بهمن بزبان یونانی اشتباه کرده است و واقعا معنی کلمه بهمن در فارسی باستانی و اوستایی نیکونیت است و نیز داریوش که همان بهمن است نخستن کسی است که در ابتداء کتیبه های خود نام اهورمزدا را نویسانده است.

چنانکه دیده میشود نام کورش و داریوش و خشایارشا بارها در کتب تاریخی داستانی ایران و عرب آمده است و ایرانیان خاطره دوران هخامنشیان را بکلی از یاد نبرده بودند و مطالعه برخی از همین روایات داستانی بر روشن شدن تاریخ داستانی و تاریخ حقیقی ایران زمین کمک خواهد کرد.

چنانچه خوانندگان گرامی در این باره نظریاتی دارند به دفتر مجله ارسال فرمایند تا نسبت بدرج آن اقدام گردد.



مجله بررسی‌های تاریخی

مدیر مسئول و سردبیر

سربینگت مهندس جهانگیر قائم مقامی

مجله ۲۲ - یخ و تحقیقات ایران‌شناسی - نشریه ستاد بزرگ ارتشاران
(اداره سوم)

نشانی: تهران - ستاد بزرگ ارتشاران

Barrasihâye Târikhi

A journal of History and Iranian Studies

published by

Supreme Commander Staff

برای نظامیان ۲۰ ریال

برای غیر نظامیان ۳۵ ریال

بهای مجله هر شماره

برای نظامیان ۱۲۰ ریال

برای غیر نظامیان ۲۱۰ ریال

وجه اشتراك سالانه ۶ شماره

برای اشتراك: وجه اشتراك را به حساب ۷۷۰ بانک مرکزی با ذکر
جمله «بابت اشتراك مجله بررسی‌های تاریخی» پرداخت و رسید را بانسانی
کامل خود به دفتر مجله ارسال فرمائید.